

# پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد سیزدهم

کتابخانه کربلا



آیه الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری  
جمعیت از فضلا و دانشمندان



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۲/م۷ ۹۶

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی  
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۱۳

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

۱۵	گفتار حکیمانه ۱۲۱
۱۷	شرح و تفسیر: فرق میان این دو کار
۱۹	گفتار حکیمانه ۱۲۲
۲۱	شرح و تفسیر: خنده احمقانه
۲۵	گفتار حکیمانه ۱۲۳
۲۷	شرح و تفسیر: خوشا به حال آنها
۳۵	گفتار حکیمانه ۱۲۴
۳۷	شرح و تفسیر: غیرت
۴۱	گفتار حکیمانه ۱۲۵
۴۳	شرح و تفسیر: تفسیر دقیق اسلام
۴۷	گفتار حکیمانه ۱۲۶
۴۹	شرح و تفسیر: از این شش گروه در شگفتم!
۵۹	گفتار حکیمانه ۱۲۷
۶۱	شرح و تفسیر: دوراه خطا
۶۵	گفتار حکیمانه ۱۲۸
۶۷	شرح و تفسیر: سرمای زیانبار و سرمای مفید
۶۸	نکته: مسائل بهداشتی و طبی در قرآن مجید و روایات

گفتار حکیمانه ۱۲۹	۷۱
شرح و تفسیر: خدا را با عظمت بشناس تا همه چیز را کوچک بینی	۷۳
گفتار حکیمانه ۱۳۰	۷۵
شرح و تفسیر: گفت و گوی امام <small>علیه السلام</small> با ارواح مردگان	۷۷
نکته‌ها	۸۰
۱. آیا ارتباط با ارواح ممکن است؟	۸۰
۲. زاد و توشه آخرت	۸۲
گفتار حکیمانه ۱۳۱	۸۵
بخش اول	۸۵
شرح و تفسیر: کجای دنیا فریبده است؟	۸۷
بخش دوم	۹۱
شرح و تفسیر: دنیا تجارخانه اولیای خداست	۹۲
گفتار حکیمانه ۱۳۲	۹۷
شرح و تفسیر: پیام فرشته الهی	۹۹
گفتار حکیمانه ۱۳۳	۱۰۳
شرح و تفسیر: در میان آزادی و اسارت	۱۰۵
گفتار حکیمانه ۱۳۴	۱۰۹
شرح و تفسیر: دوست واقعی	۱۱۱
گفتار حکیمانه ۱۳۵	۱۱۵
شرح و تفسیر: این چهار چیز را دریابید	۱۱۷
گفتار حکیمانه ۱۳۶	۱۲۱
شرح و تفسیر: بهترین وسیله قرب به خدا	۱۲۳
نکته: فلسفه احکام	۱۲۶
گفتار حکیمانه ۱۳۷	۱۲۹

۱۳۱	شرح و تفسیر: راه وسعت روزی.....
۱۳۲	نکته: اسباب و موانع رزق و روزی.....
۱۳۵	<b>گفتار حکیمانه ۱۳۸</b> .....
۱۳۷	شرح و تفسیر: سخاوتمند باش.....
۱۴۱	<b>گفتار حکیمانه ۱۳۹</b> .....
۱۴۳	شرح و تفسیر: امداد الهی به اندازه نیاز توست.....
۱۴۷	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۰</b> .....
۱۴۹	شرح و تفسیر: بهترین راه مبارزه با فقر.....
۱۵۱	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۱</b> .....
۱۵۳	شرح و تفسیر: یکی از طُرُق آسایش.....
۱۵۴	نکته: آیا تحدید نسل صحیح است؟.....
۱۵۷	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۲</b> .....
۱۵۹	شرح و تفسیر: نقش محبت در زندگی.....
۱۶۳	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۳</b> .....
۱۶۵	شرح و تفسیر: پیری زودرس!.....
۱۶۹	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۴</b> .....
۱۷۱	شرح و تفسیر: توازن صبر و معصیت.....
۱۷۵	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۵</b> .....
۱۷۷	شرح و تفسیر: روزه‌داران بی نصیب و شب زنده‌داران بی خبر!.....
۱۷۹	نکته: خستگان محروم!.....
۱۸۱	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۶</b> .....
۱۸۳	شرح و تفسیر: بهترین راه حفظ ایمان و مال.....
۱۸۷	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۷</b> .....
۱۸۷	بخش اول.....

۱۸۹	شرح و تفسیر: برتری علم بر ثروت
۱۹۹	بخش دوم
۲۰۰	شرح و تفسیر: حاملان علم چند گروهند
۲۰۵	بخش سوم
۲۰۶	شرح و تفسیر: عالمانی که حجت خدا در زمینند
۲۱۲	نکته‌ها
۲۱۲	۱. نظر امام <small>علیه السلام</small> در این کلمات به کیست؟
۲۱۳	۲. ابدال کیانند؟
۲۱۷	۳. کمیل بن زیاد کیست؟
۲۱۹	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۸</b>
۲۲۱	شرح و تفسیر: تاسخن نگفته‌ای معلوم نیست کیستی!
۲۲۵	<b>گفتار حکیمانه ۱۴۹</b>
۲۲۷	شرح و تفسیر: به حدّ خود قانع باش!
۲۳۱	<b>گفتار حکیمانه ۱۵۰</b>
۲۳۱	بخش اول:
۲۳۳	شرح و تفسیر: یک اندرز جامع!
۲۴۳	بخش دوم:
۲۴۴	شرح و تفسیر: از این کسان مباش!
۲۵۶	نکته
۲۵۷	<b>گفتار حکیمانه ۱۵۱</b>
۲۵۹	شرح و تفسیر: هر کس عاقبتی دارد
۲۶۰	نکته: اهمیت حسن عاقبت
۲۶۵	<b>گفتار حکیمانه ۱۵۲</b>
۲۶۷	شرح و تفسیر: جهان ناپایدار

۲۶۹	گفتار حکیمانه ۱۵۳
۲۷۱	شرح و تفسیر: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند!
۲۷۳	گفتار حکیمانه ۱۵۴
۲۷۵	شرح و تفسیر: گناه رضایت!
۲۷۶	نکته: پیوند اهداف و خواسته‌ها
۲۷۹	گفتار حکیمانه ۱۵۵
۲۸۱	شرح و تفسیر: با چه کسانی پیمان ببندیم؟
۲۸۲	نکته: شرایط پیمان بستن با مخالفان و لزوم وفای به عهد
۲۸۵	گفتار حکیمانه ۱۵۶
۲۸۷	شرح و تفسیر: از چه کسی باید اطاعت کرد؟
۲۹۱	گفتار حکیمانه ۱۵۷
۲۹۳	شرح و تفسیر: حقیقت برای حق طلبان آشکار است
۲۹۷	گفتار حکیمانه ۱۵۸
۲۹۹	شرح و تفسیر: بهترین راه دفع شر
۳۰۳	گفتار حکیمانه ۱۵۹
۳۰۵	شرح و تفسیر: از مواضع تهمت بپرهیز
۳۰۹	گفتار حکیمانه ۱۶۰
۳۱۱	شرح و تفسیر: قدرت و استبداد
۳۱۵	گفتار حکیمانه ۱۶۱
۳۱۷	شرح و تفسیر: نتیجه «استبداد» و «مشورت»
۳۲۱	گفتار حکیمانه ۱۶۲
۳۲۳	شرح و تفسیر: روش حفظ اسرار
۳۲۵	نکته: حفظ اسرار و اهداف مهم آن
۳۲۹	گفتار حکیمانه ۱۶۳

- ۳۳۱ ..... شرح و تفسیر: بلای فقر!
- ۳۳۲ ..... نکته‌ها
- ۳۳۲ ..... ۱. فقرزدایی در تعلیمات اسلام
- ۳۳۴ ..... ۲. پاسخ به یک سؤال
- ۳۳۵ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۴**
- ۳۳۷ ..... شرح و تفسیر: راه تسخیر دل‌ها
- ۳۴۱ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۵**
- ۳۴۳ ..... شرح و تفسیر: اطاعت مخلوق محدود به عدم معصیت خالق است
- ۳۴۷ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۶**
- ۳۴۹ ..... شرح و تفسیر: عیب واقعی این است!
- ۳۵۳ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۷**
- ۳۵۵ ..... شرح و تفسیر: مانع بزرگ ترقی
- ۳۵۹ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۸**
- ۳۶۱ ..... شرح و تفسیر: نزدیکی فرمان مرگ
- ۳۶۵ ..... **گفتار حکیمانه ۱۶۹**
- ۳۶۷ ..... شرح و تفسیر: نشانه‌های حق آشکار است
- ۳۶۹ ..... **گفتار حکیمانه ۱۷۰**
- ۳۷۱ ..... شرح و تفسیر: راه نزدیکتر!
- ۳۷۵ ..... **گفتار حکیمانه ۱۷۱**
- ۳۷۷ ..... شرح و تفسیر: نتیجه پیمودن راه ناصواب
- ۳۷۹ ..... **گفتار حکیمانه ۱۷۲**
- ۳۸۱ ..... شرح و تفسیر: دشمنان حق
- ۳۸۳ ..... **گفتار حکیمانه ۱۷۳**
- ۳۸۵ ..... شرح و تفسیر: راه شناخت حق



۳۸۹	گفتار حکیمانه ۱۷۴
۳۹۱	شرح و تفسیر: راه پیروزی بر دشمن
۳۹۵	گفتار حکیمانه ۱۷۵
۳۹۷	شرح و تفسیر: راه زدودن ترس و وحشت
۴۰۱	گفتار حکیمانه ۱۷۶
۴۰۳	شرح و تفسیر: ابزار ریاست
۴۰۷	گفتار حکیمانه ۱۷۷
۴۰۹	شرح و تفسیر: این‌گونه گنهکار را ادب کن
۴۱۳	گفتار حکیمانه ۱۷۸
۴۱۵	شرح و تفسیر: راه زدودن کینه‌ها
۴۱۹	گفتار حکیمانه ۱۷۹
۴۲۱	شرح و تفسیر: نتیجه لجاجت
۴۲۳	نکته: لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن
۴۲۵	گفتار حکیمانه ۱۸۰
۴۲۷	شرح و تفسیر: بردگی جاویدان!
۴۳۱	گفتار حکیمانه ۱۸۱
۴۳۳	شرح و تفسیر: سرانجام دوراندیشی
۴۳۷	گفتار حکیمانه ۱۸۲
۴۳۹	شرح و تفسیر: کجا خاموشی باش و کجا سخن بگو
۴۴۳	گفتار حکیمانه ۱۸۳
۴۴۵	شرح و تفسیر: ادعاهای متضاد
۴۴۹	گفتار حکیمانه ۱۸۴
۴۵۱	شرح و تفسیر: هیچ‌گاه در شناخت حق شک نکردم!
۴۵۵	گفتار حکیمانه ۱۸۵

- ۴۵۷..... شرح و تفسیر: آنچه می‌گویم حق است.
- ۴۶۱..... **گفتار حکیمانه ۱۸۶**
- ۴۶۳..... شرح و تفسیر: سرنوشت ظالم آغازگر.
- ۴۶۷..... **گفتار حکیمانه ۱۸۷**
- ۴۶۹..... شرح و تفسیر: باید آماده بود.
- ۴۷۳..... **گفتار حکیمانه ۱۸۸**
- ۴۷۵..... شرح و تفسیر: سرانجام مبارزه با حق.
- ۴۷۹..... **گفتار حکیمانه ۱۸۹**
- ۴۸۱..... شرح و تفسیر: بی‌تابی کشنده است.
- ۴۸۲..... نکته: صبر و جزع.
- ۴۸۵..... **گفتار حکیمانه ۱۹۰**
- ۴۸۷..... شرح و تفسیر: عذر واهی برای تصدّی خلافت.
- ۴۹۱..... **گفتار حکیمانه ۱۹۱**
- ۴۹۳..... شرح و تفسیر: چهره واقعی دنیا و سرانجام دنیاپرستان.
- ۴۹۹..... **گفتار حکیمانه ۱۹۲**
- ۵۰۱..... شرح و تفسیر: خزانهدار دیگران بودن.
- ۵۰۵..... **گفتار حکیمانه ۱۹۳**
- ۵۰۷..... شرح و تفسیر: با نشاط کارها را آغاز کنید.
- ۵۱۱..... **گفتار حکیمانه ۱۹۴**
- ۵۱۳..... شرح و تفسیر: از انتقام بپرهیز.
- ۵۱۷..... **گفتار حکیمانه ۱۹۵**
- ۵۲۳..... **شرح و تفسیر: گفتار حکیمانه ۱۹۶**
- ۵۲۵..... شرح و تفسیر: ضررهای عبرت‌آموز منفعت است.
- ۵۲۹..... **گفتار حکیمانه ۱۹۷**

۵۳۱	شرح و تفسیر: راه تحصیل نشاط
۵۳۵	گفتار حکیمانه ۱۹۸
۵۳۷	شرح و تفسیر: باطل در لباس حق
۵۴۳	گفتار حکیمانه ۱۹۹
۵۴۵	شرح و تفسیر: هیاهوی او باش
۵۴۹	گفتار حکیمانه ۲۰۰
۵۵۱	شرح و تفسیر: غوغا طلبان
۵۵۳	گفتار حکیمانه ۲۰۱
۵۵۵	شرح و تفسیر: اجل همچون سپری محافظ است
۵۵۹	گفتار حکیمانه ۲۰۲
۵۶۱	شرح و تفسیر: بیعت مشروط!
۵۶۵	گفتار حکیمانه ۲۰۳
۵۶۷	شرح و تفسیر: اندرزی بسیار حکیمانه
۵۷۱	گفتار حکیمانه ۲۰۴
۵۷۳	شرح و تفسیر: تو نیکی کن هر چند سپاسگزاری نکنند
۵۷۶	نکته: قدر دانی از بخشنده نعمت
۵۷۹	گفتار حکیمانه ۲۰۵
۵۸۱	شرح و تفسیر: وسعت پیمانه علم
۵۸۵	گفتار حکیمانه ۲۰۶
۵۸۷	شرح و تفسیر: در برابر جاهلان بردبار باش
۵۹۱	گفتار حکیمانه ۲۰۷
۵۹۳	شرح و تفسیر: راه تحصیل بردباری
۵۹۷	گفتار حکیمانه ۲۰۸
۵۹۹	شرح و تفسیر: شش اندرز ناب

- گفتار حکیمانه ۲۰۹ ..... ۶۰۵
- شرح و تفسیر: آینده از آن ماست ..... ۶۰۷
- گفتار حکیمانه ۲۱۰ ..... ۶۱۱
- شرح و تفسیر: این گونه تقوا پیشه کنید ..... ۶۱۳
- گفتار حکیمانه ۲۱۱ ..... ۶۱۷
- شرح و تفسیر: مجموعه اندرزهای گرانبها ..... ۶۱۹
- گفتار حکیمانه ۲۱۲ ..... ۶۳۳
- شرح و تفسیر: دشمن نیرومند عقل ..... ۶۳۵
- گفتار حکیمانه ۲۱۳ ..... ۶۳۹
- شرح و تفسیر: بهترین راه آرامش ..... ۶۴۱
- گفتار حکیمانه ۲۱۴ ..... ۶۴۵
- شرح و تفسیر: درخت پرشاخه! ..... ۶۴۷
- گفتار حکیمانه ۲۱۵ ..... ۶۵۱
- شرح و تفسیر: ثمره شوم اختلاف ..... ۶۵۳
- گفتار حکیمانه ۲۱۶ ..... ۶۵۷
- شرح و تفسیر: رابطه فزونی نعمت و طغیانگری ..... ۶۵۹
- گفتار حکیمانه ۲۱۷ ..... ۶۶۳
- شرح و تفسیر: طریقه شناخت افراد ..... ۶۶۵
- گفتار حکیمانه ۲۱۸ ..... ۶۶۹
- شرح و تفسیر: دوستی ناسالم! ..... ۶۷۱
- گفتار حکیمانه ۲۱۹ ..... ۶۷۳
- شرح و تفسیر: قربانگاه عقل! ..... ۶۷۵
- گفتار حکیمانه ۲۲۰ ..... ۶۷۹
- شرح و تفسیر: سوء ظن درباره دوستان ثقه ظلم است ..... ۶۸۱

گفتار حکیمانه ۲۲۱	۶۸۵
شرح و تفسیر: بدترین توشه راه آخرت	۶۸۷
گفتار حکیمانه ۲۲۲	۶۹۱
شرح و تفسیر: بهترین اعمال کریمان	۶۹۳
گفتار حکیمانه ۲۲۳	۶۹۷
شرح و تفسیر: برکات حیا	۶۹۹
نکته‌ها	۷۰۱
۱. یک اشتباه بزرگ	۷۰۱
۲. چه اموری سبب پاره شدن پرده حیا می‌شود؟	۷۰۱
۳. اهمیت حیا در زنان	۷۰۲
گفتار حکیمانه ۲۲۴	۷۰۵
شرح و تفسیر: هفت فضیلت مهم اخلاقی	۷۰۷
گفتار حکیمانه ۲۲۵	۷۲۱
شرح و تفسیر: حسد دشمن سلامتی	۷۲۳
گفتار حکیمانه ۲۲۶	۷۲۷
شرح و تفسیر: اسیران ذلت	۷۲۹
گفتار حکیمانه ۲۲۷	۷۳۱
شرح و تفسیر: حقیقت ایمان	۷۳۳
گفتار حکیمانه ۲۲۸	۷۳۷
شرح و تفسیر: نتایج غم‌انگیز پنج صفت	۷۳۹
گفتار حکیمانه ۲۲۹	۷۴۹
شرح و تفسیر: حیات طیبه	۷۵۱
گفتار حکیمانه ۲۳۰	۷۵۵
شرح و تفسیر: با چنین کسی شریک شوید	۷۵۷

- گفتار حکیمانه ۲۳۱ ..... ۷۶۱
- شرح و تفسیر: تفاوت میان عدالت و احسان ..... ۷۶۳
- گفتار حکیمانه ۲۳۲ ..... ۷۶۷
- شرح و تفسیر: فرونی پاداش های الهی ..... ۷۶۹
- نکته: اهمیت صدقه و کمک به نیازمندان در اسلام ..... ۷۷۲
- گفتار حکیمانه ۲۳۳ ..... ۷۷۵
- شرح و تفسیر: آغازگر جنگ نباش! ..... ۷۷۷
- نکته: جنگ های تن به تن در تاریخ ..... ۷۷۸
- گفتار حکیمانه ۲۳۴ ..... ۷۸۱
- شرح و تفسیر: تفاوت صفات مردان و زنان ..... ۷۸۳
- گفتار حکیمانه ۲۳۵ ..... ۷۸۷
- شرح و تفسیر: عاقل کیست؟ ..... ۷۸۹
- گفتار حکیمانه ۲۳۶ ..... ۷۹۳
- شرح و تفسیر: پستی دنیا در نظر امام علیه السلام ..... ۷۹۵
- گفتار حکیمانه ۲۳۷ ..... ۷۹۹
- شرح و تفسیر: عبادت آزادگان و احرار ..... ۸۰۱
- نکته: انگیزه های عبادت ..... ۸۰۲
- گفتار حکیمانه ۲۳۸ ..... ۸۰۷
- شرح و تفسیر: زنان تربیت نیافته ..... ۸۰۹
- گفتار حکیمانه ۲۳۹ ..... ۸۱۳
- شرح و تفسیر: نه سستی و نه پیروی از سخن چین ..... ۸۱۵
- گفتار حکیمانه ۲۴۰ ..... ۸۱۹
- شرح و تفسیر: سنگ غصبی خانه خرابت می کند ..... ۸۲۱

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

شَتَانِ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ  
وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْوَنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ.

امام علیؑ فرمود:

چقدر این دو عمل با هم متفاوتند: عملی که لذتش می‌رود و عواقب سوء آن  
باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در ربیع الابرار زمخشری همانند نهج البلاغه آمده ولی در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).





## شرح و تفسیر

### فرق میان این دو کار

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به تفاوت اعمال خیری که مورد رضای خداست و لذات و هوسرانی‌های ناپایدار دنیا کرده می‌فرماید: «این دو عمل چقدر با هم متفاوتند: عملی که لذت‌ش می‌رود و عواقب سوء آن باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است»؛ (شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبَقِيَ تَبَعُهُ وَعَمَلٍ تَذْهَبُ مَوْئِنُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ).

در میان کارهای نیک و بد و اعمال حسنه و سیئه - با این که هر کدام جنبه مثبت و منفی دارند - این تفاوت آشکار دیده می‌شود؛ اعمال گناه‌آلود دارای لذتی موقتی و ناپایدار است که به زودی زایل می‌گردد ولی عواقب بد آن هم در دنیا و هم در آخرت دامان انسان را می‌گیرد. مثلاً انسانی برای برخورداری از لذتی آنی به شراب پناه می‌برد. ممکن است این ماده مخدر ساعتی او را از غم و اندوه تهی کند و در نشئه‌ای لذت‌بخش فرو برد؛ اما به زودی پایان می‌یابد و آثار سوء آن در تمام اعضای بدن او تدریجاً ظاهر می‌شود و در آخرت نیز از شراب ظهور بهشتی و نوشیدن آب کوثر محروم می‌گردد.

ولی به عکس، انسانی که به سراغ بندگی خدا می‌رود و در میدان جهاد با نفس و جهاد با دشمن حاضر می‌شود، هر چند با مشکلاتی روبرو می‌گردد؛ اما این مشکلات تدریجاً از بین می‌رود و اجر و پاداش دنیوی و اخروی آن باقی

می ماند. این همان چیزی است که قرآن به آن اشاره کرده می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود، و آنچه نزد خداست باقی می ماند.<sup>۱</sup>

هوس رانی و شهوت رانی همچون کف های روی آب است که «فَيَذْهَبُ جُفَاءً»؛ سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند<sup>۲</sup> و اعمال نیک همچون آب زلال که به مصداق «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»؛ ولی آنچه به مردم سود می رساند (= آب یا فلز خاص) در زمین می ماند<sup>۳</sup> باقی و برقرار خواهد بود. در خطبه ۱۷۶ نیز این جمله را خواندیم که امام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»؛ بهشت در میان ناراحتی ها احاطه شده و دوزخ در میان شهوات<sup>۴</sup>.

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. رعد، آیه ۱۷.

۳. رعد، آیه ۱۷.

وَتَبِعَ جِنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ،

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجِبَ،  
وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ!  
نُبُوَّتُهُمْ أَجْدَاثُهُمْ، وَنَأْكُلُ تَرَاثُهُمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ  
بَعْدَهُمْ، ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ،  
وَرُمِينَا بِكُلِّ فَاوِحٍ وَجَائِحَةٍ!

امام علیه السلام در تشییع جنازه‌ای شرکت داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید،

پس امام علیه السلام فرمود:

گوییم مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق آن بر غیر ما واجب گشته و گویی این مردگانی را که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند. ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم (و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها ما جاودانه می‌مانیم به علاوه ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کرده‌ایم در حالی که هدف حوادث

و آفات نابودکننده قرار گرفتیم (با این حال چه جای غفلت و فراموشی  
و خنده و بی خبری است؟!)<sup>۱</sup>.

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر منابع این کلام حکمت‌آمیز و کلامی که بعد از آن می‌آید را با هم آورده است و می‌گوید: این دو گفتار حکیمانه گاهی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و گاه به امیرمؤمنان علی علیه السلام. از کسانی که این دو را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب و یعقوبی در تاریخ خود و کلینی در روضه کافی و کراجکی در کنز الفوائد و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و ذهبی در میزان الاعتدال است و از کسانی که آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند اضافه بر مرحوم سید رضی، علی بن ابراهیم در کتاب تفسیرش و فتال نیشابوری در روضه الواعظین هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۲).

## شرح و تفسیر

### خنده احمقانه

امام علیه السلام این سخن حکیمانه و تکان دهنده و بیدارگر را زمانی فرمود که در تشییع جنازه یکی از مؤمنان شرکت داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید و فرمود: «گویی مر در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق در آن بر غیر ما واجب گشته و گویی این مردگانی را که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند!»؛ (وَتَبَعَ جِنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ عليه السلام: كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنْ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ!).

به یقین خندیدن کسی در تشییع جنازه آن هم با صدای بلند که به گوش مولا علیه السلام برسد نشانه نهایت غفلت و بی خبری از سرنوشت خویش و مسئولیت هایی است که در این جهان دارد. به همین دلیل این بزرگ معلم اخلاق و بیدار کننده غافلان و بی خبران با سه تشبیه به آن شخص و امثال او هشدار دارد:

تشبیه اول: کار تو مثل این است که گمان می کنی مر مال دیگران است و تو حیات جاویدان داری. روزی جنازه تو را نیز بر می دارند و تشییع کنندگان تو را به سوی آرامگاه ابدی ات می برند. آیا دوست داری آن روز دوستانت در تشییع جنازه تو بخندند؟

دوم: آیا «حق» - به معنای وظایف واجب و مسئولیت‌های الهی و وجدانی - مخصوص دیگران است و تو مستثنا هستی و یا این که تمام حقوق واجبه را ادا کرده‌ای و الان خوشحالی و می‌خندی؟

سوم: آیا گمان می‌بری تشییع جنازه مانند بدرقه مسافرانی است که به زودی به سوی تو باز می‌گردند؟ گرچه چند روزی رنج فراق را تحمل می‌کنی ولی به هنگام بازگشت شادی زائد الوصفی جای آن را پر می‌کند؟ در حالی که سفر مر ، سفری است که هرگز بازگشتی در آن نبوده و نخواهد بود و رنج فراق و جدایی از عزیزان از دست رفته جاویدان است. با این حال چه جای خندیدن است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این بحث به تعبیرات تکان دهنده دیگری پرداخته و می‌فرماید: «ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراث آنها را می‌خوریم (و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها جاودانه می‌مانیم»؛ (نُبُوُّهُمْ أَجْدَانُهُمْ، وَ نَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ).

غافل از این که فردا نیز دیگران ما را در قبرهایمان جای می‌دهند و میراثمان را در میان خود تقسیم می‌کنند و این روند همچنان ادامه می‌یابد و هر کسی چند روزی نوبت اوست و به گفته شاعر:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

هنگامی که در مجلس یادبود و به اصطلاح فاتحه برای یکی از دوستان یا عزیزانمان شرکت می‌کنیم باید در همان حال به این فکر باشیم که روزی هم چنین مجلسی برای ما می‌گیرند و دوستان و بستگان ما در آن به فاتحه‌خوانی برای ما مشغول می‌شوند، بنابراین از هم اکنون باید به فکر آن روز باشیم نه این که خنده مستانه سر دهیم و همه این واقعیت‌ها را به دست فراموشی بسپاریم.

افراد غافل و بی‌خبری هستند که چون نام مر برده می‌شود فوراً می‌گویند: بس کنید. خدا چنان روزی را نیاورد. و یا چون از کنار قبرستان رد می‌شوند روی

خود را بر می‌گردانند! فارغ از این‌که اگر ما از مر غافل شویم او از ما غافل نمی‌شود و به گفته امام علیه السلام: «وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَ طَمَعُكُمْ فِي مَن لَيْسَ يُمَهَّلُكُمْ؛ چگونه غافل می‌شوید از چیزی که هرگز از شما غافل نمی‌شود و چگونه طمع دارید در چیزی که هیچ‌گاه به شما مهلت نمی‌دهد».<sup>۱</sup>

سلیمان پیغمبر بزر خدا با آن همه قدرتی که داشت به هنگام پایان عمر فرشته مر لحظه‌ای به او مهلت نداد که از حال ایستاده بنشیند و در همان جا روح او را گرفت و با خود برد و جسم بی‌جان بعد از آنکه موربانه عصایی را که بر آن تکیه کرده بود خورد، به زمین افتاد با این حال ما چه انتظاری داریم.

در پایان این کلام حکمت‌آمیز، امام علیه السلام برای بیدار ساختن آن شخص غافل که در تشییع جنازه بلند می‌خندید و کسانی که همچون او فکر می‌کنند فرمود: «بعد از اینها ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کردیم در حالی که هدف مسائل سنگین و آفات نابود کننده قرار گرفتیم (با این حال چه جای غفلت و فراموشی است؟)»؛ «ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!».

تعبیر به «وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ» برای تعمیم و گسترش است، زیرا بعضی از حوادث مانند موت از آن به عنوان واعظ تعبیر می‌شود و بعضی مانند آفت‌ها و بلیه‌ها به عنوان واعظه از آن تعبیر می‌کنیم. آری همه آنها به روشنی ما را اندرز می‌دهند که بیدار باشید و به پایان زندگی خود و وظائفی بیندیشند که در برابر آن دارید. به خصوص این‌که معلوم نیست فردا چه کسی از ما باشد و چه کسی نباشد.

واژه «فادح» در اصل به معنای شیء سنگین است سپس به هر حادثه‌ای که بر جسم و جان انسان سنگینی کند اطلاق شده است.

واژه «جائحه» به معنای امور نابود کننده است، لذا این دو نسبت به یکدیگر از قبیل اقل و اکثر هستند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

آشکارترین واعظ همان حادثهٔ مر است که هر روز برای دوست و آشنایی رخ می‌دهد. مخصوصاً در زمان ما، صفحهٔ حوادث جراید و تسلیت‌ها همه روز پر است از خبر فوت گروهی که دیروز در میان ما می‌زیستند و امروز به دیار مردگان رفته‌اند.

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَيَّ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ این واعظ برای شما کافی است که همه روز مردگانی را می‌نگرید که آن‌ها را به سوی گورهایشان می‌برند بی آنکه خودشان بخوانند».<sup>۱</sup>

در روایات متعددی این تعبیر از پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل شده است: «كَفَىٰ بِالْمَوْتِ وَعِظًا؛ برای وعظ و اندرز انسان‌ها مر کافی است».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۸۸.

۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴ و ۳۲۵.



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَطَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ.

امام عليه السلام فرمود:

خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم بزرگ و عزیز) و کسی که کسب و کار او طیب و حلال باشد و باطنش پاک و صالح، کسی که اخلاق او نیکو باشد و اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق کند و کسی که سخنان زائد زبانش را نگه می‌دارد و آزار او به مردم نمی‌رسد و آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او سر نمی‌زند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد حکمت ۱۲۲ آورديم، اين کلام حکمت‌آمیز و کلام پيش، هر دو از پيغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که امير مؤمنان علی عليه السلام به مناسبت صدای خنده بلندی که از شخص بی‌خبری شنيد آن را بيان فرمود و چنان که خواهد آمد سيد رضی نیز به اين نکته توجه کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰).

مرحوم سید رضی می گوید: بعضی از مردم این کلام حکمت آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. (قال الرضی: أقول: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسِبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ).

## شرح و تفسیر

### خوشا به حال آنها

این کلام حکیمانه خواه دنباله کلام پیشین باشد یا کلامی مستقل، شرح کوتاه و پرمعنایی از صفات سعادت‌مندان خوش‌بخت است که در ضمن هشت وصف بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم بزر و عزیز)»؛ (طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ). امام علیه السلام نخستین وصف را همان تواضع و فروتنی ذکر کرده است، زیرا می‌دانیم تکبر که نقطه مقابل آن است سرچشمه انواع گناهان است. نخستین معصیتی که در زمین شد تکبر شیطان بود که منشأ همه بدبختی‌ها برای خود و دیگران گردید.

در بعضی از دعا‌های ماه مبارک رمضان همین مضمون به صورت یک دعا درخواست از خداوند آمده است؛ مرحوم سید بن طاووس در دعای روز هفدهم ماه مبارک رمضان چنین نقل می‌کند: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا... وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي؛ خداوند! هرگز لحظه‌ای مرا به خودم وامگذار... و مرا در درون خود کوچک و متواضع کن و در نظر مردم مرا بزر دار».<sup>۱</sup>

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۰۶. مرحوم علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۸ آورده است.

سپس در دومین وصف می فرماید: «و خوشا به حال کسی که کسب و کار او پاک و حلال باشد»؛ (و طَابَ كَسْبُهُ).

می دانیم یکی از عوامل موفقیت و نشاط عبادت و استجاب دعا کسب حلال است تا آنجا که در کتاب شریف کافی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ فَلْيَطِبْ مَكْسَبَهُ؛ کسی که خوشحال می شود از این که دعایش مستجاب گردد باید کسب خود را پاک و حلال کند».<sup>۱</sup>

شبهه همین معنا با عبارت دیگر از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعَاؤُهُ فَلْيَطِبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ».<sup>۲</sup>

در حدیثی که در کتاب اسد الغابة در حالات «سعد بن معاذ انصاری» نقل شده، آمده است: هنگامی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از غزوه تبوک باز گشت، «سعد انصاری» به استقبال پیامبر آمده. حضرت با او مصافحه کرد و (چون دست او را بسیار خشن دید) فرمود: چه چیز دستت را این گونه خشن کرده است؟ عرض کرد: «ای رسول خدا! من با داس و بیل کار می کنم تا زندگی عیالم را فراهم سازم». نقل شده است: «فَقَبِلَ يَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمْسُهُ النَّارُ؛ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که هرگز آتش دوزخ به آن اصابت نمی کند».<sup>۳</sup>

حضرت در سومین وصف می فرماید: «خوشا به حال کسی که باطن او پاک و صالح است»؛ (وَصَلَحَتْ سِرِّيْرَتُهُ).

صلاح باطن عبارت از خلوص نیت، پاکی فطرت و خیرخواهی برای همه انسان هاست. از آنجا که اعمال و اقوال انسان تراوشی از صفات درونی اوست، کسی که درونی پاک داشته باشد اعمال و رفتار و اقوالش نیز پاک و شایسته است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۳. اسد الغابة، ج ۲، ۲۶۹.

در چهارمین وصف می‌فرماید: «و خوشا به حال کسی که اخلاق او نیکو است»؛ (وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ).

«خلیقه» که به معنای خلق و خوست دو گونه تفسیر شده است: بعضی آن را به معنای خلق و خوی باطنی تفسیر کرده‌اند که اشاره به کسانی است که باطنی پاک دارند و به کسی شر نمی‌رسانند.

بعضی نیز آن را به معنای برخورد خوب و گشاده‌رویی با مردم تفسیر کرده‌اند و معنای دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در جمله قبل «صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ» به حسن باطن اشاره شده بود، بنابراین جمله مورد بحث اشاره به حسن ظاهر و برخورد خوب با مردم است.

حَسَنُ خَلْقٍ به اندازه‌ای در اسلام اهمیت دارد که در بعضی از روایات، از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان «نصف دین» معرفی شده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ» و در ادامه این حدیث آمده است: کسی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: برترین چیزی که خداوند به فرد مسلمانی داده است چیست؟ پیغمبر اکرم فرمود: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ»<sup>۱</sup>.

در پنجمین فصل فرموده است: «و خوشا به حال کسی که اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق می‌کند»؛ (وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ).

انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان از مهم‌ترین اموری است که قرآن کریم و روایات اسلامی بر آن تأکید فراوان کرده‌اند و اگر تنها آیات مربوط به انفاق، جمع‌آوری و تفسیر شود، کتاب قابل توجهی خواهد شد. مثلاً: قرآن کریم انفاق را به بذر پرباری تشبیه کرده که در زمین مستعدی افشاندن شود و از یک تخم، هفتصد تخم یا چند برابر آن عائد گردد: «مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ»<sup>۲</sup> و در آیه‌ای دیگر، رسیدن

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳، ح ۶۲.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

به مقام والای نیکوکاری را مشروط به انفاق از اموالی که مورد علاقه انسان است کرده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>۱</sup>.

جالب این که در حدیثی می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد گوسفندی (برای قربانی و انفاق بر نیازمندان) ذبح کند (همه آن - جز کتف گوسفند - را انفاق کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیزی از این گوسفند باقی مانده است؟ عایشه گفت: تنها کتف آن؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (چنین نیست) «بَقِيَ كُلُّهَا غَيْرَ كَتْفِهَا؛ تمام آن باقی مانده جز کتفش»<sup>۲</sup> قرآن نیز می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نیز شماست از میان می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند»<sup>۳</sup>.  
در ششمین جمله می فرماید: «خوشا به حال کسی که سخنان زاید زبانش را نگه می دارد»؛ (وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ).

فضولات لسان اشاره به سخنان بی هدف و بی دلیلی است که انسان بر زبان جاری می کند که بسیاری از آنها آلوده به غیبت، تهمت، پخش شایعات و گناهان دیگر است. به همین دلیل در دستورات اسلامی، حفظ زبان یکی از مهم ترین نشانه های ایمان و اخلاق شمرده شده است.

از این رو، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْرُنَ لِسَانُهُ؛ هیچ کس از گناهان محفوظ نمی ماند مگر این که زبانش را حفظ کند»<sup>۴</sup>.

در شرح حکمت دوم در آغاز کلمات قصار نیز شرحی در این باره داشتیم. در هفتمین جمله حکمت آمیز می فرماید: «خوشا به حال کسی که آزار او به مردم نمی رسد»؛ (وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ).

۱. آل عمران، آیه ۹۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. کنز العمال، ج ۱۶۱۵۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۴. تحف العقول، ص ۲۹۸.

در احادیث مکرر آمده است که: با ایمان کسی است که مسلمانان از شر او در امان باشند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه در هشتمین و آخرین سخن می‌فرماید: «خوشا به حال آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او سر نمی‌زند»؛ (وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ).

در واقع کسی که به سنت پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام قناعت می‌کند و آن را برای دین و دنیای خود کافی می‌داند هرگز به سراغ بدعت نمی‌رود. بدعت‌ها از آن کسانی است که سنت‌ها را کافی نمی‌دانند و خواسته‌های خود را در بدعت‌ها می‌بینند.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ؛ بدعت‌گزاران بدترین مخلوقات خدا و بدعت‌گزار نكوهیده‌ترین خلق است».<sup>۲</sup> نیز از آن حضرت نقل شده که در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا»؛ کسانی که در آیین خود تفرقه ایجاد کردند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند<sup>۳</sup> فرمود: «هُمْ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ؛ آنها صاحبان بدعت و صاحبان آرای باطله هستند. توبه آنها پذیرفته نمی‌شود (زیرا گروه‌هایی را منحرف ساخته‌اند؛ تا آنها را باز نگردانند پذیرش توبه از آنان امکان ندارد) من از آنها بیزارم آنها نیز از من بیزارند».<sup>۴</sup>

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد تا از افتادن در دام

۱. همین معنا در خطبه همام به صورت دیگری آمده بود (پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۷، ص ۶۸۱) و در

بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰، ج ۲۳ و ج ۶۴، ص ۶۰، ج ۳.

۲. کنز العمال، ح ۱۰۹۵.

۳. انعام، آیه ۱۵۹.

۴. کنز العمال، ح ۱۱۲۶. (طبق نقل میزان الحکمة (واژه «بدعت»).

وهابی‌های افراطی نجات یافت.

منظور از «بدعت» این است که چیزی را که جزء دین نیست - اعم از اصول و فروع دین - به عنوان دین معرفی کنند و اگر باب بدعت باز شود چیزی نمی‌گذرد که احکام و عقاید دینی دستخوش تغییر و تبدیل و زوال و نابودی خواهد شد.

ولی نوگرایی‌هایی که به دین نسبت داده نمی‌شود و به تعبیر دیگر «بدعت عرفی» هرگز حرام نیست. مثلاً گرفتن مجالس جشن و سرور در میلاد بزرگان اسلام یا مراسم عزاداری در شهادت و رحلت آنها برای عرض ارادت و امری عرفی بدون اسناد به شرع مقدس است نه تنها اشکالی ندارد، بلکه سبب پیشرفت در مسائل اعتقادی و اجتماعی می‌شود. یا ساختن مساجد باشکوه با مناره و گنبد و محراب‌های متعدد و کتاب‌خانه و کلاس‌های درس قرآن و احکام و مانند آن گرچه روایت خاصی در آنها وارد نشده باشد و کسی نیز آن را به عنوان یک دستور خاص دینی انجام نمی‌دهد، همه اینها اموری جایزند، بلکه می‌توان بسیاری از آنها را در عنوان «تعظیم شعائر» به طور عام یا ابداع «سنت حسنه» که در آیات و روایات از آن مدح شده است به حساب آورد.

عجیب است وهابیون افراطی بدون این‌که فرق میان این دو را درک کنند خودشان را گرفتار تناقض‌های غیر قابل دفاع ساخته‌اند؛ در مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در خانه خدا ده‌ها و صدها بدعت و نوآوری آورده‌اند و هیچ‌کدام به آن ایراد نمی‌کنند؛ ولی اگر کسی مجلس جشن و سروری برای میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل دهد بر او می‌شورند و به او حمله می‌کنند و این نیست جز برای این‌که درک صحیحی از مفاهیم اسلامی ندارد و مخصوصاً تفاوت میان بدعت شرعی و عرفی را نمی‌دانند.

مرحوم سید رضی در پایان این سخن می‌گوید: «بعضی از مردم این کلام



حکمت‌آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند؛ (قال الرضی: أقول: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسِبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ).

البته هیچ منافاتی ندارد که پیغمبر اکرم ﷺ سخنانی را فرموده باشد و امیر مؤمنان علیؑ که پرورش یافته دامن و مکتب اوست و «باب مدینه علم النبی» محسوب می‌شود آنها را فرا بگیرد و در موارد لزوم بر آن تکیه کند. به هر حال این جمله مرحوم سید رضی بیان‌گر نهایت امانت او در نقل کلمات و احادیث معصومین علیهم السلام است.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ.

امام علیؑ فرمود:

غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این گفتار حکیمانه امیرمؤمنان علیؑ بیان شده کتاب غررالحکم است از این رو آنچه در غررالحکم آمده تفاوت‌های روشنی با نهج البلاغه دارد و آن چنین است: «غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ وَغَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرَانٌ» و این نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲).

این گفتار حکیمانه در بعضی از کتب اهل سنت مانند کتاب جواهر المطالب ابن دمشقی شافعی با همین عبارت آمده است. (ج ۲، ص ۲۶۱).



## شرح و تفسیر

### غیرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود تفاوت میان غیرت مرد و زن را بیان می‌کند و می‌فرماید: «غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان»؛ (غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ).

اشاره به این‌که زن اگر نسبت به همسر دیگری برای شوهرش حسادت بورزد و عکس العمل تندی نشان دهد در واقع مخالفت با فرمان خدا کرده است، زیرا خداوند روی مصالح متعددی که در جای خود گفته‌ایم تعدد زوجات را با شرایطی مجاز شمرده است؛ ولی اگر مرد نسبت به ارتباط همسرش با مرد بیگانه‌ای حسادت بورزد و از گام نهادن او در زندگی خانواده‌اش ناراحت گردد و عکس العمل نشان دهد در واقع اطاعت فرمان خدا کرده و در مسیر نهی از منکر گام برداشته است. در حالی که زن اگر چنین کند در مسیر نهی از معروف قرار گرفته است.

البته انکار نمی‌کنیم که تعدد زوجات نیز شرایطی دارد و نباید وسیله‌ای برای هوسرانی مردان گردد؛ ولی در صورتی که آن شرایط جمع گردد زن باید آن را تحمل کند و به فرمان خدا تن در دهد در حالی که اگر زن شوهردار، با مرد دیگری رابطه برقرار سازد، خواه به صورت فجور باشد یا ظاهراً صیغه عقد دائم یا موقتی با او جاری کند به یقین راه خلاف را پیموده است.

«غیرت» حالتی است که انسان را وادار می‌کند از ورود دیگران در حریم زندگی شخصی او جلوگیری کند، افتخارات او را سلب ننماید، مواهبش را از دستش نگیرد و متعرض نوامیس او نشود و منظور از «غیرت زن» در کلام حکیمانه بالا همان حسادتی است که نسبت به زوجه دیگر همسرش پیدا می‌کند و منظور از «غیرت مرد» در کلام بالا ممانعتی است که مرد از ورود دیگری به حریم خانواده و ناموس خود به عمل می‌آورد.

در ذیل حکمت ۴۷ نیز بحثی درباره تفسیر غیرت و ارزش آن ذکر شد. تعبیر به «کفر» در این کلام حکمت‌آمیز اشاره به کفر عملی است، زیرا کفر و ایمان معانی متعددی دارد که در آیات قرآن نیز منعکس است. این واژه کراراً در قرآن مجید به بت پرستان اطلاق شده که کفرشان، کفر اعتقادی است؛ ولی در آیه ۹۷ سوره آل عمران به کسانی که حج را ترک کنند و نسبت به آن بی‌اعتنا باشند واژه «کفر» به کار رفته، می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و این کفر عملی است نه اعتقادی که آثار خاص خود را داشته باشد. کفر زن در اینجا همان بی‌اعتنایی به دستور خدا یعنی جواز تعدد زوجات در موارد لازم است.

درباره اهمیت «غیرت» در موارد مجاز روایات متعددی از پیغمبر اکرم و سایر معصومان علیهم السلام وارد شده است؛ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيْرًا وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يُغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ پدر من ابراهیم غیرت مند بود و من از او غیرت مندترم. خداوند بینی کسانی از مؤمنین را که غیرت ندارند بر خاک بمالد».<sup>۱</sup>

البته در عرف ما گرچه واژه «غیرت» معمولاً در غیرت ناموسی به کار می‌رود ولی مفهوم آن گسترده است و تمام مواهب و ارزش‌های الهی را که باید از آن

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸، ح ۳۳.

دفاع کرد شامل می‌شود، بنابراین دفاع از وطن و آبرو و حیثیت و از آن مهم‌تر دفاع از دین و آیین نیز از مصادیق غیرت است.

این نکته نیز شایان دقت است که گاهی افراد در مسائل ناموسی و غیر آن گرفتار وسواس می‌شوند و به نام «غیرت» به هر کسی بدبین شده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. در روایات اسلام از این حالت نهی شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللَّهُ؛ فَالْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللَّهُ الْغَيْرَةُ فِي الرَّيْبَةِ وَالْغَيْرَةُ الَّتِي يُبْغِضُ اللَّهُ الْغَيْرَةُ فِي غَيْرِ رَيْبَةٍ؛ نوعی از غیرت را خدا دوست دارد و نوعی را دشمن می‌دارد اما آنچه را دوست دارد اعمال غیرت در مواردی است که آثار شک و تردید و انحراف نمایان می‌شود و اما غیرتی را که خدا دشمن می‌دارد آن است که در غیر این موارد (فقط با سوء ظن آمیخته به وسواس) انجام می‌شود».<sup>۱</sup>

در نامه ۳۱ نهج البلاغه در وصیت مولا امیر مؤمنان به فرزندش امام حسن علیهما السلام نیز به همین موضوع اشاره شده که غیرت بیجا گاه سبب می‌شود انسان‌های درست‌کار به نادرستی کشیده شوند. آنجا که می‌فرماید: «وَإِيَّاكَ وَالتَّعَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ؛ برحذر باش از این‌که در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به ناپاکی و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد» شرح بیشتر را در ذیل همان نامه مطالعه فرمایید.

\*\*\*

۱. سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۴۹.





## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَأَنْسَبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسَبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،  
وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،  
وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.

امام عليه السلام فرمود:

اسلام را چنان تفسیر می‌کنم که هیچ کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده  
باشد؛ اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق  
است و تصدیق همان اقرار و اقرار همان ادا است و ادا همان عمل.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه از سخنان معروفی است که از آن حضرت حتی  
قبل از مرحوم سید رضی در کتاب‌ها نقل شده‌گه با اسناد و گاهی به صورت روایت مرسله از جمله مرحوم  
کلینی آن را در جلد دوم اصول کافی با سند ذکر کرده و صدوق در امالی و معانی الاخبار و احمد بن محمد  
بن خالد برقی در محاسن و علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر خود آن را آورده‌اند و حتی در بعضی از این  
روایات، اضافاتی نیز دیده می‌شود و بعد از مرحوم سید رضی نیز گروهی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند.  
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

همچنین از جمله کسانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند ابوالفتح کراچی در معدن الجواهر  
و حلوانی عالم مشهور سنی در نزهة الناظر هستند که این روایت را با اختلافی نقل کرده‌اند و نشان می‌دهد  
آن را از منبع دیگری اخذ کرده‌اند.



## شرح و تفسیر

### تفسیر دقیق اسلام

امام علیه السلام در این کلام پربار و حکیمانه‌اش، حقیقت اسلام را به گونه‌ای که پیش از او هیچ کس تفسیر نکرده، تفسیر می‌کند و می‌فرماید: «اسلام را چنان تفسیر می‌کنم که هیچ کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده باشد»؛ (لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي)

سپس در ادامه سخن ضمن شش جمله پی در پی که هر کدام با جمله قبل به صورت زیبایی گره خورده روح اسلام را با این شش جمله می‌شکافد و حقیقت آن را هویدا می‌کند.

نخست می‌فرماید: «اسلام همان تسلیم است»؛ (الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ).

تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و تسلیم در برابر فرمان عقل و فطرت. قرآن مجید در آیه ۸۳ سوره آل عمران می‌فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛ و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم‌اند و به سوی او باز گردانده می‌شوند.

در جمله دوم می‌فرماید: «تسلیم همان یقین است»؛ (وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ). زیرا بدون ایمان و یقین، تسلیم حاصل نمی‌شود و در واقع «تسلیم» از لوازم «یقین» است که امام علیه السلام در اینجا لازم و ملزوم را یکی شمرده و می‌فرماید: تسلیم

همان یقین است.

در جمله سوم می فرماید: «یقین همان تصدیق است»؛ (وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ). منظور از «تصدیق» در اینجا علمی است که از مقدمات یقینی حاصل می شود و تا این علم حاصل نگردد «یقین» پیدا نمی شود و تا یقین حاصل نگردد، تسلیم که روح اسلام است نیز حاصل نخواهد شد و در واقع اعتقادی که نام یقین بر آن گذارده ایم نتیجه علمی است که به صورت تصدیق در می آید و در واقع تصدیق و یقین نیز لازم و ملزوم یکدیگرند که امام علیه السلام به واسطه شدت ارتباط این دو با یکدیگر آنها را یکی شمرده و فرموده: یقین همان تصدیق است.

در چهارمین جمله می فرماید: «تصدیق همان اقرار است»؛ (وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْاِقْرَارُ).

اشاره به این که تصدیق قلبی به تنهایی کافی نیست، باید با زبان نیز اقرار شود و به صورت شهادتین که بیان ارکان اسلام است درآید و به همین دلیل تا افراد اقرار به شهادتین نمی کردند مسلمان شمرده نمی شدند.

در پنجمین جمله می فرماید: «اقرار همان اداست»؛ (وَالْاِقْرَارُ هُوَ الْاَدَاءُ). منظور از «اداء» در اینجا احساس مسئولیت و آماده شدن و عزم را جزم کردن بر انجام عمل است، زیرا اگر اقرار از دل برخیزد آمادگی برای انجام وظائف و ادای مسئولیتها را ایجاد خواهد کرد. در غیر این صورت اقرار، اقرار دروغین است.

آن گاه در ششمین و آخرین جمله می فرماید: «و ادا همان عمل است»؛ (وَالْاَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ).

زیرا کسی که عزم خود را بر ادای مسئولیتها جزم می کند بلافاصله وارد صحنه عمل می گردد و اعمال صالحی بر طبق احساس مسئولیت درونی برخاسته از اقرار واقعی و تصدیق و یقین و تسلیم انجام می دهد.

سخن امام علیه السلام در این تفسیر عمیقی که برای اسلام کرده اشاره به اسلام واقعی و حقیقی است که در درون جان انسان نفوذ کند و آثار آن یکی پس از دیگری ظاهر گردد؛ نخست در مقام تسلیم برآید؛ تسلیمی که زائیده یقین است و یقینی که مولود تصدیق است و سپس اقرار از این تصدیق متولد می شود و این اقرار چون از عمق جان برخاسته ملازم با احساس مسئولیت در برابر فرمان الهی است و به دنبال این احساس اعمال صالح یکی پس از دیگری ظاهر می شود و قلب و زبان و عمل هر سه هماهنگ می گردند.

بنابراین اگر کسانی ایمان داشته باشند و اقرار به شهادتین کنند ولی در عمل کوتاهی نمایند چنان نیست که مسلمان نباشند و گرنه اکثر مسلمانان از اسلام بیرون خواهند رفت، بلکه اسلام آنها اسلامی در مرحله پایین و ضعیف است و آنچه امام علیه السلام در این کلام پربار بیان فرموده اسلام در درجات عالی و کامل است. شبیه همین معنا در روایات دیگر اسلامی نیز آمده که عمل را معیار ایمان شمرده اند. در حدیثی در غررالحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «الشَّرْفُ عِنْدَ اللَّهِ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ؛ شرف و مقام والا در نزد خداوند سبحان به اعمال نیک است نه سخنان زیبا».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ؛ عمل شعار افراد باایمان است».<sup>۲</sup>

از این رو بهترین ذخیره انسان برای بعد از مرگ و روز قیامت عمل صالح شمرده شده همان گونه که در نامه معروف «مالک اشتر» گذشت که امام علیه السلام خطاب به مالک فرمود: «فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؛ بهترین ذخیره ها را نزد خود ذخیره عمل صالح قرار بده».<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ج ۲۸۳۸.

۲. همان، ج ۲۷۷۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بنابراین کسانی که به نام اسلام قناعت می‌کنند یا تنها به ایمان قلبی و اقرار زبانی قانع هستند و یا تنها به بعضی از ظواهر اسلام پایبندند از حقیقت اسلام دورند و در بیراهه می‌روند و خیال می‌کنند در مسیر حقند.

در کلام حکیمانه ۱۱۳ نیز بر این معنا تأکید شده بود که امام علیه السلام فرمود: «وَلَا تَجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ».

بنابر آنچه گفته شد حمل خبر بر مبتدا در این شش جمله در بعضی از موارد به صورت حمل حقیقی است و در بعضی از موارد حمل مجازی یعنی حمل لازم و ملزوم یکدیگر است.

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ  
 طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ  
 الْأَغْنِيَاءِ؛ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً؛  
 وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ،  
 وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ  
 الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ.

امام علیؑ فرمود:

از بخیل تعجب می‌کنم که به استقبال فقری می‌رود که از آن گریخته و غنایی را از دست می‌دهد که طالب آن است. در دنیا همچون فقیران زندگی می‌کند ولی در آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد. و تعجب می‌کنم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است. و از کسی که در خدا شک می‌کند در شگفتم در حالی که خلق او را می‌بیند (و می‌تواند از هر مخلوق کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی برد). و تعجب می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش می‌کند با این‌که مردگان را با چشم خود می‌بیند.

و تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان را می‌بیند. و تعجب می‌کنم از کسی که دار فانی را آباد می‌کند ولی دار باقی را به فراموشی می‌سپارد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر چندین منبع برای این کلام حکمت‌آمیز امام علیه السلام نقل می‌کند که بعضی از آنها مربوط به قبل از سید رضی و بعضی مربوط به بعد از اوست از جمله جاحظ در کتاب المائة المختارة بخشی از این کلام حکمت‌آمیز را آورده و زمخشری در ربیع الابرار و «وطواط» در الغرر و العرر و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۳).



## شرح و تفسیر

### از این شش گروه در شگفتیم!

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش به شش رذیله اخلاقی اشاره فرموده که سرچشمه غالب بدبختی های انسان است و اگر بتواند از آنها فاصله بگیرد دنیا و آخرت خود را آباد کرده و سامان بخشیده است.

نخست اشاره به مسئله «بخل» و آثار شوم آن می کند و می فرماید: «از بخیل تعجب می کنم که به استقبال فقری می رود که از آن گریخته و غنایی را از دست می دهد که طالب آن است. در دنیا همچون فقیران زندگی می کند ولی در آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد»؛ (عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغَنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ).

امام علیه السلام چه تعبیر زیبا و دلنشینی در اینجا فرموده است؛ افراد بخیل تنها نسبت به دیگران بخیل نیستند. بسیار می شود که نسبت به خویشان هم بخیل اند با این که دارای ثروت اند زندگی سخت و فقیرانه ای برای خود فراهم می کنند و همان گونه که امام علیه السلام فرموده است برای فرار از فقر آینده فقر امروز را برای خود ترتیب می دهند.

آنها همچنین به دنبال غنا و ثروت بیشتر در آینده اند در حالی که غنای امروز را از دست می دهند. چرا که از ثروت خود بهره ای نمی برند.

از سویی دیگر در روز قیامت باید در صف اغنیا بایستند و حساب اموال خود را پس دهند در حالی که در دنیا از نظر زندگی در صف فقیران بودند؛ یعنی مشکلات غنا را دارند؛ ولی از مواهب آن بی بهره‌اند. آیا زندگی چنین اشخاصی شگفت‌آور و تعجب‌برانگیز نیست؟ آیا می‌شود این‌گونه افراد را در زمرهٔ عاقلان دانست؟ نه تنها امام علیه السلام که عقل کل است از زندگی آنان تعجب می‌کند، بلکه هر انسان عاقلی گرفتار شگفتی می‌شود.

ممکن است کسانی بگویند: این دربارهٔ بخیلانی است که حتی دربارهٔ خود بخل می‌ورزند؛ اما بخیلانی که بخلشان متوجه دیگران است و خودشان زندگی مرفهی دارند مشمول این سخن نیستند؛ ولی تجربه نشان داده که غالب بخیلان به خویشان نیز بخیل‌اند.

بخل از صفات بسیار زشتی است که در آیات و روایات اسلام نکوهش فوق‌العاده‌ای از آن شده از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بخیل از خدا دور است و از مردم دور و به آتش دوزخ نزدیک است».<sup>۱</sup>

در کتاب فقه الرضا آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْبُخْلُ فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا يَكُونُ فِي حُرِّ وَلَا مُؤْمِنٍ إِنَّهُ خِلَافُ الْإِيمَانِ؛ از بخل پرهیزید که نوعی آفت است که نه در افراد آزاده و نه در صاحبان ایمان است زیرا بخل مخالف ایمان است. (شخص بخیل ایمان محکمی به جود و سخا و عطای خداوند ندارد)».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ بَرَّ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرَفَ؛ کسی که از بخل دوری کند به شرافت و بزرگی نائل می‌شود».<sup>۳</sup>

امام علیه السلام در دومین مورد شگفتی می‌فرماید: «از متکبری که دیروز نطفه‌ای

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۲۹، ح ۱۰۷.

بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است (به راستی) تعجب می‌کنم؛  
 (وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً).

تکبر که همان خودبزر بینی است نشانه‌ی روشنی از غفلت به مبدأ و منتهای وجود انسان در این دنیا است و اگر انسان به مبدأ و منتهای خویش بنگرد این خودبزر بینی از او زایل می‌شود. اگر امروز در اوج قوت و قدرت است نباید فراموش کند که دیروز نطفه‌ی بی‌ارزشی بود و نباید از یاد ببرد که چند روزی می‌گذرد و مبدل به جیفه‌ی گندیده‌ای می‌شود که مردم از نزدیک شدن به او تفر دارند و می‌گویند: هرچه زودتر او را دفن کنید تا فضای خانه یا کوچه و بازار آلوده نشود.

در واقع امام علیه السلام با این سخن، درمان کبر را نیز نشان داده است که هرگاه حالت کبر و غرور به شما دست داد برای زایل کردن آن به گذشته و آینده‌ی خویش بنگرید. سری به قبرستان‌های خاموش بزنید که گاه بعضی از آنها شکاف برداشته و بوی آزار دهنده‌ی جیفه از آن بیرون می‌آید، آن را تماشا کنید و در آینده‌ی خویش نیز بیندیشید.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْكَبِيرَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ؛ از تکبر پرهیزید که تکبر ابلیس را وادار به سرپیچی از فرمان خدا نسبت به سجده برای آدم کرد».<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه «قاصعه» (خطبه ۱۹۲) در همین رابطه فرموده بود: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَهْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ ... عَنْ كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ از کاری که خداوند با ابلیس انجام داد عبرت بگیرید آن‌گاه که خداوند عبادات طولانی و تلاش فوق‌العاده او را (در عبادت) هبط و نابود کرد به علت ساعتی تکبر». و به دنبال آن می‌افزاید: «فَمَنْ ذَا بَعْدَ

۱. کنز العمال، ج ۷۷۳۴.

إِبْلِيسَ يَسَلِّمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَّتِهِ؛ بنابراین چه کسی بعد از ابلیس به سبب معصیتی همانند او می تواند سالم بماند؟».

قرآن مجید نیز تکبر را سرچشمه کفر و مجادله در آیات پروردگار معرفی کرده می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ»؛ کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید».<sup>۱</sup>

همچنین، تکبر سرچشمه گناهان زیاد دیگری می شود که بحث پیرامون آن به درازا می کشد.<sup>۲</sup> و شبیه همین فراز از کلام حکمت آمیز در کلام ۴۵۴ نیز خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام در سومین موضوعی که از آن در شگفتی فرو رفته می فرماید: «از کسی که در خدا شک می کند در شگفتم در حالی که خلق او را می بیند (و می تواند از هر مخلوق کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی ببرد)»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ).

آری عالم هستی سراسر آینه وجود حق است و مخلوقات بدیع و عجیب و اسرارآمیز و جالب هر کدام به تنهایی برای پی بردن به وجود آن مبدأ عالم و قادر کافی است. به ویژه در عصر و زمان ما که علوم گسترش پیدا کرده و شگفتی های بسیار بیشتری از عالم خلقت نمایان گشته، خدا شناسی از هر زمانی آسان تر است. در هر گوشه و کنار از جهان، در گیاهان، حیوانات وحش، پرندگان، ماهیان دریاها، ساختمان بدن انسان و گیاهان ذره بینی آثار عظمت او به روشنی دیده می شود و راه را برای خداشناسی هموار می سازد.

۱. مؤمن، آیه ۵۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۰ به بعد مراجعه کنید.

گاه در گوشه و کنار جهان موجوداتی به چشم می‌خورد که اگر انسان روزها و ماه‌ها درباره آن بیندیشد و از آن پی به عظمت آفریننده‌اش ببرد بجاست. مناسب است در اینجا دو سه نمونه از آن را طبق نقل بعضی از دائرةالمعارف‌های معروف جهان ذکر کنیم.

در دائرةالمعارفی به نام فرهنگ‌نامه می‌خوانیم: «هیچ گلی در گل‌فروشی‌ها زیبایی «گل ثعلبی» را ندارد و کمتر گلی است که پس از چیده شدن به اندازه گل ثعلبی دوام داشته باشد. این گل‌ها در زمین نمی‌رویند بلکه روی شاخه‌های درختان و قارچ‌ها پرورش پیدا می‌کنند و آب و غذای خود را از آنها می‌گیرند. جالب این‌که دانه گل ثعلبی به قدری کوچک است که تنها با میکروسکوپ دیده می‌شود. باد این دانه‌ها را در هوا پراکنده می‌سازد. هر گاه روی قارچ‌ها بنشینند می‌توانند آب و غذا از آنها جذب کرده و رشد کنند. گل‌فروشی‌ها ثعلبی‌ها را در گرم‌خانه روی قارچ‌های کمک‌کننده پرورش می‌دهند و اگر تعجب نکنید چهار تا هشت سال طول می‌کشد تا دانه ثعلبی به ثمر بنشیند»<sup>۱</sup>.

در همان کتاب می‌خوانیم «آگاو» گیاهی است که در ایالت‌های مکزیک و ایالت‌ها جنوبی آمریکا می‌روید. بر های بسیار ضخیمی دارد بعضی آن را گیاه صد ساله می‌نامند وقتی این گیاه آماده گل دادن می‌شود ساقه بلندی پیدا می‌کند به قطر سی سانتی‌متر و طول شش متر و صدها گل بر آن ظاهر می‌شود و گیاه بعد از پژمرده شدن گل‌ها می‌میرد و در عمرش فقط یک‌بار گل می‌دهد. در بیابان‌های مکزیک ده سال طول می‌کشد تا گل دهد ولی در گرم‌خانه‌ها گهگاه ممکن است صد سال طول بکشد تا گل دهد! این عمر طولانی برای آن است که در این مدت گیاه آب و غذای کافی در خود ذخیره می‌کند تا بتواند آن میله بلند و قطور و آن همه گل را ظاهر سازد.<sup>۲</sup>

۱. فرهنگ‌نامه، واژه «ث».

۲. همان، واژه «الف».

در همان کتاب و دائرة المعارف دیگری آمده است که در روی زمین درختان عظیمی وجود دارد که طول بعضی از آنها به پنجاه متر می‌رسد و قطرشان به دوازده متر. اگر بخواهند از چوب آنها خانه‌چوبی بسازند برای یک دهکده می‌توانند خانه‌سازی کنند!

فراموش نکنیم که این درخت عظیم روزی یک دانه کوچکی بوده اما دست قدرت پروردگار نیرویی در آن ذخیره کرده بود که می‌توانست این‌گونه رشد کند و به این عظمت برسد.

کوتاه سخن این‌که در اطراف ما و همه جهان آثار عظمت و قدرت او نمایان است؛ چشم بینا و گوش شنوای شما می‌خواهد تا آثار توحید را در جبین آنها ببیند و پیام تسبیح آنها را بنشنود.

سپس امام در چهارمین جمله می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که مرا فراموش می‌کند با این‌که مردگان را با چشم خود می‌بیند»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى).

مر یعنی پایان همه چیز در دنیا و جدا شدن از تمام مقام‌ها و اموال و ثروت‌ها و تعلقات دنیوی و از همه مهم‌تر بسته شدن پرونده عمل انسان به گونه‌ای که نمی‌تواند حسنه‌ای بر حسنات یا سیئه‌ای بر سیئات خود بیفزاید. در یک عبارت کوتاه، مر مهم‌ترین حادثه زندگی انسان است؛ ولی عجب این‌که بسیاری از افراد آن را به دست فراموشی می‌سپارند در حالی که بستگان و عزیزان و دوستان و همشهریان خود را بارها می‌بینند که آنها را به سوی دیار اموات می‌برند. این غفلت و فراموش‌کاری راستی حیرت‌انگیز است. به خصوص این‌که بسیاری از مردگان کسانی هستند که از ما جوان‌تر یا قوی‌تر و سالم‌تر و گاه حتی بدون سابقه یک لحظه بیماری راه دیار فنا را پیش گرفتند و به سوی بقای آخرت رفتند.

به همین دلیل در یکی از خطبه‌های پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْثَرَكُمْ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرَ الْمَوْتِ؛ ای مردم باهوش‌ترین شما کسی است که بیش از همه به یاد مر و پایان زندگی باشد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ما خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَاقِيناً لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهُ بِشَكِّ لَا يَاقِينٍ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ؛ خداوند عزوجل هیچ یقینی را که ابداً شکی در آن نیست همانند شکی که ابدا در آن یقین نیست همچون مر نیافریده است».<sup>۲</sup>

این حدیث از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز با کمی تفاوت نقل شده است.<sup>۳</sup> سپس در پنجمین جمله حکیمانه‌اش می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان را می‌بیند»؛ (وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ فَالْنَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى).

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؛ شما عالم نخستین را دانستید، پس چرا متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!».<sup>۴</sup>

در این دنیا صحنه‌های معاد و زندگی پس از مر پیوسته دیده می‌شود؛ درختان در فصل زمستان می‌میرند یا حالتی شبیه به مر دارند، هنگامی که باد بهاری می‌وزد و قطرات حیات‌بخش باران بهار فرو می‌افتد تولد تازه‌ای پیدا می‌کنند و آثار حیات همه جا نمایان می‌شود. بعد از شش ماه فصل پاییز که شبیه خزان عمر است فرا می‌رسد و بار دیگر دوران مر و سپس حیات تکرار می‌شود. این صحنه را بارها و بارها در عمر خود دیده‌ایم و بازگشت به زندگی

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. مفتاح السعادة، ج ۵، ص ۲۸.

۴. واقعه، آیه ۶۲.

پس از مر را آزموده‌ایم. چرا بیدار نمی‌شویم؟  
 در عالم جنین پیوسته تطورات زندگی یکی پس از دیگری نمایان می‌گردد که شبیه حیات پس از مر است. وانگهی خدایی که در آغاز، جهان را آفرید باز گرداندن حیات پس از مر برای او چه مشکلی دارد؟ از همه اینها گذشته خداوند را حکیم می‌دانیم و از سویی نه نیکوکاران در این دنیا غالباً به جزای خود می‌رسند و نه بدکاران. چگونه ممکن است خداوند حکیم و عادل در جهان دیگری نتیجه اعمالشان را به آنها ندهد؟<sup>۱</sup>

در ششمین و آخرین جمله حکیمانه می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که دار فانی را آباد می‌کند ولی دار باقی را ترک می‌نماید و به فراموشی می‌سپارد»؛  
 (وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ).

همه با چشم خود می‌بینیم این جهان دار فانی است؛ همه روز گروهی می‌میرند و گروهی به دنیا می‌آیند و جای آنها را می‌گیرند. سپس همین گروه جای خود را به گروه‌های دیگر می‌دهند. کاخ‌های زیبا بر اثر گذشت زمان به ویرانه‌ای مبدل می‌شود و باغ‌های پر از گل و گیاه روزی پژمرده خواهند شد. همه چیز در گذر است و همه چیز رو به فنا می‌رود. آیا عقل اجازه می‌دهد که انسان در آبادی این دار فانی بکوشد؛ اما سرای آخرت را که در آن حیات جاویدان است فراموش کند و گامی در طریق عمران و آبادی آن از طریق ایمان و اعمال صالح بر ندارد؟

این موارد شش‌گانه‌ای که امام علیه السلام از همه آنها در شگفتی فرو می‌رود بخشی از تناقض‌هایی است که انسان در زندگی گرفتار آن است و گاه زندگی یک انسان را مجموعه‌ای از این تناقض‌ها و تضادها تشکیل می‌دهد و عامل اصلی آن پیروی

۱. برای پی بردن به دلایل شش‌گانه معاد برگرفته از قرآن مجید به کتاب ما پیام قرآن، ج ۵ بحث معاد مراجعه کنید.



از هوای نفس و گوش فرا ندادن به فرمان عقل است.

قرآن مجید درباره دنیا و آخرت تعبیرات بسیار پر معنایی دارد از جمله در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است، اگر می‌دانستید».

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الدُّنْيَا مُتَقَلِّةٌ فَإِنَّهُ إِنِ بَقِيَتْ لَكَ لَمْ تَبْقَ لَهَا؛ دنیا منتقل می‌شود و فانی می‌گردد اگر (فرضا) برای تو باقی بماند تو برای او باقی نمی‌مانی».<sup>۱</sup>

درباره حقیقت دنیا و جلوه‌های فریبنده و ناپایدار آن ذیل حکمت ۱۰۳ بحثی داشتیم. ذیل خطبه ۲۰۳ بحث دیگری درباره دنیا آمده و در ذیل حکمت ۱۳۳ نیز بحث بیشتری خواهیم داشت.

\* \* \*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ، وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ  
فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در عمل کوتاهی کند به اندوه گرفتار می‌شود و خدا به کسی که در مال  
و جانش نصیبی برای او (جهت انفاق در راه خدا) نیست اعتنایی ندارد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که بخش اول این کلام حکمت‌آمیز در تعدادی از کتب از رسول خدا ﷺ نقل شده است و امیرمؤمنان بخش دیگری برای توضیح بر آن افزوده. خواه این سخن از رسول خدا یا از امیرمؤمنان ﷺ باشد هر دو در واقع از یک سرچشمه می‌جوشد. به علاوه این سخن در غررالحکم نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴) ولی آنچه در منابع مختلف دیدیم ذیل این کلام حکیمانه (جمله «و لا حاجة...») از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نیز نقل شده است از جمله کتاب کافی، ج ۲، ۲۵۶، ح ۲۱.



## شرح و تفسیر

### دوره خطا

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز نخست به سرنوشت کسانی اشاره می‌کند که در انجام وظائف الهی خود کوتاهی می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که در عمل کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می‌شود»؛ (مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ). ممکن است این اندوه و غم در آستانه انتقال از این دنیا باشد که چشم برزخی پیدا می‌کنند و سرنوشت رقت‌بار خود را می‌بینند و فریادشان بلند می‌شود و می‌گویند: «رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ پروردگارا! مرا باز گردانید، شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم.<sup>۱</sup>

نیز ممکن است اشاره به غم و اندوه در سرای آخرت باشد، همان‌گونه که قرآن از زبان آنها نقل می‌کند که می‌گویند: «يَا حَسْرَتَا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»؛ ای افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم.<sup>۲</sup> نیز شاید این غم و اندوه در خود دنیا باشد، زیرا گاه انسان بیدار می‌شود و از کوتاهی‌هایی که کرده افسوس می‌خورد و غم و اندوهی جان‌کاه او را فرا می‌گیرد چرا که می‌بیند دیگران با اعمال صالح سرای جاویدان خود را آباد کرده‌اند و او با

۱. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

۲. زمر، آیه ۵۶.

کوتاهی‌هایش سرای جاوید خود را ویران نموده است. البته جمع میان این سه تفسیر نیز مانعی ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن جمله پرمعنایی می‌گوید که در واقع شرحی است از کوتاهی در عمل. می‌فرماید: «خدا به کسی که در مال و جانش نصیبی برای او نیست، اعتنایی ندارد»؛ (وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ).

اشاره به این‌که کسانی مورد عنایت پروردگار در دنیا و آخرتند که از بذل جان و مال در راه خدا دریغ ندارند، و به بیان دیگر، ایمان و یقین و وفاداری خود را به اسلام در عمل ثابت می‌کنند.

درست است که جان و مال همه از سوی خداست و اگر انسان در بذل آنها اقدام کند در واقع به خودش خدمت کرده است، زیرا خدا از همگان بی‌نیاز است؛ ولی خداوند روی الطاف بیکرانیش آن را به عنوان حاجتی از سوی خود گرفته است.

این سخن درباره مؤمنانی که دارای مقامات بالا هستند نیست، آنها فقط نصیبی از جان و مالشان را در راه خدا صرف نمی‌کنند، بلکه هرچه دارند در راه خدا می‌دهند.

جمله «لَا حَاجَةَ لِلَّهِ» به معنای بی‌اعتنایی و اعراض خداوند از چنین افرادی است که چیزی از جان و مال را در راه او نمی‌بخشند، زیرا کسی که به چیزی یا شخصی نیاز ندارد طبعاً اعتنایی هم به او نمی‌کند، بنابراین جمله «لا حاجة...» با توجه به این‌که خدا به هیچ کس نیاز ندارد کنایه از بی‌اعتنایی است و منظور از بی‌اعتنایی این است که خدا آنها را از مواهب خاص و عنایات ویژه‌اش محروم می‌سازد.

این تعبیر مانند بیان کنایه‌آمیز دیگری است که در آیه ۶۷ سوره «توبه» درباره

منافقان آمده است: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ آنها خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را فراموش نمود» یعنی از رحمت خود محروم ساخت.

بعضی از مفسران نهج البلاغه در تفسیر «نصیب» معنای دیگری ذکر کرده‌اند که با ظاهر عبارت سازگار نیست. گفته‌اند منظور از «نصیب» کسانی هستند که خدا آنها را به بلاهایی در مال یا جانشان گرفتار می‌کند و این ابتلا به بلا نشانهٔ اعتنای پروردگار به آنهاست زیرا خدای متعال به کسی که اعتنا ندارد مصیبتی هم بر او وارد نمی‌کند؛ ولی روشن است که منظور از «نصیب» در مال و جان بذل بخشی از مال و جان در راه خداست نه گرفتار خسران مالی و بلاهای نفسانی شدن.

از آنچه در تفسیر دو جملهٔ بالا آمد روشن می‌شود که هر دو با هم کمال ارتباط را دارند، زیرا کسانی که کوتاهی در عمل کنند (یعنی اعمالی دارند ولی کوتاهی می‌کنند) خداوند آنها را مبتلا به غم و اندوه می‌کند که این خود نوعی اعتنای به آنهاست و اما کسانی که مطلقاً عملی نداشته باشند؛ نه در بذل مال و نه در بذل جان خدا اعتنایی به آنها ندارد و حتی غم و اندوه بیدار کننده نیز بر آنان عارض نمی‌کند. از اینجا روشن می‌شود کسانی که مانند ابن ابی الحدید این دو جمله را مستقل از یکدیگر شمرده‌اند راهی صحیح نیموده‌اند.

\*\*\*





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

تَوَقَّؤُوا الْبُرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّؤُهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ  
فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرَقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.

امام علیؑ فرمود:

از سرما در آغاز آن (در پاییز) بپرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال کنید، زیرا در بدن‌های شما همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛  
آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند و برگ می‌آورد.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه پیش از سید رضی در میان سخنان امیرمؤمنان علیؑ مشهور بوده است از جمله «زر بن حبیش» متوفای سال ۸۳ از امیرمؤمنان علیؑ چهار جمله در طب بیان کرده و گفته که اگر آنها را بقراط و جالینوس می‌گفتند در برابر این کلمات آنها یکصد ورقه می‌گذاشتند و شرح و تحلیل می‌کردند و آنها را با این سخنان زینت می‌بخشیدند و آن عبارت است از «تَوَقَّؤُوا الْبُرْدَ...». از دیگر کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند نویری در نهج‌الاربع و ابن قاسم در روض الاخیار است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴).



## شرح و تفسیر

### سرمای زینبار و سرمای مفید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود دستور طبی مهم و کارسازی را بیان می‌کند که مراعات آن می‌تواند از بسیاری از بیماری‌ها پیش‌گیری کند و بر نشاط و نمو جسم و روح انسان بیفزاید، می‌فرماید: «از سرما در آغاز آن (در پاییز) بپرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال کنید، زیرا در بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛ آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند و بر می‌آورد»؛  
(تَوَقَّوْا الْبُرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ،  
أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ).

پاییز آغاز سرما است؛ سرمای آمیخته با خشکی هوا که از گرمای تابستان و نبودن باران سرچشمه گرفته و به همین دلیل بر های درختان پژمرده می‌شوند و می‌ریزند و به اصطلاح، مرطوبیت فرا می‌رسد. همان مرگی که مولود خشکی و سردی است؛ ولی در آغاز بهار هوا رو به گرمی می‌رود و معمولاً باران‌های پرباری می‌بارد. آن رطوبت و گرمی دست به دست هم می‌دهند و سبب شکوفه کردن درختان و بر آوردن آنها و حیات طبیعت می‌شوند. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»؛ و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در

می آید و رویش می کند و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند.<sup>۱</sup>  
 بدن انسان ها نیز جزئی از این طبیعت و متأثر به آثار آن است؛ سرمای خشک پاییز بدن ها را ضعیف و نحیف و آماده بیماری ها می کند، بنابراین باید خود را پوشانید و از آن دور داشت؛ ولی سرمای ملایم آغاز بهار بعد از فصل زمستان که آمیخته با حرارت کم و رطوبت بسیار است به انسان نشاط و نیرو می دهد و مایه نمو و رشد بدن می گردد، از این رو باید به استقبال آن رفت.

از آن گذشته در آغاز پاییز چون انسان به گرمای تابستان عادت کرده و باران کمتر باریده هوا آلوده است و انتقال انسان از آن گرما به سرما هرچند تدریجی است در بدن تأثیر می گذارد و میکروب های بیماری زا در آن نفوذ می کند و از این رو آگاهان می گویند: اگر آغاز پاییز باران هایی بیبارد بیماری ها کم می شود؛ اما در پایان زمستان و آغاز بهار، بدن در مقابل سرما مقاوم شده، عوامل بیماری زا بر اثر سرما و باران بسیار کم شده و استقبال از سرمای بهار نه تنها ضرری ندارد بلکه عامل نمو جسم و جان می شود.

بوعلی سینا در کتاب طبی خود، قانون نیز به همین نکته اشاره کرده می گوید:  
 «بدن ها از سرمای بهار آن احساسی را ندارند که از سرمای پاییز می کنند، زیرا هنگام سرمای بهار، بدن عادت به سرمای زمستان کرده و از آن رو از آن آزار نمی بیند؛ ولی به هنگام سرمای پاییز بدن که عادت به گرما دارد از آن آزار فراوان می بیند».<sup>۲</sup>  
 البته خداوند ورود در فصول مختلف را تدریجی قرار داده تا مشکلات انتقال به حداقل برسد.

## نکته:

### مسائل بهداشتی و طبی در قرآن مجید و روایات

امروزه کتاب هایی به نام طب النبی صلی الله علیه و آله و طب الائمة و طب الرضا علیه السلام در اختیار

۱. حج، آیه ۵.

۲. کتاب قانون، ج ۱، ص ۸۳.

داریم که در آنها سخن از یک رشته دستورات طبی و بهداشتی نقل شده از معصومین علیهم السلام است، گاه نیز اشاراتی از قرآن مجید در آنها دیده می‌شود؛ مثلاً امروز دانشمندان غذاشناسی آثار فوق العاده‌ای برای غسل قائلند و هرچه زمان می‌گذرد خواص بیشتری برای آن در بهداشت و درمان بیماری‌ها کشف می‌کنند. این در حالی است که قرآن مجید در سوره «نحل» با صراحت می‌گوید: «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»<sup>۱</sup> و همچنین تعبیرات دیگری که پرده از روی مسائل بهداشتی و درمانی بر می‌دارد؛ از جمله دستور معروف پیامبر صلی الله علیه و آله بر این که تا گرسنه نشده‌اید غذا نخورید و تا کاملاً سیر نشده‌اید دست از غذا بکشید<sup>۲</sup> که در واقع ناظر به آیه شریفه «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»<sup>۳</sup> است.

بسیاری از دستورهایی که در زمینه نوشیدنی‌ها و غذاهای حلال و حرام وارد شده مربوط به تأثیرات خوب و بد آنهاست؛ تحریم شراب و مواد مخدر، تحریم گوشت حیوانات درنده، خوردن خون و گوشت مردار و ماهیانی که در آب مرده‌اند و امثال اینها همگی ارتباط نزدیکی با زیان‌های بهداشتی آنها دارد. توصیه به خوردن میوه‌ها و سبزی‌ها و دانه‌های غذایی ارتباط آشکاری با فوائد بهداشتی آنها دارد. روایات طبی نقل شده از پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام نیز با صراحت این مسائل را بازگو می‌کند.

درست است که وظیفه دین و آیین، هدایت مردم به راه‌های راست و اعتقادات و برنامه‌های اخلاقی است و رسالت انبیا به عنوان طبیبان روحانی درمان انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی است؛ ولی از آنجا که طب جسمانی نیز رابطه نزدیکی با طب روحانی دارد گاه به سراغ این امور نیز می‌رفتند. به بیان دیگر مسائل مربوط به سلامت جسم رابطه نزدیکی با سلامت روح دارد از این رو

۱. نحل، آیه ۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۳. اعراف، آیه ۳۱.

سلامت جسم نیز مورد توجه اسلام بوده است که خود داستان مفصلی دارد و ورود در آن عرصه ما را از مقصود دور می‌سازد.<sup>۱</sup>

آنچه امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام حکیمانه‌اش بیان فرموده نیز ناظر به همین مطلب است؛ امام علیه السلام راه سلامت بدن را در فصل خزان و بهار نشان داده و دلیل آن را نیز بیان فرموده است، می‌فرماید: سرمای پاییز و بهار با بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد، زیرا هر دو شباهت زیادی با هم دارند.

این کلام حکمت‌آمیز، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شکل دیگری نیز نقل شده است؛ فرمود: «اغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأُيُدِنِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ وَاجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأُيُدِنِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ؛ سرمای بهار را غنیمت بشمرید که با بدن‌های شما همان می‌کند که با درختان می‌کند و از سرمای پاییز بپرهیزید که با بدن‌های شما همان انجام می‌دهد که با درختان انجام می‌دهد».<sup>۲</sup>

شاعر نیز در این زمینه می‌گوید:

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب کبار      تن مپوشانید از باد بهار  
چون که با جان شما آن می‌کند      در بهاران با درختان می‌کند

\* \* \*

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۶۵-۷۲ مراجعه نمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۷۱، ح ۶۹.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ.

امام علیؑ فرمود:

عظمت آفریدگار در نظر تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، سند خاصی جز نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده و تنها به این عبارت بسنده کرده است که امام علیؑ در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) و بیان صفات پرهیزگاران می‌فرماید: «عِظَمُ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در دل و جان آنها قرار گرفته از این رو ما سوی الله در نظر آنها کوچک شده است». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۵). آنچه در خطبه «همام» به شکل جمله فعلیه آمده است در این جا به صورت جمله اسمیه آمده است.





## شرح و تفسیر

### خدا را با عظمت بشناس تا همه چیز را کوچک بینی

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش رابطه‌ی نزدیکی را میان شناخت عظمت خداوند و کوچکی دنیا در نظر انسان بیان کرده، می‌فرماید: «عظمت آفریدگار نزد تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند»؛ (عِظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ).

همان‌گونه که در بیان سند این کلام حکیمانه گفته شد، امام علیه السلام در خطبه‌ی ۱۹۳ نیز آن را به عبارت دیگری بیان فرموده و آن را یکی از صفات برجسته‌ی پرهیزکاران می‌شمارد که خدا را به عظمت شناخته‌اند و ما سوی الله در نظرشان کوچک است.

هرگاه انسان در دوران کودکی در خانه‌ای زندگی می‌کرده که حوض کوچکی در آن وجود داشته چنانچه وقتی بزرگ می‌شود او را به کنار استخری ببرند، بسیار در نظرش جلوه می‌کند؛ ولی اگر در کنار دریا بزرگ شده باشد، هرگاه او را در کنار آن استخر ببرند در نظرش کوچک می‌آید. همچنین کسانی که در خانواده‌ی فقیری زندگی کرده‌اند هرگاه به ثروت مختصری برسند خود را بسیار غنی می‌بینند و به عکس اگر در خانواده‌ی ثروتمندی بزرگ شده باشند چنانچه به همان ثروت برسند آن را ناچیز می‌شمرند.

بر همین اساس آنان که ذات پاک خداوند را با عظمت شناخته‌اند، یک عالم

قدرت و جبروت، یک عالم علم و ملکوت، هنگامی که به قدرت‌های مخلوقات می‌نگرند همچون قطره‌ای در مقابل دریا و یا کمتر از آن در نظرشان جلوه می‌کند.

به همین دلیل اگر بخواهیم در دنیا زهد پیشه کنیم و به مقامات مادی و ثروت‌ها و زرق و برق دنیا بی‌اعتنا باشیم باید سطح معرفت خود را نسبت به خداوند بالا ببریم که نتیجه قطعی عظمت خالق در نظر ما کوچک شدن مخلوقات است.

اگر می‌بینیم امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَخْتَأَفْلَاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه جهان را (در گذشته تمام دنیا را به هفت بخش که هر کدام نام اقلیم داشت تقسیم می‌کردند) با آنچه در زیر افلاک قرار دارد به من بدهند که درباره مورچه‌ای ستم کنم و پوست جویی را از دهانش بیرون بکشم چنین کاری را نخواهم کرد».<sup>۱</sup> دلیل این کلام امام علیه السلام همین است که خدا را با عظمت فوق‌العاده‌ای شناخته و تمام دنیا در نظر او از پوست یک جو یا از بر درختی که در دهان ملخی باشد کوچک‌تر جلوه می‌کند.

\* \* \*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ:  
 يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ،  
 يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ  
 لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ. أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ  
 فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ؟

ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ:

أَمَا لَوْ أَدِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لِأَخْبَرُواكُمْ أَنَّ «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».

امام علیؑ از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته بود، به کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسید (رو به سوی آنها کرده) فرمود:  
 ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای خاک‌نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! و ای وحشت‌زدگان! شما در این راه پیشگام ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد؛ اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و امواتان (در میان ورثه) تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟

سپس امام علیه السلام رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود:  
 آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می‌شد به شما خبر می‌دادند که  
 «بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است».<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر می‌گوید که گروهی از بزرگان که پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند این کلام حکمت‌آمیز را در کتب خود نقل کرده‌اند؛ از جمله مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنین در کتاب امالی و ابن عبد ربه در عقد الفرید و صدر این کلام را طبری در تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ و نصر بن مزاحم در کتاب صفین و جاحظ در کتاب البیان و التبیین آورده‌اند بنابراین نیازی نیست که سخنان کسانی را که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند در اینجا بیاوریم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

از بحارالانوار استفاده می‌شود که امام علیه السلام این سخن را بعد از گفتار حکیمانه‌اش درباره «خاب بن ارت» که در حکمت ۴۳ گذشت بیان فرموده به این گونه که «خاب» که از دوستان صادق امام علیه السلام بود در غیاب آن حضرت در کوفه وفات یافت هنگامی که امام علیه السلام از صفین باز می‌گشت چشمش به قبرهایی در بیرون دروازه کوفه افتاد درباره آنها سؤال کرد گفتند یکی از آنها قبر «خاب بن ارت» است که در غیاب شما از دنیا رفت و وصیت کرد او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند (این در حالی بود که بسیاری از مردم عزیزانشان را در خانه خودشان دفن می‌کردند) امام علیه السلام جمله حکمت‌آمیز ۴۳ را درباره «خاب» فرمود؛ سپس نگاهی به مجموع آن قبور کرد و گفتار حکیمانه مورد بحث را بیان نمود. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۵۳).

## شرح و تفسیر

### گفت‌وگوی امام علیه السلام با ارواح مردگان

این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته و به کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسیده بود: (وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صَفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ).

امام علیه السلام اموات آن گورستان را با پنج خطاب تکان دهنده بیدارگر مخاطب ساخت فرمود: «ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! و ای وحشت‌زدگان!»؛ (يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفَرَةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ).

امام علیه السلام در واقع با این تعبیرات نشان داد که هر انسانی سرانجام در این دنیا به چه سرنوشتی دچار می‌شود؛ امروز در میان دوستان و عزیزان در خانه‌های زیبا و مرفه زندگی می‌کند، جمع آنها جمع و اسباب نشاطشان فراهم است، می‌گویند و می‌خندند و از باده غرور سرمستند؛ ولی فردا جایگاهشان گورستان و وحشتناک و قبرهای تاریک در وحدت و تنهایی خواهد بود. شادی‌ها و خوشی‌ها پایان می‌گیرد و لذات، خاتمه می‌یابد، جمعیشان به پراکندگی می‌کشد و دوستی‌ها به فراموشی سپرده می‌شود.

هنگامی که امام علیه السلام با این خطاب‌های پنج‌گانه تکان‌دهنده دل‌های همراهان

خود را که ناظر این صحنه بودند برای پذیرش حق آماده‌تر ساخت، خطاب به ارواح گذشتگان آن قبرستان فرمود: «شما در این راه پیشگام ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد»؛ (أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ).

«فَرَطٌ» به کسی می‌گویند که پیشاپیش قافله می‌رود و طناب‌ها و دلوها را برای کشیدن آب از نهر آماده می‌سازد. سپس به هر کسی که در چیزی پیشگام می‌شود اطلاق شده است.

اشاره به این‌که قانون مر استثنای پذیر نیست؛ انسان‌ها مانند اهل قافله‌ای بزرگند که گروهی پیشاپیش قافله، گروهی در وسط و گروهی به دنبال قافله حرکت می‌کنند. این قافله به سوی دیار فنا یا به تعبیر دیگر عالم بقا می‌شتابد و همه سرانجام به آن می‌رسند، هیچ‌گونه استثنایی ندارد. تفاوت در زمان‌بندی‌هاست و اگر انسان به این حقیقت توجه کند به یقین نسبت به اعمال خود مراقبت بیشتری خواهد کرد.

آن‌گاه امام علیه السلام اخبار عالم دنیا را در سه جمله خلاصه کرده از آنها اخبار عالم آخرت را پرسش می‌کند و می‌فرماید: «اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و اموالتان (در میان ورثه) تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟»؛ (أَمَّا الدُّوْرُ فَقَدْ سَكْنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟).

«سپس امام علیه السلام رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود: آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می‌شد به شما خبر می‌دادند که بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است»؛ (ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى).

در واقع امام علیه السلام انگشت روی مهم‌ترین مسائل زندگی انسان‌ها گذاشته که

برای بدست آوردن آن تلاش می‌کنند؛ خانه‌های مرفه، همسران خوب و اموال فراوان. همان چیزی که در آیه ۱۴ سوره آل عمران آمده است که می‌فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ»؛ محبت امور مادی، از (قبیل) زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها وسایل گذران زندگی دنیاست (و هدف نهایی نمی‌باشد)، سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان) نزد خداست».

گاه می‌شود فردی در همه عمرش تلاش می‌کند و سرانجام رنج وی در خانه‌ای مجلل خلاصه می‌شود و چقدر برای او دردناک است که آن را رها کند و کسانی که هیچ زحمتی برای آن نکشیدند در آن ساکن شوند و گاه محصول همه عمرش در مقداری از مال و ثروت خلاصه می‌شود و بعضی نیز سال‌ها تلاش می‌کنند همسر زیبایی پیدا کنند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد باید همه را رها کرده و راهی دیار اموات شوند و طومار زندگی آنها در هم پیچیده خواهد شد.

جالب این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: اگر آنها اجازه سخن گفتن را پیدا کنند فقط یک خبر به شما می‌دهند؛ خبری که همه چیز در آن جمع است و آن خبر مربوط به زاد و توشه تقواست که در برزخ و مواقف قیامت، انسان را یاری می‌دهد. این سخن برگرفته از آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره است که می‌خوانیم: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»؛ و زاد و توشه تهیه کنید و بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است و از (مخالفت) من بپرهیزید ای خردمندان».

**نکته‌ها:****۱. آیا ارتباط با ارواح ممکن است؟**

از ظاهر کلام امام علیه السلام چنین بر می‌آید که او با ارواح مردگان سخن می‌گوید و آنها سخنان امام علیه السلام را درک می‌کنند و حتی از آن استفاده می‌شود که اگر اذن پروردگار باشد آنها نیز می‌توانند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند و به این ترتیب دلیلی است بر امکان ارتباط با ارواح، هرچند بسیاری از مدعیان در این زمینه دروغ می‌گویند و با خیالات خود ارتباط پیدا می‌کنند ولی اصل ارتباط امکان‌پذیر است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیرات با آنچه در قرآن مجید در سوره «فاطر» آیه ۲۲ آمده هماهنگ است که می‌فرماید: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ فِي الْقُبُورِ»؛ و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور (خفته) اند برسانی».

در پاسخ باید به نکته‌ای توجه داشت که مشرکان قطعاً سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شنیدند و گوششان از این نظر کر نبود؛ ولی این سخنان حکمت‌آمیز در دل و جانشان نفوذ نمی‌کرد، بنابراین معنای آیه شریفه چنین می‌شود: همان‌گونه که نمی‌توانی مردگان را هدایت کنی این قوم مشرک لجوج و متعصب را نیز نمی‌توان هدایت کرد، چرا که گوش شنوا ندارند؛ گویی که مطالب را بشنود و به درون جان انسان منتقل کند.

شاهد سخن این که مطابق آنچه در منابع اسلامی و از جمله منابع اهل سنت همچون صحیح بخاری<sup>۱</sup> و تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث آمده است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را در چاه خشکی بیفکنند. سپس آنها را صدا زد و فرمود: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا؟

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۷، باب قتل ابی جهل.



فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي اللَّهُ حَقًّا؛ آیا آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را خداوند به من وعده داده بود حق یافتم». در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا! چگونه با اجسادى سخن می‌گویی که روح ندارند؟ فرمود: شما سخنان مرا بهتر از آنها نمی‌شنوید. جز این که آنها توانایی پاسخ‌گویی ندارند (ما أنتِ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَرُدُّوا شَيْئًا).

در مسند احمد نیز همین معنا به صورت روشن‌تری آمده است.<sup>۱</sup>

اضافه بر این ممکن است در موارد عادی آنها (اهل قبور) صدای کسی را نشنوند؛ اما در مواقع فوق‌العاده، هنگامی که پیامبر ﷺ یا امام معصوم عليه السلام یا یکی از اولیاء الله با آنها سخن خاصی بگوید آن را خواهند شنید.

از اینجا پاسخ بعضی از وهابیان ناآگاه و کم‌سواد نیز داده می‌شود که می‌گویند: چرا شما به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از رحلتش متوسل می‌شوید. او سخن کسی را نمی‌شنود؟!

راستی جهل و نادانی چه عقاید زشتی برای انسان به بار می‌آورد؛ هنگامی که خداوند درباره شهدا - هرچند از افراد عادی لشکر اسلام باشند - می‌فرماید: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۲</sup> و آنها را زندگان جاوید می‌نامد، چگونه مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از مقام آنها کمتر می‌شمرند. به علاوه خودشان همه روز در نمازها بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام و خطاب می‌دهند آیا سلام، آن هم از دور به کسانی که در قبورند و چیزی نمی‌فهمند معنا دارد؟ همچنین در حدیثی از خود آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ؛ بر من درود بفرستید که درود شما هر جا که باشید به من می‌رسد».<sup>۳</sup>

۱. مسند احمد، ج ۲، ۱۱۳، ح ۴۸۴۹.

۲. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سنن ابی‌داود، ج ۱، ۴۵۳، ح ۲۰۴۲؛ ابن حجر نیز در فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲ این حدیث را نقل کرده تصریح می‌کند که سند این حدیث صحیح است.

جالب این‌که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تابلوی بزرگی زده‌اند و بر روی آن نوشته‌اند: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»؛ صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید<sup>۱</sup> و به همین دلیل، مردم را به سکوت در مقابل قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند. اگر نعوذ بالله پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات چیزی نمی‌فهمد این کارها چه معنا دارد.

## ۲. زاد و توشه آخرت

می‌دانیم دنیا به امور مختلفی تشبیه شده از جمله این‌که دنیا گذرگاهی برای عبور به سوی سرای جاویدان است، مقصد نهایی بهشت است و از مسیر دنیا و برزخ و صحنۀ محشر می‌گذرد، راهیان این مسیر نیاز به زاد و توشه و مرکب دارند؛ مرکبشان ایمان و زاد و توشه آنها تقواست. این‌که امام علیه السلام در کلام حکیمانه بالا می‌فرماید: اگر به ارواح گذشتگان اجازه سخن گفتن داده شود به شما می‌گویند: تا می‌توانید زاد و توشه بگیرید، همه اخبار آخرت را در جمله‌ای خلاصه کرده که در این مسیر چیزی جز زاد و توشه تقوا مفید واقع نمی‌شود و این سخن همان‌گونه که گفتیم برگرفته از قرآن مجید است.

تقوا به معنای احساس مسئولیت در برابر فرمان خداست که نتیجه آن انجام واجبات و ترک محرّمات است.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت امام علیه السلام بودم سخن از اعمال به میان آمد من گفتم: عمل من بسیار ضعیف و کم است. امام علیه السلام فرمود: «مَهْ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ؛ از این سخن خودداری کن و استغفار نما» سپس به من فرمود: «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَى؛ اعمال کم آمیخته با تقوا بهتر است از اعمال زیاد بدون تقوا» عرض کردم: چگونه ممکن است انسان اعمال خوب

۱. حجرات، آیه ۲.

زیادی داشته باشد بدون تقوا؟ فرمود: این مانند آن است که انسان اطعام طعام می‌کند و به همسایگان محبت می‌نماید و در خانه‌اش به روی نیازمندان گشوده است؛ ولی «هنگامی که دری از حرام به سوی او گشوده شود وارد آن می‌شود» (فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ) سپس فرمود: این عملی است بدون تقوا و افزود: شخص دیگری ممکن است این گونه کارهای خیر را انجام ندهد اما هنگامی که در حرام به روی او گشوده شود وارد نگردد (گرچه اعمال کمی دارد؛ اما آمیخته با تقواست).<sup>۱</sup>

\* \* \*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

### بخش اول:

وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا:

أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَيْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى؟ كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفِّكَ، وَكَمْ مَرَّضَتْ بِيَدَيْكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ، غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَائُكَ. لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ، وَلَمْ تُسْعَفْ فِيهِ بِطَلْبَتِكَ، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! وَقَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ.

امام علیؑ شنید مردی در محضرش نکوهش دنیا می‌کند (در حالی که از غافلان بود) به او فرمود:

ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی (و دنیا را به خدعه و نیرنگ و فریبندگی متهم می‌سازی) تو خودت تن به غرور دنیا داده‌ای و به باطل‌های آن فریفته شده‌ای (عیب از توست نه از دنیا) تو خود فریفته دنیا شده‌ای سپس دنیا را مذمت می‌کنی

(و گناه را به گردن آن می‌افکنی؟) تو ادعا می‌کنی که دنیا بر تو جرمی روا داشته یا دنیا چنین ادعایی بر تو دارد؟ چه زمانی دنیا تو را به خود مشغول ساخت، یا کی تو را فریب داد؟ آیا به محلی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریب داده؟ یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟ چه قدر با دست خود به بیماران پرداختی و چه قدر آنها را پرستاری کردی؟ درخواست شفا برای آنها می‌کردی و از طبیبان، راه درمان آنها را می‌خواستی، در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریه تو فایده‌ای نمی‌بخشید، و دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همه این تلاش و کوشش‌ها مرگ گریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد). دنیا با این نمونه‌ها (که برای تو گفتیم) وضع تو را نیز مجسم ساخته و با قربانگاه‌های او (برای دیگران)، قربانگاه تو را!<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام بسیار پر بار قبل از سید رضی و بعد از او در منابع زیادی نقل شده است سپس به سیزده منبع از آنها اشاره می‌کند از جمله: «ابن قتیبه» در عیون الاخبار، «جاحظ» در البیان و التبیان، «مسعودی» در مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید است. «ابن عساکر» نیز در جلد دوازدهم تاریخ دمشق آن را به طرق متعددی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۷).

## شرح و تفسیر

### کجای دنیا فریبنده است؟

این کلام حکمت‌آمیز که درباره نقش مؤثر دنیا و مواهب آن برای رسیدن به سعادت اخروی بیان شده در زمانی امام ذکر فرمود که «شنید مردی به نکوهش دنیا زبان گشوده است»؛ (وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا).

این مرد اهل بصره و جنگ جمل بود، آن‌گونه که بعضی گفته‌اند یا اهل کوفه که برخی دیگر نوشته‌اند<sup>۱</sup>، تأثیری در اصل سخن ندارد؛ ولی به نظر می‌رسد که امام علیه السلام احساس فرمود مرد ریاکاری است و نکوهش او از دنیا نوعی اظهار قدس و تقواست بی آنکه صاحب قدس و تقوا باشد و به هر حال امام علیه السلام از این موقعیت استفاده کرد تا درس بسیار مهمی را درباره دنیا و مواهب دنیوی به همگان بدهد. این کلام بسیار پربار و حکیمانه به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول درباره این است که وصف دنیا به فریب‌کار بودن توصیف بی‌دلیلی است، زیرا اگر چشم عبرت‌بین باشد نشانه‌های بی‌وفایی دنیا در همه جای آن آشکار است. می‌فرماید: «ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی (و دنیا را به خدعه و نیرنگ و فریبندگی متهم می‌سازی) تو خودت تن به غرور دنیا داده‌ای و به باطل‌های آن فریفته شده‌ای (عیب از توست نه از دنیا)»؛ (أَيُّهَا الدَّامُ لِدُنْيَا، الْمُعْتَرِّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبْطَالِهَا!).

سپس می‌افزاید: «آیا تو خود فریفته دنیا شده‌ای سپس دنیا را مذمت می‌کنی (و گناه را به گردن آن می‌افکنی؟) تو ادعا می‌کنی که دنیا بر تو جرمی روا داشته یا دنیا چنین ادعایی بر تو دارد؟»؛ (أَتَعْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا، أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟).

«مُتَجَرِّمٌ» به کسی می‌گویند که ادعای جرم بر کسی دارد و منظور امام علیه السلام این است که تو از دنیا شکایت می‌کنی که بر تو ستم کرده و تو را فریفته در حالی که دنیا باید از تو شکایت کند که مواهبش را به باطل هزینه کرده‌ای.

سپس امام علیه السلام از مظاهر بیدار کننده دنیا به دو چیز که در دسترس همگان است استدلال می‌کند. نخست می‌فرماید: «چه زمانی دنیا تو را به خود مشغول ساخت یا کی تو را فریب داد؟ آیا به محلی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریب داده یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟»؛ (مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أِبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ التُّرَى؟).

اشاره به این‌که اگر یک گام به سوی قبرستان برداری و لحظه‌ای در کنار آن بایستی و بیندیشی همه چیز بر تو ظاهر و آشکار می‌شود؛ پدران و مادران و عزیزان، دیروز در میان شما بودند و حیات و نشاطی داشتند ولی امروز، خاموش در زیر خاک‌ها خفته و پوسیده‌اند. آیا همین یکی برای بیدار ساختن انسان کافی نیست؟ و به گفته شاعر:

بشکاف خاک را و ببین یک دم بی‌مهری زمانه رسوا را

آن‌گاه امام علیه السلام به صحنه‌های عبرت‌آمیز دیگری از بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «چقدر با دست خود به معالجه بیماران پرداختی و چقدر آنها را پرستاری کردی، درخواست شفا برای آنها می‌کردی و از طبیبان، بیان راه درمان آنها را می‌خواستی در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریه تو فایده‌ای نمی‌بخشید، دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ



یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همه این تلاش و کوشش‌ها مر گریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد)؛ (كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفَيْكَ، وَكَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدَيْكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ، غَدَاةٌ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُؤُكَ. لَمْ يَنْفَعْ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ، وَلَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بِطَبِّبَتِكَ وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ!).

(توجه داشته باشید) که «عللت» از ریشه «تعلیل» به معنای به معالجه پرداختن و «مرضت» از ماده «تمریض» به معنای پرستاری نمودن و «تستوصف» از ریشه «وصف» گرفته شده و در اینجا به معنای طلب راه درمان از طبیب است و «اشفاق» به معنای محبت آمیخته با ترس و «تسعف» از ماده «اشعاف» به معنای یاری طلبیدن و کمک کردن است.

امام علیه السلام در این گفتار شفاف و بسیار روشن صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا را به طرز بسیار آموزنده‌ای ترسیم فرموده و به پرستارانی اشاره می‌کند که حال بیمارشان روز به روز سخت‌تر می‌شود، گاه به دعا متوسل می‌شوند، گاه به طبیب و دارو، گاه بیتابی می‌کنند و دلسوزی و گاه سیلاب اشک از چشمشان سرازیر می‌شود؛ ولی هیچ کدام از آنها سودی نمی‌بخشد و بیمار در برابر چشمان اشک‌آلود آنها جان می‌سپارد. اینها اموری است که بسیاری از مردم تجربه کرده‌اند و آنها که تجربه نکرده‌ند از دیگران شنیده‌اند. آیا این صحنه‌ها کافی نیست که انسان به وسیله آن پی به بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا ببرد؟

در پایان این بخش امام علیه السلام می‌فرماید: «و (بدین ترتیب) دنیا با این نمونه‌ها وضع تو را نیز مجسم ساخته است و با قربانگاه‌های او (برای دیگران)، قربانگاه تو را؛ (وَقَدْ مَثَلْتُ لَكَ بِه الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ).

اشاره به این‌که این گورستان‌هایی که در اطراف شهر و دیار توست و بیماران

و بیمارستان‌هایی که در جای جای وطن تو وجود دارند همه نشانه‌هایی از بی‌مهری زمانه رسواست و جای این ندارد که دنیا را با این همه نشانه‌های بی‌وفایی، فریبنده و غافل‌کننده بینداری. کدام فریبندگی و کدام فریب‌کاری.

البته این سؤال در اینجا پیش می‌آید که در قرآن مجید حیات دنیا به «سرگرمی بازی»<sup>۱</sup> و «متاع غرور»<sup>۲</sup> و در روایات به نام «دارالغرور» معرفی شده است. امام علیه السلام در داستان خانه‌ای که شریح قاضی خریداری کرده بود (نامه سوم از بخش نامه‌ها) دنیا را به عنوان «دارالغرور» معرفی فرموده است. همچنین امام سجاد علیه السلام نیز در دعای معروفش: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ الدُّنْيَا» دنیا را «دارالغرور» معرفی نموده‌اند. در بعضی از احادیث دیگر هم دنیا را «دارالغرور» شناخته شده است.<sup>۳</sup>

ممکن است پرسیم این تعبیرات چگونه با آنچه امام علیه السلام در کلام حکیمانه مورد بحث فرموده سازگار است؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ هرگاه نگاه به دنیا، نگاه سطحی و زودگذر باشد، دنیا «دارالغرور» است؛ اما اگر نگاه به آن عمیق و حکیمانه باشد، دنیا دار عبرت و بیداری است. ادامه این سخن حکیمانه نیز گواه بر آن است که گفته‌ایم.

\* \* \*

۱. ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾. انعام، آیه ۳۲.

۲. ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۲۲، ح ۶.

## بخش دوم:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ. فَمَنْ ذَا يَذُمَّهَا وَقَدْ آذَنْتَ بَيْنَهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا؛ فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَّرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا، وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالُ عَدَاةِ النَّدَامَةِ، وَحَمَدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَنَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا.

## ترجمه

امام علیه السلام فرمود: دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که به راستی با آن رفتار کند، و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ موعظه و اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد.

دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محلّ نزول وحی الهی، و تجارت خانه اولیای الهی است. آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن بهره گرفتند. با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند؟ دنیا جدایی خود را اعلام داشته و فراق خویش را با صدای بلند خبر داده و از مر خود و اهلیش همه را با خبر ساخته است. دنیا با

نمونه‌ای از بلاهایش بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش به سرور آخرت متوجه ساخته است (در حالی که همه می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیا و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا است).

گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبح‌گاهان در مصیبت (و به این ترتیب) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و گاه انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد با این اوصاف، گروهی آن را در «روز پشیمانی» (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرزش را پذیرا شدند.

### شرح و تفسیر

#### دنیا تجارتخانه اولیای خداست

امام علیه السلام در ادامه گفتار حکیمانه‌ای که در مورد دنیا در بخش پیشین داشت، در این بخش جنبه‌های مثبت دنیا را در هشت جمله برمی‌شمرد در چهار جمله نخست می‌فرماید: «دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که به راستی با آن رفتار کند و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد و محلّ موعظه و اندرز است برای آن کس که از آن اندرز گیرد»؛ (إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا).

به این ترتیب، دنیا گرچه در نظر اول «دار الغرور» و «دار لهو و لعب» است ولی با دقت می‌تواند به سرای عافیت و موعظه و برگرفتن زاد و توشه تبدیل شود و نردبان ترقی انسان برای قرب الی الله باشد و معراج مؤمن و مزرعه آخرت

گردد. همان‌گونه که در آیات و روایات به آن اشاره شده است و امام علیه السلام در خطبه ۲۸ دنیا را به میدان تمرین و آمادگی برای مسابقه در میدان جهان دیگر تشبیه فرمود (أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدَا السَّبَاقُ) و در خطبه ۲۰۳ دستور می‌دهد از این محل عبور برای قرارگاه اصلی خود توشه بگیرید (فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ). درست است که دنیا در نظر ابتدایی دروغ‌گوست؛ ولی اگر کمی در حوادث آن دقت شود می‌بینیم که راست‌گوست و واقعیت‌ها را برملا می‌سازد و بانگ رحیل سر می‌دهد.

صحیح است که دنیا سرای بیماردلان است؛ اما برای آنها که اهل فهم و درکند سرای تن‌درستی است.

درست است که دنیا در نظر ابتدایی دار فقر است و تمام سرمایه‌های وجود انسان را می‌گیرد و تهی‌دست به زیر خاک می‌فرستد؛ ولی برای آنان که آماده برگرفتن زاد و توشه‌اند دار غناست.

صحیح است که دنیا غافل‌کننده است؛ اما برای آنها که اهل پند و نصیحت‌اند دار موعظه است.

سپس امام علیه السلام به چهار وصف دیگر پرداخته می‌فرماید: «دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارت‌خانه اولیای الهی است»؛ (مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ).

امام علیه السلام در واقع در این عبارت کوتاه چهار نام بر دنیا نهاده که هر یک پیامی دارد. نام «مسجد»، «مصلی»، «مهبط وحی» و «تجارت‌خانه اولیای حق» آیا ممکن است مسجد جایگاه بدی باشد و یا نمازخانه فرشتگان سزاوار نکوهش گردد؟ و آیا جایگاهی که وحی الهی بر آن نازل شده و تجارت‌خانه دوستان حق است جای بدی است؟

تعبیر به تجارت‌خانه در واقع برگرفته از آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» می‌باشد.<sup>۱</sup>

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه «مُصَلَّىٰ مَلَائِكَةِ اللَّهِ» را اشاره به سجده کردن فرشتگان برای آدم دانسته‌اند در حالی که دلیلی بر این تخصیص نیست؛ پیوسته جمعی از فرشتگان در حال سجود و جمعی در حال رکوع و مشغول نمازند و منحصر به زمان خاصی نیست و فرشتگان در همه جا هستند؛ در آسمان و در زمین و مخصوصاً در اماکن مقدسی همچون مکه و مدینه و بقاع معصومان علیهم السلام. از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که دنیا موقعیت بسیار مهمی دارد برای آنان که از آن بهره‌گیرند؛ هم منزلگاهی است برای تهیهٔ زاد و توشه، هم دانشگاهی است برای دروس اخلاقی و موعظه، هم محلی برای عبادت پروردگار و هم تجارت‌خانه‌ای است که انسان با سرمایهٔ عمر وارد آن می‌شود و در برابر این سرمایه می‌تواند بهترین متاع‌ها را که همان قرب پروردگار و رضای او و سعادت جاویدان است فراهم سازد.

از این رو امام در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن سود بردند»؛ (اَكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ).

سپس امام علیه السلام برای یک نتیجه‌گیری به آغاز سخن باز می‌گردد و می‌فرماید: «با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند در حالی که جدایی خود را اعلام داشته و فراق خود را با صدای بلند خبر داده و خبر از مر خود و اهلش داده است»؛ (فَمَنْ ذَا يَدْمُهَا وَقَدْ أَدْنَتْ بَيْنَهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا).

امام علیه السلام بعد از این سه جمله که در پاسخ مذمت‌گویان فرموده با دو جمله

۱. سورهٔ صف، آیهٔ ۱۰.

دیگر آن را تکمیل می‌کند و می‌فرماید: «دنیا با نمونه‌ای از بلاهایش بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش به سرور آخرت متوجه ساخته است (در حالی که می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیا و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا است) و گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبح‌گاهان در مصیبت (و به این ترتیب) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد»؛ (فَمَثَلْتُ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقْتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَّرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا).

آری، دنیا با زبان حال به روشنی ماهیت خود را که همان ناپایداری و بی‌وفایی و بی‌اعتباری است آشکار ساخته، حوادث زودگذر، از دست رفتن عزیزان، بیماری‌های ناگهانی و بلاهای زمینی و آسمانی همه اینها پیام‌های روشنی است که دنیا برای معرفی خود به اهلش می‌فرستد. با این حال چگونه می‌توان گفت دنیا فریبنده و غافل‌کننده است.

تعبیر به «مَثَلْتُ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ» شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره «سجده» آمده است: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ به آنها از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید باز گردند».

«رَاحَتْ» از ریشه «رَوَّاح» به معنای عصرگاهان و «ابْتَكَّرَتْ» از ماده «بکور» به معنای صبحگاهان، «فَجِيعَةٌ» حوادث وحشتناک و دردناک و واژه‌های «تَرْغِيبًا» و «تَرْهِيبًا» و «تَخْوِيفًا» و «تَحْذِيرًا» در واقع مفعول لاجله هستند.

بنابراین چشمی باز و گوش‌شنوا می‌خواهد تا تمام این پیام‌های بیدارگر را ببیند و بشنود به ویژه در عصر ماکه حوادث سریع‌تر صورت می‌گیرد و فاجعه‌ها شتاب بیشتری دارند؛ نمونه آن تصادف‌های مرگ‌آور اتومبیل‌ها و سقوط

هوایماها و غرق شدن کشتی‌ها و بیماری‌های واگیردار گسترده است، این پیام، پررنگ‌تر و شفاف‌تر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این سخنان حکمت‌آمیز و فوق‌العاده بیدارکننده چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «با این اوصاف، گروهی آن را در روز پشیمانی (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرز را پذیرا شدند»؛ (فَدَمَّهَا رِجَالُ غَدَاةِ النَّدَامَةِ، وَحَمَدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا).

آری هوی پرستان غافل در قیامت که آثار اعمال سوء خود را می‌بینند سخت پشیمان می‌شوند و زبان به مذمت دنیا می‌گشایند ولی خردمندان بیدار زبان به ستایش آن می‌گشایند که از آن تجارت‌خانهٔ پرسود و مزرعهٔ پر بار بهترین بهره‌ها را گرفتند و با خود به عرصهٔ قیامت آوردند.

از این جمله‌های اخیر نکته‌ای را که قبلاً به آن اشاره کردیم بهتر می‌توان دریافت که مذمت دنیا در بسیاری از کلمات معصومان علیهم السلام و حتی در آیات قرآن هیچ منافاتی به مدح و ستایش آن در این کلام پر بار امیرمؤمنان علیه السلام ندارد. آنچه در نکوهش آن آمده ناظر به افراد کوتاه‌بین و غافل و بی‌خبر و آنچه در مدح آن آمده ناظر به آگاهان و خردمندان و عاقبت‌اندیشان است. مهم آن است که با کدام دیده به دنیا بنگریم. اگر با دیدهٔ مثبت بنگریم دنیا به راستی مزرعهٔ آخرت است و اگر با دیدهٔ منفی نگاه کنیم دنیا سرای غرور و غفلت و بی‌خبری و نکبت است.



۱۳۲

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ،  
وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند بزیاید برای مردن، و گردآوری  
کنید برای فنا، و بنا کنید برای ویران شدن!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌هایشان نقل کرده اند مرحوم کلینی در جلد دوم کافی از امام باقرؑ با تفاوتی و مرحوم مفید در اختصاص از امام صادقؑ هستند و (بعد از مرحوم سید رضی) آمدی نیز در غررالحکم آن را از امیرمؤمنانؑ با تفاوتی نقل کرده (که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).



## شرح و تفسیر

### پیام فرشته الهی

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه کوتاه و پربار به سرنوشت انسان‌ها و مواهب و نعمت‌های آنها اشاره کرده می‌فرماید: «خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند بزایید برای مردن و گردآورید برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن». لام در «لِلْمَوْتِ» و «لِلْفَنَاءِ» و «لِلْخَرَابِ» لام سببیه نیست، بلکه لام غایت است؛ یعنی فرزند بزایید ولی عاقبتش مر است و اموال گردآوری کنید سرانجامش فناست و بناهای پرشکوه برپا سازید عاقبت آن ویرانی است.

شبیه چیزی است که در قرآن مجید در داستان فرعون و همسرش به هنگام گرفتن قداقه موسی از آب نیل آمده است «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا»؛ (هنگامی که مادرش به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را (از آب) گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایهٔ اندوهشان گردد<sup>۱</sup> یعنی عاقبت کار چنین شد.

در حقیقت امام روی سه چیز از مهم‌ترین مواهب زندگی دنیا انگشت گذارده و سرانجام همهٔ آنها را روشن ساخت: فرزندان که عزیزترین سرمایهٔ انسان‌اند و اموال که برای آن زحمت فراوان می‌کشد و بناهای مجلل که گاه قسمت عمدهٔ عمر خود را صرف آن می‌کند. امام می‌فرماید: هیچ یک از اینها بقا و دوامی ندارد

---

۱. قصص، آیهٔ ۸.

و سرانجام گرد و غبار فنا بر روی همه آنها می نشیند تنها چیزی که برای انسان باقی می ماند اعمال خیر و نیکی هاست که نزد خدا ذخیره می شود، قرآن می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.<sup>۱</sup>

در این که آیا واقعاً فرشته ای فریاد می زند و ما صدای او را نمی شنویم یا زبان حال جهان آفرینش و طبیعت دنیاست یا صدایی است که از جان و فطرت و عقل ما بر می خیزد و ملک اشاره به آن است، محلّ گفت و گو است.

کسانی که آن را تفسیر به طبیعت دنیا و مانند آن کرده اند دلیلشان این است که اگر واقعاً ملکی صدا بزند و ما ندای او را نشنویم چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ ولی به این ایراد می توان پاسخ داد که وقتی ندای آن ملک به وسیله اولیاء الله برای ما نقل شود تأثیرش واضح است مثل این که ما برای کسی نقل کنیم که فرزندت را در فلان شهر دیدیم که فریاد می زد مرا یاری کنید. در این گونه موارد صدای شخص غائب به وسیله شخص حاضر رسیده است.

بهترین راه برای این که انسان سرنوشت آینده خود را تشخیص دهد آن است که درباره پیشینیان فکر کند آنها کجا رفتند؟ اموالشان چه شد؟ و کاخ هایشان به چه سرنوشتی گرفتار گردید؟ قرآن مجید درباره کافران و منافقان در آیه ۶۹ سوره توبه می فرماید: «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً»؛ (شما منافقان، همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند، (و راه انفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر، و اموال و فرزندانشان بیشتر بود» (دیدید سرنوشت آنها چه شد؟) سرنوشت خود را بر آنها قیاس کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم فرزند آدم هنگامی که در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان

و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند رو به اموالش می‌کند و می‌گوید به خدا سوگند من نسبت به تو حریص و بخیل بودم الان سهم من نزد تو چیست؟ می‌گوید: «خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ؛ تنها کفن خود را می‌توانی از من بگیری» رو به فرزنداناش می‌کند و می‌گوید شما را دوست می‌داشتم و از شما حمایت می‌کردم من چه سهمی نزد شما دارم؟ می‌گویند: تو را به قبرت می‌بریم و پنهان می‌کنیم رو به سوی عملش می‌کند و می‌گوید به خدا سوگند من نسبت به تو بی‌اعتنا بودم و تو بر من سنگین بودی چه چیز نزد تو دارم؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز قیامت هستم تا من و تو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم. (سپس امام علیه السلام فرمود: اگر آن شخص ولی خدا بوده سرنوشت بسیار خوبی دارد و اگر دشمن خدا بوده به عذاب دردناکی مبتلا می‌شود).<sup>۱</sup>

شاعر معروف عرب ابوالعتائیه از کلام حکیمانه امام بهره گرفته و می‌گوید:

لِدُوا لَلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ      فَكُلُّكُمْ يَصِيرُ إِلَى ذِهَابِ  
لِمَنْ نَبْنِي وَنَحْنُ إِلَى تُرَابِ      نَصِيرُ كَمَا خُلِقْنَا مِنْ تُرَابِ؟

برای مر      بزایید و برای ویرانی بنا کنید که همه شما در مسیر رفتن هستید  
برای چه کسی بنا می‌کنیم در حالی که ما به سوی خاک می‌رویم و همان‌گونه  
که از خاک آفریده شدیم به خاک باز می‌گردیم.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ با تلخیص اندک.



۱۳۳

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ  
فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَعَهَا نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.

امام علیؑ فرمود:

دنیا سرای عبور است نه سرای اقامت و مردم در دنیا دو گونه‌اند: بعضی خود را  
فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که جمعی از دانشمندان مانند زمخشری در ربیع الأبرار و نویری در نهج البلاغه  
الارب و مالکی در تنبیه الخواطر این کلام حکیمانه را از آن حضرت با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند که نشان  
می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).





## شرح و تفسیر

### در میان آزادی و اسارت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به حقیقت دنیا اشاره کرده و کسانی را که در دنیا هستند به اعتبار استفاده درست و نادرست به دو گروه تقسیم می‌کند:  
نخست می‌فرماید: «دنیا سرای عبور است نه سرای اقامت»؛ (الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارٌ مَقَرٌّ).

این تشبیه شبیه چیزی است که امام سجاد علیه السلام از حضرت مسیح نقل کرده است که می‌گوید: «الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا؛ دنیا به منزله پلی است، از آن عبور کنید و به فکر آباد کردن آن (و خانه ساختن بر آن) نباشید».<sup>۱</sup>

شبیه این تعبیر در خطبه ۲۰۳ با بیان دیگری آمده است، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرٍ كُمْ لِمَقَرِّكُمْ».

تعبیری که در آیه شریفه ۳۹ سوره «غافر» آمده «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» نیز از نظر مفهوم کلام این پیام را به ما می‌دهد که دنیا دار قرار نیست بلکه فقط گذرگاهی است.

البته آنها که دنیا را هدف می‌بینند برای آنان قرارگاه است و آنان که به عنوان وسیله‌ای به آن می‌نگرند گذرگاه است.

سپس امام علیه السلام اشاره به این دو گروه کرده می‌فرماید: «مردم در آن (دنیا) دو

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۱.

گونه‌اند: بعضی خود را فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند؛ (وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا).

جمله اول اشاره به کسانی است که دنیا را «دار ممر» می‌دانند و جمله دوم ناظر به کسانی است که آن را «دار ممر» می‌شمارند (به اصطلاح این دو جمله نسبت به دو جمله پیشین از قبیل لف و نشر غیر مرتب است).

تعبیر به «بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ» اشاره به این است که تمام سرمایه وجود انسان عمر و حیات و زندگی اوست. هنگامی که آن را به متاع اندک دنیا و لذات و هوس‌های آلوده آن معاوضه کند، گویی خود را فروخته و به صورت برده‌ای در آمده است و در نتیجه موجب هلاکت خویش شده است، زیرا در سرای دیگر جایگاه امن و امانی ندارد.

جمله دوم «ابْتَاعَ نَفْسَهُ؛ خود را خریداری کرده» اشاره به این است که گویی قبلاً اسیر نفس و برده شیطان بوده سپس با اطاعت پروردگار خود را خریداری کرده و آزاد نموده است.

در ضمن از این تعبیر پرمعنای امام علیه السلام استفاده می‌شود که آزادی حقیقی در پیروی از فرمان خداست و آنچه را بعضی آزادی می‌پندارند نوعی اسارت در چنگال هوا و هوس و خواسته‌های شیطانی است. آری باید نسبت به نفس خویش امیر بود نه اسیر.

و به گفته شاعر:

اسیر نفس نشد یک زمان علی ولی

اسیر نشد که بر مؤمنین امیر آید

اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا

که سربلند نشد آن که سر به زیر آمد

در حدیث دیگری از همان حضرت در غررالحکم نقل شده است که فرمود:  
 «أَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ وَلَا تَنْظُرُ إِلَيْهَا نَظَرَ الْعَاشِقِ الْوَامِقِ؛ به  
 دنیا همچون زاهدی که می خواهد از آن جدا شود نگاه کن نه همچون  
 عاشق دلداده».<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. غررالحکم، کلمه ۲۴۲۷.



۱۳۱۶

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ،  
وَعَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این که برادر خود را در سه حالت فراموش  
نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می‌کند و در زمانی که غایب است  
و پس از مرگش.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده و بعد از سید رضی زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در العُرر و العُرر و ابن قاسم در روض الاخیار آورده‌اند (کتاب اخیر گزیده‌ای از ربیع الابرار زمخشری است و نام اصلی آن روض الاخیار المنتخب من ربیع الابرار است.) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰).



## شرح و تفسیر

### دوست واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به بعضی از شرایط مهم دوستی کرده می‌فرماید: «دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این‌که برادر خود را در سه حالت فراموش نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می‌کند و در زمانی که غایب است و پس از مرگش»؛ (لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ).

شک نیست که انسان در زندگی خود نیازمند به دوستانی است که در مشکلات به او کمک کنند و در زمان راحتی مونس انسان باشند، زیرا روح اجتماعی انسان از یک سو و نیازهای گسترده‌ای که دارد و به تنهایی قادر به رسیدن به آنها نیست از سوی دیگر ایجاب می‌کند که یارانی برای خود انتخاب کند؛ ولی این یاران مختلف‌اند؛ گروهی مانند تاجرانند که دائماً انتظار دارند در مقابل خدمتی، خدمتی به آنان شود و طبیعی است که هر وقت از دوست خود بهره‌ای نداشته باشند او را برای همیشه رها می‌کنند.

گروه دیگری هستند که گرچه در برابر هر خدمت انتظار خدمتی دارند؛ ولی خدمات پیشین را فراموش نمی‌کنند و به پاس آنها دوست خود را در مشکلات یاری می‌دهند؛ اما هنگامی که تصور می‌کنند پاداش خدمت‌های پیشین او را داده‌اند رهايش می‌سازند.

گروه سومی نیز هستند که دوستی آنها بر اساس محبت است و صفا و صداقت نه نتیجه خدمت و کاری شبیه تجارت. آنها به هنگام قدرت به دوستان خود خدمت می‌کنند و انتظار پاسخی از آنها ندارند و به همین دلیل به هنگام بروز مشکلات برای دوستان خود هرگز آنها را رها نمی‌سازند و همچنان به اصول اخوت و دوستی وفادارند.

امام علیه السلام در این کلام پربارش اشاره به این گروه می‌کند که دوستان حقیقی و واقعی اند؛ آنها در سه زمان دوست خود را فراموش نمی‌کنند؛ به هنگام «نکبت» آنها در چنین زمانی در کنار دوست خود می‌ایستند، به او کمک می‌کنند، تسلی خاطر می‌دهند، غمگسار و وفادارند.

«نکبت» در اصل به معنای انحراف از مسیر است همان‌گونه که در قرآن مجید آمده «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ»؛ اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرف می‌شوند.<sup>۱</sup> از این رو هنگامی که دنیا به کسی پشت کند از آن تعبیر به نکبت دنیا می‌کنند و از آنجا که بروز مشکلات، مصائب و بلاها مصداق نکبت است بسیاری از ارباب لغت نکبت را به معنای بلا و مصیبت تفسیر کرده‌اند.

شاعر نیز می‌گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پـریشان حالی و درماندگی

اضافه بر این بعضی هستند که در حضور دوست به سبب شرم و حیا رسم دوستی را به جا می‌آورند؛ ولی به هنگامی که آنها غائب باشند خود را از آن خلاص می‌کنند و به اصطلاح «حفظ الغیب» ندارند و از آن فراتر هنگامی که دوستشان از دنیا برود و دست او از همه چیز کوتاه گردد و امید خدمتی از او

۱. مؤمنون، آیه ۷۴.



نداشته باشند او را فراموش می‌کنند؛ نه به سراغ همسر و فرزند او می‌روند که اگر مشکلی دارند حل کنند، نه در جمع دوستان زنده یادی از او می‌کنند و نه کار خیری برای او انجام می‌دهند. امام علیه السلام می‌فرماید: دوست واقعی کسی است که در این سه حالت دوستش را فراموش نکند.

البته مدعیان دوستی فراوانند و دوستان واقعی که در کلام حکیمانه فوق بگنجد اندک‌اند.

در حدیثی در غررالحکم از امام علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «الْصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ وَحَفَظَكَ فِي غَيْبِكَ وَآثَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ؛ دوست راستگو کسی است که عیوب تو را برای تو بگوید و اندرز دهد و در غیبت مراتب دوستی را حفظ کند و تو را بر خود (در حل مشکلات) مقدم شمرد».<sup>۱</sup>

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ القَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ المَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول آن محروم نمی‌شود و کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی‌گردد و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: «از کسانی که این کلام شریف را قبل از سید رضی نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در خصال است که با سند خود آن را (با تفاوت‌هایی) از امام صادق علیؑ نقل می‌کند (و به احتمال قوی منبع حدیث امام صادق علیؑ نیز کلام امیر مؤمنان علیؑ است). قابل توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: گرچه ظاهر کلام سید رضی این است که آنچه در ذیل آن آمده (وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ...) استنباطی است که سید رضی از آیات قرآن نموده؛ ولی در بعضی از روایات این چند جمله نیز جزء کلام امیر مؤمنان علیؑ ذکر شده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸،

مرحوم سید رضی می گوید: تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است. خداوند در مورد دعا می فرماید: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، درباره استغفار می فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا بر خویشتن ستم روا دارد سپس از خداوند آمرزش طلب کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»، درباره شکر می فرماید: «هرگاه شکر نعمت به جا آورید نعمت را بر شما افزون می کنم»، و درباره توبه می فرماید: «توبه (و بازگشت به رحمت خداوند) برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند سپس به زودی توبه می کنند و به سوی خدا باز می گردند آنها کسانی هستند که خداوند توبه آنها را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» وَقَالَ فِي الْأَسْتِغْفَارِ: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» وَقَالَ فِي الشُّكْرِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»).

→ ص ۳۳۱) از جمله تذکرة الخواص ابن جوزی این کلام را با تمام آنچه در ذیلش آمده از علی علیه السلام نقل نموده و اشاره کرده است که اسناد آن برای اختصار حذف شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰). از آن جالب تر این که خود مرحوم سید رضی در کتاب خصائص الائمة این کلام را با آنچه در ذیلش آمده همه را به عنوان روایتی از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل نموده است (خصائص الائمة، ص ۱۰۳). مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار گرچه این کلام را از نهج البلاغه ذکر کرده اما ذیل آن را متصل با کلام امام علیه السلام آورده که نشان می دهد نسخه نهج البلاغه که در نزد او بوده جمله قال الرضی را نداشته است (بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۷، ح ۶۱).

## شرح و تفسیر

### این چهار چیز را دریابید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به چهار نعمت الهی اشاره می‌فرماید که هرگاه محقق شوند چهار نعمت دیگر را به دنبال خود دارند. می‌فرماید: «کسی که توفیق چهار چیز پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد»؛ (مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا).

اشاره به این که این چهار چیز با آن چهار چیز لازم و ملزوم یکدیگرند همان‌گونه که در قرآن هم به آن اشاره شده و در ذیل این کلام خواهد آمد. نخست این که: «کسی که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌گردد»؛ (مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ). زیرا همان‌گونه که در ذیل خواهد آمد این وعده الهی است که فرموده است دعا کنید تا من اجابت کنم.

دعا - همان‌گونه که قبلاً هم گفته‌ایم - یکی از مهم‌ترین عبادات و امور سرنوشت‌ساز در زندگی بشر است. انسان باید تمام تلاش و کوشش خود را در رسیدن به اهداف صحیح به کار گیرد؛ ولی در بسیاری از موارد عاجز و ناتوان می‌شود و دستش از همه جا کوتاه می‌گردد. اینجاست که رو به درگاه الهی می‌آورد و با اظهار عجز از لطف و کرم او استمداد می‌جوید و با این عمل شایسته این می‌شود که خدا آن نعمت را چنانچه صلاح او باشد به او بدهد و اگر صلاح او

نباشد پاداش مهم‌تری - طبق آنچه در روایات آمده - برای او ذخیره می‌کند. البته قبولی دعا شرایطی دارد که ما آن را به طور مشروح در مقدمه مفاتیح نوین آورده‌ایم.

دوم این‌که: «کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول آن محروم نمی‌گردد»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ).

انسان همواره در معرض لغزش‌هاست؛ هوای نفس و شهوات از درون و وسوسه‌های شیاطین انس و جن و زرق و برق دنیا از برون دائماً طوفانی در اطراف او به راه می‌اندازد و گاه گرفتار لغزش می‌گردد. اگر باب توبه به روی او گشوده نشود مایوس می‌گردد و به دنبال آن در دریای گناه غوطه‌ور خواهد شد. اما خداوند رحمان و رحیم درهای توبه و اصلاح خویشتن را به روی او گشوده و وعده قبول به توبه کنندگان حقیقی داده است تا از رحمت خدا مایوس نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند. امام سجاده علیه السلام در مناجات تائبین می‌فرماید: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» فَمَا عُذْرَ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند تو کسی هستی که دری به روی بندگان خود گشوده‌ای و نام آن را توبه گذارده‌ای و فرموده‌ای: «همگی به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید» با این حال آنان که غافل می‌شوند تا از این دری به سوی عفو الهی وارد شوند چه عذری دارند».

در سومین جمله می‌فرماید: «کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی‌شود»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ).

«توبه» ندامت از گذشته و بازگشت به سوی خداست و «استغفار» یکی از شرایط آن است و در واقع ذکر استغفار بعد از توبه در کلام امام علیه السلام از قبیل ذکر خاص بعد از عام است. البته گاه استغفار و توبه به یک معنا نیز استعمال می‌شوند؛ به هر حال خداوند غفور و ودود وعده داده که مستغفرین را مورد

محبت قرار دهد و آنها را مشمول آمرزش و مغفرت خویش سازد. در چهارمین جمله می‌فرماید: «کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ). این وعده الهی است که در آیات ذیل خواهد آمد و عقل و خرد انسان نیز گواه بر آن است، زیرا شکرگزاران لیاقت خود را با این عمل برای فزونی نعمت ثابت می‌کنند و خداوند حکیم که هر کارش روی حساب و حکمت است به این گونه افراد نعمت بیشتری می‌بخشد.

البته می‌دانیم شکر حقیقی تنها شکر به زبان نیست بلکه مرحله مهم‌تر آن شکر عملی است و آن این است که از هر نعمتی در جای خود استفاده کند و نعمت‌های الهی را وسیله عصیان و نافرمانی حق نسازد.

به دنبال این کلمات حکمت‌آمیز مرحوم سیّد رضی می‌گوید: «تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ).

«خداوند در مورد دعا می‌فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»؛ (قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۱</sup>).

درباره استغفار می‌فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»؛ «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»<sup>۲</sup>.

درباره شکر می‌فرماید: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد»؛ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۳</sup>.

درباره توبه می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. نساء، آیه ۱۱۰.

۳. ابراهیم، آیه ۷.

کار بد را از روی جهالت انجام می دهند، سپس به زودی توبه می کنند. خداوند، توبه چنین کسانی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است؛ «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۱</sup>.

همان گونه که در بالا آمد در منابع فراوانی استدلال به این آیات در کلام امام علیه السلام است نه کلام سید رضی و این استدلال نشان می دهد که امامان معصوم علیهم السلام بسیاری از سخنان پربار خود را از قرآن مجید و تفسیر آن برگزیده اند. این امور چهارگانه به طور گسترده در روایات معصومان علیهم السلام نیز آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْإِسْتِغْفَارُ؛ بهترین عبادت استغفار است»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثَرُوا مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْكُمْ الْإِسْتِغْفَارَ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ؛ زیاد استغفار کنید زیرا خداوند متعال استغفار را به شما نیاموخته مگر به این جهت که می خواهد شما را بیامرزد»<sup>۳</sup>.

تأثیر استغفار در برطرف شدن مشکلات و هموم و غموم و فزونی رزق نیز طبق روایات قابل انکار نیست.

درباره اهمیت شکر نیز همین بس که در حدیثی از امام امیرالمؤمنین در «غررالحکم» می خوانیم: «أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ أَيَادِيهِ وَابْتِغَاءُ مَرَاضِيهِ؛ نخستین چیزی که بر شما در برابر خداوند سبحان واجب است شکر نعمت های او و به دست آوردن موجبات خشنودی اوست»<sup>۴</sup>.

۱. نساء، آیه ۱۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷.

۳. میزان الحکمة، ح ۴۸۱۶.

۴. غررالحکم، ح ۳۳۸۹.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ،  
وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ.

امام علیؑ فرمود:

نماز وسیله تقرب هر پرهیزگاری است و حج، جهاد هر ضعیف، و برای هر چیز  
زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبق نقل مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه، این گفتار حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در مجموعه‌ای از کلمات آن حضرت آمده تنها عبارت «وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ» در آنجا نیست ولی این جمله به اضافه جمله اول و دوم در کتاب خصال نقل شده و این جمله در فروع کافی نیز دیده می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۲۱).  
با مراجعه به تحف العقول در یافتیم که جمله اخیر نیز با کمی تغییر در آن آمده است. (تحف العقول، ص ۱۱۱).



## شرح و تفسیر

### بهترین وسیله قرب به خدا

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به فلسفه و آثار چند حکم از احکام مهم الهی اشاره فرموده که به صورت بسیار گسترده تر در حکمت ۲۵۲ نیز آمده است. می فرماید: «نماز موجب تقرب هر پرهیزگار و حج جهاد هر ضعیف است و برای هر چیز زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست»؛ (الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَوَاةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ).

شک نیست که نماز بهترین وسیله تقرب به پروردگار است که از آن در روایات به معراج مؤمن تعبیر شده است<sup>۱</sup> که تعبیری بسیار گویا و رسا در تأثیر نماز برای قرب الی الله است؛ ولی امام علیه السلام شرط آن را تقوا شمرده تقوایی که سبب می شود انسان با بال و پر نماز به آسمانها و ملکوت پروردگار پرواز کند. همان گونه که در قرآن مجید در داستان قربانی فرزندان آدم علیهم السلام آمده است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها، (قربانی را) از پرهیزگاران می پذیرد.<sup>۲</sup>

«قربان» به چیزی گفته می شود که به وسیله آن تقرب می جویند؛ خواه این وسیله، عبادتی از عبادات مانند نماز و روزه و حج باشد یا گوسفندان و سایر

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲. مائده، آیه ۲۷.

حیوانات قربانی یا صدقه‌ای در راه خدا. بعضی گفته‌اند «قربان» مصدر از ماده «قرب» است ولی با توجه به این که در محل کلام ما معنای وصفی دارد (چیزی که مایهٔ قرب می‌شود) باید پذیرفت که مصدری است که به معنای وصفی به کار رفته است.

اما این که در مورد حج آن را جهاد هر ضعیفی شمرده از این رو است که حج هم جهاد با نفس است و هم آثار جهاد با دشمن را دارد، زیرا مایهٔ وحدت میان مسلمانان و اتحاد صفوف آنها می‌شود و پشت دشمن را می‌لرزاند، بنابراین افرادی که توان حضور در میدان جهاد با دشمن را ندارند با حضور در مناسک حج به بخشی از فلسفهٔ جهاد با دشمن فعلیت می‌بخشند و حتی جوانانی که در حج شرکت می‌کنند با تحمل مشقات حج و گاه پیاده‌روی‌های طولانی و محرومیت از خواب و استراحت، برای میدان جهاد تمرین می‌کنند.

امام در مورد روزه می‌فرماید: زکات بدن است، زیرا روزه چیزی از بدن می‌کاهد؛ ولی بر برکات آن می‌افزاید همان‌گونه که زکات مال ظاهراً چیزی از آن می‌کاهد؛ اما برکات غیر قابل انکاری دارد. در جهان نباتات نیز این موضوع در مورد بسیاری از درختان عملی می‌شود که شاخه‌های زیادی از آن را می‌برند ولی بعداً درخت نمو فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

به گفتهٔ شاعر:

زکات مال به در کن که شاخهٔ رز<sup>۱</sup> را

چون باغبان ببرد بیشتر دهد انگور!

امام علیه السلام می‌فرماید: جهاد زن شوهرداری شایسته است به سبب آن که در میدان جهاد مشکلات فراوانی است: هم بذل مال است (در زمانی که مجاهدان هزینه‌های خود را از سلاح و مرکب و غذا می‌پرداختند) و هم بذل جان و هم

۱. «رز» به معنای درخت انگور است.

جدایی از زن و فرزند و بستگان و در بسیاری از موارد، جراحات سخت جسمی. زن‌ها نیز هنگامی که در برابر مشکلات خانه‌داری و گاه اعتراضات و زخم زبان‌های شوهر قرار می‌گیرند اگر تحمل و بردباری نشان دهند جهاد مهمی را انجام داده‌اند.

«اصبغ بن نباته» که از یاران خاص علی علیه السلام است از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَدْلُ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا رَأَى مِنْ أذى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ؛ خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب کرده است. جهاد مرد در این است که مال و جان خود را انفاق کند تا آنجا که در راه خدا شهید شود و جهاد زن در این است که در برابر آزاری که از شوهرش می‌بیند و در برابر تعصب‌ها و حساسیت‌های او صبر پیشه کند»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که در کتاب در المنثور «سیوطی» آمده است می‌خوانیم که «اسماء» از طائفه انصار نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که پیامبر در میان اصحابش نشسته بود. عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت باد من به عنوان نماینده زنان خدمت شما آمده‌ام. جانم به فدایت باد بدان هیچ زنی در شرق و غرب نیست که آمدن مرا نزد تو شنیده باشد مگر این‌که او هم همین رأی و نظر مرا دارد. خداوند تو را به حق به سوی مردان و زنان مبعوث کرده ما به تو و خدایی که تو را فرستاده ایمان آورده‌ایم؛ ولی ما زنان در حقیقت در محاصره و گرفتار محرومیت‌هایی هستیم: باید در خانه بنشینیم و خواسته‌های مردان را به جای آوریم، فرزندان شما را متولد می‌سازیم و شما گروه مردان بر ما برتری پیدا کرده‌اید در جمعه و جماعات و عیادت بیماران و تشییع جنازه و حج بعد از حج و از همه اینها بالاتر جهاد در راه خداست. هنگامی که یکی از شما به عنوان حج

۱. کافی، ج ۵، ص ۹، ح ۱.

یا عمره یا شرکت در جهاد خارج می شود ما امواتان را حفظ می کنیم، برای شما لباس می بافیم و اولاد شما را پرورش می دهیم. ای رسول خدا! در چه پاداشی با شما شریک هستیم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله با تمام صورت به سوی اصحابش برگشت سپس فرمود: سخن این زن را شنیدید؟ هرگز بهتر از این سؤال در امر دین از کسی شنیده اید؟ همگی عرض کردند: ای رسول خدا! ما باور نمی کردیم زنی به چنین مطالبی برسد (و چنین سخن بگوید) آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به او کرد و فرمود: «أَنْصُرِي أَيُّهَا الْمَرْأَةُ وَأَعْلَمِي مَنْ خَلْفَكَ مِنَ النِّسَاءِ أَنْ حُسْنَ تَبْعُلِ إِحْدَاكُنَّ لِرِزْوَجِهَا وَطَلَبِهَا مَرْضَاتِهِ وَأَتْبَاعِهَا مُوَافَقَتَهُ يَعْدِلُ ذَلِكَ كُلُّهُ؛ بانو برگرد و به زنانی که پشت سر تو هستند (و از طرف آنها آمده ای) اعلام کن که شوهرداری یکی از شما به صورت شایسته و به دست آوردن خشنودی او و پیروی از موافقتش معادل تمام این اعمال خیر است».

«فَأَدْبَرَتِ الْمَرْأَةُ وَهِيَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ اسْتِثْشَاراً؛ آن زن باز گشت و از روی شادی تکبیر و لا اله الا الله می گفت».<sup>۱</sup>

### نکته:

#### فلسفه احکام

به یقین تمام احکام الهی فلسفه و حکمت هایی دارد که به ما باز می گردد. خداوند حکیم است؛ نه بی حساب به چیزی فرمان می دهد و نه بی دلیل از چیزی نهی می کند و از آنجا که او هستی کامل و بی عیب و نقص است، فلسفه های این احکام به ذات پاکش بر نمی گردد، بلکه همگی برای تربیت نفوس انسان هاست. این مطلبی است که هر کس کمترین توجهی به حکیم بودن خداوند داشته باشد

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳ ذیل آیه ۳۴ سوره نساء.

آن را درک می‌کند؛ ولی با نهایت تأسف جمعی در میان مسلمانان پیدا شده‌اند که تبعیت احکام را از مصالح و مفاسد و حسن و قبح زیر سؤال برده‌اند و این در حالی است که هم در قرآن مجید و هم در روایات اسلامی به طور گسترده اشاره به فلسفه بسیاری از احکام شده است و این نشان می‌دهد که ما حق داریم از فلسفه احکام جستجو کنیم که در کلام حکیمانه بالا به بخشی از آن اشاره شده است و فایده مهم آن تشویق همه مکلفان به اطاعت از این احکام دارای چنین فوائد بزرگی است؛ درست مثل این‌که طبیب آثار شفابخش داروهای خود را برای بیمارش شرح دهد تا او را تشویق سازد از دل و جان به نسخه‌اش عمل کند. شرح بیشتر درباره این مطلب را ذیل حکمت ۲۵۲ خواهیم داد. ان شاء الله، و در ذیل خطبه ۱۱۰ نیز بحث مبسوطی در این زمینه بیان داشتیم. همچنین در کتاب دائرةالمعارف فقه مقارن در جلد اول بحث بسیار مشروحی در این زمینه آورده‌ایم.

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ

امام علیؑ فرمود:

روزی را به وسیله صدقه فرود آورید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه سند دیگری برای آن ذکر نکرده و تنها نوشته است: «سَيَأْتِي الْكَلَامُ عَنْهَا بَعْدَ قَلِيلٍ؛ به زودی در این باره سخن خواهیم گفت». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).

ولی مرحوم صدوق که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته است در کتاب خصال در جلد دوم آن را از امیرمؤمنان علیؑ در ضمن حدیث اربع مائة که مشتمل بر چهار صد باب از اموری است که برای مسلمان در دین و دنیا پیش مفید است آورده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم آن را تحت عنوان «مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَوْجِزَةِ الَّتِي لَمْ يُسَبِّقْ إِلَيْهَا؛ از کلمات فشرده پیغمبر اکرم ﷺ ذکر کرده که کسی پیش از او نگفته است» نیز در کتاب کافی گاه از امام صادقؑ و گاه از امام ابوالحسن که ظاهراً منظور امام کاظمؑ است نقل شده است. (کافی، ج ۴، ص ۳ و ۱۰).



## شرح و تفسیر

### راه وسعت روزی

امام علیه السلام در این کلام کوتاه حکمت آمیز اشاره به اسباب فزونی نعمت کرده می فرماید: «روزی را به وسیله صدقه فرود آورید»؛ (اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ). منظور از رزق و روزی تمام مواهب الهی است که انسان در زندگی به آن نیاز دارد و معمولاً بر مواهب مادی از قبیل مال و املاک گوناگون اطلاق می شود، هرچند درباره امور معنوی نیز به کار می رود؛ مثلاً می گوئیم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِيمَانَ وَالْيَقِينَ»؛ خداوندا ایمان و یقین به ما روزی بفرما» ولی در کلام مورد بحث اشاره به مواهب مادی است.

منظور از «صدقه» هرگونه موهبت مادی است که بدون عوض و با انگیزه الهی در اختیار دیگری قرار داده شود.

امام علیه السلام در این کلام نورانی رابطه نزدیکی میان صدقات و فزونی رزق و روزی بیان فرموده است. این معنا در روایات دیگر نیز با عبارات متفاوتی آمده است از جمله در حکمت ۲۵۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می فرماید: «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»؛ هر زمان فقیر و نیازمند شدید با دادن صدقه با خداوند معامله کنید».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از فرزنداناش فرمود: از آن مالی که نزد تو بود چقدر باقی مانده؟ عرض کرد: فقط چهل دینار.

امام علیه السلام فرمود: برو و آن را به نیازمندان صدقه بده. عرض کرد: چیزی غیر از آن در بساط نیست. فرمود: می‌گویم آن را صدقه بده خدا به جای آن به ما می‌دهد. سپس فرمود: «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحًا وَمِفْتَاحُ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ؛ آیا نمی‌دانی هرچیز کلیدی دارد و کلید رزق صدقه است؟» پس برو و آن را در راه خدا به نیازمندان بده. فرزند امام این کار را کرد. ده روز نگذشته بود که از محلی چهار هزار دینار خدمت حضرت آوردند. امام علیه السلام فرمود: فرزندم! چهل دینار برای خدا دادی و خداوند چهار هزار دینار به ما داد.<sup>۱</sup>

### نکته:

#### اسباب و موانع رزق و روزی

رزق و روزی اسباب و موانع مختلفی دارد. این اسباب و موانع بر دو گونه است: بخشی جنبه مادی و ظاهری دارد و بخشی جنبه معنوی. اسباب مادی رزق و روزی تلاش و کوشش و دقت در انتخاب کسب و کار و برخورد خوب با مردم و داشتن حساب و کتاب دقیق و امثال آن است. موانع مادی آن نیز تنبلی، بدرفتاری با مردم و اقدام‌های بدون مشورت و بی‌مطالعه و امثال آن است. اما اسباب معنوی آن امور زیادی از جمله دادن صدقه و بخشش در راه خداست. قرآن کریم می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»؛ خداوند ربا را نابود می‌کند، و صدقات را افزایش می‌دهد<sup>۲</sup> این آیه نیز اشاره به این معنا دارد که صدقه باعث ازدیاد روزی می‌شود.

همچنین در احادیث اسلامی آمده است که نماز شب، بیدار ماندن میان طلوع فجر و طلوع آفتاب و پرداختن به ذکر و دعا تأثیر زیادی در فزونی روزی دارد.

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۳.

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

از جمله موانع معنوی روزی گناهان مختلف است، از این رو در بعضی از احادیث امیر مؤمنان آمده است: «إِذَا أَبْطَأَتْ الْأَرْزَاقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوسِّعْ عَلَيْكَ فِيهَا؛ هنگامی که روزی برای تو سخت شد از گناهانت استغفار کن خداوند روزی تو را وسیع می‌گرداند».<sup>۱</sup>

روایت معروفی نیز در ذیل آیات ۱۰ به بعد سوره «نوح»: «قَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً...» از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که گروهی نزد آن حضرت آمدند و از خشکسالی و کمبود فراورده‌های کشاورزی و مانند آن شکایت داشتند. حضرت به همه آنها دستور داد که از گناهان خود توبه کنند و به این آیات استناد فرمود.<sup>۲</sup>

در مورد صلۀ رحم از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «صَلَّةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ؛ صلۀ رحم اعمال انسان را پاکیزه و اموال را فزونی می‌دهد».<sup>۳</sup>

در مقابل آن قطع رحم باعث تاریکی فضای زندگی و کمبود روزی است.



۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱.

۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹ و ۲۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۴.



۱۳۸

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَيَّقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که یقین به پاداش دارد در بخشش، سخاوتمند است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر بعد از آنکه این کلام حکیمانه را از کتاب زهر الآداب نقل می‌کند می‌گوید: در ذیل حکمت ۲۲۱ منبع دیگری برای این کلام آورده‌ایم. آن‌گاه در ذیل حکمت ۲۲۱ حدیث طولانی و مفصلی از امالی صدوق و عیون اخبار الرضاؑ از عبدالعظیم حسنیؒ نقل می‌کند که می‌گوید: خدمت امام جوادؑ رسیدم و عرض کردم حدیثی از پدرانم برای من نقل کن. آن حضرت حدیثی از امیرمؤمنان نقل فرمود. من پیوسته می‌گفتم: باز هم حدیث دیگری بفرما و آن حضرت پی در پی احادیث نابی از جدش امیرمؤمنانؑ نقل می‌کرد. تا رسیدم به اینجا گفتم: باز هم چیزی بیفزایم و آن حضرت کلام مورد بحث (مَنْ أَيَّقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ) را ذکر فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۷۷). در کتاب خصال این کلام نورانی را در ضمن حدیث اربع‌مائه (چهار صد دستور که برای دین و دنیا مفید است) ذکر کرده است. (خصال، ج ۲، ص ۶۲۰).





## شرح و تفسیر

### سخاوت‌مند باشی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های انفاق و بخشش در راه خدا اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که یقین به پاداش و عوض داشته باشد در بخشش سخاوت به خرج می‌دهد»؛ (مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ).

از جمله غرائز مسلم انسان جلب منفعت و دفع ضرر است؛ انسان همیشه می‌خواهد کاری انجام دهد که سودی برای او داشته باشد یا ضرری را از او دور سازد و در همین راستا حاضر می‌شود مواهبی را که در اختیار دارد برای رسیدن به امور مهم‌تری هزینه کند و تمام تجارت‌های مادی با همین انگیزه صورت می‌گیرد. در تجارت معنوی که قرآن نیز از همین لفظ برای آن استفاده کرده (مانند آیه شریفه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»)<sup>۱</sup> نیز بر همین اساس کار می‌کند، بنابراین کسانی که به وعده‌های الهی ایمان و یقین داشته باشند و بدانند در برابر هر انفاق در راه خدا، بهتر و بیشتر از آن را در این دنیا یا در آخرت و یا در هر دو دریافت می‌کنند هرگز در انفاق کردن تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ سخاوت‌مندان می‌بخشند و از اموال و ثروت‌های خود در این راه با روی گشاده استقبال می‌کنند.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛

و هر چیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)، و او بهترین روزی دهندگان است».<sup>۱</sup>

البته انسان گاه تنها با ظن و گمانِ عوض نیز اموالی را که در دست دارد هزینه می‌کند تا چه رسد به این که یقین داشته باشد. او در حال یقین بهتر و بیشتر خواهد پرداخت.

احادیث فراوانی از معصومین در تأثیر انفاق در راه خدا در برکات مادی و معنوی نقل شده است که نشان می‌دهد این کار هم دنیای انسان را رونق می‌بخشد و هم مایه نجات او در آخرت است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که یکی از دوستان آن حضرت خدمتش رسید امام علیه السلام فرمود: «هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً؟ آیا امروز چیزی در راه خدا انفاق کرده‌ای؟» گفت: نه به خدا سوگند. فرمود: «فَمِنْ أَيْنَ يَخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْنَا أَنْفِقْ وَلَوْ دِرْهَمًا وَاحِدًا؛ چگونه خداوند عوض به ما می‌دهد (اگر چیزی انفاق نکنیم) برو انفاق کن، هر چند یک درهم باشد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْمَالِ كَثْرَةً وَتَصَدَّقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ صدقه بدهید که مال انسان را افزون می‌کند. صدقه بدهید خدا شما را رحمت کند».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَتَخْلِفُ بِالْبَرَكَهَةِ؛ صدقه موجب ادای دین می‌شود و برکاتی به جا می‌گذارد».<sup>۴</sup>

البته این در مورد کسانی است که در اعمال نیک همواره انتظار عوض دارند

۱. سبأ، آیه ۳۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۴.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان.

اما مخلصان واقعی، آنها هستند که برای جلب رضای الهی انفاق می‌کنند همان‌گونه که در سوره «دهر»، آیه ۹ آمده است: ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

تَنْزِلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ.

امام علیؑ فرمود:

کمک به اندازه حاجت و نیاز نازل می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل می کند کتاب غررالحکم است که گرچه نویسنده اش بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی آن را به گونه ای نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت هایی دارد، زیرا اولاً: قبل از این جمله، کلام دیگری آمده است: «تَنْزِيلُ الْمُؤْنَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ؛ ثواب به اندازه مصیبت نازل می شود» و ثانیاً: اضافه ای در خود این جمله دارد به این صورت: «تَنْزِيلُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ» اضافه بر این، کلام حکیمانه مزبور در منابع شیعه و اهل سنت، با تعبیرات مختلفی از پیغمبر اکرم ﷺ، امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام نیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).



## شرح و تفسیر

### امداد الهی به اندازه نیاز توست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره‌ای به رابطه مواهب الهی با نیازها و مصرف‌ها کرده می‌فرماید: «کمک (الهی) به اندازه حاجت و نیاز نازل می‌شود»؛  
(تَنْزِلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ).

این سخن در واقع دو پیام دارد: پیام نخست این است که هرچه هزینه انسان بیشتر شود به طور طبیعی تلاش و کوشش وی بیشتر می‌گردد و مواهب فزون‌تری نصیبش می‌شود و این‌که در احادیث آمده است: «روزی همراه همسران به خانه شوهران می‌آید»<sup>۱</sup> نیز ممکن است اشاره به همین معنا باشد که انسان مجرد تلاش زیادی برای زندگی نمی‌کند؛ اما هنگامی که احساس کرد بار مسئولیت نفقه همسر بر عهده اوست و آبرویش در خطر است بر تلاش و فعالیت خود می‌افزاید و روزی به خانه او سرازیر می‌شود. همچنین هر زمان فرزند یا فرزندان بیشتری پیدا می‌کند این احساس و آن تلاش بیشتر حاصل می‌گردد.

پیام دوم پیام معنوی و الهی است که خداوند روزی رسان به افرادی که برای زندگی هزینه بیشتری می‌کنند و سخت‌گیری به همسر و فرزند ندارند و دست و دل آنها برای بخشش به نیازمندان و کارهای خیر و پذیرایی مهمان باز است،

---

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.

رزق و روزی وسیع تری عنایت می‌کند. این گفتار حکیمانه در واقع می‌خواهد مردم را از بخل و تنگ گرفتن بر عیال و کسانی که نان خور او هستند بر حذر دارد و به شرکت در کارهای خیر تشویق کند و امیدوار سازد که هر اندازه بیشتر به سراغ این امور رود خداوند هم روزی او را وسیع تر می‌کند.

قرآن مجید به کسانی که در عصر جاهلیت عرب فرزندان خود را از ترس فقر می‌کشتند خطاب کرده و می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ»؛ و فرزندانان را از ترس فقر به قتل نرسانید، ما آنها و شما را روزی می‌دهیم<sup>۱</sup> و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره «ذاریات» می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ \* فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ»؛ و روزی شما در آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید \* سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید» ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود حدیثی را (از رسول خدا صلی الله علیه و آله) آورده که می‌فرماید: «مَنْ وَسَّعَ وَسَّعَ عَلَيْهِ وَكَلَّمَ كَثْرَ الْعِيَالِ كَثْرَ الرِّزْقِ؛ هر کس دامنه انفاق را گسترش دهد خداوند روزی او را وسیع تر می‌کند و هر زمان افراد خانواده انسان بیشتر شوند روزی نیز فزون تر خواهد شد»<sup>۲</sup>.

ابن ابی‌الحدید سپس داستانی از بعضی از ثروتمندان نقل می‌کند که تقسیم سالانه‌ای برای جمعی از فقرا داشت. ناگهان به نظرش آمد که این هزینه زیادی می‌برد. به حساب‌دار خود دستور داد که آن را قطع کند. شبی در خواب دید که اموال زیادی در خانه دارد و گروهی آنها را از درون خانه‌اش به آسمان می‌برند و او جزع و بی‌تابی می‌کند و عرضه می‌دارد: پروردگارا! روزی من چه شد؟ روزی من چه شد؟ ناگاه این پیام به او رسید که ما اینها را به تو روزی دادیم که آن

۱. اسراء، آیه ۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.



را درباره فقرا مصرف کنی هنگامی که آن را قطع کردی ما هم آنها را از تو گرفتیم به دیگران دادیم. صبح‌گاهان هنگامی که بیدار شد به حساب‌دارش دستور داد تمام آن کمک‌ها را ادامه دهد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیّد، ج ۱۸، ص ۳۳۷.



۱۶۰

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

مَا عَالَ مَنْ اِقْتَصَدَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در هزینه کردن اعتدال پیشه کند هرگز فقیر نخواهد شد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۴۳ می گوید: از کلام ۱۳۶ تا این کلام در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه نقل شده که آن هم جزء احادیث اربع مائة (چهارصد کلام حکمت آمیز مربوط به دین و دنیا) است که جماعتی از علما قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده اند که از جمله ایشان صدوق در خصال و ابن شعبه حرانی در تحف العقول هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۲۳).



## شرح و تفسیر

### بهترین راه مبارزه با فقر

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و نورانی خود اشاره به آثار میانه‌روی در امور کرده و می‌فرماید: «کسی که در هزینه کردن میانه‌روی کند هرگز فقیر نخواهد شد»؛ (مَا عَالَ مَنْ اِقْتَصَدَ).

«عال» از ریشه «عیل» (بر وزن عین) در اصل به معنای عیال‌مند شدن است؛ ولی این واژه به معنای فقیر نیز به کار رفته است. بعضی گفته‌اند اگر از ماده «عول» باشد به معنای فزونی عیال است و اگر از ریشه «عیل» باشد به معنای فقر است و «اقتصاد» به معنای میانه‌روی در هر کار مخصوصاً در امور مالی است.

این معنا امروز هم در مقیاس کوچک خانواده و هم در مقیاس وسیع جامعه ثابت شده است که اگر از اسراف و تبذیر پرهیز شود و در هزینه کردن سرمایه‌ها صرف‌جویی و میانه‌روی گردد بسیاری از مشکلات حل می‌شود؛ مشکل زمانی برای فرد یا جامعه پیدا می‌شود که حساب دقیقی برای هزینه‌ها و نیازها در نظر نگیرد و یا بی حساب و کتاب آنچه را دارد هزینه کند که به یقین زمانی فرا می‌رسد که فرد یا جامعه در فقر فرو می‌روند.

در منابع اسلامی نیز روایات فراوانی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْاِقْتِصَادُ فِي النِّفَقَةِ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ»؛

میان‌ه‌روی در مخارج زندگی نیمی از معیشت انسان را تأمین می‌کند.<sup>۱</sup> در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ صَحِبَ الْاِقْتِصَادَ دَامَتْ صُحْبَةُ الْغِنَى لَهُ وَجَبَرَ الْاِقْتِصَادُ فَقْرَهُ وَخَلَّلَهُ؛ کسی که همنشین میان‌ه‌روی باشد غنا و بی‌نیازی پیوسته همنشین او خواهد بود و اقتصاد فقر او را جبران و مشکلات او را برطرف می‌سازد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ضَمِنْتُ لِمَنْ اِقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ؛ من ضمانت می‌کنم کسی که میان‌ه‌روی پیشه کند هیچ‌گاه فقیر نشود».<sup>۳</sup> البته میان‌ه‌روی نه تنها در مسائل اقتصادی و مالی در مقیاس فرد و جامعه، بلکه در همه کارها مطلوب است حتی توصیه شده که مؤمنان در عبادت که وسیله قرب الی الله است نیز میان‌ه‌روی را از دست ندهند.

مرحوم «کلینی» در کتاب کافی بابی تحت عنوان اقتصاد در عبادت آورده که نخستین حدیثش از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین است: «إِنَّ هَذَا الدِّينُ مَتِينٌ فَأَوْغَلُوا فِيهِ بِرَفِقٍ وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبَتِّ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این آئین حساب‌شده و متین است. در این مسیر با مدارا حرکت کنید و بندگان خدا را به عبادت زیاد مجبور نکنید که همانند سوار وامانده‌ای می‌شوید که نه به مقصد رسیده و نه حیوان را سالم گذارده است».<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. کنز العمال، ح ۵۴۳۴، مطابق نقل میزان الحکمه.

۲. غررالحکم، ح ۸۰۷۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۶، ح ۱.

۱۶۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ.

امام علیؑ فرمود:

کمی عائله یکی از دو آسایش است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

افزون بر آنچه در ذیل کلام حکمت‌آمیز پیش گفتیم، این کلام حکمت‌آمیز را قبل از سید رضی کسانی مانند جاحظ در البیان و التبیان و ابن شعبه حرانی در تحف العقول نقل کرده‌اند. همچنین ابوبکر صولی که از ادبای معروف است (متوفای ۳۳۶) در ضمن جمله‌هایی این جمله را آورده است و نیز از کلماتی است که عبدالعظیم حسنی در روایت معروف خود از امام جوادؑ از جدش امیرمؤمنانؑ نقل کرده که در ذیل حکمت ۲۲۱ خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲).





## شرح و تفسیر

### یکی از طُرُق آسایش

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به واقعیتی دربارهٔ آسایش خانواده‌ها می‌کند و می‌فرماید: «کمی عائله یکی از دو آسایش است»؛ (قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ). انسان در دو حالت از نظر زندگی مادی در آسایش است: نخست این که مال و درآمد فراوانی داشته باشد که جوابگوی عائلهٔ او باشد، هرچند عائله‌اش سنگین به نظر رسد و راه دیگر این که اگر درآمد او اندک است افراد خانواده او نیز کم باشند تا به زحمت نیفتند. این در واقع تسلی خاطر برای کسانی است که فرزندان کمی دارند و از کمی فرزندان رنج می‌برند مثل این که در میان مردم معمول است که اگر کسی خانهٔ کوچکی داشته باشد به او می‌گویند غمگین نباش مشکلات تو کمتر است؛ هر که بامش بیش برفش بیشتر.

این سخن شبیه چیزی است که در کتاب «ادب الکتاب» آمده است که می‌گوید: «الْقَلَمُ أَحَدُ اللِّسَانَيْنِ وَالْعَمُّ أَحَدُ الْأَبْوَيْنِ وَقِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ وَالْقِنَاعَةُ أَحَدُ الرِّزْقَيْنِ وَالْهَجْرُ أَحَدُ الْفِرَاقَيْنِ وَالْيَأْسُ أَحَدُ التَّجَحُّنَيْنِ؛ قلم یکی از دو زبان و عمو یکی از دو پدر و کمی عیال یکی از دو آسایش و قناعت یکی از دو روزی و قهر کردن یکی از دو فراق و مأیوس شدن یکی از دو پیروزی است»<sup>۱</sup>. در این که آیا این سخن امام علیه السلام تشویقی بر تحدید نسل به هنگام محدود بودن

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲.

درآمدهاست یا نه اختلاف نظر است.

بعضی معتقدند که این کلام حکیمانه ناظر به مسئلهٔ تحدید نسل است و جامعهٔ اسلامی را دعوت می‌کند که در صورت کمبودها، موالید را کنترل کنند مبادا به زحمت بیفتند، در حالی که جمعی دیگر عقیده دارند این جمله چنین مفهومی را ندارد، بلکه تنها بیان واقعیت است و تسلی خاطر است برای کسانی که فرزندان کمی دارند و از آن رنج می‌برند. درست مثل این‌که هرگاه کسی مرکبی نداشته باشد به او می‌گویند: نداشتن مرکب سبب آسودگی از هزینه‌های مختلف آن است.

### نکته:

#### آیا تحدید نسل صحیح است؟

انسان مخصوصاً در دنیای کنونی چهار نیاز مهم دارد: نیاز به تغذیه، لباس و مسکن، نیاز به امور بهداشتی، نیاز به کار و نیاز به تحصیل علم و دانش. بدیهی است که اگر این نیازها برآورده نشود فقر و بیکاری و بیماری و جهل و بی‌سوادی بنیان جامعه را متزلزل می‌کند به همین دلیل محاسبه می‌کنند که منابع جامعه چند نفر را می‌تواند به طور صحیح تغذیه کند و مراکز تحصیلی برای درس خواندن چه تعدادی کافی است، درمان و بهداشت و اشتغال به کار برای چه گروهی آماده است تا بر اساس آن آهنگ رشد جمعیت را همگام بسازند. به تعبیر دیگر افزایش کمیت همیشه موجب قدرت جامعه نیست بلکه گروه کمتر دارای کیفیت بالا قدرتمند می‌شوند، بنابراین کشورهایایی در دنیا هست که جمعیت آنها کم است؛ ولی بسیار قدرتمندند و به عکس کشورهای پر جمعیتی را می‌بینیم که ضعیف و ناتوانند. در مقابل این تفکر، تفکر دیگری است و آن این‌که گروهی می‌گویند: ما در

دستورات دینی می‌بنییم توصیه به افزایش نسل شده؛ در حدیث معروفی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَنَاسَلُوا تَنَاكَحُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمُ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما افزون شود که من به فزونی جمعیت شما حتی به بچه‌هایی که سقط می‌شوند مباحات می‌کنم». این مضمون در احادیث متعددی در منابع شیعه و اهل سنت آمده است.<sup>۱</sup> در آیات قرآن نیز کثرت فرزندان یکی از نعمت‌های مهم الهی شمرده شده است؛ در داستان نوح پیغمبر می‌خوانیم که به جمعیت کافران زمان خود می‌گوید: «وگفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پریبرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نه‌رهای جاری در اختیارتان قرار دهد»؛ «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا».<sup>۲</sup>

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که همواره اقوام پیشین به کثرت اموال و فرزندان خود افتخار می‌کردند و آن را دلیل بر قدرت خود می‌دانستند. «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا».<sup>۳</sup>

بنابراین نباید از کثرت نسل وحشت داشت، بلکه باید کوشید مشکلات چهارگانه آنها را حل کرد.

در برابر این دو گروه، گروه سومی هستند که می‌گویند: زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف است، هرگاه شرایط، شرایط فزونی نعمت، مسکن، مراکز تحصیلی و اشتغال‌زایی فراوان باشد فزونی نسل مطلوب است؛ اما در زمانی که آمار، با صراحت می‌گوید: فزونی نسل با شرایط موجود هرچند تلاش و کوشش فراوان هم بشود نتیجه آن بیکاری و بیماری و فقر است، باید به کنترل موایلد

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۲. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۳. سبأ، آیه ۳۵.

پرداخت، زیرا هیچ‌گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یک امت فقیر و جاهل و بیمار افتخار نمی‌کند.

البته در بعضی از شرایط استثنایی حتما باید به تکثیر فرزندان پرداخت و آن در مواردی است که مخالفان جامعه‌ای بخواهند بافت آن جامعه را بر اثر تکثیر نسل به نفع خودشان تغییر دهند مثل آنچه در سرزمین‌های اشغال شده فلسطین و یا در جنوب کشورمان می‌بینیم. در اینجا نمی‌توان ضوابط فوق را حاکم دانست و تماشاگر برهم خوردن بافت جمعیتی به نفع مخالفان بود.

\*\*\*

۱۶۲

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ.

امام علیؑ فرمود:

اظهار محبت و دوستی با مردم نیمی از عقل است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌نویسد: این جمله حکیمانه در غیر از نهج البلاغه به این صورت نقل شده: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» (اشاره به این‌که آنها از منابع دیگری این کلام را به دست آورده‌اند) سپس اضافه می‌کند که در ذیل کلام حکیمانه ۱۴۳ مصدر آن خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).



## شرح و تفسیر

### نقش محبت در زندگی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به آثار محبت و دوستی با مردم کرده می‌فرماید: «اظهار محبت و دوستی با مردم نیمی از عقل است»؛ (التَّوَدُّ نِصْفُ الْعَقْلِ).

تعبیر به «نیمی از عقل» اشاره به این است که کاری است فوق العاده عاقلانه و منظور از «تودد» این است که کارهایی انجام دهد که نشانه کمال محبت و دوستی باشد؛ در مشکلات به یاری آنها بشتابد و در برابر کارهای ناروا به هنگام قدرت به جای انتقام‌جویی عفو کند و با چهره گشاده با مردم روبه‌رو شود، در برابر آنها تواضع کند، سخنان آنها را بشنود و به آنها احترام بگذارد. مجموعه این امور و مانند آن را «تودد» می‌گویند که آثار فراوانی دارد از جمله: دوستان زیادی در سایه تودد برای انسان پیدا می‌شوند، اگر اهل کسب و تجارت باشد مشتریان او فراوان می‌گردند و اگر مدیر تشکیلاتی باشد افرادی که در زیرمجموعه او هستند به او عشق می‌ورزند و وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند، چنانچه فرمانده لشگری باشد افراد لشگر او سر بر فرمان او خواهند بود، اگر عالم و روحانی باشد مردم به او اقتدا می‌کنند و ارشادات و نصایحش را به گوش جان می‌پذیرند و چنانچه پدر و بزر تر خانواده باشد همسر و فرزندان به او علاقه‌مند می‌شوند و محیط خانواده محیطی مملو از محبت و آرامش

و همکاری خواهد بود و همچنین افراد دیگر در محیطها و پست‌های دیگر. ولی به عکس اگر انسان در برابر مردم خشن باشد و با قیافه درهم کشیده روبه‌رو شود، بی‌اعتنایی کند، تکبر بورزد، نسبت به سرنوشت آنها بی‌اعتنا باشد و به تعبیر قرآن «فَطَّ غَلِيظَ الْقَلْبِ» باشد از اطراف او پراکنده می‌شوند، در میان جمع زندگی می‌کند ولی تک و تنهاست.

به گفته شاعر:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

درخت دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

در بحارالانوار از امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن مواعظ آن حضرت چنین نقل شده: «مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ وَالْكَرَمُ طَبِيعَتَهُ وَالْحِلْمُ خَلَّتُهُ كَثُرَ صَدِيقُهُ وَالثَّنَاءُ عَلَيْهِ وَانْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ؛ کسی که تقوا و ورع خوی و خصلت او باشد و جود و بخشش طبیعتش و حلم و بردباری عادتش، دوستانش بسیار می‌شوند و ثنا خوانانش فراوان و از این طریق بر دشمنانش پیروز می‌گردد»<sup>۱</sup>. البته نباید خوش رفتاری با مردم را با مسئله تملق و چاپلوسی اشتباه کرد که آن حساب جداگانه‌ای دارد و به یقین از صفات مذموم است.

مرحوم مغنیه می‌گوید: بعضی از شارحان نهج‌البلاغه تعبیر به «نصف العقل» را چنین تفسیر کرده‌اند: «الْمُرَادُ بِنِصْفِ الْعَقْلِ تَدْبِيرُ الْمَعَاشِ؛ منظور از نصف عقل تدبیر معاش است»<sup>۲</sup> ولی به یقین این تفسیر، تفسیر تمام جمله امام علیه السلام نیست بلکه می‌تواند بخشی از آن را تشکیل دهد، زیرا کسانی که خوش رفتارند در امر معاش و جلب شرکای خود و مشتریان فراوان موفق‌تر خواهند بود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان «التَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ وَالتَّوَدُّدُ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸.



إِيَّاهُمْ» ذکر کرده و در ذیل آن احادیث متعددی از معصومین علیهم السلام آورده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که مرد عربی از طایفه بنی تمیم خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله توصیه‌ای به من بفرما! از جمله اموری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود چنین بود: «تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ؛ به مردم اظهار محبت کن تا تو را دوست دارند».<sup>۱</sup>

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثٌ يُضْفَيْنَ وَوَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ، وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ، وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که اظهار محبت هرکسی را نسبت به برادر مسلمانش صفا می‌بخشد: او را با چهره گشاده ملاقات کند و در مجلس که می‌نشیند (هنگام ورود برادر مسلمانش) برای او جا باز کند و وی را به بهترین نام‌هایش خطاب نماید».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۶۴۳، ح ۳.



۱۶۳

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْهُمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ.

امام علیؑ فرمود:

غم و اندوه نیمی از پیری است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه در ذیل این گفتار حکمت آمیز مصادر حکمت ۱۳۶ تا ۱۴۳ را مشروحاً آورده که ماقبالاً آن را ذکر کردیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).



## شرح و تفسیر

### پیری زودرس!

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه تأثیر غم و اندوه را در جسم و روح انسان بیان می‌دارد و می‌فرماید: «غم و اندوه نیمی از پیری است»؛ **(الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ)**.

اشاره به این‌که بسیار می‌شود که غم و اندوه، انسان را پیر می‌کند، هرچند انسان به حسب سن و سال پیر نشده باشد؛ موهای او تدریجاً سفید می‌شود، قامت وی خمیده و قوای بدن رو به تحلیل می‌رود و از نظر فکری و روحی نیز احساس پیری می‌کند.

منظور امام علیه السلام این است که انسان تا می‌تواند غم و اندوه را به خود راه ندهد و از آثار سوء آن پرهیزد.

البته انکار نمی‌توان کرد اسباب غم و اندوه مختلف است و بخشی از آن قابل اجتناب نیست؛ گاه مربوط به مسائل دینی و معنوی است که انسان به هر حال با آن دست به‌گیری خواهد بود. حتی در حدیث معروفی از ابن عباس می‌خوانیم که می‌گفت: هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از این آیه **﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ...﴾**<sup>۱</sup> بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و از این رو هنگامی که اصحاب آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان گشته

۱. هود، آیه ۱۱۲.

فرمود: «شَيْبَتِي هُوْدٌ وَالْوَاقِعَةُ؛ سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد».<sup>۱</sup> گفته شده علت همان دستوری است که خداوند به پیغمبرش درباره استقامت در مقابل دشمنان سرسخت و کینه توز و بی رحم داده است. (و می دانیم سوره «هود» و «واقعه» هر دو در مکه نازل شده در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخت از طرف مشرکان در فشار بود و گفته اند: سوره «هود» بعد از وفات «ابوطالب» و «خدیجه» نازل شد که امواج غم و اندوه از هر سو قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را احاطه کرده بود).

ولی به هر حال بسیاری از عوامل غم و اندوه اموری است که انسان می تواند خود را از آن دور دارد یا نسبت به آن بی اعتنا باشد، از این رو در حدیثی آمده است که زیارت اهل قبور غم و اندوه را زایل می کند، زیرا سرچشمه بسیاری از اندوهها امور مادی است؛ هنگامی که انسان به زیارت اهل قبور می رود و پایان کار دنیا را می بیند که ثروتمند و مسکین همه در یک جا خفته اند و هیچ کدام جز کفنی با خود از این دنیا نبرده اند آرامش پیدا می کند.

در طب امروز این مسئله به روشنی ثابت شده که سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمی ناراحتی های روحی است؛ بیماری های اعصاب، قلب، معده و غیر آن در بسیاری از موارد از فشارهای عصبی و به اصطلاح استرس ها و غم و اندوهها ناشی می شود و درمانی جز خلاص کردن خود از غم و اندوهها ندارد. و اگر انسان عزم راسخ و اراده قوی داشته باشد می تواند خود را از آن دور دارد. بسیاری از حکما و شعرا برای کمک کردن به انسانها برای فراموشی اسباب این گونه غم و اندوهها سخنان نغز و پرباری دارند.

شاعر عرب می گوید:

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَاعْتَمِمْ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

۱. مجمع البیان، ج ۵، ذیل تفسیر سوره هود؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۲؛ در المنثور، ج ۵، ص ۲۰۲.

و شاعر فارسی زبان می‌گوید:

از دی که گذشت هیچ از آن یاد مکن

فردا که نیامدست فریاد نکن

در واقع این دو شاعر گویا مطلب خود را از حدیث امام صادق علیه السلام اخذ کرده‌اند آنجا که می‌فرماید: «اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّمَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلْمًا وَلَا سُورًا وَمَا لَمْ يَجِءْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ در برابر امور دنیا صبر و شکیبایی پیشه کنید، زیرا ساعتی بیش نیست؛ آنچه گذشته است نه دردی از آن احساس می‌کنی نه سروری و آنچه نیامده است نمی‌دانی چیست، بنابراین دنیا برای تو همان ساعتی است که در آن هستی پس در برابر اطاعت خداوند شکیبایی پیشه کن و بر ترک معصیت صبر نما»<sup>۱</sup>.

در حقیقت بسیاری از افکار غم‌انگیز افکار بیهوده‌ای است که ما خودمان آن را برای خود فراهم می‌کنیم مثلاً می‌نشینیم خود را با افراد بالادست مقایسه می‌کنیم و بر محرومیت خود اشک حسرت می‌ریزیم و گاه می‌گوییم: ای کاش فلان فرصت را از دست نمی‌دانیم که اگر نداده بودیم امروز چه ثروت یا چه مقامی داشتیم. به همین دلیل دستور داده شده است که همیشه به پایین‌تر از خود نگاه کنید تا شاد و خرم باشید و نگاه به بالاتر نکنید تا غمگین و اندوهگین شوید.<sup>۲</sup>

نیز بسیار می‌شود که به هنگام وقوع حوادث ما یک روی سکه را می‌بینیم و نگران می‌شویم در حالی که سوی دیگر سکه ممکن است اموری باشد که بهترین کمک را به ما کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۴.

۲. به حدیث امام باقر علیه السلام در کتاب کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱ مراجعه شود.

قرآن مجید می فرماید: «﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾»؛  
 چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.<sup>۱</sup>  
 شاعر می گوید:

جبین گره مکن از هر بدی که پیش آید  
 کز این نوشته تو یک روی صفحه می خوانی  
 به روی دیگر آن نعمتی نهفته خدای  
 که شکر کردن آن تا به حشر نتوانی<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. نساء، آیه ۱۹.

۲. دیوان مرحوم شهریار.



۱۲۶

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ  
عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ عَمَلُهُ.

امام علیؑ فرمود:

صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می شود و کسی که دستش را (به سبب  
بی تابی و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می گردد  
(و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر تنها اشاره به بعضی از منابع غیر از نهج البلاغه نسبت به ذیل این کلام مبارک یعنی «وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ...» شده است می گوید: این قسمت در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه است که جزء احادیث چهارصدگانه ای است که امام علیؑ درباره دین و دنیا بیان فرموده و گروهی قبل از مرحوم سید رضی آن را در کتاب های خود آورده اند. همچنین این بخش را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار با مختصر تفاوتی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).  
در کتاب تحف العقول نیز این حدیث به طور کامل با مختصر تفاوتی آمده است.



## شرح و تفسیر

### توازن صبر و معصیت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند. نخست توازن در میان صبر و مصیبت و سپس بر باد رفتن اجر انسان به خاطر بی‌تابی و جزع. می‌فرماید: «صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می‌شود و کسی که دستش را (به عنوان بی‌تابی و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می‌گردد (و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت)»؛ (يُنزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ عَمَلُهُ).

شک نیست که در زندگی دنیا همیشه مشکلاتی بوده و خواهد بود. این طبیعت حیات دنیاست؛ ولی خداوندی که انسان را برای زندگی در این جهان آفریده نیروهایی در وجود او برای مقابله با مشکلات خلق کرده از جمله صبر و تحملی است که به انسان داده تا بتواند مصائب را برتابد. گاه دیده‌ایم مادری که فرزند عزیزش را در جوانی از دست می‌دهد، لحظات اول چنان بی‌تابی می‌کند که گویی می‌خواهد جان به جان آفرین تسلیم نماید؛ اما ساعات یا ایامی می‌گذرد، کم‌کم آرامش بر وجود او مسلط می‌شود؛ گویی نیرویی از درون او می‌جوشد و با آن مصیبت بزرگ به مبارزه بر می‌خیزد و تدریجاً آن را مهار می‌کند و هر قدر مصیبت سنگین‌تر باشد این نیروی مقاومت که نامش صبر و شکیبایی است قوی‌تر است. البته افرادی هم پیدا می‌شوند که بر خلاف این اصل کلی رشته صبر

را از دست می دهند؛ یا دست به خودکشی می زنند و یا مر ناگهانی به زندگی آنها پایان می دهد.

این بیان امام علیه السلام در واقع مایه تسلی خاطر برای تمام مصیبت دیدگان است که وقتی با مصیبت روبرو می شوند بی تابی نکنند و بدانند خدا صبر لازم را به آنها مرحمت خواهد کرد.

بعضی از مفسران نهج البلاغه تفسیری برای این جمله ذکر کرده اند که به ظاهر مراد امام علیه السلام نیست و آن این که تلخی صبر همیشه به اندازه تلخی مصیبت است و این خود واقعی است.<sup>۱</sup>

اما این که امام علیه السلام می فرماید: کسی که دست خود را به هنگام مصیبت به زانو بزند اجر او ضایع می گردد به سبب چیزی است که در روایات اسلامی آمده است که اگر انسان در مقابل مصیبت صبور و شکور باشد خداوند به او پاداش می دهد و اگر ناشکری و بی تابی و جزع کند اجر و پاداشی نخواهد داشت، چنان که در ضمن حکمت ۲۹۱ خواهد آمد که امام علیه السلام به هنگام تسلیت به «اشعث بن قیس» درباره مر فرزندش فرمود: «إِنْ صَبَرْتَ جَرِي عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرِي عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ؛ اگر صبر کنی مقدرات انجام می شود و تو اجر و پاداش خواهی داشت و اگر بی تابی کنی باز هم مقدرات انجام می شود و تو گناه کار خواهی بود». این مطلب در بحار الانوار نیز با اندک تفاوتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup>

البته گریه و عزاداری برای مر عزیزان در اسلام ممنوع نیست، زیرا سرچشمه های عاطفی دارد و اسلام هرگز با عواطف مردم مبارزه نکرده است. آنچه ممنوع است بی تابی و اظهار ناشکری و حرکات و سخنانی است که دلیل بر

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

شکایت از تقدیرات الهی باشد. حدیث معروف پیامبر ﷺ که به هنگام وفات فرزندش ابراهیم در کتب مختلف نقل شده نیز اشاره به همین معناست؛ هنگامی که خبر وفات فرزند به او رسید اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود: «تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ؛ چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گوییم».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۴۵؛ طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۴.



## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار روزه‌دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند  
و چه بسیار شب‌زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی  
ثمره‌ای نمی‌گیرند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: بخش اول این کلام از یک حدیث نبوی برگرفته شده که ابونعیم اصفهانی آن را در کتاب تاریخ اصفهان در شرح حال احنف بن حکیم نقل کرده است و همچنین ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب و هر دو پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند، بنابراین امیرمؤمنان علی علیه السلام از حدیث پیامبر بهره گرفته و آن را با جمله «حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ» کامل‌تر ساخته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).





## شرح و تفسیر

### روزه‌داران بی نصیب و شب زنده‌داران بی خبر!

می‌دانیم عبادات نیز مانند انسان، روح و جسمی دارند. امام علیه السلام در این کلام حکیمانه‌اش اشاره به عبادات بی‌روح و کم‌نتیجه یا بی‌نتیجه کرده می‌فرماید: «چه بسیار روزه‌دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند و چه بسیار شب زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی ثمره‌ای نمی‌گیرند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان»؛ (كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهْرُ وَالْعَنَاءُ، حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ).

«سَهْر» (بر وزن سفر) به معنای شب‌بیداری و «عناء» به معنای رنج و تعب است. همان‌گونه که در بالا اشاره شد عبادات، ظاهری دارد و باطنی یا صورتی و سیرتی؛ صورت عبادات افعالی است که در ظاهر باید انجام شود؛ ولی باطن آنها فلسفه‌های تربیتی است که نتیجه آن قرب الی الله است. برای رسیدن به این نتایج قناعت به شکل عبادات کافی نیست بلکه توجه به آداب آن نیز لازم است. مثلاً در نماز اگر حضور قلب نباشد و انسان اذکار و افعال آن را در حالی بجا آورد که فکر او مشغول برنامه‌های دنیای مادی اوست به یقین از نتایج تربیتی آن که باز داشتن از گناه (نهی از فحشا و منکر) و قرب الی الله (الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ)<sup>۱</sup>

و شستشوی دل از زنگار گناه است محروم خواهد ماند.

همچنین روزه برنامه‌های ظاهری مانند خودداری از خوردنی و نوشیدنی و بعضی دیگر از لذات نفسانی دارد و فلسفه‌ای که عبارت از تقویت ایمان و اراده و مبارزه با هوای نفس و شیطان است که اگر آنها حاصل نشود نتیجه روزه که تقوا است: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup> حاصل نمی‌گردد و انسان را از عذاب الهی باز نمی‌دارد و سپری در برابر آتش نمی‌شود.

به همین دلیل در روایات اسلامی تأکید زیادی بر آداب نماز و روزه و سایر عبادات شده است تا عبادات افزون بر اسقاط تکلیف به درجه قبولی در نزد پرورگار برسد.

علاوه بر این، افعال و اعمال زشتی جزء موانع قبولی عبادت است؛ مانند غیبت کردن، نوشیدن مست‌کننده‌ها، استفاده از اموال حرام و امثال آن که سبب می‌شود عبادات تا مدتی مقبول درگاه خدا نگردد. نیز یکی از مهم‌ترین شرایط قبولی عبادات، پذیرش ولایت اهل بیت است که اگر نباشد عبادات به کلی بی‌روح و خالی از محتوا می‌شود.

کلام حکیمانه فوق ناظر به تمام این امور نیز هست؛ کسانی هستند روزه می‌گیرند؛ اما انواع گناهان را در حال روزه انجام می‌دهند؛ ظلم می‌کنند، مال مردم می‌خورند، آبروی مسلمانان را می‌ریزند و با غیبت و تهمت افراد بی‌گناه را آزار می‌دهند به یقین این‌گونه اشخاص از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند، چنان‌که شب زنده دارانی هستند مانند خوارج که خون بی‌گناهان را می‌ریزند، با امام معصوم به مبارزه برمی‌خیزند و جنایات بی‌رحمانه‌ای می‌کنند و با این حال شب تا به صبح نماز و قرآن می‌خوانند. اینها هرگز بهره‌ای از عبادات شبانه نخواهند برد.

۱. بقره، آیه ۱۸۳.

منظور از «اکياس» (جمع کيس به معنای انسان با هوش است) تنها پرهیزگاران و افراد با معرفت و هوشمند به همه اسرار عبادات آگاهند و آداب آن را به کار می‌بندند. آنها اگر چه روزه مستحبی به جا نیاورند و عبادات مستحب شبانه را انجام ندهند خواب و افطارشان از عبادات گروه اول بالاتر است؛ خواب و افطاری که به آنها برای اطاعت خالق و خدمت به خلق نیرو می‌دهد.

### نکته:

#### خستگان محروم!

کلام حکیمانه فوق که بخشی از آن از رسول خدا ﷺ نقل شده و به صورت مبسوط‌تر از امیر مؤمنان (علیه السلام)، گویا برگرفته از آیه سوم سوره «غاشیه» است. آنجا که حال مجرمان را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ»؛ پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای نگرفته‌اند) و دلیلش آن است که نه معرفت کافی برای عمل داشتند نه شرایط آن را رعایت کردند و نه موانع آن را برطرف نمودند و حتی گاهی با اعمال ناشایست خود اگر بهره‌ای هم از اعمال پیشین برده بودند آنها را حبط و باطل نمودند.

در کتاب کافی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که برای ناصبیان و دشمنان اهل بیت تفاوتی نمی‌کند که نماز بخوانند یا اعمال ناشایست انجام دهند و این آیه شریفه: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ \* تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» درباره (امثال) آنها نازل شده است.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است که برای ناصبیین به اهل بیت تفاوت نمی‌کند که نماز بخوانند یا دزدی کنند آنها در آتش دوزخند.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۰، ح ۱۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۵۱.

هنگامی که انسان حالات خوارج را مطالعه می‌کند به عمق این گفتار حکیمانه امام علیه السلام آشناتر می‌شود؛ آنها چگونه افراد بی‌گناه را سر می‌بریدند و حتی شکم زن باردار را پاره می‌کردند و او و جنینش را می‌کشتند و حتی قتل امیرمؤمنان علی علیه السلام را واجب می‌شمردند؛ اما با این حال صدای زمزمه تلاوت قرآن شبانه و نماز شبشان همواره به گوش می‌رسید. شبیه آنها گروهی از وهابیون امروزند که به آسانی ده‌ها و صدها نفر از افراد بی‌گناه، زن و کودک و پیر و جوان را به خاک و خون می‌کشند سپس در نمازهای پنج‌گانه با صفوف منظم و خواندن سوره‌های طولانی به وسیله امام و زمزمه آمین بعد از حمدشان و اهمیت فوق‌العاده دادن به مد **«ولا الضالین»** حضور پیدا می‌کنند به گونه‌ای که هر کس اعمال سوء و جنایت‌های فوق‌العاده آنها را ندیده و نشنیده باشد تحت تأثیر واقع می‌شود و گمان می‌کند اینها فرشتگانی هستند در روی زمین در حالی که شیاطینی هستند مستحق جهنم و سجین.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه می‌دهیم. آن حضرت شنید که زنی در حال روزه‌داری کنیز خود را دشنام می‌دهد! دستور داد طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود: بخور. عرض کرد: روزه دارم. فرمود چگونه روزه دار هستی در حالی که کنیز خود را دشنام دادی روزه فقط پرهیز از طعام و شراب نیست.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱۲۶

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ،  
وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ.

امام علیؑ فرمود:

ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و امواتان را با زکات،  
و امواج بلا را با دعا از خود دور سازید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی را که نویسنده مصادر درباره این کلام حکیمانه از روایانی قبل از سید رضی نقل می‌کند این است که می‌گوید: جمله «حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» در حدیث «آداب امیرالمؤمنین لاصحابه» (که در کتاب تحف العقول و خصال نقل شده) آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).  
بخشی از این گفتار در کلمات رسول خدا ﷺ نیز هست. (بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۸).



## شرح و تفسیر

### بهترین راه حفظ ایمان و مال

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود به آثار صدقه در راه خدا و ادای زکات و برکات دعا اشاره کرده می‌فرماید: «ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و امواتان را با زکات، و امواج بلا را با دعا از خود دور کنید»؛ (سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ).

«سوسوا» از ریشه «سیاست» به معنای تدبیر و حفظ و اصلاح است.

تأثیر صدقه در حفظ ایمان از این نظر است که علاقه انسان به مال بیش از هر چیز است؛ بسیاری کسان که در اعمال و عبادات ظاهری قهرمان میدان‌اند؛ اما هنگامی که پای مسائل مالی به میان می‌آید می‌لنگند. به همین دلیل پرداختن صدقه و چشم‌پوشی از مال مخصوصاً اگر به صورت عادت روزانه انسان درآید در تقویت پایه‌های ایمان بسیار مؤثر است و شاید به دلیل اهمیت صدقات و انفاق در راه خدا در قرآن مجید بذل مال در کنار بذل جان قرار گرفته و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»؛ خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد.<sup>۱</sup>

در مورد حفظ اموال از طریق پرداخت زکات هم از جنبه‌های ظاهری قابل

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

تفسیر است، هم از جنبه‌های معنوی؛ از نظر ظاهر می‌دانیم زکات حق محرومان است هنگامی که قشر ضعیف جامعه از حقوق مسلم خود محروم شود کار به شورش‌ها و قیام‌ها بر ضد اغنیا می‌کشد و اموال آنها به خطر می‌افتد، قیام‌های کمونیستی در عصر ما گواه صادق این مدعاست. در اعصار گذشته نیز کم و بیش این معنا وجود داشته و شاید شورش زنجیان که در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری واقع شد و شخصی به نام «علی بن محمد» در بصره ظهور کرد و گروهی از بردگان را که در شرایط بسیار سختی در مزارع و باغات زندگی می‌کردند و با خدمات طاقت‌فرسا با کمترین بهره‌مندی مشغول کار بودند گرد خود جمع کرد، نمونه‌ای از همین رخداد باشد.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز اشارهٔ پرمعنایی به این معنا دارد آنجا که می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ و در راه خدا انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید<sup>۲</sup> قرار گرفتن این دو جمله پشت سر هم دلیل بر ارتباط آنها با یکدیگر است؛ یعنی اگر انفاق فی سبیل الله ترک شود ثروتمندان خودشان را با دست خود به هلاکت افکنده‌اند و اکثریت محروم سرانجام به پا می‌خاسته قوانین را در هم می‌شکنند و شورش‌های غیر قابل کنترل ایجاد می‌کنند.

از نظر معنوی نیز جای تردید نیست که خداوند برکات خود را از کسانی بر می‌گیرد که حقوق محرومان را نمی‌پردازند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ابواب زکات کتاب وسائل الشیعه آمده است: «مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ إِلَّا بَتَرَكَ الرِّكَاتِ؛ هیچ مالی در دریا و خشکی از بین نرفت جز به سبب ترک زکات».<sup>۳</sup>

۱. در جلد پنجم «پیام امام»، ص ۳۵۲ ذیل خطبهٔ ۱۲۸ شرح کافی دربارهٔ شورش زنجیان داده شده است.

۲. بقره، آیهٔ ۱۹۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵.



در مورد جمله سوم یعنی رابطه دفع امواج بلا به وسیله دعا نیز روایات فراوانی داریم و پیش از روایات، قرآن مجید از آن سخن گفته، می‌فرماید: «﴿قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛ بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد».<sup>۱</sup>

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ دعا حوادث سخت را باز می‌گرداند حتی اگر دستور آن از آسمان صادر و محکم و مبرم شده باشد».<sup>۲</sup>

در همین کتاب از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ؛ دعا بلایی را که نازل شده است دفع می‌کند و همچنین بلایی را که نازل نشده است».<sup>۳</sup>

البته استجاب دعا شرایطی دارد که از جمله شرایط آن توبه و نهی از منکر و استفاده از غذای حلال است.<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۳.

۳. همان، ح ۵.

۴. ر. ک: مقدمه کتاب «کلیات مفاتیح نوین».



وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ

**بخش اول:**

قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

يَا كُمَيْلُ: الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيْعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأَحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ. يَا كُمَيْلُ: هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

از سخنان امام علیه السلام

## به کمیل بن زیاد نخعی است

کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج شهر کوفه) برد هنگامی که به صحرا رسید آه پردردی کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند بنابراین آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن و در خاطر خود بسپار. مردم سه گروهند: علمای ربانی، دانش‌طلبان در طریق نجات و احمقان بی‌سر و پا و بی‌هدف که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند. ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، تو را پاسداری می‌کند ولی تو باید مال را پاسداری کنی. مال با هزینه کردن کاستی می‌گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می‌گردد. دست‌پروردگان مال، با زوال آن از بین می‌روند. (ولی دست‌پروردگان علوم پایدارند) ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند. (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ) علم حاکم است و مال محکوم علیه (علم فرمانده است و مال فرمان‌بردار). ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگانند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند خود آنها گرچه از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب صاحب کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را افراد مختلف با اختلاف عقیده‌ای که داشته‌اند نقل کرده‌اند تا آنجا که «ابن کثیر» در کتاب «البدایة و النهایة» در حوادث سنه ۸۲ در شرح حالات «کمیل بن زیاد» نوشته است که «کمیل» روایت مشهوری از علی بن ابی‌طالب دارد که آغازش این است «الْقُلُوبُ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» و آن روایتی طولانی است که جماعتی از حافظان معتبر حدیث آن را نقل کرده‌اند و در آن مواعظ و سخنان بسیار خوبی است. سپس صاحب مصادر نام دوازده نفر از کسانی که قبل از سیدرضی و بعد از او این حدیث را نقل کرده‌اند یاد کرد مدبرک بیان می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۸ و ۱۲۹).

## شرح و تفسیر

### برتری علم بر ثروت

امام علیه السلام در این کلام بسیار شریف و پربار و پرمعنا نخست برای آماده کردن مخاطب خود کمیل او را به مکانی می‌برد که خالی از اغیار و نامحرمان است تا بتواند آزادتر و پربارتر حقایق را برای او بیان کند.

کمیل بن زیاد می‌گوید: «امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج شهر کوفه) برد هنگامی که به صحرا رسید آه پردردی کشید و فرمود:» (قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ، فَلَمَّا أَضْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:).

«جَبَان» به معنای صحراست و گاه به قبرستان «جبان» و «جبانة» اطلاق شده چون معمولاً قبرستان‌ها در بیرون شهر بود.

«صعداء» (بر وزن علماء) به معنای تنفسی است که کشیده و طولانی و ناشی از درد و رنج باشد.

امام علیه السلام در آن فضای آزاد و آرام و خالی از بیگانه و اغیار زبان به سخن گشود و مخاطب با ایمان و با معرفتش را چنین خطاب کرد: «ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند:» (يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا).

«أَوْعِيَةٌ» جمع (وعاء) به معنای ظرف در اصل از ریشه وعى (بر وزن سعى)

گرفته شده است که به گفته «ابن منظور» در لسان العرب و «راغب» در کتاب مفردات در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است یعنی به حافظه سپردن و یاد گرفتن. سپس به هر ظرفی «وعاء» گفته شده به گونه‌ای که بر معنای اصلی پیشی گرفته و هر زمان «وعاء» گفته می‌شود معنای ظرف‌های معمولی به ذهن انسان سبقت می‌گیرد.

این ماده به معنای حفظ و نگهداری نیز آمده است، بنابراین منظور امام علیه السلام تأکید بر این است که کمیل این سخنان حکیمانه و گرانقدر را حفظ کند و به دیگران نیز برساند تا نفع آن عام باشد. کمیل نیز به این دستور عمل کرد.

به هر حال، تشبیه زیبا و پرمعنای کلام امام علیه السلام اشاره به این است که در مبدأ فیض الهی هیچ محدودیتی نیست و اگر استفاده انسان‌ها از آن مبدأ متفاوت است به سبب تفاوت ظرفیت‌های آنهاست؛ درست به این می‌ماند که گروهی ظرف‌های مختلفی را با خود بردارند و به سوی چشمه زلال پرآبی حرکت کنند. پیداست هر یک به اندازه پیمانه‌ای که به همراه دارد از آن چشمه آب بر می‌گیرد؛ یکی به اندازه آشامیدن یک مرتبه انسان و دیگری به اندازه دفعات زیاد.

به بیان دیگر، باران فیض الهی بر صحرا و دشت و دره‌ها و گودال‌ها می‌بارد، هر زمینی وسعت بیشتری داشته باشد بهره‌اش از آن باران بیشتر است. این سخن اشاره به آن است که ای کمیل! تا می‌توانی ظرفیت خود را گسترش ده.

از این رو امام می‌فرماید: «بنا بر این، آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن و در خاطر خود بسپار»؛ (فَاَحْفَظْ عَنِّي مَا اَقُولُ لَكَ).

آن‌گاه امام علیه السلام جامعه انسانی را به سه گروه تقسیم می‌کند که چهارمی ندارد، می‌فرماید: «مردم سه گروهند: علمای ربانی، دانش طلبان در طریق نجات و احمقان بی سر و پا و بی هدفی که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه

نبرده اند؛ (النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ).

منظور از «عالمان ربانی» انسان‌هایی هستند که علم و تقوا و معرفت الهی را در بر دارند و آنچه می‌گویند از سخنان پروردگار و اولیائش می‌گویند و همواره در این مسیر سیر می‌کنند و کار آنها تربیت شاگردان و پرورش روح و فکر آنهاست. «ربانی» ممکن است از ریشه «رب» به معنای پروردگار باشد که به هنگام «یاء» نسبت، «الف و نون» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده است؛ مانند «روحانی» و شاید از ماده «تربیت» گرفته شده باشد؛ یعنی علمایی که مربی انسان‌ها هستند و جمع میان هر دو معنا در واژه «عالم ربانی» بعید به نظر نمی‌رسد.

اما «مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ» به کسی گفته می‌شود که رهبر و پیشوا و معلمی از علمای ربانی برای خود برگزیده، از شیطان و وسوسه‌های او و انسان‌های شیطان صفت دوری گزیده، در طریق نجات گام نهاده و آن مسیر را در سایه رهبری آگاه و با تقوا ادامه می‌دهد.

در واقع «علمای ربانی» همچون آفتاب عالم تاب و «متعلمان علی سبیل النجاة» همچون کره ماه هستند که گرچه از خود نوری ندارند؛ ولی نور آفتاب را گرفته و منعکس می‌کنند و به همین دلیل چراغ شب‌های تار محسوب می‌شوند. این دو گروه خوشبخت و سعادت‌مند و پیروزند؛ اما گروه سوم افراد گمراه و منحرفی هستند که امام برای آنها شش وصف بیان فرموده است:

نخست از آنها به «همج» یاد می‌کند. «همج» جمع «همجة» در اصل به معنای مگس کوچک است که اشاره به حقارت و بی‌ارزشی آنهاست. سپس از آنها به «رعاع» اسم می‌برد که جمع «رعاة» (بر وزن خرابه) به معنای افراد بی سر و پا و اوباش است.

در سومین یادکرد آنها را افرادی بی هدف نام می‌برد که دنبال هر صدایی می‌روند؛ امروز پای پرچم زید سینه می‌زنند فردا پای پرچم دشمنش.

«ناعق» از «نعیق» به معنای صدایی است که چوپان برای راندن و نهیب زدن گوسفندان سر می‌دهد. بعضی گفته‌اند که در اصل به معنای صدای کلاغ است، سپس توسعه یافته و به صدای چوپان در برابر گوسفندان نیز اطلاق شده است. در هر حال این گروه را به گوسفندان بی عقل و شعوری تشبیه می‌کند که دنبال هر صدایی حرکت می‌کنند.

در چهارمین توصیف ایشان را به موجودات سبک و بی ریشه‌ای مانند بر های خشکیده، پشه‌ها و امثال آن تشبیه می‌کند که همراه باد به هر سویی می‌روند و این نیز دلیل بر بی‌وزنی و بی‌هدفی آنهاست که با هر نسیمی به سویی می‌رود. در پنجمین و ششمین توصیف که در واقع علت اصلی تمام مشکلات و بدبختی‌های آنهاست می‌فرماید: آنها به نور علم روشن نشده‌اند تا در مسیر ثابتی به سوی اهداف و الایی حرکت کنند و نیز تکیه‌گاه محکمی ندارند که به آن چسبیده باشند تا نسیم‌ها و حتی طوفان‌ها هم نتوانند آنها را جا به جا کنند. اینها حال کسانی است که نه عالمند و نه متعلم، نه دانشمند و نه پیرو دانشمندان.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام صادق علیه السلام همین تقسیم سه‌گانه به شکل دیگری بیان شده است: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَغُثَاءٌ؛ مردم سه دسته‌اند: یا عالم و یا کسب‌کننده علم از شخص عالم‌اند و یا غثاء».<sup>۱</sup> (غثاء در اصل به معنای گیاهان خشکیده‌ای است که به صورت در هم ریخته بر روی سیلاب قرار می‌گیرد. همچنین به کف‌هایی که روی آب در حال جوشیدن در دیگ پیدا می‌شود غثاء گفته شده است).

در واقع امام علیه السلام روی نقطه اصلی مشکلات جوامع انسانی انگشت گذارده



است. قسمت مهمی از مشکلات از ناحیه گروه سوم است؛ گروهی نادان، بی خبر، بی برنامه که دنبال هر کسی بدون مطالعه حرکت می کنند. تنها هدفشان منافع مادی آنهاست. نه نور علم و تقوا بر قلوبشان تابیده، نه معرفت درستی نسبت به مبدأ و معاد دارند، نه تکیه گاه مطمئن، نه مشاوران آگاه و دشمنان اسلام بر همین گروه تکیه می کنند تا جوامع اسلامی را گرفتار نابسامانی کنند.

به بیان دیگر عالمان ربانی همچون کوه های استوارند و به مضمون «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تَحَرُّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن همچون کوه است و تندبادها او را به حرکت در نمی آورد»،<sup>۱</sup> در برابر تمام طوفان ها ایستادگی می کنند و «مُتَعَلِّمَانِ عَلَي سَبِيلِ النَّجَاةِ» همچون قطعات سنگی هستند که به کوه چسبیده اند؛ آنان نیز از طوفان حوادث در امانند؛ ولی «هِمَج رَعَاء» به منزله گرد و خاکی هستند که بر دامان کوه نشسته و به اندک نسیمی جا به جا می شوند. وظیفه دانشمندان و رهبران فکری و معنوی جامعه این است که تلاش کنند این گروه را در گروه دوم جای دهند و آنها را ارتقاء رتبه بخشند و گرنه همیشه جامعه نابسامان خواهد بود.

قرآن مجید نیز درباره این گروه گاهی چنین تعبیری از آنها دارد: «آنها دل ها (= عقل ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند)، نمی فهمند، و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی گیرند)»؛  
 ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.<sup>۲</sup>

گاه نیز درباره کفار نادان و بی خبر خطاب به پیغمبر می گوید: «مَثَلٌ (تو در دعوت) کسانی که کافر شدند، بسان کسی است که حیوانات را (برای نجات از

۱. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

خطر)، صدا می زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (کافران) کر و لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی فهمند؛ «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>

امام علیه السلام سپس در مقایسه‌ای بسیار جالب برتری علم را بر اموال دنیا از شش جهت، در سه گزاره از کلامش ثابت می کند:

نخست در اولین امتیاز علم بر مال می فرماید: «ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، تو را پاسداری می کند ولی تو باید مال را پاسداری کنی»؛ (يَا كَمِيلُ: الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ).

بدیهی است که علم هم ایمان انسان را حفظ می کند و هم جسم و جان او را، زیرا دفع آفات در جهات مختلف به وسیله علم صورت می گیرد در حالی که مال به عکس آن است؛ صاحب مال باید پیوسته از اموال خویش مراقبت کند مبادا دزدان آن را برابند یا آفات و بلاهایی آن را از میان بردارد. باید مراقبینی بر آن بگمارد، وسایل اطفای حریق در کنارش قرار دهد، به موقع به آن سرکشی کند مبادا آفتی در آن پیدا شده باشد و این یک برتری بزرگ برای علم در برابر مال است.

در دومین برتری می فرماید: «مال با هزینه کردن کاستی می گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می گردد»؛ (وَالْمَالُ تَنْفُسُهُ النَّفَقَةَ، وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ). «يَزْكُوا» (از ریشه «زکاء») به معنای نو و رشد است.

دلیل آن روشن است؛ هنگامی که عالم تدریس می کند و شاگردانی پرورش می دهد علم و دانش او درون فکرش راسخ تر و قوی تر می شود و ای بسا شاگردان سؤال و اشکالی کنند و در پرتو آن بر علم او افزوده گردد و ما تجربه کرده ایم برای پرورش علم هیچ چیز بهتر از تدریس نیست. مطالعه، درس خواندن و مباحثه کردن خوب است ولی تدریس اثر قوی تری دارد.

اضافه بر این علم از طریق شاگردان گسترش پیدا می‌کند و این نیز نوعی دیگر از نمو است.

در سومین تفاوت می‌فرماید: «دست‌پروردگان مال، به زوال آن از بین می‌روند (ولی دست‌پروردگان علوم پایدارند)»؛ (وَصْنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ).

بسیار دیده‌ایم ثروتمندانی را که در زمان ثروت، دوستان بی‌شمار و مخلصان فراوانی دارند؛ اما آن روز که ورشکست گردند و اموال‌شان از بین برود همه از اطراف آنها پراکنده می‌شوند گویی نه مالی بود و نه ثروتی و نه دست‌پروردگانی؛ اما عالم اگر روزی بیمار شود و نتواند افاضه علم کند و یا از دنیا برود شاگردانش جای او را می‌گیرند و خلأ ناشی از بیماری یا فقدانش را پر می‌کنند و این امر همچنان در نسل‌های متعدد ادامه می‌یابد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به چهارمین امتیاز علم بر مال پرداخته، می‌فرماید: «ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ)»؛ (يَا كَمَيْلُ بَنَ زَيْدٍ: مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوْتَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ).

«أُحْدُوْتَهُ» به معنای چیزی است که مردم درباره آن سخن می‌گویند و در اینجا به معنای نام و نشان و «جَمِيلَ الْأُحْدُوْتَةِ» به معنای نام نیک است.

تعبیر به «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ» به معنای آشنایی با علوم و دانش‌هاست نه آشنایی به اهمیت علم آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، زیرا جمله‌های بعد از آن شاهد بر تفسیری است که بیان کردیم.

در حدیثی که در کتاب کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم که

فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ صُخْبَةَ الْعَالَمِ وَاتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَطَاعَتُهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ مَمْحَاةٌ لِلْسَّيِّئَاتِ وَذَخِيرَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرِفْعَةٌ فِيهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ وَجَمِيلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ؛ بدانید همنشینی عالم و پیروی از دانشمند آیینی است که خدا با آن پرستش می‌شود و پیروی از عالم سبب کسب حسنات و محو سیئات و ذخیره مؤمنان و مایه برتری و افتخار در حیاتشان و نام نیک بعد از وفاتشان خواهد بود»<sup>۱</sup>.

در پنجمین مقایسه حضرت می‌فرماید: «عِلْمٌ حَاكِمٌ اسْتِ وَ مَالٌ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ (علم فرمانده است و مال فرمان‌بردار)»؛ «وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ». بدیهی است مال و ثروت در سایه علم و دانش پدید می‌آید؛ مدیریت‌های شایسته، آگاهی به فنون زراعت و تجارت و صنعت و به ویژه در عصر ما آگاهی به انواع تکنولوژی‌ها و فناوری‌ها سرچشمه پیدایش و گسترش اموال و ثروت‌هاست و آنچه مایه برتری بخشی از کشورها بر سایر کشورهای جهان و حاکمیت آنها بر مسائل سیاسی و فرهنگی جهان شده همان پیشرفت علمی آنهاست که هم اقتصادشان را شکوفا کرده و هم پایه‌های حاکمیت‌شان را بر مسائل سیاسی تقویت نموده است.

به گفته مرحوم مغینه در شرح نهج البلاغه خود، مسلمانان روی گنج‌های بزرگی نشسته‌اند گنج‌هایی که غربی‌ها فاقد آنند؛ ولی دارای علوم و دانش‌هایی هستند که سبب برتری آنها در مسائل سیاسی و اقتصادی شده است. ما مالک گنج و ثروتیم و آنها مالک علم و خبرویت و به همین دلیل آنها حتی بر گنج‌ها و ثروت‌های ما حکومت می‌کنند آنها به زبان عمل می‌گویند: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و ما به زبان کسالت عکس آن را می‌گوییم.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۱۴.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴.

بحمدالله در این اواخر بسیاری از مسلمانان بیدار شده و بازگشت به هویت اصلی خود را آغاز کرده‌اند. دانشمندان ماهری در میان آنها پیدا شده که اگر به نهضت علمی خود شتاب دهند امید می‌رود خود را در تمام جهات از حاکمیت غربِ ظالم و ستمگر آزاد سازند.

روشن است که علم در کلام امام علیه السلام همهٔ علوم مفید را شامل می‌شود؛ اعم از علوم الهی و معنوی و علوم مفید مادی، هرچند بیشتر سخن از علوم الهی است. آن‌گاه امام علیه السلام در ششمین و آخرین برتری علم و دانش بر مال و ثروت چنین می‌فرماید: «ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگانند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند خود آنها گرچه از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است»؛ (يَا كُمْيْلُ: هَلَكَ خُزْنُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ).

می‌دانیم فرق موجود زنده و مرده در تأثیرگذاری آن است، بنابراین ثروت‌اندوزانی که نه خود از اموالشان استفاده می‌کنند و نه دیگران بهره‌مند می‌شوند در حکم مردگانند، زیرا هیچ اثری از آنها دیده نمی‌شود؛ ولی دانشمندانی که سال‌ها و قرن‌ها چشم از جهان فرو بسته و شاگردان و کتاب‌ها و آثارشان در همه جا به چشم می‌خورد در واقع زنده‌اند. مگر یک عالم زنده چه می‌کند؟ شاگرد پرورش می‌دهد، مردم را هدایت و از آیین حق دفاع می‌کند. هرگاه پس از وفات آثار علمی آنها همین کارها را انجام دهد گویی آنها زنده‌اند. آری، دانشمندانی که وفات کرده با بدن‌های مادی در میان ما نیستند؛ اما به قلب هر کس مراجعه کنید وجود آنها را با آثارشان حاضر می‌بینید. درست مانند حیاتشان پیام می‌دهند و تربیت می‌کنند.

قرآن مجید نیز دربارهٔ افراد فاقد هر گونه اثر به «مردگان» تعبیر کرده

و می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام از کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را با قلب و زبان و دست ترک می کنند به «میت الاحیاء» (مردۀ زندگان) تعبیر کرده و می فرماید: «وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ».<sup>۲</sup>

در خطبۀ ۸۷ نیز همین تعبیر (میت الاحیاء) درباره کسانی که نصیحت نمی پذیرند و گوش به اندرزهای اولیاء الله نمی دهند، آمده است.

از سویی دیگر در حدیثی از همان حضرت که در غررالحکم آمده می خوانیم: «الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا، الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا؛ عالم زنده است، هرچند از دنیا رفته باشد و جاهل مرده، هرچند در زمرۀ زندگان باشد».<sup>۳</sup>

نیز از همان حضرت در همان کتاب نقل شده است که فرمود: «مَا مَاتَ مَنْ أُحْيِيَ عِلْمًا؛ کسی که علم و دانشی را زنده کند هرگز نمرده است».<sup>۴</sup>

خلاصه این که امام علیه السلام برای اثبات برتری علم و دانش در مقابل مال و ثروت تمام جهات این دو را در نظر گرفته و حق سخن را ادا فرموده است به گونه ای که چون انسان آن را مطالعه می کند هیچ گونه کمبود و کاستی در آن نمی بیند. در ضمن روشن می شود که در فرهنگ اسلام علم و عالم و دانشمند حرف اول را می زنند و سایر مواهب الهی تحت سلطه و سیطرۀ آنهاست.

\*\*\*

۱. نمل، آیه ۸۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۳. غررالحکم، ص ۴۷، ج ۲۰۶ و ص ۷۵، ج ۱۱۶۳.

۴. همان، ج ۲۱۳.

## بخش دوم:

هَإِنِّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَى  
أَصَبْتُ لَقِنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ  
اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ؛ أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ  
لَهُ فِي أَحْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ!  
أَوْ مَنُوهًا بِاللَّذَّةِ سَلِسِ الْفِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا  
مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ! كَذَلِكَ  
يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

## ترجمه

(امام علیؑ فرمود: بدان ای کمیل) در اینجا علم فراوانی است - و با دست اشاره  
به سینه مبارکش کرد - ای کاش افراد لایقی را برای آن می یافتم (تا به آنها تعلیم  
دهم) آری کسی را می یابم که زود درک می کند ولی (از نظر تقوا) قابل اطمینان  
و اعتماد نیست و دین را وسیله دنیا قرار می دهد و از نعمت خدا بر ضد بندگان  
استفاده می کند و از دلائل الهی بر ضد اولیانش کمک می گیرد. یا کسی که مطیع  
حاملان حق است اما چون بصیرتی به پیچ و خم های علم و شبهات ندارد با  
نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می شود. آگاه باش (ای کمیل!) نه این به  
درد می خورد و نه آن. یا کسی که اسیر لذت است و در چنگال شهوات گرفتار.  
(و به همین دلیل دین و ایمانش را در پای لذات و شهواتش قربانی می کند). یا  
کسی که حریص به جمع مال و اندوختن آن است این دو (این گروه و گروه

پیشین) به هیچ وجه از دین داران نیستند و شبیه ترین موجودات به چهارپایانی هستند که برای چَرا رها شده اند. (آری) این گونه علم با مر حاملانش می میرد.

## شرح و تفسیر

### حاملان علم چند گروهند

امام علیه السلام در این بخش از کلام نورانی و پربار و حکمت آمیزش بعد از ذکر اهمیت علم و علما و برتری علم بر مال و ثروت می فرماید: «(بدان ای کمیل) در اینجا علم فراوانی است - و با دست اشاره به سینه مبارکش کرد -»؛ «هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ -».

سپس فرمود: «ای کاش افراد لایقی برای آن می یافتم (تا به آنها تعلیم دهم)»؛ «لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً».

منظور از این علم چه علمی است؟ به نظر می رسد علوم مربوط به صفات جمال و جلال خداوند و عرفان ذات مقدسش و اسرار جهان آفرینش و مقامات انبیا و اولیا و حوادث مربوط به آینده باشد که تحمل این علوم را همه کس ندارد بلکه جمعی از پاکان و خاصان و اولیاء الله و اتقیا می توانند حامل این علوم باشند و از آن به طور صحیح استفاده کنند.

در حدیثی پرمعنا از امام باقر علیه السلام در تفسیر واژه «صمد» در آیه «اللَّهُ الصَّمَدُ» می خوانیم که: «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ وَيَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاهُ هَاهُ أَلَا لَأَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ؛ هرگاه برای علم و دانشی که خدا به من داده حاملانی پیدا می کردم توحید، اسلام، ایمان، دین و شرایع را از واژه «الصمد» بیرون می آوردم و آن را نشر می دادم.



چگونه ممکن است من چنین افرادی را بیابم در حالی که جدم امیرمؤمنان علیه السلام نیافت تا آنجا که آه سوزان و پر درد از دل بر می کشید و بر منبر می فرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه از دست شما بروم، چرا که در وجود من علم و دانش فراوانی است. آه آه بدانید افرادی نمی یابم که بتوانند آن را حمل و نگهداری کنند»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در ادامه این سخن از چهار گروه نام می برد که هیچ کدامشان شایسته حمل این علوم الهی و اسرارآمیز نیستند. در مورد گروه اول می فرماید: «آری کسی را می یابم که زود درک می کند ولی (از نظر تقوا) قابل اطمینان و اعتماد نیست و دین را وسیله دنیا قرار می دهد و از نعمت خدا بر ضد بندگان استفاده می کند و از دلائل الهی بر ضد اولیائش کمک می گیرد»؛ (بَلَى أَصَبْتُ لَقِنَا غَيْرِ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمَلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَيَحْجُجْجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ).

«لقین» به معنای زیرک و باهوش است.

این گروه همان عالمان بی تقوا هستند که از نظر علمی ممکن است مراحل طی کرده باشند؛ ولی از نظر تعهد و احساس مسئولیت الهی پایشان لنگ است. اینها همان عالمانی هستند که در دستگاه خلفای جور و سلاطین ظالم توجیه گر اعمالشان بوده و دین خود را برای آبادی دنیایشان می فروختند و تاریخ افرادی از این قبیل را به خاطر دارد که حتی گاه برای حفظ موقعیتشان فتوا به ریختن خون بی گناهان می دادند و اینها خطرناک ترین دشمنان اسلامند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الدِّينَارُ دَاءٌ الدِّينِ وَالْعَالَمُ طَبِيبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَعَلَّمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ؛ دینار موجب بیماری دین است و عالم

طیب دین است. هرگاه دیدید طیب عوامل بیماری را به سوی خود می‌کشد او را در طبش متهم سازید و بدانید (کسی که به خودش رحم نمی‌کند) خیرخواه دیگران نیست».<sup>۱</sup>

سپس دربارهٔ گروه دوم می‌فرماید: «یا کسی که مطیع حاملان حق است؛ اما چون بصیرتی به پیچ و خم‌های علم و شبهات ندارد با نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می‌شود. آگاه باش (ای کمیل!) نه این به درد می‌خورد و نه آن»؛ (أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَخْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَةٍ إِلَّا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ).

«أخناء» جمع «حنو» در اصل به هر چیزی گفته می‌شود که پیچ و خمی داشته باشد سپس به معنای جوانب نیز آمده است (چرا که جوانب و اطراف اشیا غالباً انحنايي دارد).

این گروه از یک نظر نقطهٔ مقابل گروه اول‌اند؛ افرادی ضعیف‌الفکر و نادان و مغرور که در برابر شبهه‌افکنان کاملاً آسیب‌پذیر اند، میدان را خالی کرده و گاه به آن‌ها می‌پیوندند. خطر این گروه برای جهان اسلام و جامعهٔ بشری نیز کم نیست. نمونهٔ این گروه جمعیت خوارج بودند؛ هنگامی که به توطئه و نیرنگ عمرو عاص قرآن بالای نیزه‌ها رفت فوراً میدان را رها کردند و هنگامی که شبهه‌افکنی شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر داد در برابر علی علیه السلام قیام کردند که چرا مسئلهٔ حکمیت را پذیرفته‌ای و العیاذ بالله نسبت کفر به آن حضرت دادند و امثال آنها در جامعهٔ امروز ما نیز کم نیست.

حضرت دربارهٔ گروه سوم می‌فرماید: «یا کسی که اسیر لذت است و در چنگال شهوات گرفتار آمده (و به همین دلیل دین و ایمانش را در پای لذات و شهواتش قربانی می‌کند)»؛ (أَوْ مِنْهُمْ مَّا بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ).

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۵.

«منهوم» به معنای شکم پرست و حریص است.  
 «سَلِسَ الْقِيَادَ» به کسی گفته می‌شود که به آسانی در برابر چیزی تسلیم می‌شود.

آن‌گاه به چهارمین گروه اشاره کرده می‌فرماید: «یا کسی که حریص به جمع مال و اندوختن آن است این دو (این گروه و گروه قبل) به هیچ وجه از دین داران نیستند و شبیه‌ترین موجودات به چهارپایانی هستند که برای چرا رها شده‌اند؛  
 (أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ).

«مُغْرِمٌ» کسی است که عاشق و دلباخته چیزی باشد.

«سَائِمَةٌ» حیوانی است که در چراگاه رها شود.

می‌دانیم چهارپایان جز خور و خواب و شهوت چیزی را درک نمی‌کنند و بیچاره انسان، اشرف مخلوقات، آن‌قدر تنزل کند که همسوی با آن‌ها باشد یا دنبال عیش و نوش و شهوت است و یا مشغول جمع مال و ثروت.

امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «این‌گونه علم با مر حاملانش می‌میرد»؛ (كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ).

زیرا هیچ یک از این گروه چهارگانه شایسته آن نیستند که حامل علوم الهی باشند. به همین دلیل عالمان واقعی از قرار دادن علوم در اختیارشان خودداری می‌کنند و ناچار علمشان را با خودشان به گور می‌برند و با مر آن‌ها علم هم می‌میرد.



## بخش سوم:

اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَائِنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعُورَهُ الْمُتَرْفُونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحَهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انصِرْفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.

## ترجمه

(سپس امام علیؑ فرمود: درست است که عالمان با عمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانیش می‌میرد) ولی بار خدایا! آری هرگز روی زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان. وجود آنها به این سبب است که دلائل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود. آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگند تعدادشان کم و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست. خداوند به واسطه آنها حجت‌ها و دلایلش را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بسپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بپوشانند. علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده و روح یقین را لمس کرده‌اند. آنها آنچه را دنیاپرستان هوس‌باز

مشکل می‌شمرند آسان یافته‌اند. و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند. آنها در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد، خلفای الهی در زمین‌اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه آه چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم. ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که می‌خواهی باز گرد.

### شرح و تفسیر

#### عالمانی که حجت خدا در زمینند

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود که در واقع جنبه استثنا از گفتار سابق را دارد می‌فرماید: «درست است که عالمان با عمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانش می‌میرد) ولی بار خدایا! آری هرگز روی زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان؛ (اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِيَلَهُ بِحُجَّةٍ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا).

درست همان چیزی که علمای امامیه و شیعیان به آن ایمان دارند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود؛ خواه آشکار باشد یا پنهان و جالب این که ابن ابی‌الحدید تصریح می‌کند که این جمله امام علیه السلام مانند تصریح به عقاید شیعیان است؛ ولی اصحاب ما آن را حمل بر «ابدال» می‌کنند که در روایات نبوی به آنها اشاره شده و آنان مردانی هستند که پیوسته در سطح زمین در گردش‌اند؛ برخی شناخته می‌شوند و بعضی ناشناخته می‌مانند.

ای کاش ابن ابی‌الحدید دست از تعصبات طائفی خود بر می‌داشت و هنگامی که به سخنی از مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام برخورد می‌کرد که صریح یا مانند صریح بر اعتقاد امامیه بود آن را می‌پذیرفت و روایاتی را که درباره ابدال نقل شده نیز

حمل بر امامان معصوم و یاران خاص آنان می‌کرد. (در پایان این گفتار سخنی درباره روایات ابدال خواهیم داشت).

سپس امام علیه السلام به نکته مهمی درباره فواید وجود حجت‌های الهی اعم از غائب و ظاهر پرداخته می‌فرماید: «وجود آنها به این سبب است که دلائل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود»؛ (لَيْلًا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ).

این سخن در واقع یکی از پاسخ‌ها برای سؤال معروفی است که درباره فلسفه وجود امام غائب علیه السلام می‌شود و آن این‌که امام غائب علیه السلام افزون بر این‌که وجودش سبب آرامش زمین و برکات الهی و تربیت و پرورش دل‌های آماده است، از طریق ولایت تکوینی همچون پرورش گل‌ها و میوه‌ها به وسیله آفتاب پشت ابر، فایده دیگری نیز دارد و آن این است که معارف اسلامی و حجج و بینات الهی و احکام شریعت را دست‌نخورده نگه می‌دارد تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان و بطلان بر آنها ننشیند و آیین حق تحریف نگردد تا زمانی که ظاهر شود و همه را از این آب زلال حیات‌بخش سیراب کند.

حضرت در ادامه این سخن به بیان عدد و صفات آنها می‌پردازد و می‌فرماید: «آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگند تعدادشان اندک و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست»؛ (وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْ لَيْسَكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظُمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا).

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان صالح العمل که در درجات والای ایمان قرار دارند می‌گوید: «﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾؛ آنها (که ایمان دارند و عمل صالح و ظلم و ستمی بر یکدیگر نمی‌کنند) تعدادشان کم است».<sup>۱</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام معصوم در هر زمان یکی بیش نیست

چرا امام علیه السلام در این عبارت و جمله‌هایی که بعد از آن می‌آید از ضمیر جمع استفاده می‌کند و آنها را به صورت یک جمعیت ذکر می‌نماید؟  
پاسخ این است که امام علیه السلام وجود آنها را در طول زمان در نظر گرفته است. درست است امام معصوم در هر زمان یکی است؛ ولی هرگاه به مجموعه زمان‌های بعد از امام علیه السلام بنگریم امامان معصوم جمعیتی را تشکیل می‌دهند. این احتمال نیز هست که منظور از به کار بردن ضمیر جمع، امامان معصوم و اصحاب خاص آنان باشد.

آن‌گاه امام علیه السلام به ذکر اوصاف این اقلیت عظیم الشان و این بندگان والای پروردگار پرداخته و شش صفت برایشان ذکر می‌کند. نخست می‌فرماید: «خداوند به واسطه آنها حجت‌ها و دلایلش را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بسپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بیفشانند»؛ (يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوَهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوَهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ).  
آری اینان گنجینه‌های اسرار الهی و حافظان معارف وحی و نبوت و دلایل حقانیت دین مبین اسلام اند و هر کدام از آنها بخواهد از دنیا چشم‌پوشد این علوم و اسرار را به فرد دیگری همچون خود می‌سپارد تا این میراث عظیم حفظ شود و خالی از هر گونه پیرایه و آلودگی به آیندگان برسد.

تعبیر به «يُودِعُوا» اشاره به علوم و اسرار آماده‌ای است که همچون امانتی از صندوقی به صندوق دیگر منتقل می‌شود و تعبیر به «يَزْرَعُوا» اشاره به علمی که باید بذر آن افشاندن شود و تدریجاً در دل آنها پرورش یابد تا زمانی که به ثمر نشیند و این نشان می‌دهد که علوم آنها در واقع دو گونه است.

این موضوع را در مورد علی علیه السلام در کتب حدیث غالباً خوانده‌ایم که علی علیه السلام می‌فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب علم را به من آموخت که از هر علمی هزار باب دیگر گشوده می‌شود»<sup>۱</sup> این علوم در واقع همانند بذر اند که افشاندن

۱. ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۲۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴.



می‌شوند و از یک دانه هزار دانه می‌روید؛ ولی بخشی از علوم نیز بوده است که بدون کم و کاست از پیامبر ﷺ به علی ع منتقل شده است.

در دومین وصف می‌فرماید: «علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده است»؛ (هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ).

البته بصیرت و بینش مراتب و مراحل دارد؛ ولی این گروه از اولیاء الله به حد والای آن رسیدند.

تعبیر به «هجم» ممکن است اشاره به این باشد که علوم آنها اکتسابی نیست بلکه الهامی است از سوی پروردگار که از آنها به هجوم تعبیر شده است. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر این جمله می‌نویسد: تعبیر به هجوم در اینجا اشاره به این است که خداوند «علم لدنی» را نسبت به حقائق اشیا دفعتاً به آنها تعلیم داده و حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بر آنها مکشوف ساخته است.<sup>۱</sup>

در سومین وصف می‌فرماید: «آنها روح یقین را لمس کرده‌اند»؛ (وَبَاسَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ).

می‌دانیم یقین مراتبی دارد: علم یقین، عین یقین و حق یقین. علم یقین آن است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده دود از فاصله دور، به وجود آتش ایمان پیدا کند. عین یقین در جایی است که انسان به مرحله شهود برسد و با چشم خود مثلاً آتش را از نزدیک مشاهده کند. حق یقین مرتبه فراتر از آن و به این معناست که مثلاً انسان، آتش را با دست خود لمس کند و یا موجودی همچون آهن که وارد آتش می‌شود و صفات آن را به خود می‌گیرد و به صورت بخشی از آن در می‌آید که این بالاترین مرحله یقین است. اولیای الهی که امیرمؤمنان علی ع در این گفتار نورانی اش می‌فرماید: «آنها روح یقین را لمس کرده‌اند» دارای همین مرحله از یقین هستند.

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱.

حضرت در چهارمین وصف می فرماید: «آنان آنچه را دنیاپرستانِ هوس باز مشکل می شمردند آسان یافته اند»؛ (وَاسْتَلْتُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ).

«استلْتُوا» (از ریشه «لین») به معنای نرمی و «استوعر» (از ریشه «وعر») به معنای سختی و «مترفون» (از ریشه «ترف») به معنای در ناز و نعمت زیستن است. دنیاپرستان، پرهیز از زر و زیور دنیا و ساده زیستن و دل از لذات نامشروع کردن را کار مشکلی می پندارند؛ ولی این گروه از اولیاء الله به آسانی از همه اینها می گذرند و به زندگی ساده زاهدانه پاک از هر گونه آلودگی قناعت می کنند.

امام علیه السلام در وصف پنجم می فرماید: «آنها به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند»؛ (وَإِنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ).

جاهلان پیوسته از این وحشت دارند که اموالشان به خطر بیفتد، جاه و مقامشان از میان برود و آینده زندگی مادی آنها دگرگون شود، از این در هراس اند که اگر از حرام الهی چشم بپوشند، به حلال نرسند و از این می ترسند که اگر از حق طرفداری کنند گروهی از دوستان خود را از دست خواهند داد؛ ولی این گروه از اولیاء الله نه تنها از این امور بیمناک نیستند بلکه به آن انس گرفته اند. در خطبه ۱۲۸ نیز در کلام امام علیه السلام خواندیم که به «ابوذر» - آن مرد مبارز مجاهد فی سبیل الله که به سبب حمایت هایش از حق تبعید شد و در تبعیدگاه مظلومانه و در نهایت عسرت جان سپرد - به هنگامی که در زمان عثمان می خواستند او را به تبعیدگاه بفرستند خطاب کرد و فرمود: «یا أباذَر... لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ؛ ای اباذر... مبادا با چیزی جز حق مانوس شوی و مبادا چیزی جز باطل تو را به وحشت بیفکند».

آنگاه حضرت در ششمین و آخرین وصف می فرماید: «آنها در دنیا با بدنهایی زندگی می کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد!»؛ (وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى).

اشاره به این که گرچه آن‌ها از نظر جسمی در این دنیا و در میان انسان‌های دیگر هستند؛ ولی روحشان همنشین با ارواح اولیا و انبیای پیشین و فرشتگان مقرب است. به همین دلیل دنیا در نظرشان بی ارزش و بالاترین ارزش برای آنها جلب رضای پروردگارشان است. اگر آنها اسیر زر و زیور دنیا و مال و ثروت و خور و خواب و شهوت نمی‌شوند به همین دلیل است که ظاهراً در این دنیا هستند؛ ولی در باطن در جهان روحانیان زندگی می‌کنند.

سرانجام امام علیه السلام بعد از ذکر این اوصاف که حتی ذکر آنها روح‌پرور و نشاط‌آور است، می‌فرماید: «آنان خلفای الهی در زمین اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه آه چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم»؛ (أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!).

آری آنان نمایندگان خدا بر روی زمین و مصداق اتم آیه شریفه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> و پرتوی از آیه شریفه «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»<sup>۲</sup> محسوب می‌شوند و به همین دلیل امام علیه السلام که خود مصداق اعلاّی این اولیای الهی است مشتاق دیدارشان است.

هنگامی که سخن به اینجا رسید و امام علیه السلام پیمانۀ وجود «کمیل» را از این کلمات نورانی و مفاهیم روحانی و عرفانی پر کرد به «کمیل» دستور بازگشت داد و فرمود: «ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که بخواهی باز گرد»؛ (انْصِرْفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که امام علیه السلام همراه «کمیل» باز نگشت و همچنان در آن بیابان خاموش و خالی مدتی ماند. شاید می‌خواست با خدای خود مناجات کند یا سخنان بیشتری بگوید که پیمانۀ وجود «کمیل» با آن همه عظمت، گنجایش آن

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. احزاب، آیه ۴۶.

رانداشت. تنها خدا می داند و آن امام بزرگوار که در آن لحظات بر مولا چه گذشت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در پایان این سخن می گوید: این کلام امام علیه السلام که به «کمیل» می گوید: «هر زمان که می خواهی باز گرد» از لطیف ترین کلمات و بهترین آداب است، زیرا آمرانه نمی فرماید برگرد، بلکه می گوید: هرگاه بخواهی. تا بدین وسیله «کمیل» را از ذلت تحت فرمان بودن به عزت اراده و اختیار برساند.<sup>۱</sup>

به راستی مجموعه این کلام امام علیه السلام دست هر خواننده و شنونده ای را می گیرد و به سوی عالمی مملو از معنویت و نور می برد. صفات اولیای خدا و پیشگامان راه تقرب به پروردگار را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا شرح می دهد و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی کند تا کسانی که آماده پیمودن راهند، در این مسیر قدم بگذارند و با هدایت های الهی که بر زبان این بنده خاص پروردگار جاری شده به سوی مقصد یعنی قرب الی الله پیش روند.

جاذبه این سخن به قدری زیاد است که در کلمات علمای شیعه و اهل سنت، محدث و مورخ و مفسر بازتاب گسترده ای پیدا کرده و در بسیاری از کتاب ها با عظمت از آن یاد کرده اند.

مرحوم علامه مجلسی در پایان این سخن می گوید: سزاوار است که آگاهان، هر روز در این کلام با نظر موشکافانه بنگرند (و از فواید آن بهره گیرند).<sup>۲</sup>

## نکته ها:

### ۱. نظر امام علیه السلام در این کلمات به کیست؟

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، اوصافی را که امام علیه السلام در ذیل این کلام نورانی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۴.

بیان کرده ناظر به امامان معصوم علیهم السلام است که وقتی در طول زمان آنها را در نظر بگیریم مجموعه‌ای تشکیل می‌دهند که با تعبیرات امام علیهم السلام که به صیغه جمع از آنها یاد کرده کاملاً سازگار است. آنها که زمین از وجودشان خالی نیست، و گاه ظاهر و مشهور و زمانی خائف و مغمورند، آنان که اصالت معارف اسلامی و حجت‌های الهی و نشانه‌های روشن او را حفظ می‌کنند و نسل به نسل به آیندگان منتقل می‌سازند. آری آنها هستند که علم را به حقیقت بصیرت دریافته و به حق یقین رسیده‌اند، دنیا در نظرشان کوچک و روحشان به عالم اعلا مرتبط است و خلفای الهی در زمین و داعیان به دین او هستند و عظمت مقامشان در حدی است که امام علیهم السلام اشتیاق دیدارشان را دارد.

این احتمال نیز هست که منظور امامان معصوم و اصحاب سر و خواص نزدیک آنها باشند؛ کسانی مانند: «سلمان»، «مقداد»، «ابوذر»، «مالک»، «عمار» و «جابر» که وجودشان در کنار امام معصوم و از پرتو آن روشن و نورافشان شده و آنان نیز به سهم خود گروه‌هایی را به دین خدا فرا می‌خواندند و نمایندگان خدا در زمین بودند و «کمیل» خود، یکی از ایشان بود که شایسته شنیدن این کلمات و مخاطب به این خطاب نورانی شد و توانست آن را در دل تاریخ جاودانه سازد تا امروز در اختیار ما قرار گیرد.

## ۲. ابدال کیانند؟

چنان‌که قبلاً اشاره شد ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام نورانی تصریح می‌کند که این کلام کاملاً بر عقیده شیعه امامیه منطبق است که آن را اشاره به امامان معصوم می‌دانند. سپس می‌افزاید: اما اصحاب ما آن را به ابدال تفسیر می‌کنند که در روایات نبوی به آن اشاره شده است.

به همین مناسبت لازم می‌دانیم درباره عقیده ابدال که در کتب روایی اهل

سنت و همچنین بعضی کتب شیعه آمده توضیحی داشته باشیم.

اساس اعتقاد اهل سنت درباره ابدال بعضی از احادیث است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند از جمله احمد حنبل در مسند خود از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «الْأَبْدَالُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ ثَلَاثُونَ مِثْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ مَا مَاتَ رَجُلٌ أَبَدَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَكَانَهُ رِجَالًا؛ ابدال در امت من سی نفرند که هر کدام همچون ابراهیم خلیل‌اند و هر زمان یکی از آنها از دنیا برود خدا فرد دیگری را بدل او قرار می‌دهد. (از اینجا وجه نام‌گذاری ابدال به این نام روشن می‌شود)».<sup>۱</sup>

در مجمع الزوائد در حدیث دیگری از آن حضرت نقل می‌کند آنها چهل نفرند که خدا به برکت آنها برکات زمین و آسمان را نصیب انسان‌ها می‌کند.<sup>۲</sup>

سپس می‌بینیم این روایت به دست «معاویه» می‌افتد و او چنان آن را تحریف می‌کند که هر خواننده‌ای گرفتار وحشت می‌شود. ابن ابی‌الحدید تحت عنوان «احادیث مجعوله که در مذمت علی علیه السلام ساخته‌اند» از معاویه چنین نقل می‌کند که: «واقدی» می‌نویسد: هنگامی که «معاویه» از عراق بعد از صلح با امام حسن علیه السلام به شام بازگشت خطبه‌ای خواند و گفت: ای مردم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من چنین فرمود: «إِنَّكَ سَتَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي فَاخْتَرِ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَإِنَّ فِيهَا الْأَبْدَالَ وَقَدْ اخْتَرْتُكُمْ فَالْعُتُورُ أَبَا تُرَابٍ؛ به زودی تو خلافت را پس از من عهده‌دار می‌شوی. سرزمین مقدس (شامات) را انتخاب کن چرا که ابدال در آنجا هستند و من شما را برگزیدم، بنابراین شما ابوتراب (نعوذ بالله علی علیه السلام) را لعن کنید».<sup>۳</sup>

این حدیث به دست صوفیه افتاده و آنها گفته‌اند: دنیا هرگز خالی از ابدال نمی‌شود و آنها چهل نفرند و خالی از او تاد نمی‌گردد و آنها هفت نفرند و از

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

قطب تهی نمی ماند و او یک نفر است. هنگامی که قطب بمیرد یکی از آن هفت نفر به جای او می نشینند و یکی از چهل نفر از ابدال در سلک او تاد قرار می گیرند.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید پس از نقل این سخن می افزاید: اصحاب ما معتقدند که ابدال جماعتی از علما و مؤمنین آگاه به مسائل اسلامی اند و اگر اجماع امت حجت است به موجب سخن آنهاست و چون نمی توان آنان را شناخت اجماع همه علما معیار قرار داده شده در حالی که اصل، قول همان گروه است.<sup>۲</sup>

جالب این که در کتب اهل سنت آمده است که ابدال هرگز فرزندی از خود نمی آورند، هرچند هفتاد همسر انتخاب کنند و لذا بعضی از افراد را که فرزندی نداشتند جز ابدال شمردند؟<sup>۳</sup> ولی این ویژگی چه سری دارد بر هیچ کس روشن نیست.

در روایات شیعه امامیه نیز به ابدال اشاره شده است؛ از جمله مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۷ بحارالانوار در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین نقل می کند که راوی از آن حضرت پرسید: مردم (اشاره به جماعتی از اهل سنت است) چنین گمان می کنند که در زمین ابدالی وجود دارد. این ابدال کیستند؟ امام علیه السلام فرمود: راست گفتند. ابدال همان اوصیا (و امامان معصوم) هستند که خداوند عزوجل آنها را بدل انبیا قرار داده است، هنگامی که انبیا را از این جهان برد و خاتم آنها را محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داد.

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این حدیث می گوید: ظاهر دعایی که جزء دعای «ام داود» است و از امام صادق علیه السلام در نیمه رجب نقل شده که می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَأَيِّمَةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ...» این است که ابدال غیر از امامان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۹۶.

۲. ر.ک: همان، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۳. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۹۱.

اهل بیت‌اند (زیرا نخست درود به آل محمد و ائمه هدی فرستاده شده و سپس درود به ابدال و اوتاد). ولی صریح نیست و ممکن است آن را حمل بر تأکید کرد. سپس می‌افزاید: ممکن است مراد از این دعا اصحاب خاص ائمه باشند و به هر حال ظاهر خبر این است که آنچه را صوفیه اهل سنت افترا بسته‌اند (که آن را اشاره به اقطاب و سران صوفیه می‌دانند) نفی می‌کند.<sup>۱</sup>

در حدیثی که در کتاب مستدرک از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده نیز می‌خوانیم: «هر کس در روز بیست و پنج بار به همه مردان و زنان مؤمن دعا کند خداوند کینه را از سینه او بیرون می‌برد و او را جزء ابدال محسوب می‌دارد».<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه در بالا ذکر شد استفاده می‌شود که اصل وجود ابدال در کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به دنبال آن در بعضی از کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده است و اشاره به افراد با ایمان و الا مقامی است که خداوند آنها را برای هدایت بندگانش در زمین قرار داده که در رأس همه آنها امام معصوم علیه السلام است. همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَبْدَالَ أُمَّتِي لَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِأَلْعَمَالِ وَإِنَّمَا دَخَلُوهَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَبِسَخَاوَةِ الْأَنْفُسِ وَسَلَامَةِ الصُّدْرِ وَرَحْمَةِ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛ ابدال امتم (تنها) با اعمالشان وارد بهشت نمی‌شوند، بلکه به رحمت خداوند و سخاوت نفس و سلامت دل و مهربانی و محبت به جمیع مسلمانان وارد بهشت می‌شوند».<sup>۳</sup>

ولی بعداً هر گروهی این واژه را به نفع خود و بر طبق امیال و هوس‌های خویش تفسیر کرده؛ صوفیان به نفع خود، معاویه نیز به سود خویش آن را بر آنچه مایل بوده‌اند تطبیق داده‌اند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۸.

۲. مستدرک، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. کنز العمال، روایت ۳۴۶۰۰۱.



### ۳. کمیل بن زیاد کیست؟

نام «کمیل» در نزد همه شیعیان مشهور است و همگی او را از خواص و اصحاب سرّ امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌دانند و حدیث بالا نیز دلیل روشنی برای همین معناست که امام علیه السلام این کلمات نورانی را در فضایی خالی از اغیار در اختیار او گذارد و دستور داد آن را نگهداری کند (تا به دیگران برساند). این کلام دستور العملی است برای همه پویندگان راه حق و سالکان الی الله و نمونه روشنی است از تعلیمات عالی اسلام. دعای معروف «کمیل» نیز از پربرترین دعاهاست که عاشقان پروردگار پیوسته از آن بهره‌مند می‌شوند.

جالب این‌که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز وی را ستوده و اوصاف برجسته‌ای برای او ذکر کرده‌اند؛ ابن کثیر که از متعصبان اهل سنت است درباره او می‌نویسد کمیل از اصحاب امیرمؤمنان، در صفین حاضر شد و مردی شجاع، زاهد و عابد بود که در سن صد سالگی به دست حجاج در سال هشتاد و دو به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

از تعیین زمان وفات کمیل استفاده می‌شود که وی مدتی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده بود؛ ولی بعضی او را به هنگام شهادت هفتاد ساله ذکر کرده‌اند، از این رو او را از تابعین شمرده‌اند نه از صحابه.<sup>۲</sup> خداوند کمیل را با اولیائش محشور و غریق رحمت خاصش کند.

شرح بیشتری در باره حالات کمیل در ذیل نامه ۶۱ از نامه‌های امیرمؤمنان علیه السلام آوردیم.

\*\*\*

۱. البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۴۶.

۲. الاصابة، ج ۵، ص ۴۸۶.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علیؑ فرمود:

انسان زیر زبان خود پنهان است

(و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام گهربار حکمت‌آمیز از مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالعظیم حسنی از امام جوادؑ از پدرش امام علی بن موسی الرضا از اجدادش از جدش امیرمؤمنان علیؑ در ضمن روایتی نقل کرده است که آن حضرت فرمود: چهار جمله من گفته‌ام که در قرآن مجید تصدیقش آمده است؛ گفته‌ام: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ انسان در زیر زبانش نهفته است، هنگامی که سخن بگوید شخصیتش آشکار می‌شود». خداوند در قرآن مجید (درباره منافقان) فرموده است: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت (محمد، آیه ۳۰). نیز جاحظ که قبل از مرحوم رضی می‌زیسته است در کتاب المائة المختارة این کلام شریف را نقل می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۰).

جالب این‌که همین کلام حکمت‌آمیز با اضافه‌ای در حکمت ۳۹۲ آمده است.



## شرح و تفسیر

### تا سخن نگفته‌ای معلوم نیست کیستی!

امام علیه السلام در این کلام بسیار کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انسان زیر زبان خود پنهان است (و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد)»؛ (الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

منظور از «مرء» (انسان) در اینجا شخصیت و ارزش انسان است و منظور از «مخبوء» (نهفته بودن) در زیر زبان این است که هنگامی که سخن بگوید شخصیت او آشکار می‌شود، چرا که سخن ترجمان عقل و دریچه‌ای به سوی روح آدمی است. هرچه در روح اوست از خوب و بد، والا و پست، بر زبان و کلماتش ظاهر می‌شود. گاه انسان به افرادی برخورد می‌کند که از نظر ظاهر بسیار آراسته و پرابهت‌اند؛ اما همین که زبان به سخن می‌گشاید می‌بیند که چقدر تو خالی است. و بر عکس به افرادی برخورد می‌کند که ابداً ظاهری ندارند؛ اما هنگامی که زبان به سخن می‌گشاید، انسان احساس می‌کند شخص دانشمند و حکیمی است.

مرحوم علامه مجلسی این کلام را از مصباح الشریعة با اضافه‌ای از امام صادق از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است و آن این‌که امام علیه السلام به دنبال این جمله می‌فرماید: «فَزِنْ كَلَامَكَ وَاعْرِضْهُ عَلَى الْعَقْلِ وَالْمَعْرِفَةِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ؛ حال که چنین است کلام خود را بسنج

و بر عقل و معرفت عرضه دار هرگاه رضای خدا در آن است آن را بر زبان جاری کن و اگر غیر از آن است سکوت از چنین سخن گفتنی بهتر است»<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت این جمله کوتاه و تاثیر آن در شناخت انسان‌ها دانشمندان اسلام سخن‌های برجسته‌ای گفته‌اند از جمله ابن ابی‌الحدید در ذیل همین کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: مفهوم این کلام در عبارات مختلفی آمده؛ اما تعبیری که در اینجا آمده است از نظر کوتاه بودن و پرمعنا بودن نظیر و مانند ندارد.<sup>۲</sup>

مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: ادیب و فقیه و فیلسوف تنها با سخنانشان شناخته می‌شوند و همچنین وکلا و اخترشناسان، ولی طیب و مهندس و مانند آنها هم با سخنانشان شناخته می‌شوند و هم با کارهایشان و به هر حال هر انسانی که سخنان تازه مفیدی در اختیار برادر هم نوعش بگذارد عاقل و عالم و ادیب و فقیه و فیلسوف است؛ اما سخنوران فصیحی که اثر با ارزشی از خود به یادگار نگذارند سופسطائینی بیش نیستند، هرچند هزاران جلد نثر و نظم نوشته باشند.<sup>۳</sup>

تأثیر این سخن امام علیه السلام به قدری در شعرا و ادیبان زیاد بوده که در اشعار آنها نمایان است.

سعدی می‌گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد      عیب و هنرش نهفته باشد  
نیز می‌گوید:

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کسی      که گوهر فروش است یا پيله‌ور

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۵، ح ۳۹.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۳.

۳. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶.

شاعر دیگری می‌گوید:

آدمی مخفی است در زیر زبان      این زبان پرده است بر درگاه جان

شاعر دیگری می‌گوید:

مرد، از خزف و طلای کان است      در زیر زبان خود نهان است

\* \* \*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که قدر خود را نشناسد هلاک می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه از شیخ صدوق در کتاب خصال چنین نقل می کند که عامر شعبی - از علمای معروف اهل سنت که او را از تابعین و فقههای معروفشان شمردند - (وفات او در سال ۱۰۴ هجری واقع شده است) می گوید امیرمؤمنان علیؑ نه جمله ارتجالاً (بدون مطالعه قبلی) بیان فرمود که چشم بلاغت را خیره ساخت و گوهرهای حکمت را کم ارزش نمود و همه را از رسیدن به یکی از آنها باز داشت. سه جمله در مناجات است و سه جمله از آنها در حکمت و سه جمله در ادب. اما آن سه جمله ای که در مناجات وارد شده این است که فرمود: «كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» و «كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا» و «أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ»؛ این عزت برای من بس است که بنده تو باشم و این افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من باشی تو آن گونه هستی که من دوست دارم و مرا چنان قرار ده که تو دوست داری».

سه جمله ای که در حکمت از آن حضرت نقل شده این است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» و «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و «الْمَرْءُ مَحْبُوبٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»؛ ارزش هر کس به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آید و آن کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی شود و انسان در زیر زبانش نهفته شده است. اما آن سه جمله نقل شده در ادب این است: «امْتِنُ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ» و «احْتِجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرَهُ» و «اشْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ»؛ به هر کس می خواهی نعمت ببخشی تا امیرش باشی

→ و دست حاجت به هر کس می خواهی دراز کن تا اسیرش شوی و از هر که می خواهی بی نیاز شو تا نظیرش باشی».

نویسنده کتاب مصادر بعد از ذکر این کلام شعبی می گوید: از جاحظ (مرد فصیح و بلیغ مشهور) نقل شده که گفته است هیچ سخنی بعد از کلام خداوند و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله از کسی صادر نشد مگر این که من به معارضه با آن برخاستم مگر کلماتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که من قادر به معارضه با آن نشدم آن کلمات چنین است: «ما هَلَكَ امرءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و جمله «المرءُ عدوُّ ما جهل» و جمله «استغن عن شئت تكن نظيره...» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۰).

## شرح و تفسیر

### به حدّ خود قانع باش!

امام علیه السلام در این کلام نورانی کوتاه و پرمعنایش به افرادی که از حدّ خود تجاوز می‌کنند هشدار می‌دهد می‌فرماید: «آن کسی که قدر خود را نشناسد هلاک می‌شود»؛ (هَلَكَ امْرُؤٌ لَمَّا يَعْرِفْ قَدْرَهُ).

می‌دانیم یکی از عمیق‌ترین غرایز انسان، دوست داشتن خویشتن است و بسیار می‌شود که بر اثر آن انسان قدر و منزلت خود را گم می‌کند جنبه‌های مثبت خویش را بسیار بیش از آنچه هست می‌پندارد و حتی گاهی جنبه‌های منفی خود را مثبت می‌انگارد. به همین دلیل بر جای خود تکیه نمی‌کند، بلکه خود را در جایی قرار می‌دهد که شایسته آن نیست و در آنجا گاه سخنانی می‌گوید که دین و دنیای او را بر باد می‌دهد، آبروی او را می‌ریزد، سرچشمهٔ مفاسدی در جامعه می‌شود که نتیجهٔ همهٔ آنها هلاکت معنوی و مادی است.

مثلاً کسی چند صباحی آموزش علوم دین را دیده و هنوز به مقام اجتهاد نرسیده خود را مجتهدی اعلم بداند و به استنباط احکام بنشیند و احکامی را آمیخته با اشتباهات فراوان برای این و آن بازگو کند و عبادات و معاملات آنها را ضایع سازد، چنین شخصی که قدر خود را نشناخته به یقین مسئولیت سنگینی در قیامت خواهد داشت.

یا شخصی چند کتاب طبی را مطالعه کرده، ناگهان بر اثر خودبزر بینی

خویش را طیبی حاذق و لایق بیندارد و دستورات طبی صادر کند که باعث خطر جانی برای گروهی شود، او به یقین دنیا و آخرت خود را تباه ساخته است. شاهد این تفسیر، جمله معروفی است که در افواه دانشمندان شهرت یافته «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَجَاوَزْ حُدَّهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند».

شاهد دیگر بر این تفسیر همان چیزی است که در خطبه ۱۶ نهج البلاغه گذشت: «هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى، مَنْ أُبْدِيَ صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا إِلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛ آن کس که به ناحق ادعایی کند هلاک می شود و آن کس که با دروغ و افترا مقامی را طلب کند محروم می گردد و به جایی نمی رسد و آن کس که (با ادعاهای باطل) به مبارزه با حق برخیزد و در برابر آن قد علم کند هلاک خواهد شد و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد».

ولی همان گونه که در ذیل خطبه ۱۰۳ گذشت<sup>۱</sup> این جمله تفسیر دیگری نیز می تواند داشته باشد که انسان به موهبت الهی قدر و مقام والایی دارد و جرم صغیری است که عالم کبیر در آن خلاصه شده است حتی می تواند از فرشتگان آسمان بالاتر رود. آری چنین است مقام آدمیت، بنابراین اگر مقام خود را درست نشناسد و شخصیت خویش را با درهم و دینار و مقامی معاوضه کند و در هوا و هوس ها و شهوات غوطه ور شود و از رسیدن به مقام قرب الهی باز ماند خود را هلاک کرده است، چرا که قدر خود را نشناخته است.

با توجه به آنچه گذشت و تبادل عمومی دانشمندان از این حدیث معنای اول مناسب تر به نظر می رسد، هرچند در بعضی از روایات نیز تعبیراتی است که معنای دوم را تداعی می کند؛ مانند آنچه در کلام دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که می فرماید: «مَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ فَقَدْ صَانَ قَدْرَهُ»<sup>۲</sup> هرچند جمع میان

۱. در عبارت: «الْعَالِمُ مَنْ عَلِمَ قَدْرَهُ».

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۲، خطبه وسیله.

دو معنا نیز ممکن است که از یک سو نگاه به معنای اول کند و از سویی دیگر نگاه به معنای دوم.

\* \* \*



## وقایع علیّه السلام

### بخش اول:

لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْأَجْرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيَرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ  
فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ  
يَشْبَعْ، وَإِنْ مَنَعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ؛ يَعْجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ  
فِيمَا بَقِيَ، يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ  
عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمَذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيُقِيمُ  
عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ، إِنْ سَقَمَ ظَلَّ نَادِمًا، وَإِنْ صَحَّ آمِنَ لَاهِيًا؛ يُعْجَبُ  
بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ؛ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَإِنْ نَالَهُ  
رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا؛ تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ، وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ،  
يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ.

امام علیؑ در جواب شخصی که موعظه و اندرزی از او خواست می فرماید:  
از کسانی نباش که بدون عمل امید سعادت اخروی دارد و توبه را با آرزوهای

دور و دراز به تأخیر می‌اندازد، درباره دنیا همچون زاهدان سخن می‌گوید؛ ولی در آن همچون دنیاپرستان عمل می‌کند. اگر چیزی از دنیا به وی برسد سیر نمی‌شود و اگر نرسد هرگز قانع نخواهد بود. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است؛ ولی باز هم فزونی می‌طلبد. دیگران را از کار بد باز می‌دارد ولی خود نهی نمی‌پذیرد و دیگران را به کار خوب وای می‌دارد؛ ولی خودش به آن عمل نمی‌کند. صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست. از مرگ به سبب زیادی گناهان متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می‌دهد که مرگ را به سبب آن ناخوش می‌دارد. هرگاه بیمار می‌شود (از اعمال بد خود) پشیمان می‌گردد و هرگاه تندرست شود احساس امنیت می‌کند و به لهو و لعب می‌پردازد. به هنگام سلامت خود خواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد. اگر بلایی به وی برسد همچون بیچارگان دست به دعا بر می‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به او دست دهد با غرور از خدا روی‌گردان می‌شود. نفس او وی را در امور دنیا به آنچه گمان دارد وادار می‌کند ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی‌اعتناست. نسبت به دیگران به کمتر از گناه خود می‌ترسد و نسبت به خویشتن بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که گروه زیادی قبل از مرحوم سید رضی این گفتار بسیار حکیمانه و پرمعنا را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و جاحظ بخشی از آن را در کتاب البیان و التبیین آورده مبرد در کتاب الفاضل، ابن عبدربه در عقد الفرید و بعد از سید رضی گروه دیگری نیز از دانشمندان معروف آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و سبط بن الجوزی در تذکرة الخواص و متقی هندی در کنز العمال. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۴).



## شرح و تفسیر

### یک اندرز جامع!

این کلام حکمت‌آمیز که نصایح بسیار گرانقدر و مواعظ گرانبهایی در آن هست دستور العملی است برای تمام زندگی بشر که در سایه آن می‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای خود به دست آورد. مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام شریف - چنان‌که خواهد آمد - تصریح می‌کند که اگر در مجموعه کتاب نهج البلاغه جز این کلام شریف نبود برای وعظ و اندرز و موعظه نجات‌بخش کافی بود و چه بسیار از افرادی که از جای جای این کلام شریف برای اثبات مقاصد خود بهره گرفتند و سخنان خود را به وسیله آن آراسته‌اند.

جالب توجه این‌که محدث مشهور اهل سنت متقی هندی در کنز العمال مقدمه‌ای برای این حدیث شریف ذکر کرده است، وی از «زیاد بن اعرابی» نقل می‌کند که بعد از خاموش شدن آتش فتنه خوارج نهروان امام عليه السلام بر منبر کوفه قرار گرفت و حمد الهی به جای آورد و در این هنگام گریه به او مهلت نداد به اندازه‌ای که اشک‌ها بر صورت و محاسن شریفش جاری شد و هنگامی که محاسن شریف خود را تکان داد قطره‌هایی از آن بر بعضی از حاضران افتاد و ما می‌گفتیم: هر کسی که قطره‌ای بر او افتاده است خداوند آتش دوزخ را بر او حرام خواهد کرد. سپس شروع به خطبه کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَكُونُوا مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ»<sup>۱</sup>.

---

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح ۴۴۲۲۹.

امام علیه السلام در این بیان پربار در جواب شخصی که موعظه و اندرزی از او خواست به سی مورد از رذائل اخلاقی اشاره کرده و با بیان شیوا و قریب به استدلال از آن نهی می‌کند. (قَالَ علیه السلام: لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يُعِظَهُ).  
می‌فرماید:

۱. «از کسانی نباش که بدون عمل امید سعادت اخروی دارد!»؛ (لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بغيرِ الْعَمَلِ).<sup>۱</sup>

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال انسان برای رسیدن به متاع حقیر دنیا بدون تلاش و سعی و کوشش هرگز به مقصود نمی‌رسد، پس چگونه برای رسیدن به نعمت‌های پرارزش الهی در آخرت که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی وصف آن را شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده می‌تواند بدون سعی و کوشش برسد.<sup>۲</sup>

قرآن مجید در آیاتی چند بر این معنا تأکید فرموده؛ در یک جا می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»؛ واین که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست، واین که تلاش او به زودی دیده می‌شود.<sup>۳</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْبِهِمْ أَلَسَاءُ الْضُرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ؟» آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی‌ها و زیان‌ها به آنها رسید، و آن چنان بی‌قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!<sup>۴</sup>

۱. تعبیر به «مِمَّنْ يَرْجُو» نشان می‌دهد که جمله «يَرْجُو» در واقع به معنای صیغه جمع است، هرچند به ظاهر مفرد می‌باشد و به همین دلیل تمام صیغه‌های مفرد را در این حدیث طولانی به صورت جمع ترجمه کردیم.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳. نجم، آیه ۳۹ و ۴۰.

۴. بقره، آیه ۲۱۴.

رسول خدا ﷺ در حدیثی می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّ مُتَمَنَّ إِنَّهُ يَرْجُوا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَرَحْمَةٍ وَلَوْ عَصَيْتُ هَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ثَلَاثًا؛ ای مردم! میان خدا و بین هیچ کس چیزی نیست که به وسیله آن خیری به کسی برساند یا شری را از او دفع کند مگر عمل صالح (تنها وسیله جلب خیرات و دفع آفات همین است، بنابراین) هیچ کس ادعا نکند و آرزو نداشته باشد که اهل نجات است مگر به عمل (صالح) و رحمت الهی. من هم اگر عصیان پروردگار کنم سقوط خواهم کرد. سپس رسول اکرم ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد: خداوندا آیا من ابلاغ کردم؟»<sup>۱</sup>

احادیث در این زمینه بسیار است که وسیله نجات تنها عمل صالح است و این پاسخی است برای آنها که تصور می کنند تنها با ذکر شهادتین و اظهار اسلام و به جا آوردن نماز و روزه و خواندن بعضی از ادعیه و توسلات و یا حتی تنها با شرکت در یک مجلس عزاداری اهل نجات خواهند شد، هرچند زندگی آنها سراسر آلوده گناه و معصیت باشد.

۲. «(از کسانی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می اندازد؛ (و يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ).

اشاره به این که اگر گناه و لغزشی از تو سر زد بلافاصله دست به دامن لطف الهی بزن و با توبه و استغفار به درگاه او باز گرد. مبدا آرزوهای دور و دراز مانع این کار شود که هیچ کس اطمینان ندارد که یک روز دیگر و یا یک لحظه دیگر زنده است و درهای توبه به روی او باز است. به همین دلیل در روایات زیادی از تسویف توبه و تأخیر آن نهی شده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم که خطاب به اباذر فرمود: «إِيَّاكَ

۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۸۲؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۳۴.

وَالْتَّشْوِيفَ بِأَمْلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ؛ از تأخیر توبه به سبب تکیه بر آرزوها برحذر باش، زیرا تو به امروز تعلق داری نه به فردا».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ قَارَفَتَ سَيِّئَةً فَعَجَّلَ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر گناهی مرتکب شدی برای محو آن با توبه شتاب کن».<sup>۲</sup>  
در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطَرِ؛ کسی که توبه را عقب می اندازد در برابر هجوم مر در معرض خطر است».<sup>۳</sup>

۳. «(از کسانی مباش که) درباره دنیا همچون زاهدان سخن می گوید ولی در آن همچون دنیاپرستان عمل می کند»؛ (يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ).

اشاره به این که میان قول و فعل تو درباره زرق و برق دنیا و زهد و رغبت در آن تناقض نباشد آن گونه که ریاکاران و متظاهران به قدس و ورع و خالی از قداست و پاکی سخن می گویند.

قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».<sup>۴</sup>

۴. «(از کسانی مباش که) اگر چیزی از دنیا به او برسد سیر نمی شود و اگر نرسد هرگز قانع نخواهد بود»؛ (إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ، وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ).  
اشاره به این که در زندگی قانع باش. اگر گرفتار محرومیت شدی صابر و اگر مواهب الهی شامل حالت شد شاکر باش. نه مانند دنیاپرستان که هرگز از دنیا سیر نمی شوند و هر قدر بیشتر از مواهب دنیا در اختیارشان قرار بگیرد تشنه تر

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۲۱۰، ح ۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ۱۳۰، ح ۱۳۷۰۷.

۴. صف، آیه ۲ و ۳.

می‌گردد، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا هَمِچُونِ آبِ شُورِ دِرِیاسْتِ کِه هِر قَدَرِ تَشْنَه‌ای از آن بَیشتَر بنوشد بَیشتَر گرفتار عطش می‌شود تا او را در کام مر فرو برد».<sup>۱</sup>

۵. «(از کسانی مباش که) از شکر آنچه به او داده شده عاجز است؛ ولی باز هم فزونی می‌طلبند»؛ (يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ).

روشن است که هر نعمتی را شکری لازم است و از دست و زبان هیچ کس بر نمی‌آید که از عهده شکرش به در آید. با این حال چگونه ممکن است انسان، شکر را رها کند و دائما به دنبال زیاده خواهی باشد. این نشانه نهایت غفلت و بی‌خبری است.

۶. «(از کسانی مباش که) دیگران را از کار بد باز می‌دارد؛ ولی خود نهی نمی‌پذیرد و دیگران را به کار خوب وا می‌دارد؛ ولی خودش به آن عمل نمی‌کند»؛ (يُنْهَى وَلَا يَنْتَهِي، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي).

بدیهی است اگر انسان کسی را به چیزی امر کند به یقین به سبب آثار خوب و برکات آن است. با این حال اگر عاقل باشد چرا خودش از آن بهره نگیرد و اگر دیگری را از کاری باز می‌دارد لابد به سبب زیان‌های آن است، با این حال چرا خودش پرهیز نکند. آیا این بی‌توجهی دلیل بر آن نیست که ایمان درستی به گفته‌های خود ندارد؟

قرآن مجید نیز در مقام سرزنش این‌گونه افراد می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ آیا مردم را به نیکی (وایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید با این که شما کتاب آسمانی (تورات) را می‌خوانید. آیا نمی‌اندیشید؟».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۴.

۲. بقره، آیه ۴۴.

۷. «(از کسانی مباش که) صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست»؛ (يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ).

این در واقع نوعی تناقض در فکر و عمل است؛ از نظر تفکر عشق به صالحان دارند لابد به موجب اعمال صالح آنها؛ ولی از نظر عمل آنچه را بدان عشق می‌ورزیده کنار می‌گذارند. همچنین در نقطه مقابل از ظالمان و عاصیان و فاسقان متنفرند که به یقین به سبب اعمالشان است در حالی که در مقام عمل آلوده به همان اعمال اند. ممکن است در آن درجه از شدت نباشد؛ ولی به هر حال با دیدی کلی عمل آنها هماهنگ با اعمال کسی است که از وی متنفرند. این تناقض به راستی عجیب، و نشانه ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفس است.

در صحیفه گرانهای سجادیه نیز در ضمن دعای بیست و چهارم می‌خوانیم: «لَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَيُبْغِضُ الْمُسِيئِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ؛ خداوندا مرا از آنها قرار نده که صالحان را دوست دارند ولی اعمال آنها را انجام نمی‌دهند و گنهکاران را دشمن دارند ولی خودشان در عمل همچون آنها هستند».

۸. «(از کسانی مباش که) از مر به سبب زیادی گناهانش متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می‌دهد که مر را به سبب آن ناخوش می‌دارد»؛ (يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيَقِيمُ عَلَىٰ مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ).

این نیز تناقض دیگری در زندگی آنهاست؛ از یک سو هنگامی که سخن از مر به میان می‌آید وحشت دارد، زیرا نامه اعمال خود را سیاه می‌بیند ولی به جای توبه و اصلاح مسیر خویش باز به همان گناهان ادامه می‌دهند. این تناقض نیز در فکر و عمل به سبب ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

قرآن مجید درباره گروهی از یهود می‌فرماید: «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ

أَيُّدِيهِمْ»؛ ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مر نخواهند کرد.<sup>۱</sup>

همچنین در آیه بعد نیز می‌فرماید: «يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ (تا آن‌جا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

۹. «(از کسانی مباش که) هرگاه بیمار می‌شود (از اعمال زشت خود) پشیمان می‌گردد و اگر تندرست باشد احساس امنیت می‌کند و به لهُو و لعب می‌پردازد؛ (إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا، وَإِنْ صَحَّ آمِنَ لَاهِيًا).

آری آنها به هنگام بیماری چون چهره مر را در نزدیکی خود می‌بینند، ندامت به آنها دست می‌دهد و به فکر توبه از گناه و جبران اعمال سابق خویش می‌افتند؛ اما همین که از بستر بیماری برخاسته و تندرستی به آنها بازگشت آن حالت به کلی زائل شده و خود را در هاله‌ای از امن و امان می‌بینند و به لهُو و لعب مشغول می‌شوند. این فراموشکاری سریع و تناقض در دو حال نزدیک به هم نیز نشانه سطح فکر کوتاه آنها و ضعف ایمان ایشان است.

خداوند انسان را در زندگی گرفتار مشکلات و مصائب و بیماری‌ها می‌کند تا به آنها هشدار دهد از خواب غفلت برخیزند؛ اما افسوس که این بیداری برای بسیاری از مردم زودگذر است. هنگامی که آن مشکلات برطرف می‌شود بلافاصله در خواب غفلت فرو می‌رود.

۱۰. «(از کسانی مباش که) به هنگام سلامت خودخواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد»؛ (يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ<sup>۳</sup> إِذَا عُوْفِي، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ).

۱. بقره، آیه ۹۵.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. «يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ» به صیغه مجهول است، زیرا در لغت «أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ» به صورت مجهول مفهومی این است که خودپسند و مغرور شد.

این تناقض در احوال نیز که در زمان عافیت مغرور و در زمان ابتلا مأیوس می‌شوند از عجایب است و اثر مستقیم همان ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفسانی است.

این در حالی است که حالت عافیت قابل اعتماد نیست و «از نسیمی دفتر ایام بر هم می‌خورد» و با گذشتن یک روز و حتی یک ساعت ممکن است همه چیز عوض شود و نیز حالت ابتلا و گرفتاری ابدی نیست که سبب یأس انسان گردد، زیرا گاه از دل گرفتاری‌ها گشایش برمی‌خیزد و به گفته امام علیه السلام در حکمت ۳۵۱ «عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ؛ هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج نزدیک است و در آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ شود راحتی و آرامش فرامی‌رسد».

قرآن در سوره «هود» آیه ۹ و ۱۰ می‌گوید: «﴿وَلَئِنْ أَدْفَنَّا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُتُّوسُ كَفُورٌ \* وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَنَّهُ لَيَتُوقُلَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾؛ و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زبانی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بچشانیم، به یقین می‌گوید: بدی‌ها از من برطرف شده (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود».

در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی موسی نشسته بود که ناگهان ابلیس به سراغ او آمد در حالی که کلاه بلند رنگارنگی به سر داشت. هنگامی که نزدیک موسی رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر وی ایستاد و سلام کرد. موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابلیسم. موسی گفت: خدا هرگز خانه تو را به ما نزدیک نکند. ابلیس گفت: من آمده‌ام که به تو سلام کنم به موجب مقامی که در درگاه خدا داری. موسی گفت: پس این



کلاه چیست؟ گفت: من با این کلاه رنگارنگ دل‌های بنی آدم را می‌ربایم (هر کسی را به گونه‌ای) موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ! قَالَ: إِذَا أُعْجِبْتَهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْتَرَّ عَمَلُهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ پس به من خبر ده از گناهی که هنگامی که انسان مرتکب آن شود، تو بر او غلبه می‌کنی؟ گفت: زمانی است که از خود مغرور شود، عملش را زیاد پندارد و گنااهش در نظر وی کوچک شود».<sup>۱</sup>

۱۱. «(از کسانی مباش که) اگر بلایی به او برسد همچون بیچارگان دست بر دعا می‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به وی دست دهد با غرور از خدا روی‌گردان می‌شود»؛ (إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَإِنْ نَالَهُ رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا).

درست همان چیزی که قرآن مجید کرارا به آن اشاره کرده می‌فرماید: «﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ هنگامی که سوار کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند، (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».<sup>۲</sup>

همین معنا به صورت مشروح تری در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره «یونس» آمده است: «﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ \* فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْبُغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾؛ او کسی است که شما را در صحرا و دریا سیر می‌دهد؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق کشتی‌نشینان را (به سوی مقصد) می‌برد خوشحال می‌شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می‌وزد؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.

و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که: اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود؛ اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشد (بار دیگر) به ناحق، در زمین ستم می کنند».

۱۲. «(از کسانی مباش که) نفسش او را در امور دنیا به آنچه گمان دارد وادار می کند؛ ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی اعتناست»؛ (تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَيَّ مَا يَظُنُّ، وَلَا يَعْلُبُهَا عَلَيَّ مَا يَسْتَيْقِنُ).

به تعبیر دیگر برای رسیدن به مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات دنیا حتی به سراغ راه‌هایی می رود که اطمینان ندارد به نتیجه برسد به امید این که شاید به نهایت مطلوبی برسد؛ ولی درباره کار آخرت با این که یقین دارد فلان عمل باعث نجات او و فلان کار سبب بدبختی او در سرای دیگر می شود به یقین خود اعتنا نمی کند.

۱۳. «(از کسانی مباش که) نسبت به دیگران به کمتر از گناه خود می ترسد و نسبت به خویشان بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد»؛ (يَخَافُ عَلَيَّ غَيْرِهِ بِأَذْنِي مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ).

به بیان دیگر گناهان دیگران در نظرش بزرگ و گناه خود در نظرش کوچک است و به عکس، اعمال نیکش هرچند کوچک باشد به نظرش بزرگ می رسد و انتظار پاداش‌های عظیم دارد. این نیز نوعی دیگر از تناقض در فکر و رفتار آنهاست و همان‌طور که اشاره شد تمام این تناقض‌ها به سبب ضعف ایمان و انحراف فکر و ناشی از غلبه شهوات است.

## بخش دوم:

إِنِ اسْتَعْنَىٰ بَطْرَ وَفْتَنَ، وَإِنِ افْتَقَرَ قَنِطَ وَوَهَنَ؛ يُقَصِّرُ إِذَا عَمَلَ، وَيُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ؛ إِنَّ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ، وَسَوْفَ التَّوْبَةَ، وَإِنِ عَرَتْهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمَلَّةِ. يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ، وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَعَبَّأُ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقَلٌّ، يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى، وَيُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى، يَرَى الْعُذْمَ مَغْرَمًا، وَالْعُزْمَ مَعْنَمًا. يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ؛ يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْتَرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْفَرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ؛ اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذُّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ، يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، وَيُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى، وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي، وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.

## ترجمه

(سپس امام علیه السلام فرمود: از کسانی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مأیوس و سست می‌گردد. به هنگام عمل کوتاهی می‌کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می‌ورزد. هرگاه شهوتی برایش حاصل شود گناه را جلو می‌اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می‌شود. عبرت آموختن را می‌ستاید (و به دیگران آموزش می‌دهد) ولی خود عبرت نمی‌گیرد و موعظه بسیار می‌کند اما خود موعظه و اندرز نمی‌پذیرد. در گفتار به

خود می‌نازد و در عمل بسیار کوتاهی می‌کند. برای دنیای فانی تلاش و کوشش فراوان دارد؛ ولی برای آخرت باقی مسامحه کار است. غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد. از هر فرصتی که می‌ترسد؛ ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد. معصیت‌های کوچک را از دیگران بزرگ می‌شمرد در حالی که بزرگ‌تر از آن را از خود ناچیز می‌بیند، آنچه را از طاعات دیگران کوچک می‌شمرد از خودش بزرگ و بسیار می‌پندارد. (مرتباً) به (کارهای) مردم خُرده می‌گیرد؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می‌گذرد لَهو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب‌تر است. همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کند؛ اما هرگز حق را به دیگران نمی‌دهد. دیگران را هدایت می‌کند و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از آنها اطاعت می‌کند اما خود معصیت خدا می‌کند. حق خود را به طور کامل می‌گیرد ولی حقوق دیگران را نمی‌پردازد. از خلق خدا از آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خود از خدا (در مورد ستم کردن) درباره مخلوقش پروا ندارد.

مرحوم سید رضی (در پایان این گفتار حکیمانه) می‌فرماید: «اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظه سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند، کافی بود؛» (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكَفَى بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً وَحِكْمَةً بِالِغَةِ وَبَصِيرَةً لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةً لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

### شرح و تفسیر

#### از این کسان مباش!

۱۴. «(از کسانی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مایوس و سست می‌گردد؛» (إِنْ اسْتَعْنَى بِطَرِّ وَفُتِنَ، وَإِنْ افْتَقَرَ قَنِطَ وَوَهَنَ).

این حالت افراد کم ظرفیت است که به هنگام غنا و بی‌نیازی همه چیز حتی خدا و خویشتن را به فراموشی می‌سپارند و مال و ثروت و مقام تمام وجودشان را پر می‌کند ارزش‌های انسانی در نظرشان بی‌رنگ و بندگی خدا از دست می‌رود و به هنگام فقر و تنگدستی یأس و نومیدی و به دنبال آن سستی و ناتوانی تمام وجودشان را احاطه می‌کند.

قرآن مجید نیز در این باره می‌فرماید: «وَلَئِنْ أَدْفَنَّا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ \* وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ»؛ و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بچشانیم سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زبانی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بچشانیم به یقین می‌گوید: بدی‌ها از من برطرف شده؛ (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود.<sup>۱</sup>

آیات دیگری در قرآن مجید نیز همین معنا را درباره افراد کم ظرفیت و ضعیف‌الایمان بیان کرده است؛ اما مؤمنان پُرظرفیت اگر تمام دنیا را به آنها بدهند مغرور و طغیان‌گر نمی‌شوند و اگر بر خاک سیاه بنشینند نه از رحمت خدا مأیوس می‌گردند و نه سستی در وجودشان راه می‌یابد.

۱۵. «(و از کسانی مباش که) به هنگام عمل کوتاهی می‌کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می‌ورزد»؛ (يَقْصُرْ إِذَا عَمِلَ وَيَبَالِغُ إِذَا سَأَلَ).

اشاره به افراد سست و تنبلی است که مرد میدان عمل نیستند و همیشه دستشان به سوی این و آن دراز است گویی از زندگانی مستقل بیزارند و به زندگی وابسته دلخوش، در حالی که تعلیمات اسلام به ما می‌گوید تا می‌توانی روی پای خود بایست و تا توان داری چیزی از دیگری درخواست نکن که اولی

۱. هود، آیه ۹ و ۱۰.

باعث عزت و دومی سبب ذلت است.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب خاصش می‌خوانیم: «اگر در خواست کننده می‌دانست در سؤال و درخواست چه (ذلت و حقارتی) وجود دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی‌کرد و اگر کسی که دست‌دهنده دارد می‌دانست در بخشش چه (افتخار و فضیلتی) وجود دارد احدی تقاضای دیگری را رد نمی‌کرد»؛ (لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطِي مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ شَيْئًا لِنَفْسِهِ وَأَبْغَضُهُ لِحَلْقِهِ أَبْغَضَ لِحَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ وَأَحَبُّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ؛ خداوند متعال چیزی را برای خود دوست می‌دارد و برای بندگانش مبعوض می‌شمارد؛ برای بندگان سؤال و درخواست (از یکدیگر) را مبعوض شمرده و برای خودش سؤال کردن بندگان را محبوب می‌داند».<sup>۲</sup>

همچنین از امام صادق علیه السلام در حدیث پرمعنای دیگری می‌خوانیم که گروهی از طائفه انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سلام کردند و حضرت به آنها پاسخ گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما حاجتی از شما می‌خواهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید. عرض کردند: حاجت ما بسیار بزرگ است فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما نزد پروردگارت تضمین کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سر به زیر افکند و با چوب‌دستی که در دست داشت بر زمین زد سپس سر را بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا؛ من این کار را برای شما انجام می‌دهم به شرط این که درخواستی از هیچ کس (در زندگی خود) نکنید». امام علیه السلام فرمود: از آن به بعد آنها حتی هنگامی که به مسافرت می‌رفتند اگر

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۰، ح ۲.

۲. همان، ح ۴.

تازیانه آنها به زمین می افتاد به شخص پیاده‌ای نمی گفتند تازیانه را به من بده؛ خودشان پیاده می شدند و تازیانه را بر می داشتند و اگر بر سر سفره نشسته بودند کسی از حاضران به ظرف آب نزدیک تر بود آن که دور نشسته بود نمی گفت از آن آب به من بده؛ خودش بر می خاست و از آن آب می نوشید (البته منظور این است انسان کاری را که خود می تواند انجام دهد از دیگران نخواهد و سربار دیگران نباشد).<sup>۱</sup>

۱۶. «(و از کسانی مباش که) هرگاه شهوتی برای وی حاصل شود گناه را جلو می اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می شود»؛ «إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمُعْصِيَةَ، وَسَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَإِنْ عَرَّتُهُ مِخْنَةٌ أَنْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ».

این صفت نیز از اوصاف افراد ضعیف و ناتوان و کم ظرفیت است تا عوامل شهوت در برابر آنها نمایان می شود به سرعت به سوی آن می روند و کام دل از آن بر می گیرند؛ ولی نوبت به توبه که می رسد امروز و فردا می کنند و به هنگامی که مشکلی در زندگی آنها رخ دهد با خدای خود قهر می کنند و دستوراتش را به فراموشی می سپارند و حتی گاه زبان به سخنان کفرآمیز می گشایند. آنها کسانی هستند که با کمترین تغییری در زندگی، زبان به شکوه می گشایند و به زمین و آسمان بد می گویند.

قرآن مجید درباره این گونه اشخاص میگوید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۵.

۲. معارج، آیه ۱۹-۲۱.

۱۷. «(از کسانی مباش که) عبرت آموختن را می ستاید (و به دیگران آموزش می دهد) ولی خود عبرت نمی گیرد و موعظه بسیار می کند؛ اما خود موعظه و اندرز نمی پذیرد»؛ (يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ، وَيَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ).

این وصف عالمان بی عمل و مدعیان بی تعهد و ریاکاران فاقد اخلاص است که در قرآن مجید سبب خشم شدید خداوند شمرده شده است.<sup>۱</sup> شک نیست که این جهان دار عبرت است و تاریخ پیشینیان مملو از درس های عبرت آموز. هرگاه انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد می تواند سرنوشت آینده خود را در آینه تاریخ و حوادث عبرت آموز زمان خود ببیند. ولی افسوس که هوای نفس و حب ذات پرده ای در برابر چشمان او می کشد و مانع گوش او از شنیدن پیام های تاریخ می شود و عجب این که این درس ها را به دیگران می دهد ولی خود در عمل از آنها بی بهره است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فَكَبِكَبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»؛ پس همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می شوند.<sup>۲</sup> می فرماید: «هُم قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالسِّنْتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ آنها کسانی هستند که کارهای عادلانه را با زبانشان ستایش می کنند؛ اما خودشان مخالفت کرده و غیر آن را مقدم می دارند».<sup>۳</sup>

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت در روز قیامت از آن گروهی است که عدل را ستایش کردند و سپس با آن مخالفت نمودند». آن گاه امام علیه السلام اضافه فرمود: این همان است که خداوند فرموده «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا

۱. صف، آیه ۲ و ۳.

۲. شعراء، آیه ۹۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴.



فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

۱۸. «(از کسانی مباش که) در گفتار به خود می‌نازد و در عمل بسیار کوتاهی می‌کند»؛ (فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ).

«مُدِلٌّ» یعنی مغرور و مسرور و کسی که به اعمال خود می‌نازد.

مضمون این سخن، در اوصاف پیش آمد ولی امام علیه السلام با قدرتی که در فصاحت و بلاغت داشته گاه مطلبی را لازم و ضروری می‌بیند با تعبیرات گوناگون که هر کدام جدید و تازه است بیان فرماید.

در حدیث جالبی که در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم امام صادق علیه السلام فرمود: عالمی به نزد عابدی آمد. به او گفت: نمازت چگونه است؟ عابد (از روی غرور و ناز) گفت: آیا مثل منی از نمازش سؤال می‌شود؟ من از فلان زمان (از سالیان دراز) عبادت خدا می‌کرده‌ام. عالم گفت: گریه تو چگونه است؟ باز (مغرورانه) گفت: چنان گریه می‌کنم که اشک‌هایم جاری می‌شود. عالم به او گفت: «فَإِنْ ضَحِكَكَ وَأَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُكَائِكَ وَأَنْتَ مُدِلٌّ إِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَضَعُدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ؛ اگر بخندی و از اعمال ترسان باشی برتر از این است که گریه کنی در حالی که به اعمال خود مغروری و به آن می‌نازی، زیرا شخصی که از اعمال خود مغرور و مسرور است چیزی از اعمالش به سوی قرب خدا بالا نمی‌رود»<sup>۲</sup>.

۱۹. «(از کسانی مباش که) برای دنیای فانی، تلاش و کوشش فراوان دارد ولی

برای آخرت باقی مسامحه کار است»؛ (يَنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى، وَيَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى).

«منافسة» یعنی پیشی گرفتن بر دیگران.

تعبیر به «ما یفنی» اشاره به دنیای فانی است، همان‌گونه که «ما یبقی» اشاره به

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵.

سرای باقی آخرت است.

به هر حال این اشتباهی بزرگ و کاری غیر عاقلانه است که انسان در مورد چیز فانی تلاش و کوشش کند و تمام نیروهای خود را به کار گیرد؛ اما از آنچه باقی است و زندگی جاویدان او را تشکیل می‌دهد غافل شود. این نیز بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

۲۰. «(از کسانی مباش که) غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد»؛  
(يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا، وَالْغُرْمَ مَغْنَمًا).

«غنیمت» چیزی است که در راه خدا و برای خدا صرف شود و «غرامت» اموالی است که در راه شهوات و هوا و هوس‌ها هزینه گردد.

قرآن مجید در مذمت و نکوهش جمعی از اعراب ضعیف‌الایمان یا منافق می‌گوید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابِرَ»؛ گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند و انتظار حوادث ناگوار برای شما می‌کشند.<sup>۱</sup>

در آیه بعد، در برابر آنها می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ گروهی (دیگر) از عرب‌های بادیه‌نشین، به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند، مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست خداوند به زودی آنها را در رحمت خویش وارد خواهد ساخت، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.<sup>۲</sup>

۲۱. «(از کسانی مباش که) از هر می‌ترسد ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد»؛ (يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفُوتَ).

۱. توبه، آیه ۹۸.

۲. توبه، آیه ۹۹.

ترس از مرگ گاه به سبب از دست دادن اموال و ثروت‌ها و مقامات و لذات دنیوی است که شیوه افراد بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان است و گاه به سبب از دست رفتن فرصت‌ها برای انجام اعمال نیک و اندوختن حسنات. گروهی ترسشان از مرگ به ظاهر از قبیل قسم دوم است؛ ولی عجیب است که به انجام اعمال نیک پیش از آن که وقت از دست برود نمی‌پردازند. در واقع این نیز نوعی تناقض در میان عقیده و عمل است و این‌گونه تناقض‌ها، چنان‌که در عبارات سابق نیز آمده در میان دنیاپرستان کم نیست.

۲۲. «(از کسانی مباش که) معصیت‌های کوچک را از دیگران بزرگ می‌شمارد در حالی که بزرگ‌تر از آن را از خود ناچیز می‌بیند، (همچنین) آنچه را از طاعات دیگران کوچک می‌شمرد از خودش بزرگ و بسیار می‌پندارد»؛ (يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرُ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقَرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ).

چنین شخصی باز دچار تناقض دیگری است؛ عمل واحدی را که از خود و دیگران سر می‌زند دوگونه می‌بیند؛ از خودش بسیار بزرگ و از دیگران بسیار کوچک. این در مورد اعمال نیک است و به عکس در گناه واحدی که از او و دیگری سر زده، از دیگران را بزرگ و آن را از خودش کوچک می‌انگارد و اینها همه از آثار حب ذات است که مانع از قضاوت یکسان درباره خود و دیگران می‌شود. درست به عکس مؤمنان راستین که شرح حالشان در روایتی از امام باقر عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله آمده است که برای مؤمن ده علامت شمرده شده از جمله: «يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ؛ او اعمال خوب زیادی را که از خودش سر زده ناچیز می‌شمارد؛ اما اعمال خیر اندک دیگران را بزرگ می‌بیند».<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۴.

فی المثل هرگاه کسی کتاب مهمی در چندین جلد بنویسد با دیده حقارت به آن می‌نگرد؛ اما خود اگر جزوه کوچکی به رشته تحریر در آورد آن را یک اثر مهم تاریخی می‌شمارد و در هر مجلسی از آن سخن می‌گوید. همچنین در مورد بناهای خیر و کمک به نیازمندان و مانند آن.

۲۳. «(از کسانی مباش که پیوسته) به (کارهای) مردم خرده می‌گیرد؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می‌گذرد»؛ (فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ).

به بیان بعضی از بزرگان اخلاق اگر خاری به پای دیگران رود آن را می‌بینند؛ اما اگر شاخه درختی در چشمشان فرو رود نمی‌بینند و این تناقض و تضاد نیز از آثار حب ذات است.

خلاصه این‌که کوچک‌ترین عیوب دیگران را می‌بیند اما از بزرگ‌ترین عیب خود با مسامحه می‌گذرد حتی در آنچه متعلق به دیگری است خرده می‌گیرد؛ مثلاً اگر از فرزند دیگری کار کوچک خلاف اخلاقی سر بزند گناه او را فاسد الاخلاق و بی‌بند و بار می‌شمرد در حالی که اگر از فرزند خودش کارهای خلاف بین ببیند می‌گوید جوان است، این مسائل اهمیتی ندارد.

در حکمت دیگری که در ادامه کلمات قصار - إن شاء الله - خواهد آمد امام علیه السلام می‌فرماید: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزرگ‌ترین عیب این است که چیزی را بر دیگران عیب بگیری که در خودت همانند آن وجود دارد (آن را عیب نمی‌دانی چه رسد به این‌که عیبی که در تو هست از عیب او هم بزرگ‌تر باشد)».<sup>۱</sup>

۲۴. «(از کسانی مباش که) لهو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب‌تر است»؛ (اللَّهُوُ<sup>۲</sup> مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ).

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۲. در تعدادی از نسخ به جای واژه «اللهو» «اللغو» آمده است که مفهومش این است که بیهوده‌گویی با ثروتمندان نزد او محبوب‌تر از ذکر با فقراست.

این دو خصلت، دو عیب بزرگ است؛ مشغول لهو و لعب بودن یک عیب و با اغنیای بی‌درد و بی‌خبر از حال فقرا همنشین شدن عیبی دیگر؛ اما با فقیران زیستن خود یکی از محاسن اخلاقی است و ذکر خدا با آنان گفتن فضیلت دیگری است.

۲۵. «(از کسانی مباش که) همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کنند؛ اما هرگز حق را به دیگران نمی‌دهند»؛ (يَحْكُمُ عَلَىٰ غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ).

در حالی که نشانه مؤمنان راستین - بر پایه صریح آیات و روایات - این است که طرفدار حق باشند، هرچند به زیان آنها باشد و باطل را رها کنند، هرچند به ضرر آنها باشد. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آوردید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان بوده باشد.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مؤمن بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که ساده‌ترین آنها این است: «أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتُكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ؛ آنچه برای خود دوست می‌داری برای دیگران دوست بدار و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران پسند.»<sup>۲</sup>

۲۶. «(از کسانی مباش که) دیگران را هدایت و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از آنها اطاعت می‌کنند؛ اما خودش خدا را معصیت»؛ (يُؤْرِشِدُ غَيْرَهُ وَيُعْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى).

به این ترتیب سخنان هدایتگر آنها سبب نجات دیگران می‌شود؛ اما خودشان

۱. نساء، آیه ۱۳۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۲.

از آن بهره نمی‌گیرند، او به باغبانی می‌ماند که دیگران از میوه‌های درخت او بهره‌مند می‌شوند و خود از گرسنگی جان می‌دهد.

امیرمؤمنان علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَىٰ وَطُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین ندامت و حسرت دوزخیان ندامت کسی است که یکی از بندگان را به سوی خدا فراخوانده و او دعوتش را اجابت نموده و قبول کرده پس اطاعت خدا نموده و خداوند وی را وارد بهشت کرده است، در حالی که دعوت کننده به سبب ترک علم و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و درازش وارد دوزخ شده است».<sup>۱</sup>

۲۷. «(از کسانی مباش که) حق خود را به طور کامل می‌گیرد؛ ولی حقوق دیگران را نمی‌پردازد»؛ (وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي).

قرآن مجید نیز درباره این‌گونه افراد می‌گوید: «﴿وَيْلٌ لِّمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾؛ وای بر کم‌فروشان! \* آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمان می‌گیرند، (حق خود را) به‌طور کامل دریافت می‌دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمانه یا وزن می‌کنند، کم می‌گذارند».<sup>۲</sup>

کم‌فروشی مسئله کیل و وزن را تداعی می‌کند؛ اما از یک نظر مفهومی عام دارد که تمام حقوق را در همه زمینه‌ها شامل می‌شود؛ کم‌فروشان واقعی کسانی هستند که در هر زمینه‌ای حق خود را از مردم به‌طور کامل می‌گیرند و گاه بیشتر از حق خود؛ اما در پرداختن حق کوتاهی می‌کنند و بخل می‌ورزند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

۲. مطفین، آیه ۱-۳.

بسیار دیده‌ایم که افرادی برای انجام کاری در برابر اجر معینی در ساعاتی مشخص استخدام یا اجیر و یا مأمور می‌شوند و هنگام کار از ساعات خود می‌کاهند و از گوشه و کنار آن می‌زنند و طبق تعهد عمل نمی‌کنند؛ ولی به هنگام دریافت اجر و مزد ذره‌ای از قرارداد خود عقب‌نشینی نمی‌کنند.

۲۸. امام علیه السلام در آخرین توصیه به نقطه اصلی دردها و انحرافات اخلاق و آلودگی به گناه اشاره کرده می‌فرماید: «(از کسانی مباش که) از خلق خدا از آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خودش از خدا (در مورد ستم کردن) درباره مخلوقش پروا ندارد»؛ (وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ).

شبهه همین معنا با تعبیر دیگری در غررالحکم از آن حضرت نقل شده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ».<sup>۱</sup>

آری چون پای کارهایی که بر خلاف میل مردم است در میان می‌آید از مردم می‌ترسند و حساب می‌برند و آن را رها می‌کنند؛ اما هنگامی که زمینه‌ها برای نافرمانی خداوند به وجود می‌آید از خدا نمی‌ترسند و آلوده آن می‌شوند.

کار به جایی می‌رسد که گاه از انجام اعمالی در برابر کودکی چند ساله ترس یا شرم دارند ولی در خلوت از انجام معاصی کبیره در برابر خداوند بزرگ که در همه جا حاضر و ناظر است نه ترسی دارند و نه شرمی.

این نیز یکی دیگر از تناقض‌ها و تضادهایی است که در اعمال این گروه بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس حاصل می‌شود.

در میان این اوصاف بیست و هشت گانه‌ای که امام علیه السلام در این کلام نورانی و پربارش به آن هشدار می‌دهد اوصافی است که نسبت به یکدیگر تقارب و نزدیکی دارد ولی امام علیه السلام با قدرت فوق‌العاده‌ای که در امر فصاحت و بلاغت داشته برای اهمیت موضوع با تعبیرات مختلفی از آن یاد کرده و هشدار داده

۱. غررالحکم، ص ۴۸۰، ج ۴۹، ۱۱۰.

است و همان‌گونه که اشاره کردیم غالب آنها ناشی از تناقض در شخصیت و رفتار است که در دو مصداق از امر واحدی به واسطه انگیزه‌های شهوانی دوگونه عمل یا قضاوت می‌شود؛ ولی آنها که ایمان قوی و تسلط بر نفس دارند از این‌گونه تناقض‌ها برکنارند.

\* \* \*

به یقین هر کس این کلام نورانی را نصب‌العین قرار دهد و آن را برنامه زندگی خویش بشمارد برای نجات او در دنیا و آخرت کافی است.

از این‌رو مرحوم سید رضی در پایان این گفتار حکیمانه می‌فرماید: «اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظه سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند کافی بود»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكُنِيَ بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً وَحِكْمَةً بَالِغَةً وَبَصِيرَةً لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةً لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

### نکته:

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود نقل می‌کند که ابن عباس این سخن را از امام علیه السلام گرفت و آن را به فرزندش وصیت کرد سپس به او گفت: این سخن باید برای تو گنجی باشد که آن را ذخیره می‌کنی. در حفظ و نگهداری آن از حفظ و نگهداری طلای سرخ کوشاتر باش! چرا که اگر آن را رعایت کنی خیر دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد.<sup>۱</sup>

به راستی کلام مولا علیه السلام چقدر پرارزش و راهگشاست که تنها یک بخش کوچک آن می‌تواند ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

\* \* \*

۱. شرح نهج‌البلاغه شوشتری، ج ۸، ص ۳۷۱.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، خُلُوءٌ أَوْ مِرَّةٌ.

امام علیؑ فرمود:

برای هر کس سرانجامی است، شیرین یا تلخ.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، مصدر جدیدی برای این کلام حکمت‌آمیز نقل نشده است جز این‌که آن را از آمدی که متأخر از مرحوم سید رضی است در غررالحکم به صورت «لکل امر عاقبة» نقل می‌کند ولی نکته جالبی در اینجا از ابن ابی‌الحدید دیده می‌شود و آن این‌که در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه به جای «لکل امری» «لکل امر» آمده است همان‌گونه که در نسخه‌های قابل توجه دیگری «لکل امری» است. سپس نتیجه می‌گیرد که این امر نشان می‌دهد پیشینیان برای نهج البلاغه اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بودند که حتی در حروف یک کلمه دقت می‌کردند و آن را با مقابله و مراجعه تنظیم می‌نمودند و از این جا نتیجه می‌گیرد آنها که گمان می‌کنند بعد از سید رضی مطالب دیگری به نهج البلاغه اضافه شده اساس و پایه‌ای ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).



## شرح و تفسیر

### هر کس عاقبتی دارد

امام در این کلام نورانی اشاره به نکته مهمی می‌کند که بسیاری از آن غافلند و آن توجه دادن به عاقبت کارها و عاقبت انسان‌هاست. می‌فرماید: «برای هر کس سرانجامی است، شیرین یا تلخ»؛ (لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، حُلُوةٌ أَوْ مَرَّةٌ).

یعنی انسان نباید امروز خود را در نظر بگیرد، باید مراقب عاقبت خویش باشد. ابن‌الوقت بودن و به نتیجه اعمال خود نیندیشیدن و عاقبت کار را ندیدن مایه بدبختی است. مسئله تدبیر و تدبیر که از صفات برجسته انسان شمرده می‌شود به همین معناست که انسان عاقبت‌اندیش باشد نه ابن‌الوقت. به یقین غفلت از عاقبت کارها و عاقبت زندگی انسان مشکلات عظیمی برای او در دنیا و آخرت به بار می‌آورد. افراد موفق و پیروز عاقبت‌اندیش‌اند و سعی می‌کنند از عاقبت «مَرَّة» (تلخ) پرهیزند و به عاقبت «حُلُوة» (شیرین) روی آورند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: کسی نزد ایشان آمد و عرض کرد یا رسول‌الله! اندرزی به من ده. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر سفارش و اندرزی به تو گویم می‌پذیری یا با آن مخالفت می‌کنی؟ عرض کرد: آری. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار این سخن را تکرار کرد و او در هر مرتبه جواب آری دارد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فَإِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر عاقبت آن را

نیک دیدی انجام ده و اگر عاقبت آن زشت و تاریک است از آن پرهیز».<sup>۱</sup>  
 قرآن مجید نیز روی مسئله عاقبت مؤمنان و کافران تکیه کرده در یک جا می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزگاران است».<sup>۲</sup> و در جای دیگر در مقام هشدار به کافران لجوج می‌گوید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ آیا (مخالفان دعوت تو) در زمین سیر نکردند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه شد؟!».<sup>۳</sup>  
 در آیات فراوان دیگری سخن از عاقبت نیک و بد به میان آمده است.

### نکته:

#### اهمیت حسن عاقبت

عمر انسان فراز و نشیب‌های زیادی دارد و غالباً از حالی به حال دیگر دگرگون می‌شود. آنچه از همه مهم‌تر است بر های آخر دفتر زندگانی است که عمر با آن پایان می‌پذیرد، از این رو می‌بینیم که انبیای الهی نگران عاقبت کار خویش بودند. درباره یوسف علیه السلام می‌خوانیم که بعد از رسیدن به آن همه مقامات و نجات از آن همه مشکلات که در زندگی کمتر کسی دیده می‌شود، آخرین تقاضایی که از خدا داشت این بود: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ مرا مسلمان بمیران، و به صالحان ملحق فرما».<sup>۴</sup>

نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که به فرزندانش نصیحت می‌کند بر این امر تأکید می‌فرماید: «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ و شما، جز به آیین اسلام (و تسلیم در برابر فرمان خدا) از دنیا نروید».<sup>۵</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲. اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. یوسف، آیه ۱۰۹.

۴. یوسف، آیه ۱۰۱.

۵. بقره، آیه ۱۳۲.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۸ بحارالانوار صفحه ۳۶۲ بابتی تحت عنوان «حُسْنُ الْعَاقِبَةِ وَإِصْلَاحُ السَّرِيرَةِ» آورده و احادیث نابی ذیل آن ذکر کرده است، از جمله: «كُتِبَ الصَّادِقُ عليه السلام إِلَى بَعْضِ النَّاسِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلِكَ حَتَّى تُقْبِضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعِظْمُ لِلَّهِ حَقُّهُ أَنْ تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعْاصِيهِ وَأَنْ تَعْتَرَّ بِجَلْمِهِ عَنكَ وَأَكْرَمُ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ نَيْبُكَ وَعَلَيْهِ كَذِبُهُ؛ امام صادق عليه السلام به بعضی از مردم (از یاراناش) چنین نوشت که اگر می خواهی عاقبت به خیر شوی آن گونه که از دنیا بروی در حالی که در افضل اعمال هستی حق خداوند را بزرگوار بدین گونه که نعمت های او را در معاصی اش صرف نکنی و از حلم او نسبت به خود مغرور نشوی (دیگر آنکه) هر کسی را یافتی که یادی از ما می کند یا مودت ما را ابراز می دارد احترام کن خواه راستگو باشد یا دروغگو؛ به تو مربوط نیست تو به نیت خود می رسی و اگر او دروغگو باشد نتیجه اعمال خود را می برد»<sup>۱</sup>.

درباره حسن عاقبت مطالب زیادی گفته شده و بسیاری کسان که دعای اصلی آنها در پیشگاه خداوند دعا برای حسن عاقبت باشد و در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد - اهمیت زیادی به آن داده شده تا آنجا که طبق روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خَيْرُ الْأُمُورِ خَيْرُهَا عَاقِبَةٌ؛ بهترین کارها (تا چه رسد به انسان ها) کاری است که عاقبت و سرانجامش نیک باشد»<sup>۲</sup>.

در حدیثی امیرمؤمنان عليه السلام فرمود: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ؛ حقیقت سعادت آن است که انسان، سرانجام کارش به سعادت خاتمه یابد و حقیقت شقاوت (ومحرومیت از رحمت خدا) آن است که سرانجام کار انسان به شقاوت پایان یابد»<sup>۳</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۱، ح ۴۹.

۲. همان، ج ۶۸، ص ۳۶۳، ح ۲.

۳. همان، ص ۳۶۴، ح ۳.

در حدیث پرمعنای دیگری از حضرت مسیح علیه السلام می‌خوانیم که خطاب به حواریون می‌گفت: «من به حق می‌گویم که مردم معتقدند استحکام بنا به شالوده آن است؛ ولی من چنین نمی‌گویم. حواریون گفتند: ای روح الله تو چه می‌گویی؟ در پاسخ گفت: من به حق می‌گویم که اساس واقعی آخرین سنگی است که بر بنا گذارده می‌شود. (کنایه از این که معیار سعادت انسان پایان کار اوست)»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری امام صادق از پدران گرامیش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ لَمْ يُؤَاخِذْ بِمَا مَضَى مِنْ ذَنْبِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ أَخَذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ؛ کسی که در باقی عمر کار نیک به جا آورد، خداوند او را بر گناهان گذشته‌اش مجازات نمی‌کند و کسی که در باقیمانده عمرش بد کند هم به گناهان گذشته و هم به گناهان آینده مؤاخذه خواهد شد»<sup>۲</sup>.

همچنین در حدیث طولانی دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که سه بار فرمود: «الْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ؛ معیار سنجش هر عملی پایان آن است»<sup>۳</sup>.

در دعاهای مأثوره نیز کراراً دعا برای حُسن عاقبت ذکر شده از جمله در حدیثی در تعقیبات نماز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي بِطَاعَتِكَ حَتَّى تَتَوَقَّأَنِي عَلَيْهَا وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ؛ خداوند! من از تو می‌خواهم این که مرا در طاعت خودت استوار داری تا این که مرا در حالی که از من راضی هستی از دنیا ببری و از تو می‌خواهم پایان عمر مرا سعادت قرار دهی»<sup>۴</sup>.

در پایان عهدنامه معروف «مالک اشتر» نیز این جمله نورانی به چشم می‌خورد که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ... وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۴، ح ۵.

۲. همان، ص ۳۶۳، ح ۱.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۲.

۴. کافی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۳.

وَالشَّهَادَةِ؛ از خدا می‌خواهم که پایان عمر من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد.<sup>۱</sup>

آنچه در روایات بالا و آیات قرآنی درباره اهمیت حسن عاقبت یا سوء عاقبت آمده دلیل روشنی دارد که آنچه در طویل المدة باقی می‌ماند عاقبت هر کاری است در حالی که آغاز آن کوتاه مدت است؛ مثلاً فرزندی برای انسان متولد می‌شود، در اوائل عمر از نظر اخلاقی یا جسمی نقاط ضعف مهمی دارد؛ اما پس از مدتی از هر نظر موزون و استوار می‌گردد و پدر و مادر و همچنین جامعه به وجود او افتخار می‌کنند، زیرا آنچه بقا دارد پایان کار است. یا این که برای ساختن بنایی، انسان در ابتدا گرفتار مشکلات عظیمی می‌شود؛ ولی در پایان بنایی خوب و موزون ساخته می‌شود که همگان از آن بهره‌مند می‌شوند و مایه آبروی سازنده و جامعه شده و ای بسا جزو آثار ماندگار و باستانی قرار می‌گیرد.

همچنین در مورد انسان‌ها از نظر سعادت و شقاوت، همه ما - با قطع نظر از آیات و روایات حسن عاقبت - به وجود «حر بن یزید ریاحی» افتخار می‌کنیم در حالی که مدتی طولانی از عمرش در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه بود، همین که در آخرین ساعات عمرش بیدار شد و شهادت در راه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را بر همه چیز ترجیح داد نام او از فهرست شقاوت‌مندان حذف گردید و در فهرست سعادت‌مندان قرار گرفت. به عکس، جمعی از صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌بینیم که در آغاز در صف بهشتیان بودند؛ اما بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آتش جنگ برافروختند و عده زیادی را به کشتن دادند و امروز متأسفانه تاریخ اسلام نام آنها را به نیکی نمی‌برد.

اینجاست که همه ما دست به دعا برداشته عرضه می‌داریم: خداوندا! به ما حسن عاقبت عنایت فرما.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِكُلِّ مُقْبِلٍ اِدْبَارٌ، وَمَا اِدْبَرَ كَانَ لَمْ يَكُنْ.

امام علیؑ فرمود:

هر چیزی که روی می آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می کند  
گویی هرگز نبوده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها چیزی که مرحوم خطیب در مصادر آورده این است که بخش اول این گفتار حکمت آمیز را قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم آورده اند و این دو هر چند بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی از این که تنها بخش اول این کلام حکمت آمیز را آورده و بخش دوم را حذف کرده اند نشان می دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).



## شرح و تفسیر

### جهان ناپایدار

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز اشاره به ناپایداری جهان و مواهب و نعمت های آن کرده می فرماید: «هر چیزی که روی می آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می کند گویی هرگز نبوده است»؛ (لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَّمْ يَكُنْ).

طبیعت زندگی این جهان و تمام مواهب مادی آن فناپذیری است، هرچند بعضی عمر بسیار کوتاهی دارند، بعضی کمی بیشتر؛ اموال و ثروت ها، جاه و مقام ها، جوانی و شادابی، عافیت و تندرستی و در یک کلمه همه امکانات مادی که روزی به انسان رو می کنند و او را شاد و خوشحال می سازند اموری نیستند که انسان به آنها دل ببندد، زیرا چیزی نمی گذرد که همگی پشت می کنند و از دست می روند؛ پیری و ناتوانی به جای جوانی، فقر به جای ثروت، زوال جاه و مقام به جای مقامات و بیماری به جای عافیت و تندرستی می نشیند و اگر اینها هم از انسان جدا نشوند و تا پایان عمر محدود انسان بمانند انسان از آنها جدا می شود و چیزی جز قطعات کفن با خود همراه نمی برد.

جمله (وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَّمْ يَكُنْ) اشاره به این نکته است که وقتی نعمت ها به انسان پشت می کنند آثارشان را با خود نیز می برند به گونه ای که گاهی انسان تصور می کند اینها هرگز وجود نداشته اند، زیرا اگر خودشان می رفتند و آثارشان

باقی می ماند باز ادامه حیات آنها محسوب می شد؛ مثلاً جوانی که می رود نیرو، قدرت، شادابی، شادمانی و نشاط و سایر آثار جوانی را با خود می برد گویی هرگز نبوده است همچنین سایر نعمت‌ها ولی اعمال صالحه و کارهای نیک و آنچه را انسان در خزائن الهی به امانت می سپارد و به حکم «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست از میان می رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می ماند<sup>۱</sup> باقی می ماند.

نتیجه روشنی که از این گفتار حکیمانه مولا گرفته می شود این است که نه انسان به آنچه دارد دل ببندد و نه به آنچه از دستش می رود ناراحت شود، چرا که این طبیعت زندگی دنیاست، همان‌گونه که قرآن مجید نیز می فرماید: «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»<sup>۲</sup>. و طبق فرموده مولا در حکمت ۴۳۹ حقیقت زهد همین است.

ظاهر این جمله حکمت‌آمیز ناظر به نعمت‌ها و مواهب الهی، ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را تعمیم داده و گفته‌اند: نعمت‌ها و مشکلات و رنج‌ها را نیز فرا می‌گیرد، زیرا آنها نیز زائل شدنی است و روزی فرا می‌رسد که انسان به کلی آن را فراموش می‌کند. یوسف گرچه سال‌ها در زندان دور از پدر و برادران و عشیره گرفتار بود ولی هنگامی که بر تخت عزیزی مصر تکیه زد و برادران و پدر به دیدارش آمدند همه آن ناراحتی‌ها را از یاد برد.

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. حدید، آیه ۲۳.

۱۵۳

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ.

امام علیؑ فرمود:

شخص صبور (و با استقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد

هرچند زمانی طولانی بگذرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل می‌کند ولی می‌گوید: نویسنده کتاب الطراز آن را به صورت متفاوتی آورده (لَا يَعْدُو مِنَ الصَّبْرِ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ) و این تفاوت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).



## شرح و تفسیر

### صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره به نکته مهمی می‌کند که در همه فعالیت‌های فردی و جمعی تأثیرگذار است، می‌فرماید: «شخص صبور (و با استقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد، هرچند زمان طولانی بگذرد»؛ (لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ).

حقیقت صبر همان استقامت است؛ استقامت در برابر موانع وصول به مقصد و پیمودن راه طولانی وصول به هدف و استقامت در برابر دردها و رنج‌ها و کار شکنی‌های این و آن. تا چنین استقامتی در انسان نباشد به جایی نمی‌رسد، زیرا طبیعت زندگی دنیا این است که با مشکلات آمیخته شده و غالباً در کنار گل‌ها خارهایی است و در کنار عسل‌ها نیش زنبورانی. تاریخ نیز بارها و بارها نشان داده است که پیروزی‌ها در انتظار افراد با استقامت و صبور است. تا آنجا که این سخن به صورت ضرب‌المثل کوتاهی در میان همه معروف است. عرب‌ها می‌گویند: «مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ» و فارس‌ها می‌گویند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید قرآن مجید بارها به این حقیقت اشاره کرده؛ از جمله در داستان یوسف می‌گوید: هنگامی که برادران آمدند و او را شناختند پرده از راز خود برداشت و این جمله را گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ

اللَّهِ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ من یوسفم، و این برادر من (بنیامین) است؛ خداوند بر ما منت گذارد. هرکس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید، (سرانجام پیروز می شود)؛ چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.<sup>۱</sup>

درباره بنی اسرائیل بعد از آنکه بر فرعونیان پیروز شدند فرمود: «وَأَوْزَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»؛ و مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت.<sup>۲</sup>

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در عبارت کوتاه‌تری که از آن حضرت روایت شده می‌فرماید: «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الظَّفَرِ»؛ صبر و استقامت کلید پیروزی است.<sup>۳</sup>

بهترین شاهد و گواه برای کلام امام علیه السلام مطالعه تاریخ گذشتگان است؛ در تمام رشته علمی و صنعتی و سیاسی و اجتماعی کسانی پیروز شدند که از صبر و استقامت بیشتری برخوردار بودند، همان‌ها که بر مرکب صبر سوار شدند و به سوی مقصد تاختند و شاهد مقصود را در آغوش گرفتند.



۱. یوسف، آیه ۹۰.

۲. اعراف، آیه ۱۳۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۲۲.



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ:  
إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت کرده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایرهٔ عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها مورد دیگری که در اسناد این کلام حکمت‌آمیز نقل کرده است مطلبی است که از غرر الحکم آمدی آورده که با آنچه مرحوم سید رضی آورده، تفاوت دارد و نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته، او چنین نقل می‌کند «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَلِكُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الرِّضَا وَإِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).



## شرح و تفسیر

### گناه رضایت!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی می‌کند که در سرنوشت افراد و امت‌ها تأثیر قابل توجهی دارد. می‌فرماید: «آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت نموده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایره عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است)»؛ (الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ).

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که اگر کسی گناهی را مرتکب نشود و هیچ‌گونه دخالتی حتی در اعانت و یاری گنهکاران در آن نداشته باشد چرا رضایت قلبی به آن گناه او را هم شریک گناه سازد؟

دلیل آن با دقت روشن می‌شود و آن این‌که هنگامی که رضایت به کارهای خلاف دیگران در قلب انسان جایگزین شد تدریجاً در اقوال و افعال او خود را نشان می‌دهد، زیرا نمی‌شود انسان به چیزی محبت داشته باشد و در اعمال و اقوالش ظاهر نگردد.

اضافه بر این کسی که به اعمال دیگران راضی می‌شود هرگز به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل نخواهد کرد، زیرا آن عمل را دوست دارد و به

گنهکاران به سبب این گناه عشق می‌ورزد. این مسئله بازتاب گسترده‌ای در آیات قرآن و روایات اسلامی دارد که مسئله رضایت به گناه گنهکاران جزء گناهان کبیره شمرده شده و حتی عذاب الهی دامن چنین افرادی را می‌گیرد.

در داستان کشتن ناقهٔ ثمود (همان معجزهٔ الهی خداوند که به پیامبرشان حضرت صالح داد) قرآن می‌گوید: همهٔ آن قوم بر اثر عذاب الهی از میان رفتند در حالی که همان‌گونه که در کلام دیگری از امیرمؤمنان به آن اشاره شده ناقهٔ ثمود را یک نفر کشت و چون دیگران به آن رضایت دادند خداوند همگی را عذاب کرد: (وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا).<sup>۱</sup>

در زیارت‌نامه‌ها نیز کراراً این مطلب به چشم می‌خورد که زائر لعن و نفرین می‌کند به کسانی که جنایات یزیدیان را در کربلا را شنیدند و به آن رضایت دادند: (وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ).<sup>۲</sup>

## نکته:

### پیوند اهداف و خواسته‌ها

بر خلاف آنچه در دنیای مادی معمول است که رضایت به اعمال مجرمانهٔ دیگری جرم محسوب نمی‌شود همان‌گونه که رضایت به اعمال نیک نیکوکاران بی‌پاداش است، در تعلیمات اسلام، مسئلهٔ رضایت به کارهای نیکوکاران و بدکاران عنوان خاصی دارد و با صراحت در روایات آمده است که هر کس به کار دیگری رضایت دهد در سلک و گروه او قرار خواهد گرفت. منتها مجرمان، دو گناه دارند و راضیان به اعمال آنها یک گناه، راضیان به اعمال نیک یک ثواب دارند و عاملان دو ثواب. همان‌گونه که در کلام حکمت‌آمیز بالا آمد.

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۰۱.

۲. بخشی از زیارت عاشورا و زیارت اربعین امام حسین علیه السلام.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار بابی به این موضوع اختصاص داده و در عنوان باب می‌گوید: «إِنَّ مَنْ رَضِيَ بِفِعْلٍ فَهُوَ كَمَنْ أَتَاهُ؛ کسی که راضی به فعلی شود همانند کسی است که آن را انجام داده است» و در ذیل آن هشت روایت نقل می‌کند.

از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۱۸۳ سوره آل عمران آورده که خطاب به گروهی از کافران است که می‌گفتند: ما به هیچ پیغمبری ایمان نمی‌آوریم تا معجزه‌ای انجام دهد: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو: پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می‌گویید چرا آنها را به قتل رساندید؟!<sup>۱</sup> امام علیه السلام در اینجا می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ تَقْتُلُوا؛ معلوم است اینها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند انبیای پیشین را نکشتند» «وَلَكِنْ لَقَدْ كَانَ هَؤُلَاءِ مَعَ الَّذِينَ قَتَلُوا فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ قَاتِلِينَ لِمَتَابَعَةِ هَؤُلَاءِ وَرِضَاهُمْ بِذَلِكَ الْفِعْلِ؛ ولی آنها علاقه و فکرشان با قاتلان بود؛ از این رو خدا آنها را قاتل نامید چون خواسته و رضای آنها به فعل آنان تعلق می‌گرفت».<sup>۲</sup>

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسی که سؤال کرد: چگونه هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می‌کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به سبب اعمال پدرانشان به قتل می‌رساند در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛ و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد»<sup>۳</sup> امام علیه السلام فرمود: به سبب آن که این فرزندان به اعمال پدرانشان رضایت دادند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس به چیزی راضی شود مانند این است که آن را انجام داده باشد، سپس امام علیه السلام افزود: «وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ

۱. آل عمران، آیه ۱۸۳.

۲. بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۹۲، ح ۲۲.

۳. اسراء، آیه ۱۵.

الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ؛ اگر کسی در مشرق به قتل برسد و دیگری در مغرب باشد و به آن قتل رضایت دهد شخص راضی در نزد خداوند شریک قاتل است»<sup>۱</sup>.

روشن است کسانی که به قتل امام حسین علیه السلام راضی شوند و به آن افتخار کنند در حقیقت ناصبی اند و ناصبی ها به منزله کفار حربی هستند. روایات دیگری نیز در همین زمینه هست که ذکر همه آنها به درازا می کشد.

مرحوم صاحب وسائل نیز در جلد ۱۱ در کتاب «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر» باب پنجم را به همین مسئله اختصاص داده و هفده روایت در این زمینه در آن نقل می کند؛ از جمله در حدیثی از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرَهُهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ؛ کسی که در صحنه انجام کاری حضور داشته باشد اما در دل از آن ناخشنود باشد مانند آن است که حضور نداشته و اما کسی که غایب بوده و به آن رضایت داده گویی حاضر بوده (و در آن کار شرکت داشته است)»<sup>۲</sup>.

در اینجا ممکن است سؤالی مطرح شود که ما روایات فراوانی داریم که نیت معصیت، معصیت نیست در حالی که انسانی که نیت معصیت می کند در آن لحظه قطعاً راضی به معصیت است. جایی که رضایت به معصیت خود گناهی نداشته باشد رضایت به معصیت دیگری چگونه ممکن است موجب گناه شود؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ شخصی که نیت معصیت می کند رضایت به معصیتی داده که انجام نشده و این شخص با کسی که به معصیت و گناهی که انجام گرفته است رضایت می دهد تفاوت بسیار دارد.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۵، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا.

امام عليه السلام فرمود:

به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن ابی الحدید معتقد است که این کلام حکمت‌آمیز را امام عليه السلام بعد از پایان جنگ جمل و حضور گروهی از طلقاء (آزاد شدگان بعد از فتح مکه) از جمله مروان بن حکم بیان فرمود. او برای بیعت آمده بود. امام عليه السلام فرمود: بیعت تو چه سودی دارد مگر دیروز بیعت نکردی؟ (و بیعت خود را شکستی. منظور امام عليه السلام بیعت بعد از قتل عثمان است) سپس حضرت دستور دارد آنها را اخراج کنند و افزود: کسی که دین نداشته باشد پیمان او نیز اعتباری ندارد آن‌گاه در ضمن کلام خود فرمود: «فَاعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا» نویسنده مصادر بعد از ذکر کلام ابن ابی الحدید می‌افزاید: با توجه به این‌که نامبرده تعیین زمان و مکان و سبب بیان این سخن را کرده و سخن امام عليه السلام را ضمن کلام طولی نقل می‌کند، معلوم می‌شود آن را از کتاب دیگری جز نهج البلاغه گرفته که یا به سبب غفلت یا شهرت این کلام، نام کتاب را نبرده است. سپس می‌افزاید: در غرر الحکم قبل از این جمله، عبارت «أَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا» است (و این خود نشان می‌دهد او هم اتکا بر منبع دیگری غیر از نهج البلاغه کرده است. البته ما در غرر الحکم موجود این دو جمله را پشت سر هم نیافتیم، بلکه با فاصله قابل ملاحظه‌ای آمده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۷).





## شرح و تفسیر

### با چه کسانی پیمان بندیم؟

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز اشاره به شرایط بستن پیمان می‌کند، می‌فرماید: «به پیمان کسانی چنگ بزنید که به پیمانشان وفادارند»؛ (إِعْتَصِمُوا بِالذُّمِّ فِي أَوْتَادِهَا).

«اوتاد» جمع «وَتَد» به معنای میخ است؛ میخ‌هایی که معمولاً به وسیله آن طناب خیمه‌ها را محکم می‌کردند تا خیمه در مقابل باد و طوفان مقاومت کند. برای این کلام حکمت آمیز تفسیرهای فراوانی ذکر شده است؛ نخست همان چیزی که در ترجمه بالا آمد که هرگاه می‌خواهید پیمان ببندید به سراغ افراد بی‌اعتبار و پیمان‌شکن و غیر قابل اطمینان نروید، بلکه با کسانی عهد ببندید که دارای دین و شخصیت و تعهدند.

این تفسیر با آنچه در شأن ورود این گفتار حکیمانه در کلام ابن ابی‌الحدید که در بحث سند این کلام حکمت آمیز گفتیم کاملاً سازگار است، زیرا امام علیه السلام بعد از چنگ جمل هنگامی که «مروان بن حکم» خدمتش رسید و عرض کرد: می‌خواهم با تو بیعت کنم. امام علیه السلام فرمود: بیعت تو چه فایده‌ای دارد؟ دیروز (در آغاز خلافت ظاهری) با من بیعت کردی و شکستی. باز آمده‌ای با من بیعت کنی. سپس دستور داد او را از مجلسش خارج کردند، بنابراین تفسیر، «اوتاد» به معنای انسان‌های قابل اعتماد است.

تفسیر دیگر این است که منظور از «اوتاد» شرایط استحکام پیمان است؛ یعنی به هنگامی که می‌خواهید با کسی پیمان ببندید شرایط دقیق و محکمی برای آن ذکر کنید تا راه فراری برای طرف باقی نماند.

تفسیر سوم این‌که وفای به پیمان لازم است؛ اما نه در برابر پیمان‌شکنان؛ هرگاه آنها پیمان شکستند شما هم می‌توانید دست از پیمان بردارید، همان‌گونه که در آیه ۷ سوره «توبه» می‌خوانیم: «﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾؛ تا زمانی که به پیمان شما پایبند باشند، شما نیز به پیمان آنها پایبند باشید». نیز در آیه ۱۲ همان سوره آمده است: «﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلِئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾؛ و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن (و تمسخر) قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که پیمان آنها اعتباری ندارد».

مناسب‌تر از همه این تفاسیر همان تفسیر اول به نظر می‌رسد، هرچند جمع تفاسیر مختلف در یک عبارت طبق عقیده ما که بارها به آن اشاره کرده‌ایم امکان‌پذیر است.<sup>۱</sup>

## نکته:

### شرایط پیمان بستن با مخالفان و لزوم وفای به عهد

به تناسب کلام حکیمانه بالا اشاره به دو قسمت از تعلیمات اسلام را در این باره لازم می‌دانیم: نخست این‌که در تعلیمات دینی ما دستور داده شده هنگامی که با مخالفان خود عهد و پیمان می‌بندید مراقب باشید محکم‌کاری کنید؛ با الفاظ صریح و شرایط لازم و رعایت نکاتی که هرگونه بهانه پیمان‌شکنی را از

۱. قابل توجه این‌که واژه «اعتصام» هم به معنای ایجاد پیمان و چنگ زدن است (همان‌گونه که در آیه شریفه «﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ آمده است) و هم به معنای وفاداری بعد از ایجاد پیمان است و واژه «فی» در «فی اوتادها» ممکن است به معنای ظرفیت یا به معنای «باء» تعدیه باشد.

مخالف می‌گیرد عهدنامه را تنظیم کنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر می‌فرماید: «هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) وجود دارد منعقد مکن»؛ (وَلَا تَعْقُدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَّ).<sup>۱</sup>

نیز دستور داده شده عهد و پیمان را با کسی برقرار کنید که امید به وفای او داشته باشید. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «لَا تَتَّقَنَّ بِعَهْدِ مَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ به عهد و پیمان کسی که دین ندارد اطمینان نکن (و از آن چشم‌پوش)».<sup>۱</sup>

در مورد لزوم وفای به عهد نیز قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید شدید دارند؛ قرآن مجید در سوره اسراء آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود».

همچنین در جای دیگری از عهدنامه مالک اشتر می‌خوانیم که علی علیه السلام بعد از دستور مؤکد به مالک درباره وفای به پیمان و عهد می‌فرماید: «فَأِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ؛ هیچ یک از فرائض الهی همچون بزرگداشت وفای به عهد و پیمان نیست که مردم جهان با همه اختلافات و تشتت آرای که دارند نسبت به آن اتفاق نظر داشته باشند».

سپس می‌افزاید: «وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ؛ حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمانان - آن را مراعات می‌کردند، چرا که عواقب دردناک پیمان‌شکنی را آزموده بودند».

وفای به عهد به قدری اهمیت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

۱. غررالحکم، ص ۸۷، ج ۱۴۴۰.

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ كَسَى كَهْ بِعَهْدٍ وَبِيمَانٍ خُودِ وَفَادَارَ نَيْسْتِ دِينَ نَدَارِدُ».<sup>۱</sup>  
 نیز امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «مَا أَيَقْنَنَّ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَرِعْ عُهُودَهُ وَذِمَمَهُ؛ كَسَى كَهْ بِعَهْدٍ وَبِيمَانٍ خُودِ وَفَا نَكْنَدُ بِهْ خُودِ ائِمَانِ نِيَاوْرِدَهْ اسْت.»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثُ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سَهْ چِيزِ اسْتِ كَهْ خُداوَنْدِ اِجَازَهْ تَخْلَفْ بِهْ اِحدِیْ دَرْبَارَهْ اَنَهَا نَدَاده: اِدَايِ اِمَانْتِ خِواهِ صَاِحِبِ اِمَانْتِ اِنْسَانِ نِيكوكَارِیْ بِاشْدِ يَا بَدَكَارِ وَوَفَايِ بِهْ عَهْدِ دَرْ بَرَابَرِ نِيكوكَارانِ وَبَدَكَارانِ وَنِيكِيْ بِهْ پَدْرِ وَمَادِرِ چِهْ نِيكوكَارِ بِاشْنْدِ يَا بَدَكَار.»<sup>۳</sup>

از این تعبیر و تعبیرات دیگر استفاده می شود که نمی توان به بهانه بدکار بودن یا کفر طرف معاهده؛ بعد از آنکه معاهده محکم شده است عهد و پیمان را شکست.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۸، ح ۲۶.

۲. غرر الحکم، ص ۲۵۳، ح ۵۳۱۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۱۵.

# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ بِجَهَالَتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

لازم است از کسی اطاعت کنید که از نشناختن او معذور نیستید.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را «قاضی نعمان مصری» در دعائم الاسلام در ضمن وصیتی طولانی که امام برای فرزندش حسن بن علی علیه السلام بیان کرده آمده است و عبارت آن وصیت‌نامه چنین است: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ» (از این عبارت به خوبی روشن می‌شود که قاضی نعمان مصری این کلام را از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه گرفته است) همچنین در غررالحکم با تعبیر متفاوتی این کلام ذکر شده: «عَلَيْكَ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُ بِجَهَالَتِهِ». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).  
 اضافه بر آنچه مرحوم خطیب ذکر کرده، مرحوم مفید که استاد سید رضی بوده در کتاب ارشاد این کلام حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای طولانی آن هم با تفاوتی آورده است. (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۲).



## شرح و تفسیر

### از چه کسی باید اطاعت کرد؟

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز خود اشاره به این نکته می‌کند که از چه کسی باید اطاعت و از چه کسی نباید اطاعت کرد، می‌فرماید: «لازم است از کسی اطاعت کنید که از شناختن او معذور نیستید»؛ (عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ).

منظور از «آن کس» در درجه اول ذات پاک خداوند متعال و در درجه بعد رسولش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم و بر حق اوست که اطاعت از آنها اطاعت مطلقه است یعنی کسی نمی‌تواند بگوید چون نمی‌دانستم اطاعت نکردم، چرا که بر هر کسی واجب است بخشنده نعمت‌ها را بشناسد؛ کسی که تمام هستی ما از اوست و ما هرگز نمی‌توانیم بگوییم چون نمی‌شناختیم در برابر ترک طاعتش معذور بودیم و بعد از شناخت خداوند باید بدانند او مطابق «قاعده لطف»، رسولانی را مبعوث می‌کند تا پیامش را به بندگان برسانند و راه صحیح و باطل را به آنها نشان دهند و به هنگام رحلت رسولان، اوصیای آنها را بشناسند و پیام رسولان را از آنها بگیرند.

در ضمن هدف حضرت این است که به مردم هشدار دهد از اطاعتش سر نیچند و بدانند هرگونه سرپیچی روز قیامت مایه سرافکندگی است و هیچ‌گونه عذری از آنها قبول نخواهد شد.

در تأیید این سخن، در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ بگو دلیل رسا و قاطع برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد).<sup>۱</sup> فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَفَلَا عَمِلْتَ<sup>۲</sup> بِمَا عَلِمْتَ وَإِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّمُهُ وَذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ خداوند متعال روز قیامت به بنده‌اش می‌گوید: آیا می‌دانستی؟ اگر بگوید: آری می‌فرماید: چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم به او می‌گوید: چرا یاد نگرفتی که عمل کنی و به این ترتیب با او مخاصمه می‌کند و این است معنای حجت بالغه».<sup>۳</sup>

ولی امور بسیاری است که انسان بر اثر عدم شناخت، در برابر آن معذور است؛ مثلاً من اگر ندانم فلان غذا یا لباسی را که از بازار مسلمانان می‌خرم دزدی و حرام است؛ غذا را بخورم و با لباس نماز بخوانم اگر فرضاً در قیامت از من سؤال کنند چرا چنین کردی می‌گوییم: نمی‌دانستم و هرگز به من نمی‌گویند چرا نرفتی و تحقیق و تفحص کنی و در اینجا جهل من عذر است؛ ولی در احکام شرع و معارف و عقائد دینی، جهل عذر نیست.

بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه، تفسیر دیگری برای این کلام حکمت‌آمیز مولا کرده و گفته‌اند: مفهوم آن این است که شما باید از شخص عاقلی اطاعت کنید که جهلی در افکار و اعمال او نیست که به هنگام سقوط در خطرات اعمالش، آن را عذری برای خود بشمارید.<sup>۴</sup>

۱. انعام، آیه ۱۴۹.

۲. در بعضی از نسخ این روایت به جای «أَفَلَا عَمِلْتَ» «هَلَّا عَمِلْتَ» و به جای «أَفَلَا تَعَلَّمْتَ» «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» آمده است. «کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۱۶». این تعبیر در بسیاری از کتاب‌های اصولی و از جمله در فراند شیخ انصاری به عنوان روایت آمده است.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۸.

۴. شرح نهج البلاغه محمد عبده، ذیل همین کلام حکمت‌آمیز.



به تعبیر دیگر از شخص عاقلی پیروی کنید که شما را به راه راست و امن و امان ببرد نه به بیراهه‌هایی که ناچار باشید از آن به علت نادانی اعتذار جویید. ولی به یقین تفسیر اول که مورد قبول بیشتر مفسران نهج البلاغه است صحیح‌تر به نظر می‌رسد. از جمله اموری که گواهی به صحت معنای اول می‌دهد تعبیری است که در نسخه دعائم الاسلام آمده که می‌گوید: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تَعْذِرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ»<sup>۱</sup>.




---

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۳.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید، و وسایل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید، و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت‌آمیز می‌نویسد: این در واقع جمله‌هایی است که مرحوم سید رضی از خطبه شماره ۲۰ برگرفته است سپس می‌افزاید: ما مدارک آن را در ذیل آن خطبه بیان کردیم. (ولی باید توجه داشت که بین این عبارت و عبارتی که در آن خطبه آمده تفاوت‌هایی هست و آنچه در آن خطبه آمده با سیاق عبارت مناسب‌تر است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).



## شرح و تفسیر

### حقیقت برای حق طلبان آشکار است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره به این نکته می‌کند که خداوند اسباب هدایت را آماده کرده است اگر از آن بهره نگیرید کوتاهی از شماست، می‌فرماید: «حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید و وسائل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید»؛ (قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ).

هدف امام علیه السلام از بیان این سخن آن است که خداوند تمام وسایل هدایت و نجات و سعادت را در اختیار شما گذاشته است، آیات قدرتش را در پهنه آفرینش به شما نشان داده، درس‌های عبرتش را درباره اقوام پیشین در برابر شما قرار داده است چشم باز کنید و آثار او را در عالم و سرنوشت اقوام گذشته را با چشم خود ببینید.

از سویی دیگر پیامبرانش مخصوصاً رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با کتب آسمانی ارسال داشته و پیام حق در گوش شما خوانده شده؛ پیامی که هم مشتمل بر معارف و عقاید است و هم راه و رسم عبودیت و طریق تهذیب اخلاق و همچنین راه بهتر زیستن و سعادت‌مند شدن، همه این پیام‌ها به گوش شما خوانده شده است. سعی کنید آنها را بشنوید و در سایه آن دیدنی‌ها و این

شنیدنی‌ها راه هدایت را در برابر شما گشوده است اگر تصمیم بر هدایت یافتن داشته باشید شتاب کنید و در این راه گام بگذارید و به سوی سرمنزل مقصود حرکت کنید.

امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند به همه شما اتمام حجت کرده اگر راه خطا رفتید و گرفتار مجازات الهی در دنیا و آخرت شدید بدانید بر اثر کوتاهی خودتان بوده است. ریشه‌های این گفتار حکیمانه در قرآن مجید است. در آیه ۱۰۴ سوره «انعام» می‌خوانیم: «﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾؛ دلایل بصیرت آفرین از طرف پروردگارتان برای شما آمده؛ کسی که (به وسیله آن)، بصیرت و آگاهی یافت، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم پوشید به زیان خودش می‌باشد».

در آیه ۲۰۴ سوره «اعراف» می‌خوانیم: «﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت (خدا) شوید».

در قرآن مجید کرارا درباره دوزخیان و کفار سخن به میان آمده و آنها را افرادی می‌شمارد که گوش دارند و نمی‌شنوند، چشم دارند و نمی‌بینند، می‌فرماید: «﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها (= عقل‌ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلانند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».<sup>۱</sup>

در آیه ۱۰ سوره «ملک» از قول دوزخیان چنین نقل شده است: «﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ و می‌گویید: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».

از آیات قرآنی و کلام حکیمانه بالا و روایات فراوان اسلامی استفاده می‌شود که آنچه برای هدایت انسان‌ها لازم بوده از سوی خداوند فراهم شده است. مشکل از ناحیه انسان‌هایی است که فاقد گوش شنوا و چشم بینا هستند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «لَيْسَ الْأَعْمَى مَنْ يَعْمي بَصْرُهُ إِنَّمَا الْأَعْمَى مَنْ تَعْمَى بِبَصِيرَتِهِ؛ نابینا کسی نیست که چشم خود را از دست داده باشد. نابینا کسی است که بصیرت ندارد».<sup>۱</sup>

در خطبه ۸۸ نهج البلاغه نیز آمده بود: «مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ؛ نه هر کس که دل دارد خردمند و نه هر کس که گوش دارد شنواست و نه هر کس که چشم دارد بیناست».

در دعاها نیز مکرر از خدا چشم بینا و گوش شنوا و قلب دانا می‌خواهیم؛ از جمله در دعایی ذیل زیارت آل یاسین آمده است که ده چیز از خداوند تقاضا می‌کنیم از جمله این‌که چشم مرا را از نور بینش و گوش مرا از نور حکمت پر کن؛ «وَأَنْ تَمْلَأَ... وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۲۲۰.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۴.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَاتِبٌ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او سرزنش کن! و شر وی را از راه بخشش به او دور ساز!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به گفتهٔ مرحوم خطیب در کتاب مصادر در کتاب‌های زیاد دیگری بعد از مرحوم سید رضی نوشته شده است. افرادی که بعید است با نوشته‌های مرحوم سید رضی ارتباطی داشته باشند؛ از جمله یاقوت مستعصمی در کتاب اسرار الحکماء و زمخشری در ربیع الأبرار و طواط در الغرر و العرر و ابن قاسم در روض الاخیار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).



## شرح و تفسیر

### بهترین راه دفع شرّ

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود بهترین راه رفع مزاحمت‌های بعضی از دوستان را بیان کرده، می‌فرماید: «برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او سرزنش کن و شری را از راه بخشش به او دور ساز»؛ (عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ).

ناگفته پیداست که گاه دوستان - به ویژه هنگامی که مدت دوستی طولانی باشد - بی‌مهری‌هایی در حق یکدیگر انجام می‌دهند، اگر باب گله و سرزنش و مقابله به مثل گشوده شود ممکن است این شکاف روز به روز بیشتر گردد و نامهربانی‌ها به شکل تصاعدی پیش رود و چه بسا رشته اخوت و دوستی از هم گسسته شود؛ اما اگر به جای مقابله به مثل، مقابله به ضد انجام شود آن‌گونه که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش فرموده است، به زودی این وضع پایان می‌یابد و شخص خطاکار از کرده خود پشیمان می‌گردد و در مقام جبران بر می‌آید.

فی‌المثل او به هنگام بازگشت از یک سفر زیارتی به دیدار من نیامد به جای این‌که او را سرزنش کنم انتظار می‌کشم در موقع مناسب به دیدارش بروم؛ بدیهی است که هر قدر او فرد کم‌محبّتی باشد باز تحت تأثیر قرار می‌گیرد یا به هنگام نیاز به وام از دادن وام به من خودداری کرد؛ اما من به هنگامی که احساس می‌کنم نیاز دارد به سراغش می‌روم و وام بیشتری در اختیارش می‌گذارم. به یقین در

آینده بی مهری خود را تکرار نخواهد کرد.

اساس این سخن همان است که در قرآن مجید آمده می فرماید «اذْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.<sup>۱</sup>

ولی همان گونه که در آیه بعد از این آیه آمده است همه افراد این قدر ظرفیت و سعه صدر ندارند که بتوانند بدی ها را با خوبی و بی مهری ها را با محبت پاسخ گویند، می فرماید: «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند.

رفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب و یاران ایشان الگوی روشنی برای این مطلب است.

بعد از داستان فتح مکه؛ بسیاری از مسلمانان انتظار داشتند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انتقام خونین و شدیدی از آنها بگیرد و سرزمین مکه را از لوث وجودشان پاک سازد. حتی بعضی از آنها پیش خود شعار «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ»؛ امروز روز انتقام است را سر دادند ولی ناگهان دیدند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمله کوتاه و پرمعنای «اذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»؛ بروید که همه آزادید» و شعار «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ»؛ امروز روز بخشش است» صحنه را به کلی عوض کرد و همین سبب شد اکثر دشمنان اسلام به دوستان صمیمی پیامبر صلی الله علیه و آله مبدل شدند و طبق آیه شریفه «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و بینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند.<sup>۲</sup>

۱. فصلت، آیه ۳۴.

۲. نصر، آیه ۲.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز بعد از جنگ جمل نه انتقامی از آتش افروزان جنگ جمل گرفت و نه اموال آنها را به غنیمت برداشت، بلکه فرمان عفو صادر فرمود و همسر پیامبر را که آتش افروز اصلی جنگ بود با احترام کامل به مدینه باز گرداند.

در حالات امامان معصوم علیهم السلام دیگر نیز نظیر همین معنا درباره دشمنان سرسخت دیده می شود. از جمله طبق آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در باب مکارم اخلاق امام سجاد علیه السلام آورده می خوانیم که شخصی در برابر آن امام بزرگوار ایستاد و زبان به دشنام و ناسزا گویی گشود. حضرت سخنی به او نگفت. هنگامی که گفتار او تمام شد و باز گشت امام علیه السلام به یارانش که آنجا نشسته بودند فرمود: شنیدید این مرد چه گفت؟ دوست دارم همراه من بیایید تا پاسخ مرا به او بشنوید. عرض کردند: مانعی ندارد و آنها مایل بودند که امام علیه السلام پاسخی همچون سخنان او بدهد ولی دیدند امام علیه السلام در اثنای راه این را آیه شریفه را تلاوت می کند: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (پرهیزگاران کسانی هستند که) خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد». <sup>۱</sup> با شنیدن این آیه دانستیم که حضرت نمی خواهد مقابله به مثل کند. هنگامی که به منزل آن شخص رسیدیم. امام علیه السلام او را با صدای بلند فرا خواند. فرمود: بگوئید علی بن الحسین است. او از خانه بیرون آمد در حالی که آماده شنیدن سخنان تند و شدید بود. در اینجا امام علیه السلام به او روی کرد و فرمود: «يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ أَنْفًا فُقُلْتَ وَقُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛ برادر تو الان نزد من آمدی و آنچه را می خواستی گفتمی اگر نسبت هایی را که به من دادی در من هست من از خدا برای خودم آمرزش می طلبم و اگر آنچه گفتمی در

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

من نیست برای تو طلب آمرزش می‌کنم». هنگامی که آن مرد این محبت و لطف و عطوفت را دید پیشانی امام علیه السلام را بوسید و گفت: من چیزهایی گفتم که در تو نبود و لایق خودم بود.<sup>۱</sup>

این گفتار دامنه‌دار را با حدیثی از حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم. در مناقب ابن شهر آشوب درباره اخلاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَغْفِرُ وَيَصْفَحُ؛ بدی را به بدی جزا نمی‌داد بلکه (با خوبی به مقابله با آن می‌پرداخت و) می‌بخشید و صرف نظر می‌کرد».<sup>۲</sup>

به گفته شاعر:

بدی را بدی سهل باشد جزا      اگر مردی احسنِ اِلَى مَنْ اَسَاء!

\* \* \*

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴، ح ۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح ۳۴ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوء

ظن پیدا می‌کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب

سوء ظن را فراهم کرده است).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز بخشی از کلماتی است که پیش از سید رضی مرحوم صدوق در کتاب امالی به صورت مسند و مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول به صورت مرسل آورده است همان‌گونه که مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را در لابه‌لای سخنان حکمت‌آمیز دیگری به صورت مسند ذکر کرده است، سپس مرحوم خطیب، کلامی نسبتاً طولانی از کلمات امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که مشتمل بر توصیه‌های مهمی است و جمله مورد بحث در لابه‌لای آن قرار دارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۱۳۹).

اضافه بر این مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۳۷، این حدیث را به طور مسند از امیرمؤمنان علیه السلام به این صورت نقل می‌کند: «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ وَ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ فِي يَدِهِ» همچنین در کتاب مسند زید بن علی، ص ۱۵۰۱ این کلام حکمت‌آمیز ذکر شده است.





## شرح و تفسیر

### از مواضع تهمت بپرهیز

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز اشاره به نکته مهمی درباره دفع سوء ظن ها می کند، می فرماید: «کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوء ظن پیدا می کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب سوء ظن را فراهم کرده است)»؛ (مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ).

مسئله سوء ظن و گمان نیاز به هزینه زیادی ندارد؛ بسیاری کسانانی که از یک یا چند قرینه ظنی فوراً گمان بد درباره اشخاص می برند، به همین دلیل کسانانی که می خواهند هدف تیرهای تهمت قرار نگیرند باید خود را از اموری که سوء ظن برانگیز است دور دارند.

قرآن مجید از جمله مسائلی که بر آن تأکید ورزیده این است که مسلمانان نسبت به یکدیگر سوء ظن نداشته باشند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان ها گناه است.<sup>۱</sup> نیز دستورات مؤکدی بر «حمل فعل برادر مسلمان بر صحت» داده شده ولی با این حال طبیعت توده مردم این است که از قرائن کوچکی نتیجه های سوئی می گیرند، ناگاه موج بدبینی بر

۱. حجرات، آیه ۱۲.

می‌خیزد و شاید صحنه جامعه‌ای را فرا می‌گیرد. به همین دلیل در کنار دستور به پرهیز از گمان بد امر شده است که افراد، خود را در موارد سوء ظن و تهمت قرار ندهند.

به بیان دیگر، ما نمی‌توانیم بگوییم چون در شریعت اسلام سوء ظن و تجسس حرام است، رفتن در مواضع تهمت مانعی ندارد و مردم باید به وظیفه خود عمل کنند و با حسن ظن به همه چیز بنگرند، زیرا تضمینی نیست که همه به این دستورات اسلامی بدون کم و کاست عمل نمایند، بنابراین سایر مردم تکلیفی دارند و ما هم وظیفه‌ای و اگر بخواهیم این موضوع را گسترش دهیم می‌توان گفت: همان‌گونه که ارتکاب گناه ممنوع است، فراهم کردن زمینه‌های گناه برای دیگران نیز ممنوع است.

در روایات اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است: در حدیثی که ابن ابی‌الحدید در شرح همین کلام حکمت‌آمیز آورده چنین می‌خوانیم که یکی از صحابه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کنار کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه مشاهده کرد که زنی با اوست. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخش را گفت. هنگامی که آن شخص عبور کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وی را صدا زد و فرمود: «هَذِهِ زَوْجَتِي فَلَانَةٌ؛ این زن را که دیدی فلانی همسرم است» آن مرد گفت: ای رسول خدا مگر ممکن است کسی درباره شما سوء ظنی ببرد؟ حضرت فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ؛ شیطان در وجود انسان‌ها همچون خونی که در رهاست جریان دارد (اشاره به این‌که بی سر و صدا در همه جای بدن انسان نفوذ می‌کند؛ در فکر و چشم و گوش و دست و زبان او)»<sup>۱</sup>.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد ۸ فصل آداب العشرة

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۰.

باب ۱۹ احادیث فراوانی در این زمینه آورده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَقْفَنَّ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمَّهِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از جاهای تهمت‌خیز پرهیز کنید حتی یکی از شما با مادرش در کنار جاده (به صورت تهمت‌برانگیز) نایستد، زیرا همه او را نمی‌شناسند (و ممکن است شما را متهم کنند)».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْلَى النَّاسِ بِالثُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الثُّهْمَةِ؛ سزاوارترین مردم به اتهام کسی است که با افراد متهم همنشین گردد».<sup>۲</sup>

یکی از ادبای بزرگ فارسی زبان می‌گوید: «هر که با بدان نشیند اگر طبیعت ایشان در او اثر نکند به طریقت ایشان متهم گردد و اگر به خراباتی رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. این حدیث در بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۱، ح ۷ نیز آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۰، ح ۳.

۳. کلیات سعدی.



۱۶۰

# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّيَاحُ

مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ.

امام علیه السلام فرمود:

آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) راه استبداد  
و خودکامگی پیش می‌گیرند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول به عنوان یکی از سخنان حکیمانه رسول الله صلی الله علیه و آله در وصیتی که به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود آمده است و علی علیه السلام آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرده بود به گونه‌ای که در محل کلام آمده است به دیگران ابلاغ فرمود. در غرر الحکم نیز همین جمله به همین صورت از علی علیه السلام ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).



## شرح و تفسیر

### قدرت و استبداد

امام باقر (ع) در این گفتار حکیمانه که بسیار فشرده و پرمعناست می‌فرماید: «آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) مستبد می‌شوند»؛ (مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَ). «استأتر» از ریشه «استئثار» به معنای استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی است.

تاریخ نیز گواه روشنی بر این معناست؛ بسیار بودند کسانی که چون دستشان به حکومت نرسیده بود دم از حق و عدالت و مشورت و واگذاری کار مردم به مردم می‌زدند؛ اما هنگامی که بر مرکب مراد سوار شدند و حکومت را در اختیار گرفتند بنای استبداد گذاشتند؛ نه به نصیحت کسی گوش دادند و نه به دوست و دشمن رحم کردند و خودکامگی را در حد اعلا در برابر رعایا انجام دادند. این مطلب به قدری شایع بوده و هست که به صورت ضرب‌المثلی درآمده است: «مَنْ غَلَبَ سَلَبَ وَمَنْ عَزَّ بَزَّ» کسی که غالب شود می‌دزدد و کسی که پیروز گردد سرمایه‌های دیگران را می‌رباید».

ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن، شعری از ابوالطیب (متنبی) نقل می‌کند:

وَالظُّلْمُ مِنْ شَيْعِ النَّفُوسِ فَإِنْ تَجِدَ ذَا عِفَّةٍ فَلِعَلِّهِ لَا يَظْلِمُ<sup>۱</sup>

«ظلم و ستم عادت انسان‌هاست و اگر شخص عقیف و عادل‌ی یافتی حتماً به

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۱.

دللی است که ظلم نمی‌کند».

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد؛ در آیه ۳۴ سوره «نمل» از زبان ملکه سبأ که زنی باهوش و پرتجربه بود نقل می‌کند: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أُذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) روش آنان همواره این‌گونه است».

در تاریخ اسلام نیز نمونه‌های فراوانی است از کسانی که پیش از دست‌یابی به حکومت، به ظاهر در سلک افراد متدین بودند؛ اما همین که به مقام و حکومتی رسیدند راه خودکامگی را پیش گرفتند.

در داستان معروفی از عبدالملک بن مروان خلیفه ستمگر اموی می‌خوانیم: قبل از آنکه به مقام خلافت برسد از عابدان و زاهدانی بود که در گوشه مسجد همواره مشغول به عبادت بود تا آنجا که او را «حمامة المسجد» (کبوتر مسجد) نامیدند؛ زیرا پیوسته قرآن تلاوت می‌کرد. هنگامی که خبر مر پدرش و بشارت خلافت را به او دادند، قرآن را بر هم نهاد و گفت «هُذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (برای همیشه من از تو جدا شدم و بعد به خودکامگی‌های حکومت پرداخت).<sup>۱</sup>

یکی از صفحات سیاه کارنامه عبدالملک نصب «حجاج» به ولایت کوفه بود. به یقین اخبار جنایات «حجاج» و کشت و کشتار بی‌رحمانه و شکنجه زندانیان بی‌گناه به صورت گسترده به «عبدالملک» می‌رسید؛ ولی خم به ابرو نمی‌آورد، چرا که حکومت چشم و گوش این انسان پست و بی‌ظرفیت و بی‌شخصیت را کور و کر کرده بود. امثال عبدالملک مروان در تاریخ بسیار بودند.

یکی دیگر از رسوایی‌های عبدالملک بن مروان همان چیزی است که در کتاب انساب الاشراف از او نقل شده که بعد از رسیدن به خلافت منبر رفت و با

۱. کتاب فخری، ابن طقطقی، ص ۱۲۳.



عصبانیت به مردم گفت: شما مرا امر به پرهیزگاری و نیکی‌ها می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید. به خدا سوگند از امروز به بعد اگر کسی مرا به تقوا امر کند گردنش را می‌زنم (وَاللَّهِ لَا يَأْمُرُنِي أَحَدٌ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَهُ) ۱.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده پایان می‌دهیم، حضرت فرمود: «فِي التَّوَرَاةِ أَرْبَعَةٌ أَسْطُرٌ: مَنْ لَا يَسْتَشِيرُ يَنْدَمُ وَالْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ وَمَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ؛ در تورات چهار جمله (پرازش) آمده است: کسی که مشورت نکند پشیمان می‌شود و فقر مر بزر است و آن‌گونه که به دیگران جزا می‌دهی به تو جزا داده خواهد شد و کسی که به حکومت دست یابد استبداد پیشه می‌کند» ۲.

پیامی که این جمله نورانی دارد این است که امام علیه السلام به پیروان خود توصیه می‌کند مراقب باشید حکومت و مقام، معمولاً انسان را به استبداد می‌کشاند شما چنین نباشید.



۱. انساب الاشراف، ج ۷، ص ۲۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۷، ح ۶۲.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

امام علیؑ فرمود:

کسی که (ترک مشورت کند و) استبداد به رأی داشته باشد هلاک می‌شود و آن کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آنها شریک می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: در کتاب غررالحکم به جای «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»، «مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» آمده و جمله دوم این کلام حکیمانه را جداگانه در جای دیگر ذکر کرده است. (و از آن معلوم می‌شود که منبع روایت او کتابی غیر از نهج البلاغه بوده است). نیز زمخشری با همین عبارتی که در نهج البلاغه آمده است این حدیث را در باب «العقل والفتنة» در کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).



## شرح و تفسیر

### نتیجه «استبداد» و «مشورت»

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود بیان فرموده دو روی یک سکه درباره مسئله مشورت است. می فرماید: «کسی که (ترک مشورت کند و) استبداد به رأی داشته باشد هلاک می شود و آن کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آنها شریک می شود»؛ (مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهُمْ فِي عُقُولِهِمْ).

درباره اهمیت مشورت و زیانهای استبداد به رأی، تا کنون در این کتاب کرارا سخن گفته ایم.

در بخش کلمات قصار در کلمه ۵۴ و همچنین کلمه ۱۱۳ امام علیه السلام به اهمیت مشورت اشاره فرموده و در عهدنامه مالک اشتر به صورت گسترده تری از مشورت و شرایط آن سخن گفته است؛ ولی هر قدر درباره اهمیت مشورت بحث شود کم است، زیرا مطلبی است سرنوشت ساز. قرآن مجید هم به مؤمنان دستور مشورت می دهد «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عقل کل بود در این باره امر می کند: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup>، قرآن حتی در موضوعات ساده نیز به مشورت اهمیت داده است از جمله درباره باز گرفتن کودک شیرخوار

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

از شیر مادر می‌فرماید: «﴿فَإِنْ أَرَادَا فَصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾؛ و اگر آن دو (پدر و مادر) با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر باز گیرند؛ گناهی بر آنها نیست».<sup>۱</sup>

همچنین روایات اسلامی به طور گسترده بر آن تأکید ورزیده است. در دنیای امروز نیز همه دولت‌ها حداقل در ظاهر تأکید بر تشکیل شوراهای برای قانون‌گذاری و امور اجرایی در سطوح مختلف دارند و اصل مشورت به عنوان اصلی اساسی شمرده می‌شود.

دلیل آن هم روشن است، زیرا خدای متعال همه مزایای فکری را به یک نفر نداده است، بلکه هشیاری مانند سایر نعمت‌ها در میان مردم تقسیم شده است. به همین دلیل هیچ کس بی‌نیاز از افکار دیگران نیست و هنگامی که انسان‌ها به مشورت بنشینند و عقل‌ها به یکدیگر ضمیمه شوند احتمال خطا بسیار کم می‌شود، زیرا جوانب مسئله به وسیله افراد مختلف که هر یک جانبی را می‌بینند روشن می‌گردد و مصداق تعبیری که در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است خواهد بود، می‌فرماید: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأَى الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ بر هر عاقلی لازم است که رأی عاقلان دیگر را (از طریق مشورت) به رأی خود اضافه کند و علوم دانشمندان را به علم خویش بیفزاید».<sup>۲</sup>

بعضی ممکن است تصور کنند حتماً باید با کسی مشورت کرد که عقل او از انسان قوی‌تر یا لااقل مساوی باشد در حالی که چنین نیست؛ انسان اگر دسترسی به چنین اشخاصی پیدا نکند سزاوار است حتی با زیردستان خود مشورت کند، چنان‌که مرحوم علامه مجلسی در حدیثی از بحارالانوار از امام علی بن موسی

۱. بقره، آیه ۲۳۳.

۲. غررالحکم، ص ۵۵، ح ۴۹۶.

الرضا علیه السلام نقل می‌کند که یکی از یارانش می‌گوید: خدمت آن حضرت بودیم سخن از پدرش (امام کاظم علیه السلام) به میان آمد. فرمود: «كَانَ عَقْلُهُ لَا يُوزَنُ بِهِ الْعُقُولُ وَرُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ: تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانَهُ؛ عَقْلٌ أَوْ قَابِلٌ مَقَابِسَهُ بِأَعْقُولِ دِيْغَرَانِ نَبُوْدَ وُلِيِّ بَا اَيْنِ حَالٍ گَاهِي بَا بَعْضِي اَز غَلَامَانَش مَشُوْرَتِ مِي كَرْد. بَعْضِي بَه اَنْ حَضْرَتِ گَفْتَنْد: شَمَا بَا مِثْلِ چنين شخصي مشورت مي‌کنيد؟ فرمود: اگر خدا بخواهد چه بسا راه حل مشکل را بر زبان او جاري کند».<sup>۱</sup>

یکی از فواید مشورت چیزی است که امام کاظم علیه السلام در حدیث نورانی اش به آن اشاره کرده می‌فرماید: «مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْذَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَا دِحًا وَعِنْدَ الْخَطَاءِ عَاذِرًا؛ كَسِي كَه مَشُوْرَتِ كَنْد اِگْر بَه حَق رَاه يَابْد اَوْ رَا سْتَايشِ مِي كَنْد و اِگْر بَه رَاه خَطَا بَرُوْد اَوْ رَا مَعْدُوْر مِي دَارَنْد. (در حالي كه اِگْر مَشُوْرَتِ نَكَنْد نَه دَر حَالِ خَطَا كَسِي عِذْر اَوْ رَا مَوْجِه مِي دَانْد و نَه دَر صَوَابِ كَسِي اَوْ رَا سْتَايشِ مِي كَنْد)».<sup>۲</sup>

احادیث درباره مشورت از معصومان علیهم السلام بسیار فراوان است این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم که فرمود: «الْحَزْمُ أَنْ تَسْتَشِيرَ ذَا الرَّأْيِ وَتَطِيعَ أَمْرَهُ؛ حَزْمٌ وَدَوْرَانْدِيشِي اِيْجَابِ مِي كَنْد كَه بَا صَاحِبِ نِظْرَانِ مَشُوْرَتِ كَنْي وَ اَز اَمْرِ اَوْ اِطَاعَتِ كَنْي».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۱، ح ۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۴، ح ۳۷.

۳. همان، ص ۱۰۵، ح ۴۱.





۱۶۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که راز خود را بپوشاند همواره اختیار آن به دست اوست

(و کسی که نپوشاند از اختیارش بیرون می‌رود).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این حکمت اشاره می‌کند که ما در حکمت ۱۵۹ به منابع این کلام حکیمانه نیز اشاره کردیم، زیرا این کلام حکمت‌آمیز به اضافه کلام دیگری در امالی صدوق به صورت مسند و در تحف العقول به صورت مرسل آمده است. مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را مسنداً ذکر کرده است (و پیدا است که هیچ کدام از این بزرگواران آن را از نهج البلاغه نگرفته‌اند، زیرا یا قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و یا با اضافاتی و به صورت مسند نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منابع دیگری داشته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹). در کتاب کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، حدیث ۱۳۷ نیز این گفتار حکیمانه به ضمیمه گفتار دیگری آمده است.



## شرح و تفسیر

### روش حفظ اسرار

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه تأکید بر حفظ اسرار می‌کند و می‌فرماید: «کسی که راز خود را ببوشاند همواره اختیار آن به دست اوست (و کسی که نبوشاند از اختیارش بیرون می‌رود.)»؛ (مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ).

منظور از سرّ، اموری است مربوط به انسان که اگر دیگران از آن آگاه شوند ممکن است مشکلات عظیمی برای وی فراهم سازند؛ مثلاً شخصی که معتقد به مذهب اهل بیت است و در میان متعصبان لجوج و نادانی از مخالفان قرار گرفته است، بدیهی است اگر سرّ خویش را فاش کند جانش به خطر می‌افتد و گاه افشای اسرار سبب می‌شود که حسودان انسان را از رسیدن به نتیجه کارش باز دارند و به اصطلاح چوب لای چرخ‌هایش بگذارند یا رقیبانی باشند که برای حفظ منافع خود پیش‌دستی کنند و کاری را که او ابداع کرده از وی بگیرند و به ثمر برسانند و از فواید آن بهره‌گیرند و ابداع‌کننده اصلی را محروم سازند.

بدیهی است عقل می‌گوید: در چنین مواردی اسرار را باید مکتوم داشت و حتی برای عزیزترین عزیزان بازگو نکرد، زیرا آن عزیزان هم عزیزانی دارند که برای آنها بازگو می‌کنند و چیزی نمی‌گذرد که آن سرّ، همه جا منتشر می‌شود و صاحب سرّ در رسیدن به اهدافش ناکام می‌ماند.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه (نامه امام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام) نیز

اشاره به کتمان سر شده است. همچنین در حکمت ۶ و ۴۸ نیز امام علیه السلام بر این معنا تأکید کرده است.

مسئله کتمان اسرار به قدری اهمیت دارد که در حدیثی امام صادق علیه السلام آن را همچون خونی می‌شمرد که فقط باید در درون رهای خود انسان جریان یابد، می‌فرماید: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا تُجْرِيهِ فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ»<sup>۱</sup>.

البته مسئله کتمان سر در مسائل اجتماعی که برای یک جامعه سرنوشت‌ساز است از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است و چه بسا افشای یک سر سبب حمله غافل‌گیرانه دشمن و ریخته شدن خون‌های بی‌گناهان گردد. در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موارد زیادی می‌بینیم که از طریق کتمان، پیشگیری از خسارات مهمی بر جامعه اسلامی کرد و از آن جمله مسئله کتمان اسرار در فتح مکه بود که با دقت انجام شد و هنگامی که لشکر اسلام با عده و عده فراوان در کنار مکه فرود آمدند تازه مکیان از جریان باخبر شدند و همین امر سبب شد مقاومتی نشان ندهند و خونی ریخته نشود و فوج فوج اسلام را پذیرا شوند.

گاه می‌شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به گروهی برای یکی از جنگ‌های اسلام مأموریت می‌داد برای این که دشمن از هدف آگاه نشود دستور می‌داد نامه‌ای بنویسند و آن را به صورت سربسته به فرمانده لشکر می‌داد و می‌فرمود: هنگامی که به فلان نقطه رسیدید نامه را باز کنید و مطابق دستور عمل نمایید و به این ترتیب دشمن از نقشه‌های مسلمانان آگاه نمی‌شد.

این سخن را با حدیث پربار دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام ادامه می‌دهیم که فرمود: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فِي الْأَدَاةِ وَمُوَاحَاةِ الْأَشْرَارِ؛ خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: «کتمان

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸. در بعضی از طرق این روایت به جای «فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» «مِنْ غَيْرِ أَوْدَاجِكَ» آمده ولی واژه «فی» در اینجا مناسب‌تر و صحیح‌تر است.

سرّ و دوستی با نیکان و تمام شرور در دو چیز جمع شده: فاش کردن اسرار و دوستی با اشرار.<sup>۱</sup>

البته این قاعده کلی مانند غالب قواعد کلی استثنای محدودی نیز دارد و آن در موردی است که انسان می‌خواهد با شخص عاقل و دانایی مشورت کند و با کلی‌گویی نمی‌تواند نظر او را جلب نماید، بلکه باید جزئیات مطلب را با او در میان بگذارد تا بتواند از مشورت او بهره‌گیرد. هرگاه چنین کسی انسان رازداری باشد می‌توان اسرار را در اختیار او برای رسیدن به اهداف مشورت گذارد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی که درباره شرایط شخص مورد مشورت بیان کرده می‌فرماید: «چهارمین شرط (بعد از عقل و دیانت و صداقت) این است: «أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ ثُمَّ يُسِرُّ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ فَإِنَّهُ... إِذَا أُطْلِعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَ كَمَلَتِ النَّصِيحَةُ؛ چهارمین شرط این است که او را بر سرّ خود آگاه سازی و همان‌گونه که تو درباره موضوع مورد مشورت آگاهی داری او هم آگاهی داشته باشد سپس سرّ تو را پنهان و مکتوم دارد... هرگاه او را بر سرّ آگاه ساختی و علم او نسبت به آن موضوع مانند علم تو شد مشورت کامل می‌شود و خیرخواهی به کمال می‌رسد».<sup>۲</sup>

### نکته:

#### حفظ اسرار و اهداف مهم آن

گاه سؤال می‌شود که برای چه منظوری ما اسرار را کتمان کنیم و از دیگران پنهان داریم. با کمی دقت معلوم می‌شود که آثار قابل ملاحظه‌ای می‌تواند داشته باشد از جمله:

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۱۰۳، ح ۳۰.

۱. عدم توانایی طرف مقابل بر تحمل آن سر؛ همان‌گونه که در مورد ائمه هدی علیهم السلام و مطالب مربوط به مقامات آنها یا معارف خاص الهی در احادیث دیده می‌شود و همان‌گونه که در داستان خضر و موسی در قرآن مجید آمده که خضر - آن مرد الهی - به موسی گفت: «تو توانایی تحمل بعضی از کارهای مرا نداری».<sup>۱</sup>

۲. گاه مکتوم بودن سرّ به نفع مردم است؛ مثل این‌که شب قدر به صورت سرّی در آمده و سبب می‌شود که مردم در لیالی مختلف به امید درک شب قدر به در خانه خدا بروند و یا پنهان بودن زمان عصر ظهور تا قیام قیامت که سبب آمادگی مداوم مردم می‌شود و همچنین مکتوم بودن پایان زندگی انسان‌ها.

۳. گاه می‌شود افشای سرّ سبب سوء استفاده دشمن می‌گردد و کاری که ممکن است به سادگی انجام گیرد بسیار پیچیده و پرهزینه می‌شود همان‌گونه که در مورد مستور ماندن زمان حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در تاریخ اسلام ثبت شده است.

۴. گاه افشای سرّ سبب برانگیخته شدن حسادت‌ها می‌گردد و برای پرهیز از آن چاره‌ای جز پوشانیدن آن نیست. همان‌طور که در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «اسْتَعِينُوا عَلَي أُمُورِكُمْ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ».<sup>۲</sup>

۵. پرهیز از توقعات بیجا؛ گاه می‌شود اگر مردم از امکانات فرد خاصی، با خبر شوند توقعات بیجا و بیش از حد از او داشته باشند و او را در تنگنا قرار دهند به همین دلیل سرّ خود را می‌پوشانند.

۶. پرهیز از کارشکنی‌ها؛ گاه می‌شود انسان برای کار مثبتی نقشه کشیده و اگر آن را فاش کند گروهی به هر دلیل مشغول کارشکنی می‌شوند، از این رو چاره‌ای جز کتمان آن سرّ نیست تا زمانی که به ثمر برسد و خود را نشان دهد.

۱. کُهِف، آیه ۶۷: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳، ح ۹۸.

۷. پرهیز از آبروریزی افراد؛ بسیار می‌شود اسراری نزد انسان است که اگر بازگو کند آبروی افراد آبرومندی که زمانی گرفتار لغزشی شده‌اند می‌ریزد و یا سبب شماتت دشمن نسبت به خود انسان می‌شود، زیرا مصیبتی به انسان رسیده که اگر آن را مکتوم دارد یک مصیبت است و اگر آشکار کند مصیبت شماتت دشمنان به آن افزوده می‌شود، همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

مگوی اندوه خویش با دشمنان      که لا حول گویند شادی کنان  
۸. پرهیز از ریاکاری؛ گاه انسان خدماتی به افرادی کرده که اگر آن را افشا کند بیم ریاکاری دارد. در این صورت، سرّ را مکتوم می‌دارد که به اخلاص خویش کمک کند.

۹. پرهیز از کارهای عجولانه؛ گاه انسان سرّی دارد که اگر عجله در افشای آن کند ممکن است به نتیجه نرسد ولی هر گاه برای مطالعه و تحقیق بیشتر آن را مکتوم دارد و در فضای آرامی به نتیجه برساند به نفع اوست.

۱۰. پرهیز از وحشت افراد کم ظرفیت؛ بسا حوادث تلخی ممکن است برای جامعه‌ای در پیش باشد که اگر مسئولین آن را فاش کنند، بسیاری از افراد وحشت‌زده می‌شوند از این رو آن را مکتوم می‌دارند تا آرامشی در کار باشد و یا شخصی مبتلا به بیماری خطرناکی شده، طبیب آن را به او نمی‌گوید تا آرامش خود را از دست ندهد.

از اینجا روشن می‌شود این‌که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می‌فرماید: «هر کس سرّ خود را بپوشاند اختیارش به دست اوست» تا چه اندازه دارای فلسفه‌های گوناگون و مثبت است.





۱۶۳

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ.

امام علیؑ فرمود:

فقر مرگ بزرگ تر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول (ابن شعبه حرانی) و خصال صدوق آمده است و نیز عیاشی در تفسیر خود آن را با تفاوت مختصری به صورت: «الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَخْمَرُ» نقل کرده است و بعد از سید رضی نیز زمخشری آن را در ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ۴۰).



## شرح و تفسیر

### بلای فقر!

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به آثار زیانبار فقر و تهی دسته اشاره کرده می‌فرماید: «فقر مر بزر تر است»؛ (الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ).

در مورد نکوهش فقر در همین کلمات قصار تعبیّرات متعددی دیده می‌شود؛ از جمله در حکمت ۳ آمده بود: «وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِيْنَ عَنْ حُجَّتِهِ؛ فقر، انسان هوشمند را از بیان دلیل و حجت خود گنگ می‌سازد». و در حکمت ۵۶ آمده بود: «وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ؛ فقیر حتی در وطنش غریب است». و در حکمت ۳۱۹ می‌خوانیم: «فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ! مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ فقر سبب نقصان دین و مشوش شدن عقل و جلب کینه می‌گردد». و در حکمت ۳۷۲ آمده است: «إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ؛ هرگاه اغنیا از کمک به دیگران بخل بورزند فقرا آخرت خود را به دنیایشان می‌فروشند».

از مجموع این کلمات حکیمانه با سایر روایاتی که از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده به خوبی استفاده می‌شود که اسلام برای مسئله فقرزدایی اهمیت بسیار قائل است.

در حدیث معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب کافی آمده است می‌خوانیم: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ نزدیک است که فقر انسان را به مرحله کفر برساند».<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴ و کنز العمال، ح ۱۶۶۸۲.

دلیل همه این است که فقر زمینه انواع انحرافات عقیدتی و اخلاقی را به ویژه در وجود افراد کم ظرفیت فراهم می‌سازد. بسیار دیده شده است که افراد فقیر کلمات کفرآمیز بر زبان جاری می‌کنند و هنگامی که زن و فرزند خود را گرسنه می‌بینند دست به هر کاری می‌زنند، قوانین اجتماعی را می‌شکنند، آداب و اخلاق انسانی را به فراموشی می‌سپارند و برای رفع فقر خود هر کاری را مجاز می‌شمارند و اگر شخص فقیر کم ظرفیت واقعا کافر نشود، به مرز کفر نزدیک می‌گردد و حداقل رضایت به قضای الهی را از دست می‌دهد. این احتمال نیز می‌رود که مراد از کفر، کفر عملی باشد که همان آلوده شدن به انواع معصیت‌هاست.

تعبیر به «الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛ مر بزر تر» اشاره به این است که انسان به هنگام مر حداقل از مشکلات این جهان آسوده می‌شود در حالی که فقیری که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند گویی پیوسته در حال جان دادن است. بنابراین همان‌گونه که ما به هنگام بیماری و تهدید به مر جسمانی به دنبال طبیب و درمان به هر سو می‌رویم، به هنگامی که فقر دامان فرد یا جامعه را می‌گیرد نیز باید برای نجات از آن تلاش و کوشش کنیم.

## نکته‌ها:

### ۱. فقرزدایی در تعلیمات اسلام

اسلام تنها ناظر به زندگی جاویدان آخرت نیست بلکه به زندگی آبرومند این دنیا نیز که مقدمه‌ای برای آن است اهتمام فوق‌العاده‌ای دارد، مسئله فقرزدایی را یکی از مهم‌ترین دستورات خود قرار داده و راه‌کارهای آن را نشان داده است. از یک طرف همه را به سعی و کوشش و کسب و کار دستور می‌دهد و جوان بی‌کار را بی‌منزلت می‌شمرد و ادای حق کارگران و کارمندان را از مهم‌ترین

واجبات می‌داند، بلکه کار را از مهم‌ترین عبادات قلمداد می‌کند، کارگر خسته در حال خواب را در حال عبادت می‌داند تا آنجا که توجه به معیشت و زندگی مادی را کفاره مهم‌ترین گناهان ذکر می‌کند، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكْفَرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكْفَرُهَا قَالَ الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ بعضی از گناهان است که نماز و صدقه و زکات هم نمی‌تواند آن را جبران کند. عرض داشتند ای رسول خدا! پس چه چیز آن را جبران می‌کند؟ فرمود: به فکر معیشت و زندگی بودن و برای آن تلاش کردن».<sup>۱</sup>

از طرف دیگر نیز به این نکته اشاره می‌کند که خداوند امکانات کافی در روی زمین برای حل مشکل فقر آفریده است حداقل این است که انسان آب و زمینی در اختیار داشته باشد. اگر برای عمران و آبادی و بهره‌گیری از آن تلاش کند می‌تواند فقر را از خود دور سازد، چنان‌که در حدیث معروفی می‌خوانیم: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ؛ دور باد از رحمت خدا کسی که آب و زمینی به دست آورد و باز هم فقیر باشد».<sup>۲</sup>

از سویی دیگر به حکومت اسلامی توصیه می‌کند که مسئله فقرزدایی را در رأس کارهای خود قرار دهد و با استفاده از زکات و خمس و انفال و مال الخراج و مبارزه با احتکار و تعیین قیمت در صورت لزوم و دعوت به ساده زیستن با فقر مبارزه کند.

امروز نیز اگر جوامع اسلامی بخواهند عزت و احترام و سربلندی و استقلال خویش را باز یابند باید از طریق همکاری با یکدیگر به استفاده از تمام منابعی که خدا به صورت فراوان در اختیار آنان گذاشته است با فقر مبارزه کنند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۷.

۲. همان، ج ۱۰۰، ص ۶۵، ج ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ۲۴، ج ۱۳.

## ۲. پاسخ به یک سؤال

بعضی می‌گویند همان‌گونه که در روایات بالا و امثال آن به شدت از فقر مذمت شده و حتی فقر مایهٔ روسیاهی در دو جهان شمرده شده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»<sup>۱</sup> در پاره‌ای از روایات نیز از فقر مدح بلیغی شده؛ از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَخِرُ» و حتی قرآن مجید همهٔ افراد را مخاطب ساخته می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»؛ ای مردم شما همگی نیازمند به خداید»<sup>۲</sup>.

ولی جواب آن روشن است، زیرا آنچه مایهٔ افتخار انسان است فقر الی الله است نه فقر در برابر انسان‌ها و به بیان دیگر: فخر و افتخار این است که انسان خداوند را منبع تمام خیرات بداند و خود را در همه چیزها نیازمند او بشمارد و با امکاناتی که خدا به او داده است از مواهب الهی بهره گیرد.

این احتمال نیز هست که منظور از فقر همان زندگی ساده و زاهدانه است که بعضی آن را فقر می‌پندارند ولی انبیا و اولیا به چنین زندگی افتخار می‌کردند همان‌گونه که مولای ما علی علیه السلام به لباس و غذای بسیار ساده افتخار می‌کرد. شرح مبسوطی را درباره فقر مذموم و ممدوح در جلد هشتم همین کتاب در شرح خطبهٔ ۲۲۵ صفحهٔ ۴۲۹ به بعد آورده‌ایم.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. فاطر، آیهٔ ۱۵.

۱۶۶

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند  
وی را برده خود ساخته است!

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه منبع دیگری جز کتاب غرر الحکم برای آن ذکر نکرده است (با این تفاوت که از نسخه خط مرحوم سید رضی «عبد» بدون تشدید نقل شده ولی در نسخه غرر «عبد» با تشدید است که شرح آن در متن خواهد آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).





## شرح و تفسیر

### راه تسخیر دل‌ها

امام باقر (ع) در این کلام حکیمانه اشاره به تسخیر دل‌ها کرده می‌فرماید: «هر کس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند وی را برده خود ساخته است!»؛ (مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ).

این سخن در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است که دستور می‌دهد در برابر بدی‌ها نیکی کنید تا دشمنان شما در برابر شما نرم شوند و دوست گردند. «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است»<sup>۱</sup>.

شبهه این معنا همان چیزی است که در حکمت ۱۵۸ نیز گذشت که می‌فرماید: «وَأَزِدُّكُمْ شَرًّا بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛ شر افراد را از طریق بخشش به آنان برطرف کن» و نیز شبهه حدیث دیگری که از آن حضرت در غررالحکم نقل شده که فرمود: «مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ اسْتَعْبَدَ؛ کسی که مال خود را به دیگران ببخشد آنها را در حلقه بندگی خود درآورده است» و حدیث دیگری که در غررالحکم آمده و به صورت ضرب‌المثلی در میان همه مردم مشهور است: «الْإِنْسَانُ عَبْدٌ الْإِحْسَانِ؛ انسان بنده احسان است».

روایات فراوانی با تعبیرات مختلف از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم به همین مضمون دیده می‌شود؛ از جمله: «الإِحْسَانُ يَسْتَرِيقُ الْإِنْسَانَ؛ احسان، انسان‌ها را بنده می‌سازد». و «بِالإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبُ؛ به وسیله احسان دل‌ها در تسخیر انسان در می‌آیند». و «مَا اسْتَعْبَدَ الْكِرَامُ مِثْلَ الْإِكْرَامِ؛ افراد با شخصیت را چیزی همانند اکرام و احترام، به بندگی و خضوع، نکشاند است».

آنچه در بالا آمد در صورتی است که جمله «عَبْدَهُ» با تشدید خوانده شود همان‌گونه که در نسخه ابن ابی‌الحدید و غررالحکم آمده است و مرحوم کمره‌ای نیز در شرح نهج‌البلاغه خود آن را کاملاً تأیید کرده است؛ ولی در بسیاری از نسخ «عَبْدَهُ» بدون تشدید آمده و مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: «چون خط سید رضی در اختیار مرحوم ابن میثم بوده و آن بدون تشدید است این نسخه را باید ترجیح داد»<sup>۱</sup> و معنای جمله مطابق آن این می‌شود که «هر کس حق افرادی را ادا کند که از ادای حق خودداری می‌کنند گویی او را پرستش کرده و برده اوست». مطابق این معنا گویا امام علیه السلام می‌فرماید: در برابر حق ناشناسان، حق شناس مباش و گرنه بنده و برده خواهی شد، در حالی که آنچه با روایات فراوان بالا هماهنگ و با قرآن سازگار باشد همان معنای اول است و نبودن تشدید در نسخه سید رضی دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا معمول نویسندگان در گذشته این نبوده است که تمام کلمات را اعراب بگذارند و به فرض سید رضی معتقد به نداشتن تشدید بوده، استنباطی از ناحیه خود اوست و گرنه مستقیماً از امیرمؤمنان چیزی نشنیده است و ما این استنباط را مناسب آیات و روایات دیگر نمی‌دانیم و اصرار مرحوم شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود بر معنای دوم صحیح نیست. به خصوص این‌که او می‌گوید: افراد رذل ممکن است از نیکی کردن سوء استفاده کنند که این سخن نیز قابل جواب است،

۱. بهج الصباغة، ج ۱۴، ص ۵۵۱.

زیرا معیار توده مردم هستند نه افراد رذل، هرچند در بعضی از روایات به این افراد رذل نیز اشاره شده است؛ توده مردم چنینند که اگر در مقابل بدی، خوبی ببینند، در برابر بی‌وفایی، وفا ببینند و در برابر بی‌مهری به آنها مهر شود متقلب خواهند شد. سماحت و عفو و گذشت اسلامی و سیره اولیاء الله نیز همین بوده است که حق‌ناشناسان را با حق‌شناسی ادب می‌کردند و در حلقه عبودیت خود در می‌آوردند.

\* \* \*



۱۶۵

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

امام علیؑ فرمود:

اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این کلام حکمت‌آمیز را از مدارک دیگری نقل کرده از جمله کتاب «ابن ابی‌الجد» با مقداری تفاوت و همچنین از مرحوم صدوق در کتاب عیون الاخبار و صحیفه الرضا با دو سند از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز» در خطبه‌اش این کلام را تضمین کرد و برای مردم خواند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).



## شرح و تفسیر

### اطاعت مخلوق محدود به عدم معصیت خالق است

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به حقیقت روشنی اشاره می‌کند که بسیاری به هنگام عمل آن را فراموش می‌کنند، می‌فرماید: «اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست»؛ (لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ).

اشاره به این‌که ما هرچه داریم از ذات پاک پروردگار است و در هر کار و قبل از هر چیز باید مطیع فرمان او باشیم، بهشت و دوزخ در دست اوست ثواب و جزا به حکم او، عزت و ذلت در این دنیا نیز از ناحیه اوست و در واقع «لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا لِلَّهِ» با این حال چگونه ممکن است ما به اطاعت مخلوقی درآییم که او فرمان معصیت خالق را صادر کرده است. این نهایت بی‌خبری و ضعف ایمان و نادانی و ناسپاسی است.

به همین دلیل فقهای ما می‌گویند اطاعت والدین و اطاعت زن از شوهر و مانند آن تنها در صورتی مجاز یا لازم است که بر خلاف فرمان خدا نباشد و از این رو برای انجام حج واجب، نهی آنها هیچ اثری ندارد و همچنین در انجام دادن واجبات دیگر و ترک محرمات، و آن کس که اطاعت مخلوق را بر اطاعت خالق مقدم سازد در واقع مشرک است؛ یعنی گرفتار شرک عملی شده است؛ از این رو قرآن مجید در مورد والدین می‌فرماید «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من

همتایی قائل شوی که از آن آگاهی نداری، از آنها پیروی مکن»<sup>۱</sup>. همچنین اگر حکومتی به هر نام تشکیل شود و قانونی بر خلاف قانون خداوند وضع کند هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد، چون اطاعت مخلوق و معصیت خالق است جز این که او را مجبور کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه برای این جمله معنای دیگری ذکر کرده و گفته‌اند منظور این است که هیچ کس حق ندارد از طریق معصیت راه اطاعت خدا را بییماید؛ مثلاً در خانه غصبی نماز گزارد یا با آب غصبی وضو یا غسل کند یا با مال حرام فی سبیل الله انفاق نماید.

ولی معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، از این رو کسانی که به این جمله استناد جسته‌اند نیز در موارد مصداق معنای اول بوده است از جمله قصه «معاویه» و «شداد بن اوس» است که ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند: او (که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود) در مجلس معاویه حضور داشت. معاویه به او گفت: برخیز و یادی از علی کن و عیب‌هایی برای او بشمار. او برخاست و خطبه‌ای خواند و نه تنها عیبی بر آن حضرت نگرفت بلکه تلویحاً مدح امام را کرد و در لابه‌لای خطبه‌اش این جمله را نیز بیان کرد: «إِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» و در پایان رو به معاویه کرد و گفت: ای معاویه کسی که با ذکر حق تو را به خشم بیاورد خیرخواه توست و کسی که با سخن باطل تو را راضی کند خیانت به تو کرده است. معاویه سخن او را قطع کرد و دستور داد او را از محل خطابه پایین آورند. سپس به او محبت کرد و مالی به او بخشید و به او گفت: تو مدح سخاوتمندان کردی آیا من از سخاوتمندان هستم یا نه؟ «شداد» گفت: اگر مال حلالی غیر از اموال بیت‌المال مسلمانان داشته باشی و انفاق کنی تو از سخاوتمندانی و اما اگر مال مسلمانان باشد و آن را در اختیار گرفته باشی و از

۱. عنکبوت، آیه ۸.



طریق اسراف آن را خرج کنی مشمول آیه: ﴿إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾<sup>۱</sup> خواهی بود.<sup>۲</sup>

مرحوم مغنیه نیز در شرح نهج البلاغه خود ضمن تفسیر کلام امام علیه السلام به همین معنا، می گوید: کسی که معصیت پروردگار کند حجت الهی بر ضد او تمام است، هرچند از همه خلائق اطاعت کند و هر کس اطاعت خداوند نماید حجت الهی به نفع او تمام است حتی اگر جمیع خلائق را معصیت کند، بلکه در چنین موردی که مردم مخالف اطاعت خدا هستند ولی او خدا را اطاعت می کند، اطاعتی برتر و دارای ثوابی بیشتر است. قرآن مجید می فرماید: «﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ آیا از آنها می ترسید؟ با این که اگر ایمان دارید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. اسراء، آیه ۲۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

۳. توبه، آیه ۱۳.

۴. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۵.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

برای انسان عیب نیست که حقش به تأخیر افتد. عیب آن است  
که چیزی را که حقش نیست بگیرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در کتاب مصادر، این کلام نورانی را از کسانی نقل می‌کند که قبل از سید رضی می‌زیستند و یا بعد از او بوده ولی با تفاوتی نقل کرده‌اند از جمله مرحوم سید بن طاووس در کشف المحجّة آن را از رسائل کلینی نقل کرده و شیخ طوسی در امالی و محقق بحرانی در کتاب برهان در ضمن خطبه مفصلی با سندی از حسن بن علی آورده است. ابن ابی الحدید می‌گوید: شاید این سخن در پاسخ سؤالی باشد که کسی از آن حضرت پرسید: چرا مطالبه حق خود را در مسئله امامت تأخیر انداختی و امام علیه السلام این پاسخ را به او داد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

باید توجه داشت که آنچه در روایت برهان و امالی طوسی آمده از شخص امام حسن علیه السلام است نه از امیرمؤمنان علی علیه السلام هرچند به نظر می‌رسد این سخنان حکمت‌آمیز از آن منبع زلال پرفیض جوشیده باشد.



## شرح و تفسیر

### عیب واقعی این است!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - و در بعضی از روایات آمده است - امام علیه السلام این سخن حکمت‌آمیز را در پاسخ کسی می‌گوید که از آن حضرت پرسید چرا شما در گرفتن حق خود در امر امامت شتاب نکردید. امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «برای انسان عیب نیست که حشش به تأخیر افتد. عیب آن است که چیزی را که حشش نیست بگیرد»؛ (لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ).

البته شک نیست که تأخیر امام علیه السلام در مسئله امامت - که از یک سو نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خلافت آن حضرت در داستان غدیر و غیر آن بود و از سوی دیگر افضلیت آن حضرت نسبت به تمام صحابه که جای انکار برای هیچ فرد منصفی نیست ایجاب می‌کرد که آن حضرت خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - بدین رو بود که آن حضرت حق خود را در مسئله امامت که در واقع حق مسلمانان است مطالبه کرد؛ اما مخالفان دست به دست هم دادند و او را از رسیدن به آن حق محروم نمودند، بنابراین ایراد کسانی که می‌گویند: «امامت حق شخصی نبود که حضرت از آن چشم‌پوشد، بلکه حق مردم بود و تأخیر در مطالبه چنین حقی روا نیست» پاسخ روشن است و آن این‌که تأخیر مزبور در واقع از ناحیه امام علیه السلام نبود، بلکه از ناحیه کسانی بود که سال‌ها برای رسیدن به آن نقشه‌ها کشیده بودند و حتی زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست در آستانه وداع با دار

دنیا نامه‌ای بنگارد و این حق را تثبیت کند آنها مانع شده و نسبت‌های بسیار ناروایی به ساحت قدس پیامبر صلی الله علیه و آله دادند که داستان اسفانگیزش در تمام کتاب‌های اهل سنت و شیعه آمده است.

مقایسه این دو با یکدیگر (تأخیر حق و گرفتن ناحق) و ترجیح اول بر دومی کاملاً روشن است، زیرا گرفتن ناحق گناه قطعی است در حالی که تأخیر حق چه شخصی باشد و از ناحیه خود انسان تأخیر بیفتد و چه حق مردم باشد و از ناحیه دشمنان به تأخیر افتد، چیزی نیست که بر انسان عیب به شمار آید.

در نامه ۲۸ از نامه‌های امام علیه السلام نیز جمله‌ای شبیه این جمله حکیمانه گذشت، حضرت در پاسخ معاویه که گفت: تو را همچون شتری که افسار زده بودند و می‌کشیدند برای بیعت بردند، فرمود: «به خدا سوگند تو می‌خواستی با این گفتارت مرا نکوهش کنی؛ اما ناخودآگاه مدح کردی و ثناگفتی. می‌خواستی رسوا کنی و خودت رسوا شدی» «وَمَا عَلَيَّ الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِبَيْعِيهِ؛ برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و یقینش آمیخته با شک نگردد».

سید بن طاووس رحمته الله در کتاب کشف المحجّة از رسائل مرحوم کلینی نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام به درخواست جمعی از مردم نامه‌ای درباره مسائل مربوط به خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مرقوم داشت؛ نامه‌ای بسیار طولانی و پرمعنا و روشن و شفاف و دستور داد برای رفع هرگونه ابهام در این مسئله، آن را در هر روز جمعه در برابر مردم بخوانند و ده نفر از یاران سرشناس و معروف و باشخصیت بر آن گواهی دهند، در ضمن آن نامه همین جمله مورد بحث آمده است.

سزاوار است کسانی که می‌خواهند به اعماق مسئله خلافت برسند و پی به

کارهای ناروایی ببرند که در این زمینه پس از پیامبر ﷺ انجام شد و مظلومیت علی علیه السلام را دریابند این نامه را به دقت بخوانند تا بدانند چگونه گروهی هماهنگ حق را از مسیرش منحرف ساختند و مسلمانان را به چه شکلی گرفتار کردند.<sup>۱</sup>

\* \* \*





۱۶۷

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ.

امام علیؑ فرمود:

خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

اسناد دیگر این کلام حکمت آمیز به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، غرر و درر آمدی است که به جای لفظ «إِعْجَاب» «العجب» آمده است و زمخشری نیز در کتاب ربیع الابرار با تفاوتی آن را نقل کرده یعنی به جای «يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ» «يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).



## شرح و تفسیر

### مانع بزرگ ترقی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از مهم‌ترین آثار سوء اعجاب به نفس کرده می‌فرماید: «خودپسندی مانع (بزرگ) ترقی است»؛ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ).

ریشه خودپسندی حب ذات افراطی است. آن‌گونه که انسان نقطه‌های مثبت خود را بزرگتر از آنچه هست می‌بیند و نقطه‌های ضعف را هیچ‌گاه نمی‌بیند و یا کمتر از آنچه هست می‌بیند و در واقع خودپسندی و اعجاب به نفس یکی از حجاب‌ها و موانع شناخت و معرفت است.

نخستین اثر آن این است که انسان را از پیشرفت و تکامل باز می‌دارد، زیرا انسان تا زمانی که خود را ناقص می‌بیند، برای پیشرفت تلاش می‌کند. آن روز که خود را کامل دانست متوقف می‌شود.

در حکمت ۳۸ و همچنین ۱۵۰ نیز اشاره‌ای به آثار سوء این رذیله اخلاقی شده بود تا آنجا که امام علیه السلام در حکمت ۳۸ فرمود: «وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ؛ بدترین تنهایی خودبینی است».

اثر سوء دیگر همان است که در بالا اشاره شد: افراد خودپسند دوستان خود را از دست می‌دهند و در زندگی تنها و منزوی می‌شوند، زیرا لازمه خودپسندی خودبرتربینی و فخرفرشی است و این چیزی است که مردم آن را تحمل نمی‌کنند.

در روایات اسلامی اشارات گسترده‌ای به آثار سوء عجب شده است؛ در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ خدا می‌داند که (حتی) گناه برای مؤمن از عجب بهتر است (زیرا گناه، او را به نقایص خود آشنا می‌سازد و به درگاه خدا می‌رود، توبه می‌کند و راه تکامل را می‌پوید) و اگر چنین نبود هیچ‌گاه مؤمن به گناهی آلوده نمی‌شد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ؛ کسی که گرفتار خودپسندی شود هلاک می‌شود»<sup>۲</sup>.

از دیگر آثار سوء عجب و خودپسندی این است که گاه اعمال زشت خود را نیک و صفات رذیله خویش را حسنه می‌پندارد و این بلای بزرگی برای او می‌شود؛ نه به اصلاح خویشتن می‌پردازد و نه از گناهان خود توبه می‌کند.

باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأُولَى وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ؛ انسان گاهی عملی انجام می‌دهد و از آن بیمناک و ترسان است (چون می‌داند یا احتمال می‌دهد کار خلافی بوده) سپس کار نیکی انجام می‌دهد و عجب پیدا می‌کند. امام علیه السلام فرمود: این شخص در حالت اول که خائف است حالش بهتر از حالت دوم است که اعجاب به نفس دارد»<sup>۳</sup>.

در ذیل حکمت ۴۶ نیز احادیثی در این باره آورده‌ایم. نقطه مقابل عجب خودکم‌بینی و تواضع و فروتنی است که سبب می‌شود انسان در صدد اصلاح خویش و رفع نقائص از وجود خود برآید و به یقین

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ح ۴.

خداوند به چنین بندگانی نیز کمک خواهد کرد.  
 سعدی در این زمینه مثال زیبا و پرمعنایی زده است:  
 یکی قطره باران ز ابری چکید  
 خجل شد چو پهنای دریا بدید  
 که جائی که دریاست من کیستم  
 گر او هست حقا که من نیستم  
 چو خود را به چشم حقارت بدید  
 صدف در کنارش به جان پرورید  
 سپهرش به جایی رسانید کار  
 که شد نامور لؤلؤ شاهوار  
 بلندی از آن یافت کو پست شد  
 در نیستی کوفت تا هست شد

این سخن را با سخنی از رسول اکرم ﷺ خاتمه می‌دهیم: یکی از وصایای آن حضرت به علی علیه السلام این بود: «یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُّهِلِكَاتُ شُحٍّ مُّطَاعٌ وَهَوَى مُتَّبَعٌ وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز است که انسان را هلاک می‌کند بخلی که انسان از آن پیروی کند و هوای نفس که شخص در برابر آن تسلیم گردد و اعجاب به نفس».<sup>۱</sup>

\*\*\*



۱۶۸

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ.

امام علیه السلام فرمود:

فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی با دنیا کوتاه.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که غیر از نهج البلاغه در سند این کلمه حکمت آمیز در کتاب مصادر آمده، غرر آمدی است که آن را همراه کلمات حکمت آمیز دیگری آورده پیش از آن جمله «الْعِلْمُ دَلِيلٌ» و بعد از آن «الْمُنَافِقُ مُرِيبٌ» را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۱).

آنچه ما در غرر یافتیم چنین است: «هُوَ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ وَالْمَقَامُ يَسِيرٌ؛ در امور دنیا آسان بگیر! چون مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه و توقف در آن کم.»





## شرح و تفسیر

### نزدیکی فرمان مرگ

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و حکیمانه خود اشاره به کوتاهی عمر انسان در دنیا کرده می‌فرماید: «فرمان مرگ نزدیک است و مدت همراهی (با مردم و مواهب دنیا) کوتاه»؛ (الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ).

واژه «امر» اشاره به پایان زندگی و فرارسیدن مرگ است، همان‌گونه در آیه ۱۴ سوره «حدید» آمده است: «وَعَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ»؛ و آرزوهای دورودراز شما را فریب داد تا فرمان خدا رسید.

«اصطحاب» به معنای همراه و همنشین بودن با مردم دنیا یا با مواهب و نعمت‌های حیات است.

این حقیقتی است که همگان آن را می‌دانیم و آثار آن را همه روز با چشم مشاهده می‌کنیم؛ هر روز پیکر بی‌جان بعضی از دوستان یا غیر دوستان را می‌بینیم که بر دوش دیگران به سوی آرامگاهشان حمل می‌شود. جای خالی بسیاری از دوستان و بستگان و عزیزان در میان ما نمایان است. قبور آنها در دسترس ماست: غالباً به زیارت قبورشان می‌رویم و از همه برتر در صفحات تاریخ یاد نام‌آورانی را ملاحظه می‌کنیم که در عصر خود چه قدرت و زندگی پرغوغایی داشتند؛ ولی به سرعت همه پایان گرفت و چیزی جز استخوان‌های پوسیده آنها در زیر خاک و قصرهای ویران‌شده‌شان باقی نمانده است.

با این وصف غالباً گرفتار غفلتیم، به پایان زندگی خود نمی‌اندیشیم، توشه‌ای مناسب برای سفر پر خوف و خطر آخرت فراهم نمی‌سازیم. به فرموده امام علیه السلام در حکمت ۱۲۲ «گویی فرمان مر بر غیر ما نوشته شده و گویی این مردگانی را که با چشم می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند؛ (كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ... وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ).

به همین دلیل در روایتی که مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه‌ای نقل کرده می‌خوانیم: «سُئِلَ أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؛ از آن حضرت پرسیدند: کدام یک از مؤمنان باهوش‌ترند؟» فقال: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ کسی که بیش از همه به یاد مر باشد و کسی که از همه آماده‌تر برای آن شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب شریف از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که می‌فرمود: «عَجَبٌ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى؛ بسیار تعجب است از کسانی که مر را (عملاً) انکار می‌کنند در حالی که هر روز و شب، مردگان را می‌بینند همچنین بسیار تعجب است از کسانی که جهان آخرت را انکار می‌کنند در حالی جهان دنیا را می‌بینند (که نشانه‌های آخرت در آن بسیار است)».<sup>۲</sup>

شاعر می‌گوید:

فلک ای دوست! ز بس بی حد و بی مَر<sup>۳</sup> گردد

بد و نیک و غم و شادی همه آخر گردد

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۱ و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۸.

۳. حد و اندازه

ز قفای من و تو گرد جهان را بسیار  
 دی و اسفند مه و بهمن و آذر گردد  
 ماه چون شب شود از جای به جایی حیران  
 پی کیخسرو و دارا و سکندر گردد  
 این سبک خنگ<sup>۱</sup> بی آسایش بی پا تازد  
 وین گران کشتی بی رهبر و لنگر گردد  
 روز بگذشته خیال است که از نو آید  
 فرصت رفته محال است که از سر گردد  
 کشتزار دل تو کوش که تا سبز شود  
 پیش از آن کین رخ گلنار معصفر گردد  
 زندگی جز نفسی نیست غنیمت شمرش  
 نیست آمد که همراه نفس برگردد  
 چرخ بر گرد تو دانی که چه سان می گردد؟  
 همچو شهباز که بر گرد کبوتر گردد  
 اندر این نیمه ره، این دیو تو را آخر کار  
 سر بیچاند و خود بر ره دیگر گردد  
 خوش مکن دل که نگشته است نسیمت ای شمع  
 بس نسیم فرح انگیز که صرصر گردد

\*\*\*

---

۱. خنگ: مرکب.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

امام علیه السلام فرمود:

صبح برای آنها که دو چشم بینا دارند روشن است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی القضاعی از علمای قرن پنجم) حکمت پیش گفته به این صورت آمده است: «مَا أَوْضَحَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» نویسنده مصادر بعد از نقل این سخن از منبع مزبور می‌گوید: شاید این روایت ترجیح بر آنچه در کلام سید رضی آمده است داشته باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲). مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود تصریح می‌کند که این کلام حکیمانه به عنوان یک ضرب‌المثل در کتاب امثال میدانی و امثال ابوهلال عسکری آمده است. (بهبج الصباغة، ج ۱۴، ص ۵۵۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی خود این کلام حکمت‌آمیز را از حضرت در نامه‌ای که به «شریح» نوشت نقل کرده است: «مَا أَبْيَنَ الْحَقُّ لِذِي عَيْنَيْنِ» (امالی صدوق، ص ۳۸۸). در کتب زیاد دیگری نیز این جمله با تعبیرات مختلفی از آن حضرت نقل شده است.



## شرح و تفسیر

### نشانه‌های حق آشکار است

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به کسانی که حق را با تمام ظهور و بروز آن فهم نمی‌کنند هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «صبح برای آنها که دو چشم بینا دارند روشن است»؛ (قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ).

اشاره به این‌که کسانی که چشم بصیرت دارند حق را به خوبی درک می‌کنند، زیرا نشانه‌های آن کاملاً آشکار است؛ خواه این حق به معنای ذات پاک پروردگار باشد آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است»<sup>۱</sup> و یا این‌که مراد از صبح قرآن مجید است، همان‌گونه که می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ (آری) از طرف خدا نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد».<sup>۲</sup> یا این‌که منظور آیین اسلام و آورنده آن باشد آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ اکراهی در قبول دین نیست. (زیرا) راه راست از راه انحرافی روشن شده است»<sup>۳</sup> و یا این‌که

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. مائده، آیه ۱۵.

۳. بقره، آیه ۲۵۶.

مراد رسول گرامی اسلام باشد همان گونه که می خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده؛ و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش»<sup>۱</sup>.

یا مقصود خود حضرت (و امامان اهل بیت) باشد، چنان که در زیارت «جامعه» آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شَيْهٍ مُّحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ». و در خطبه ۸۷ نهج البلاغه نیز به این معنا اشاره شده است. یا این که منظور تمام آنچه گذشت و تمام حقایق عالم هستی است.

قرآن مجید در سوره «اسراء» آیه ۷۲ نیز می فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛ اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است».

به هر حال این جمله به صورت ضرب المثلی در آمده و واژه «صبح» کنایه از حق و «ذی عینین» کنایه از صاحبان بصیرت و آگاه و واژه «أضاء» اشاره به ظاهر بودن حق است. حال اگر کسانی گمراه شوند به علت نابینایی آنهاست، یا این که چشم دارند و بر هم می گذارند یا خفایش صفت از دیدن آفتاب حق به شب های تاریک و ظلمانی پناه می برند. آنها سزاوار هرگونه سرزنش و مجازاتند آن گونه که شاعر پارسی زبان می گویند:

راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب      تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش  
چندین چراغ دارد و بیراهه می رود      بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش!

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

ترک گناه آسان تر از تقاضای توبه است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در جلد دوم کتاب اصول کافی این کلام نورانی را از امام صادق از جدش امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل می‌کند: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَكَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَالْمَوْتُ فَصَحَّ الدُّنْيَا فَلَمْ يَثْرِكْ لِيذَى لُبِّ فَرَحًا؛ ترک گناه از تقاضای توبه آسان تر است و چه بسیار شهوت‌رانی ساعتی که اندوه طولانی به دنبال دارد و مرگ چهره نازیبای دنیا را آشکار کرده و برای هیچ عاقلی شادی نگذارد است.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).



## شرح و تفسیر

### راه نزدیکتر!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد ترک گناه و مقایسه آن با توبه از گناه اشاره کرده می‌فرماید: «ترک گناه آسان‌تر از تقاضای توبه است»؛  
(تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ<sup>۱</sup>).

امام علیه السلام فرمود ترک گناه از تقاضای توبه آسان‌تر است این نکته دلایل زیادی دارد، زیرا از یک سو ممکن است انسان پس از ارتکاب گناه توفیق توبه نیابد و از دنیا برود به خصوص اگر توبه را به تأخیر بیندازد آن‌گونه که سیره بسیاری از غافلان است.

از سوی دیگر توبه شرایط زیادی دارد پشیمانی قطعی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده و پرداخت حق الناس و قضای عبادات و پرداختن و کفاره اگر عملی است که دارای قضا و کفاره بوده مانند ترک روزه واجب و جبران کردن خطاهای گذشته با اعمال صالح آینده، زیرا در قرآن مجید کرارا بعد از جمله «تَابُوا» واژه «أَصْلَحُوا» ذکر شده است.<sup>۲</sup>

از همه اینها گذشته گناه رسوباتی در روح انسان از خود بجای می‌گذارد که برطرف ساختن آن بسیار مشکل است و درست به این می‌ماند که به کسی

---

۱. در متن نسخه صبحی صالح «طَلَبِ الْمَعُونَةِ» آمده است در حالی که اکثر نسخه‌ها «طَلَبِ التَّوْبَةِ» است و مناسب نیز همین است و به نظر می‌رسد واژه «الْمَعُونَةُ» خطای ناسخ باشد.

۲. در ۵ مورد از آیات قرآن «تَابُوا وَأَصْلَحُوا» و در ۲ مورد «تاب و اصلح» ذکر شده است.

بگویند مراقب باش بدنت مجروح نشود و دست و پایت نشکند. او بگوید مهم نیست اگر مجروح شد مداوا می‌کنم و اگر شکست به شکسته‌بند مراجعه می‌نمایم در حالی که بعد از مداوای جراحات و جبران استخوان‌های شکسته آثاری از آن در ظاهر یا در باطن باقی می‌ماند که گاه تا آخر عمر همراه انسان است.

مرحوم علامه مجلسی در روضه بحارالانوار در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام موسی بن جعفر علیه السلام جمله‌ای از حضرت مسیح نقل می‌کند و آن جمله این است: «بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ إِنَّ مَنْ لَيْسَ عَلَيْهِ دَيْنٌ مِنَ النَّاسِ أَرْوَحُ وَأَقْلُ هَمًّا مِمَّنْ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَإِنْ أَحْسَنَ الْقَضَاءِ وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَعْمَلِ الْخَطِيئَةَ أَرْوَحُ هَمًّا (مِمَّنْ) عَمِلَ الْخَطِيئَةَ وَإِنْ أَحْلَصَ التَّوْبَةَ وَأَنَابَ؛ به حق برای شما می‌گویم. کسی که بدهی به مردم ندارد راحت‌تر و کم‌غصه‌تر است از کسی که دینی بر ذمه اوست، هرچند می‌تواند به خوبی آن را ادا کند. همین‌گونه کسی که گناهی نکرده راحت‌تر و کم‌اندوه‌تر است از کسی که مرتکب گناهی شده، هرچند توبه خالصانه‌ای بعد از آن کند و به خدا باز گردد».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کافی و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار داستان جالبی از عابدی از بنی اسرائیل نقل می‌کند که ذکر آن در اینجا بسیار مناسب است. در این حدیث امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مرد عابدی در بنی اسرائیل بود که هرگز مرتکب خلافتی در امور دنیا نشده بود (و گناهی نکرده بود) به گونه‌ای که ابلیس از دست او ناراحت شد و فریاد کشید و لشکرش نزد او حاضر شدند. ابلیس گفت: چه کسی می‌تواند برای من این عابد را گمراه سازد؟ یکی از آنها گفت: من آماده‌ام. ابلیس گفت: از کدام راه به سراغ او می‌روی؟ گفت: از ناحیه زنان (و شهوت جنسی که بسیار نیرومند است). ابلیس گفت: کار تو نیست این عابد مسائل مربوط به زنان را تجربه نکرده است. دیگری از شیاطین گفت: من

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۷، ح ۱.

آمادگی داردم. ابلیس گفت: از کجا به سراغ او می‌روی؟ گفت: به وسیله شراب و لذات. ابلیس گفت: کار تو نیست او علاقه‌ای به این امور ندارد. سومی گفت: من آماده‌ام (که او را همراه سازم). ابلیس گفت: از چه راه به سراغ او می‌روی؟ گفت: از طریق کارهای نیک (و عبادت!) ابلیس پسندید گفت: برو، این کار از تو ساخته است. او به صومعه عابد رفت و در برابر او ایستاد و مشغول نماز شد. عابد از عبادت خسته می‌شد و می‌خوابید و آن شیطان چشمش به خواب فرو نمی‌رفت، عابد استراحت می‌کرد ولی شیطان استراحت نمی‌کرد. عابد در حالی که خود را در برابر او قاصر و عمل خود را کوچک می‌دید گفت: ای بنده خدا از چه راه این همه قدرت و قوت بر نماز و عبادت پیدا کردی؟ شیطان جوابش را نداد. بار دوم و بار سوم تکرار کرد. شیطان در جواب او گفت: ای بنده خدا! گناهی از من سر زده و من از آن توبه کردم هر زمان که گناه به خاطر می‌آید قوتی بر نماز پیدا می‌کنم. عابد گفت: اگر چنین است گناهت را به من بگو تا من هم انجام دهم و توبه کنم و هرگاه چنین کردم (و گناه به خاطر آمد) قوت بر نماز پیدا کنم.

شیطان به او گفت: به شهر می‌روی (در محله بدنام) و سراغ فلان زن آلوده را می‌گیری دو درهم به او بده و مرتکب گناه شو. عابد گفت: من دو درهم ندارم اصلاً نمی‌دانم دو درهم چیست. شیطان دو درهم از زیر پای خود در آورد و به او داد. مرد عابد (ساده‌لوح) با همان لباس عبادت وارد شهر شد و سراغ منزل آن زن آلوده را گرفت. مردم او را راهنمایی کردند و تصورشان این بود که آمده است او را موعظه کند تا دست از کار زشت بر دارد. فرد عابد هنگامی که به سراغ آن زن آمد دو درهم را نزد او افکند و گفت: برخیز! برخاست و به داخل منزلش شد و به عابد گفت: داخل شو. آن‌گاه زن آلوده گفت: تو با وضع و هیئتی به سراغ من آمده‌ای که هیچ کس به این صورت به سراغ من نمی‌آید. (با لباس عابدان

و پارسایان آمده‌ای) بگو بینم چه خبر است. عابد جریان را به طور کامل برای آن زن تعریف کرد. آن زن گفت: «إِنَّ تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَجَدَهَا؛ ترک گناه آسان‌تر از تقاضای توبه است و تمام کسانی که تقاضای توبه می‌کنند ممکن است موفق به توبه نشوند». سپس افزود: تصور می‌کنم فردی که این دستور را به تو داده شیطانی بوده که در برابر تو به صورت عابدی ظاهر شده است. برگرد که من هرگز تسلیم خواسته‌تو نخواهم شد.

مرد عابد (از خواب غفلت بیدار شد و) بازگشت (و اثری از آن شیطان ندید) اتفاقاً آن زن بدکاره آن شب از دنیا رفت و مردم دیدند بر در خانه او نوشته شده است به تشییع جنازه این زن حاضر شوید که از اهل بهشت است. مردم به شک افتادند سه روز دست نگه داشته و او را دفن نکردند، چون در کار او حیران بودند. خداوند به پیامبر آن زمان یعنی «موسی بن عمران» وحی فرستاد که به سراغ فلان زن برو نماز بر او بخوان و به مردم بگو که در نماز بر او شرکت کنند که من او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم، زیرا فلان بنده عابد مرا از گناه باز داشت.<sup>۱</sup>

\* \* \*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ.

امام علیؑ فرمود:

بسیار می‌شود که یک وعده غذا (غذای نامناسب) از وعده‌های فراوان غذا  
(غذای خوب) جلوگیری می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب الله در کتاب مصادر این جمله حکمت‌آمیز را جمعی که قبل از سید رضی یا بعد از او بوده‌اند با اختلافی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در دست داشته‌اند؛ از جمله جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب بخلاء جمله پیش گفته را چنین نقل می‌کند: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: قَلَّ مَا أُدْبِرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ وَقَالُوا: رَبُّ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ؛ کمتر می‌شود که چیزی پشت کند و باز برگردد و گفته‌اند چه بسا یک وعده غذا (غذای نامناسب) انسان را از غذاهای فراوان (خوبی) باز دارد». (تعبیر به قالوا نشان می‌دهد که این جمله ضرب‌المثلی قبل از امام علیؑ بوده است و امام علیؑ آن را نقل فرموده، هر چند نویسنده مصادر این سخن را نپذیرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۲).

اضافه بر این علی بن محمد اللیثی (متوفای قرن ۶) آن را در کتاب عیون الحکم والمواعظ، ص ۱۰۳ با تفاوتی آن را ذکر کرده است.





## شرح و تفسیر

### نتیجهٔ پیمودن راه ناصواب

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که در همه شئون زندگی ساری و جاری است می‌فرماید: «بسیار می‌شود که یک وعده غذا (غذای نامناسب) از وعده‌های فراوان غذا (غذای خوب) جلوگیری می‌کند»؛ (كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ).

چه بسا انسان غذایی را که دوست دارد بیش از حد تناول می‌کند و بیمار می‌شود و روزهای متوالی یا میل به غذا ندارد و یا این‌که طبیب، او را از غذاهای مختلف چرب و شیرین باز می‌دارد، بنابراین در هیچ کار نباید افراط کرد که این افراط ممکن است او را از همان کار در آینده به کلی باز دارد.

این سخن ضرب المثلی است برای تمام کسانی که راه افراط را پیش می‌گیرند؛ مثلاً کسی که آنقدر در دوستی پافشاری می‌کند، آن دوست از او منزجر می‌شود و برای همیشه از وی فاصله می‌گیرد و یا این‌که دیگری را آنقدر به عبادت دعوت می‌کند که برای همیشه از عبادت بیزار می‌گردد.

شبهه این سخن گفتار حکیمانه دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا؛ چه بسا یک ساعت هوس‌رانی که موجب اندوه طولانی (برای سالیان دراز) می‌شود».<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱.

جمعی از شارحان نهج البلاغه یا محدثان این گفتار حکیمانه امام علیه السلام را به عنوان دستوری طبی مطرح کرده و حتی آن را جزء مجموعه‌هایی که مربوط به دستورات طبی است آن را قرار داده‌اند. اگر منظورشان این است که معنی مطابقی این سخن دستوری طبی است هرچند معانی التزامی آن شامل تمام مسائل مربوط به زندگی مادی انسان می‌شود، بحثی نیست ولی اگر بخواهند آن را منحصر به دستور طبی کنند اشتباه روشنی است و از این رو بسیاری از محققان این جمله را ضرب المثلی تلقی کرده‌اند که در موارد مختلف از آن استفاده می‌شود حتی بعضی گفته‌اند که این ضرب المثل در میان عرب در عصر جاهلیت نیز بوده است و امام علیه السلام آن را اقتباس فرموده همان‌گونه که گاه از اشعار شعرا نیز امام علیه السلام در سخنان خود استفاده می‌کند.

شاعر عرب می‌گوید:

وَكَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَهْأَهَا      بِلَذَّةِ سَاعَةٍ أَكَلَاتِ دَهْرِي  
وَكَمْ مِنْ طَالِبٍ يَسْعَى بِشَيْءٍ      وَفِيهِ هَلَاكُهُ لَوْ كَانَ يَدْرِي

و چه بسیار که یک وعده غذایی از وعده غذایی دیگر منع می‌کند و چه بسیار که لذت یک ساعت یک عمر انسان را محروم می‌سازد.  
و چه بسیار کسانی که برای رسیدن به چیزی تلاش می‌کنند در حالی که هلاکشان در آن است.

۱۷۲

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیؑ فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن عیناً در حکمت ۴۳۸ بدون کم و زیاد نقل شده و خطیبؑ در آنجا به منابع آن از کتب دیگر اشاره می کند (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامهؑ ومفید در کتاب اختصاص ومیلانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار وحصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴). در کتاب مطالب السؤل نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴ آورده است.



## شرح و تفسیر

### دشمنان حق

امام علیه السلام در این گفتار بسیار حکیمانه خود اشاره به یکی از آثار خطرناک جهل کرده می‌فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

این دشمنی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اولاً اشخاص جاهل و نادان احساس نقص در خود می‌کنند و همین احساس سبب می‌شود که نسبت به آنچه نمی‌دانند عداوت و دشمنی به خرج دهند و گاه حتی آنها را ناچیز و بی‌ارزش بشمارند تا از این طریق نقص خود را برطرف سازند.

ثانیاً هرگاه انسان از اسرار چیزی بی‌خبر باشد به قضاوت عجولانه می‌پردازد و در این قضاوت عجولانه با آنچه نمی‌داند به دشمنی بر می‌خیزد.

ثالثاً جهل همچون ظلمات است و انسان هنگامی که در ظلمات متراکم قرار گیرد هر شبهی از دور می‌بیند به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را حیوانی درنده یا گرگی خطرناک می‌پندارد و هر آوازی می‌شنود آن را نشانه حمله دشمنی می‌شمرد. در ظلمات جهل نیز انسان گاه هر مطلبی را مخالف و دشمن خود می‌پندارد حتی اشخاصی را که درست نمی‌شناسد با بدبینی به آنها نگاه می‌کند و به همین دلیل گاه کشورها و ملت‌ها به جنگ‌های خونین دست می‌زنند به سبب این‌که از حال یکدیگر بی‌خبرند و هر حرکتی را توطئه‌ای بر ضد خود

می‌پندارند، لذا یکی از طرق ایجاد آشتی و صفا و اتحاد و دوستی در میان مردم و ملت‌ها بالابردن سطح آگاهی‌های آنهاست و این‌که سران آنها در کنار هم بنشینند و به مذاکره بپردازند و با نیت‌های واقعی یکدیگر آشنا شوند و یخ‌های بدبینی ذوب شود و دیوار بی‌اعتمادی فرو ریزد و در کنار هم با محبت و دوستی زندگی کنند.

ریشه این گفتار حکیمانه، قرآن مجید است که می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ»؛ (ولی آنها از روی علم و دانش، قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری در همین زمینه می‌فرماید: «لَا تَعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ»؛ به آنچه نمی‌دانید دشمنی نکنید، زیرا بیشتر دانش‌ها در اموری است که شما نمی‌دانید.<sup>۲</sup>

نیز در حدیث دیگری که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمه آورده می‌فرماید: «مَنْ جَهِلَ شَيْئاً آتَهُ؛ کسی که چیزی را نمی‌داند آن را نکوهش می‌کند».<sup>۳</sup>

قرآن مجید بحثی درباره داستان خضر و موسی دارد. در این داستان بسیار پر معنا این نکته روشن می‌شود که چگونه انسان مطلبی را که نمی‌داند به مخالفت با آن می‌پردازد. موسی علیه السلام بر حسب ظاهر می‌دید خضر کشتی سالمی را سوراخ و معیوب می‌کند و یا جوانی را به قتل می‌رساند و دیواری را در شهر بیگانه‌ای بدون دلیل تعمیر و مرمت می‌کند به همین دلیل فریاد اعتراض او بلند شد چون ظاهر را می‌دید و از باطن قضیه بی‌خبر بود هنگامی که خضر فلسفه آنها را یک یک برشمرده کاملاً تسلیم شد.<sup>۴</sup>

۱. یونس، آیه ۳۹.

۲. غررالحکم، ص ۴۶.

۳. میزان الحکمه، واژه جهل، ح ۱۲۶۷.

۴. شرح این داستان را در کتاب تفسیر نمونه، ذیل تفسیر سوره کهف مطالعه فرمایید.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهُ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا.

امام علیؑ فرمود:

کسی که از آرای مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید)  
موارد خطا را خواهد شناخت.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه این کلام حکیمانه را از آن حضرت علیؑ از منابع فراوان دیگری نقل کرده است که قبل یا بعد از سید رضی بوده‌اند. از جمله کسانی که قبل از سید رضی می‌زیستند و آن را نقل کرده‌اند صاحب کتاب تحف العقول در کتاب خود و مرحوم کلینی در روضه کافی و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و از کسانی که بعد از مرحوم رضی می‌زیستند قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).





## شرح و تفسیر

### راه شناخت حق

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه راه به دست آوردن رأی صحیح را در مسائل مختلف نشان داده است. می فرماید: «کسی که از آراء مختلف استقبال کند (و نظرات متفاوت را بررسی نماید) موارد خطا را خواهد شناخت»؛ (مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْأَرَآءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا).

بعضی از مسائل بدیهی است و به همین دلیل مورد اختلاف نیست اما بسیاری از مسائل نظری پیچیده و آراء مختلفی در آن اظهار شده است. در این گونه مسائل هرگز نباید انسان به تنهایی تصمیم‌گیری کند بلکه عقل می‌گوید: باید آرای دیگران را به ضمیمه استدلالات آنها بررسی کند تا بتواند آنچه را به حقیقت نزدیک‌تر است انتخاب نماید.

همان چیزی که قرآن مجید به آن دستور داده می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند.<sup>۱</sup> بر این اساس حکما و متکلمان و فقهای ما همواره در مسائل نظری نخست به نقل اقوال می‌پردازند و در کنار هر قول دلیل طرفداران آن را ذکر می‌کنند، سپس

۱. زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

از بررسی مجموع آنها ضعف‌ها و قوت‌ها ظاهر می‌شود و آن قول را که از همه برتر می‌بینند انتخاب می‌کنند. حتی گاه اقوال کسانی که اختلاف مذهبی با آنها دارند نیز در برابر خود قرار داده و دلیلشان را بررسی می‌کنند. این همان روشی است که در بسیاری از علوم از جمله علم فقه از قدیم میان جمعی از دانشمندان متداول بوده و امروز نام «فقه مقارن» بر آن می‌نهند و مثلاً پیروان مکتب اهل بیت آراء مذاهب چهارگانه اهل سنت و دلائل آنها را نیز بررسی می‌کنند و از مقارنه آنها با آنچه از مکتب اهل بیت آموخته‌اند به نقاط قوت و ضعف آراء مختلف آشنا می‌شوند.

البته یکی از طرق آشنایی با آرای دیگران به مشورت نشستن است ولی کلام امام علیه السلام در اینجا منحصرأ ناظر به مشورت نیست، بلکه هر گونه بررسی آرای دیگران را شامل می‌شود.

این گفتار حکیمانه از یک سو هشدار است به افراد متعصب و لجوج و صاحبان استبداد در رأی که گاه حاضر نیستند حتی سخنان دیگران را بشنوند تا چه رسد که اگر آنها را صحیح دیدند بپذیرند و از سوی دیگر مسئله آزادی و سعه صدر را در مسائل علمی روشن می‌سازد که از چهارده قرن پیش برای ما به یادگار مانده است؛ آن روز که نه سخنی از علم مقارن بود و نه حریت در بررسی آراء و نه احترام به افکار دیگران.

شبهه این گفتار حکیمانه در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت نقل شده که به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید: «اضْمُمُ آراءَ الرَّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرُ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأُبْعَدَهَا مِنَ الْإِذْتِیَابِ؛ آرای عالمان یکی را در کنار دیگری قرار ده سپس آن رأی را که به حقیقت نزدیک‌تر و از خطا دورتر است انتخاب کن».<sup>۱</sup>

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۴.

همان‌گونه که قبلاً در ذیل حکمت ۱۶۱ گفتیم این معنا در غررالحکم به شکل دیگری از آن حضرت نقل شده است: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ شایسته است که انسان عاقل آراء سایر عقلا را در کنار رأی خود قرار دهد و علوم حکیمان را به علم خود بیفزاید (وبرترین را انتخاب کند)».<sup>۱</sup>

به همین جهت از استبداد به رأی در روایات اسلامی شدیداً نکوهش شده است.

در دنیای امروز نیز به این مسئله اهمیت فراوان داده می‌شود که برای رسیدن به رأی صحیح نظرخواهی می‌کنند و آراء مختلف را از صاحب‌نظران جمع می‌کنند و آنها را در برابر هم قرار می‌دهند تا از این طریق به آنچه صحیح‌تر است نائل شوند. اگر دنیا، امروز به این مسئله رسیده پیشوای بزرگ اسلام امیرمؤمنان علی علیه السلام چهارده قرن پیش آن را بیان فرموده است.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۴۹۶.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَحَدٌ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيٌّ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که سرنیزهٔ خشم را برای خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران باطل پیدا خواهد کرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه - به گفتهٔ مرحوم خطیب در مصادر - در کتب فراوان دیگری نیز آمده است؛ از جمله زمخشری در ربیع الأبرار به عین عبارت نهج البلاغه و آمدی در غررالحکم با تفاوتی آن را آورده است. نیز امیر یحیی علوی در کتاب الطراز آن را با کمی تفاوت ذکر کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۴).



## شرح و تفسیر

### راه پیروزی بر دشمن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه راه پیروزی بر دشمنان نیرومند را تبیین می‌کند، می‌فرماید: «کسی که سرنیزه خشم را برای خدا تیز کند توانایی بر قتل سردمداران باطل پیدا خواهد کرد»؛ (مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشْدَّاءِ الْبَاطِلِ). اشاره به این‌که راه رسیدن به پیروزی در مقابل دشمنان سرسخت و نیرومند دو چیز است: آمادگی کامل و خلوص نیت و توکل بر خدا. هرگاه این دو با هم جمع شوند سرسخت‌ترین دشمنان را می‌توان به وسیله آن به زانو در آورد. قرآن مجید روی هر دو عامل تکیه کرده در یک جا می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ برای مقابله با آنها (= دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و... آماده سازید.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ هرگز سست نشوید! و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.<sup>۲</sup>

منظور از «غضب» در این گفتار حکیمانه امام علیه السلام خشم‌های زودگذر بی‌دلیل نیست بلکه منظور قوت اراده و تصمیم جدی برای مبارزه با دشمن آن هم برای

۱. انفال، آیه ۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۹.

خدا، تقویت آیین و دفاع از بندگان اوست.  
 تعبیر به «أشداء الباطل» سردمداران و نیرومندان آنهاست.  
 تعبیر به «قتل» اشاره به هر نوع پیروزی بر آنها و خاموش کردن و از بین بردن  
 نفوذ آنها در جوامع بشری است.

غضب و خشم غالباً نکوهیده است، زیرا در آن حالت، انسان از مرز حق  
 بیرون می‌رود و دست به کارهایی می‌زند که سبب پشیمانی در عمر می‌شود،  
 از این رو در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ  
 كُلِّ شَرٍّ»<sup>۱</sup>.

ولی گاه به سبب کارهای خلافی که انجام می‌شود: آشکار شدن منکرات،  
 غضب حقوق ضعیفان، تعرض به نوامیس مردم، ایجاد ناامنی در جامعه اسلامی  
 و غلبه هوا و هوس بر اجتماع، در چنین شرایطی انسان مؤمن، بیدار و غیور،  
 خشمگین می‌شود؛ نه خشمی زودگذر بلکه خشمی عمیق و برای خدا و می‌دانیم  
 در حالت خشم تمام نیروهای انسان بسیج می‌گردند و گاه یک انسان معمولی  
 قدرت چندین نفر را پیدا می‌کند و آمادگی برای مبارزه با باطل حاصل می‌شود.  
 به همین دلیل قرآن مجید خشمگین شدن موسی بعد از بازگشت از کوه طور  
 و مشاهده گوساله پرستی بنی اسرائیل را به شکلی مثبت و کاری صحیح بیان کرده  
 است. آنجا که می‌فرماید: «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ  
 يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ  
 رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَّوْعِدِي»؛ موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود باز  
 گشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا  
 مدت (جدایی من از) شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان  
 بر شما نازل شود که از وعده من تخلف کردید؟!<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. طه، آیه ۸۶.



در آیه آخر سوره «فتح» نیز درباره مؤمنان راستین تعبیر به «أَشْدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» شده است.

در حدیثی نیز که علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار آورده می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اموال غنایم، نسبت به بعضی از جنگجویان سختگیری کرد گروهی از آن حضرت شاکی بودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد نادای در میان مردم ندادهد و بگوید: «ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ؛ ای مردم زبان شکایت را از علی بن ابی طالب بردارید، چرا که او درباره اوامر الهی سختگیر است و سازش کاری در دینش را مجاز نمی شمرد». مردمی که این سخن شنیدند لب از شکایت فرو بستند و دانستند این گونه سختگیری ها مطلوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.<sup>۱</sup>

در حدیث مشهوری نیز می خوانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی از مردم سؤال کرد: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟» جمعی گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند؛ بعضی نماز، برخی دیگر زکات، عده ای روزه، گروهی حج و عمره و جمعی دیگر جهاد را ذکر کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ من نیست (سپس فرمود): محکم ترین دستگیره های ایمان حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضُ فِي اللَّهِ وَ دَوَسْتُ دَاوَسْتِنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ بِيْزَارِي أَيْ دَشْمَانِي خِدَاسْتِ».<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیثی که علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است پایان می دهیم او می گوید: در روایتی آمده است که خدای متعال به موسی علیه السلام گفت: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟ قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ وَ صُمْتُ وَ تَصَدَّقْتُ وَ ذَكَرْتُ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذِّكْرُ نُورٌ،

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۵.

۲. کافی، ج ۲، ۱۲۵، ج ۶.

فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى: دُنِّي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ  
وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي  
اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز برای من کاری انجام داده‌ای؟ موسی عرض کرد:  
برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام و صدقه داده‌ام. خداوند متعال به او فرمود:  
اما نماز برای تو نشانه ایمان است و روزه سپری سپر آتش و انفاق سایه‌ای در  
محشر و ذکر خدا نور است کدام عمل را برای من بجا آورده‌ای ای موسی! عرض  
کرد: خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما. فرمود: آیا کسی را برای  
من دوست داشته‌ای و برای من کسی را دشمن داشته‌ای؟ در اینجا بود که  
موسی علیه السلام دانست بهترین اعمال، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست.<sup>۱</sup>

\* \* \*

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا هَيْبَتْ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که از چیزی (زیاد) می ترسی خود را در آن بیفکن، چراکه سختی پرهیز  
از آن از آنچه می ترسی بیشتر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر این کلام حکیمانه را از دو نفر کسانی که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند نقل می کند که هر کدام آن را با تفاوت روشنی آورده اند؛ تفاوتی که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته اند: نخست آمدی در غررالحکم آن را چنین نقل کرده است: «إِذَا هَيْبَتْ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَشَدُّ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهِ» و دومی سید یحیی علوی در الطراز است که می نویسد: «إِذَا هَيْبَتْ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ وُقُوعَكَ فِيهِ أَهْوَنُ مِنْ تَوْقِيهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).



## شرح و تفسیر

### راه زدودن ترس و وحشت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته حکیمانه مهمی در مقابله با مشکلات اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که از چیزی (زیاد) می‌ترسی خود را در آن بیفکن، چرا که سختی پرهیز از آن از آنچه می‌ترسی بیشتر است»؛ (إِذَا هَيْبَتُ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيِهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ).

بارها این مطلب تجربه شده است که انسان هنگامی که از چیزی می‌ترسد پیوسته در اضطراب و پریشانی و ناراحتی است؛ اما هنگامی که انسان خود را در آن می‌افکند می‌بیند بسیار راحت‌تر از آن بود که فکر می‌کرد.

دلیل این مشکل روانی روشن است، زیرا اولاً تا انسان وارد چیزی نشده پیوسته در پریشانی و وحشت به سر می‌برد و ای بسا روزها و هفته‌ها این درد و رنج ادامه یابد؛ اما هنگامی که خود را در آن افکند ممکن است در چند دقیقه پایان یابد.

ثانیاً تا انسان به سراغ مطلبی که از آن می‌ترسد نرود احتمالات گوناگون می‌دهد که بسیاری از آن احتمالات بیش از واقعیتی است که در آن امر مخوف وجود دارد. به همین دلیل درد و رنج انسان افزایش می‌یابد.

از این رو بعضی از علمای اخلاق در کتب اخلاقی برای درمان رذیله ترس پیشنهاد می‌کنند انسان در صحنه‌های رعب‌آور وارد شود؛ مثلاً بعضی از خوردن

دارو یا تزریق آمپول وحشت دارند؛ اما هنگامی که چند بار تکرار می‌شود وحشت آنها به کلی فرو می‌ریزد.

یکی از فلسفه‌های انواع تمرین و رزمایش‌های نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از دل‌های سربازان و افسران و فرماندهان است.

سعدی در گلستان خود داستان زیبایی در این زمینه نقل می‌کند. می‌گوید: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست، و غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده. گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد. چندان که ملاحظت کردند آرام نمی‌گرفت و عیش مَلِک از او منعص بود چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود مَلِک را گفت: اگر فرمان دهی من او را به طریقی خاموش گردانم. گفت: غایت لطف و کرم باشد. بفرمود تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد، مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند و به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه‌ای بنشست و آرام یافت. مَلِک را عجب آمد پرسید: در این چه حکمت بود؟ گفت: از اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی‌دانست. قدر عافیت کسی دارد که به مصیبتی گرفتار آید.

بسیار می‌شود که انسان به علت این گونه وحشت‌ها به سراغ کارهای مهم نمی‌رود و در واقع مانع بزرگی بر سر راه کارهای بزرگ می‌شود.

به گفتهٔ مرحوم کمره‌ای در منهاج البراعة بسیاری از مکتشفان و محققان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نائل شده‌اند؛ آنها در درون جنگل‌ها و صحراهای آفریقا و بیابان‌های پراکنده وارد می‌شوند و به سیر دریاها می‌پردازند و به درون جزایر دوردست نفوذ می‌کنند و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست می‌آورند و هم شهرت جهانی کسب می‌کنند. افزون بر این به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه‌ای می‌شود.

سپس این سخن حکیمانه را در قالب شعری بیان می‌کند:  
 چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بپیرای تشویش خویش  
 دو دل بودن و خود نگه داشتن بسی سخت تر می‌کند قلب، ریش  
 در زبان عرب ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله:  
 «أُمُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ وَأُمُّ الْمُهْدَدِ لَا تَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می‌رود؛ ولی مادر کسی  
 که تهدید به قتل شده به خواب نمی‌رود».<sup>۱</sup>

ولی به هر حال این سخن بدان معنا نیست که انسان بی مطالعه خود را به خطر  
 بیفکند، بلکه به مواردی مربوط است که انسان ترس بیجا به چیزی دارد و همین  
 مانع پیشرفت برنامه‌های او می‌شود. در این‌گونه موارد باید با مطالعه و مشورت  
 وارد عمل شد تا ترس فرو ریزد و شجاعت اقدام به عمل حاصل شود.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم:

لَعْمُرُكَ مَا الْمَكْرُوهُ إِلَّا ازْتِقَابُهُ وَأَعْظَمُ مِمَّا حَلَّ مَا يَسْتَوْقَعُ!

به جان تو سوگند که ناراحتی در زمانی است که انسان انتظار امر ناراحت  
 کننده‌ای را می‌کشد و چه بسا این ناراحتی از آنچه در انتظار اوست بیشتر است.

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ.

امام علیؑ فرمود:

وسيلة ریاست، سعة صدر (و تحمل بسیار) است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر این گفتار حکمت‌آمیز را به همین عبارت از کتاب غرر الحکم و الطراز نقل می‌کند و اظهار امیدواری نموده که منابع دیگری که مربوط به قبل از سید رضی باشد به دست آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵).



## شرح و تفسیر

### ابزار ریاست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که به صورت ضرب‌المثلی مشهور شده اشاره به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که برای ریاست لازم است کرده می‌فرماید: «وسیله ریاست، سعه صدر (و تحمل بسیار) است»؛ «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ». ناگفته پیداست کسی که به مقام ریاست می‌رسد خواه ریاست معنوی باشد یا مادی اولاً با مخالفت‌هایی از سوی رقیبان روبرو می‌شود و از سویی دیگر انتظارات و توقعات بسیار از سوی مردم در برابر او آشکار می‌گردد و برای انجام امور خود نیاز به همراهان و مشاورانی دارد که گاه از آنها خطاها و گاه خیانت‌هایی سر می‌زند. اضافه بر همه اینها گاه مشکلاتی ناخواسته و غیر منتظرانه برای حوزه ریاست او به وجود می‌آید. در برابر این امور اگر دارای سعه صدر و تحمل بسیار و بردباری توأم با تدبیر و خونسردی همراه با شجاعت نباشد ادامه کار برای او بسیار مشکل خواهد شد. به همین دلیل مولا در میان تمام ویژگی‌هایی که یک رئیس باید داشته باشد روی سعه صدر انگشت گذاشته می‌فرماید: «وسیله ریاست سعه صدر است».

نمونه کامل آن را در زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌توان دید و یکی از روشن‌ترین مصادیق آن داستان فتح مکه است که بعد از پیروزی بر بت‌پرستان مکه انواع جنایت‌ها را درباره خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان و دوستان او روا داشته

بودند و از هیچ تلاش و کوششی برای نابودی آنها فروگذار نکرده بودند. در آن روز تاریخی که آتش انتقام در درون بسیاری از صحابه پیامبر زبانه می کشید، آن حضرت فرمان عفو عمومی صادر و همه را آزاد کرد و فرمود: امروز روز رحمت است نه روز انتقام.

نیز بارها اتفاق افتاد که افرادی با خشونت زیاد با پیامبر صلی الله علیه و آله روبرو شدند به گونه ای که بعضی از اصحاب انتظار داشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمان قتل آنها را صادر کند. آن حضرت با محبت و عطف آن مخالفان لجوج و عنود را آرام ساخت. در زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه معصومین نیز این صحنه های فراوان دیده می شود؛ محبتی که علی علیه السلام درباره قاتل خود در واپسین ساعات عمرش ابراز کرد همه جا معروف است.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار درباره گفت و گوهای امیرمؤمنان علی علیه السلام با خوارج چنین نقل می کند که روزی یکی از خوارج وارد مسجد شد در حالی که یاران علی علیه السلام در اطراف او بودند فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ حکم فقط برای خداست، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. (اشاره به این که چون شما مسئله حکمیت بشر را پذیرفته اید در راه شرک گام گذاشته اید)» مردم رو به سوی او کردند. او دوباره فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُتَلَفِتُونَ؛ حکم مخصوص خداست هر چند کسانی که به سوی من نگاه می کنند کراهت داشته باشند». علی علیه السلام سر مبارکش را بلند و متوجه او شد. او بار سوم فریاد زد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ أَبُو الْحَسَنِ؛ حکم مخصوص خداست، هر چند علی کراهت داشته باشد». امام علیه السلام با خونسردی در جواب او فرمود: «إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ لَا يَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ لِلَّهِ؛ علی هرگز کراهت ندارد که حکم مخصوص خدا باشد». سپس اضافه فرمود: «حُكْمُ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ؛ من منتظر حکم خدا درباره شما هستم».<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۴.

این نکته در اینجا شایان توجه است که گاه مسئله سعه صدر با مسامحه و سهل‌انگاری اشتباه می‌شود در حالی که هر کدام جایگاه خاص خود را دارد؛ سعه صدر آن است که برای انجام مدیریت صحیح گاه انسان لازم است موضوعاتی را ندیده بگیرد و خویش‌داری نشان دهد و در مقام سختگیری بر نیاید و به خطاکار فرصت دهد تا خویش‌تن را اصلاح کند.

ولی مسامحه و سهل‌انگاری این است که انسان مدیریت صحیح را رها کند و در برابر حوادث و اشخاص خطاکار سستی و بی‌تدبیری نشان دهد، بنابراین سعه صدر به مدیریت صحیح باز می‌گردد و مسامحه به ترک مدیریت صحیح و تفاوت این دو آشکار است.

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

أَزْجُرِ الْمُسِيِّءِ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ.

امام علیؑ فرمود:

گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبیه کن و) از گناه بازدار.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب اللهی در مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را از زمخشری در ربیع الابرار از علیؑ نقل می کند با این تفاوت که به جای «أَزْجُرِ» «أَزْدَجِرِ» آمده است و نیز آن را از ابن قاسم در روض الاخیار نقل نموده و در ذیل حکمت بعد عبارتی از طرطوشی در صراط الملوک نقل می کند که نشان می دهد این دو گفتار حکیمانه را ضمیمه هم و با اضافاتی نقل کرده است به این صورت: «أَقْطَعُ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَطْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ وَأَزْجُرِ الْمُسِيِّءِ بِأَثَابَةِ الْمُحْسِنِ لِكَيْ يَرْغَبَ فِي الْإِحْسَانِ». و این تفاوت های واضح به خوبی نشان می دهد که طرطوشی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه به دست آورده، هر چند او از کسانی است که بعد از سید رضی می زیسته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).





## شرح و تفسیر

### این‌گونه گنهکار را ادب کن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از طرق مؤثر بازدارنده نسبت به بدکاران می‌کند و می‌فرماید: «گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکار (تنبیه کن و) از گناه بازدار»؛ (أُزْجِرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ).

به یقین برای بازداشتن بدکاران از کار بد راه‌های مختلفی است که هر کدام از آنها برای بازداشتن گروهی از بدکاران مفید است: نخست این‌که بدکار را مجازات کنند که در کتاب حدود و تعزیرات اسلامی احکام گسترده آن با توجه به سلسله مراتب آمده است و در تمام دنیا این‌گونه مجازات‌ها معمول است که شامل زندان، جریمه مالی، مجازات بدنی و حتی مجازات روحی از طریق سرزنش و اعلام به اجتماع می‌شود.

قرآن مجید نیز در باب قصاص و حد سارق و حد زانی و مجازات قذف اشارات روشنی به این معنا دارد.

نوع دوم آن است که برای بازداشتن بدکاران از کار بد به آنها نیکی کند، همان‌گونه که در آیات شریفه از جمله آیه شریفه ۳۴ سوره «فصلت» می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است» به این ترتیب می‌توان گروهی از بدکاران را

شرمنده ساخت و از کار خود باز گرداند.

راه سوم این است که نیکوکاران را مورد تشویق قرار دهی هنگامی که بدکاران آن را ببینند گروهی دست از کار بد می‌کشند به امید این‌که پاداش نیکوکاران نصیب آنها گردد.

این کار در تمام دنیا معمول است که هر سال گروهی از برترین‌ها را در مسائل علمی، نوشتن کتاب‌های مفید، امور کشاورزی و دامداری و صنایع و اختراعات تشویق می‌کنند و جوایز گرانبهایی به آنها می‌دهند و نامشان را در رسانه‌ها اعلام می‌دارند تا سبب شود افراد سست و تنبل و بدکار و منحرف آن را ببینند و از کار خود پشیمان شوند و کم‌کاران نیز به کار بیشتر ترغیب گردند.

قرآن مجید در آیات فراوانی پاداش‌های عظیمی برای مؤمنان صالح در روز قیامت بیان می‌کند؛ پاداش‌هایی که فوق تصور انسان‌هاست. حتی پاداش‌های مادی دنیوی نیز برای آنها در نظر گرفته است. از جمله غنائمی که به جنگجویان تخصیص داده می‌شود و احترامی که برای مجاهدان راستین در مقابل قائدان و فرارکنندگان از جهاد قائل شده مصداق‌های دیگری از این اصل کلی است.

کلام امام علیه السلام در اینجا نیز به روشنی از بهره‌گیری از این روش حکایت می‌کند. البته هر یک از این سه روش مربوط به گروه خاصی است و همه اینها در همه موارد جواب نمی‌دهند. مدیران جامعه باید کاملاً بیدار باشند و افراد را به خوبی بشناسند و بدانند هر فردی یا هر گروهی را با کدام یک از این طرق باید از کار بد بازداشت.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در شرح این گفتار حکیمانه تنها به ذکر یک بیت از ابن‌هانی مغربی و دو بیت از ابوالعطاهیه قناعت کرده است.

دو بیت ابوالعطاهیه که جالب‌تر و جامع‌تر است چنین است:

إِذَا جَازَيْتَ بِالْإِحْسَانِ قَوْمًا      زَجَزْتَ الْمُظْلِمِينَ عَنِ الذُّنُوبِ

فَمَا لَكَ وَالْتَّنَاوُلُ مِنْ بَعِيدٍ      وَيُمْكِنُكَ التَّنَاوُلُ مِنْ قَرِيبٍ  
 هنگامی که به گروهی از طریق احسان پاداش دادی بدکاران را از گناهشان  
 بازداشتی.

لزومی ندارد که از راه‌های دوردست به مقصد برسی. می‌توانی از راه نزدیک  
 به هدف خود نایل شوی.





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أُخْضِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ.

امام علیؑ فرمود:

کینه و بدخواهی دیگران را از سینه خود درو کن تا بدخواهی به تو  
از سینه دیگران ریشه کن شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد گفتار حکیمانه پیش گفتیم نویسنده کتاب سراج الملوک؛ طرطوشی این گفتار حکیمانه را به ضمیمه گفتار قبلی با تفاوت و اضافاتی در کتاب خود آورده که به خوبی نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. مرحوم ورام و آمدی آن را در کتاب‌های خود نیز آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).



## شرح و تفسیر

### راه زدودن کینه‌ها

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه پاک کردن سینه های مردم را از نیات سوء دربارهٔ یکدیگر، نشان می‌دهد و می‌فرماید: «کینه و بدخواهی دیگران را از سینه خود درو کن تا بدخواهی به تو از سینه دیگران ریشه کن شود»؛ (أُحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْبِهِ مِنْ صَدْرِكَ).

بسیار می‌شود که افراد به دلیل سوء ظن یا حسادت یا اصطکاک منافع، نیات سوئی دربارهٔ انسان در دل می‌پرورانند، چگونه می‌توان آنها را از میان برداشت؟ امام می‌فرماید: از خود شروع کن، ابتدا به قلب خویش مراجعه کن بین آیا نیت سوئی دربارهٔ دیگران داری یا نه؟ اگر داری آن را از سینهات پاک کن چیزی نمی‌گذرد که خواهی دید سینهٔ دیگران نیز از نیات سوء دربارهٔ تو پاک شده است. این مطلب دو دلیل دارد: نخست این‌که هرگاه انسان نیات بدی دربارهٔ دیگران داشته باشد خواه ناخواه در چهره یا سخنان و افعالش نمایان می‌شود و همین امر سبب می‌گردد دیگران در برابر او موضعی مشابه بگیرند؛ اما هرگاه سخنان و چهره و اعمال کسی را از هرگونه بدخواهی پاک دیدند و آثار محبت و خیرخواهی در رفتار و گفتارشان نمایان گشت آنها نیز موضع مشابهی خواهند گرفت، بنابراین برای زدودن کینه‌ها از سینه‌ها و بدخواهی‌ها و نیات سوء دیگران باید از خودمان شروع کرد و این یکی از اصول مهم روانشناسی است که تا از

خود شروع نکنی نباید انتظاری از دیگران داشته باشی. دیگر این که رابطه مرموز خاصی در میان دلها برقرار است و ضرب المثل معروف «دل به دل راه دارد» یک واقعیت است. گویی دلها در پنهانی با هم سخن می‌گویند و رابطه برقرار می‌سازند هنگامی که قلب کسی مملو از بدخواهی به دیگران گردد این پیام به قلب آنها منتقل می‌شود و آنها مقابله به مثل می‌کنند. این گفتار حکیمانه در واقع چهره دیگری از گفتار پیش از آن است و هر کدام برای زدودن آثار سوء از نیات و رفتار و گفتار دیگران تأثیر خاص خود را دارند. به همین دلیل در روایتی که از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کردیم هر دو با هم آمده است.

شایان توجه این که واژه «شر» مفهوم وسیعی دارد که هر نیت سوء و کینه و عداوتی را فرا می‌گیرد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید تفسیر دیگری نیز برای این کلام حکمت آمیز ذکر شده است و آن این که منظور امام علیه السلام این است که مردم را به کار نیکی موعظه نکن و از کار بدی نهی منما مگر این که قبلاً خودت آن کار نیک را انجام داده باشی و آن منکر را ترک کرده باشی، زیرا اندرزدهنده ناپاک سخنانش در دلها اثر نمی‌کند.<sup>۱</sup>

البته این سخن یک واقعیت است؛ اما موافق منظور امام علیه السلام از گفتار حکیمانه بالا نیست، زیرا تعبیر به «صدر» در دو جای این کلام حکمت آمیز نشان می‌دهد که منظور، نیات سوء و کینه‌های درونی است نه افعال بیرونی.

این معنی نه تنها در رابطه انسان‌ها با یکدیگر، بلکه از یک نظر در رابطه انسان با خدا نیز صادق است، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ كَيْفَ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَعْرِفْ كَيْفَ مَنَزَلَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنَزِّلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا يُنَزِّلُ الْعَبْدُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ؛ هر کس می‌خواهد بداند چه مقام و منزلتی نزد خدا دارد

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۱.



به منزلت خداوند نزد خود بنگرد، زیرا خدا منزلت بنده را همان‌گونه قرار می‌دهد که بنده منزلت خدا را در دل و جان خود قرار داده است.<sup>۱</sup> در حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مردی خدمت آن حضرت عرض کرد: شخصی به من می‌گوید من تو را دوست دارم چگونه بدانم که او راست می‌گوید و واقعاً مرا دوست می‌دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «امْتَحِنْ قَلْبَكَ فَإِنْ كُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ يُوَدُّكَ؛ قلب خود را بیازمای اگر تو او را دوست می‌داری او هم تو را دوست می‌دارد». (قلوب با یکدیگر راه دارند).<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره امام و پیروانش پایان می‌دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابن جهم» عرضه داشت: فدایت شوم می‌خواهم بدانم من نزد تو چگونه‌ام؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَنْظُرُ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؛ نگاه کن ببین من در نزد تو چگونه‌ام».<sup>۳</sup>



۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶، ح ۷۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۲.

۳. میزان الحکمه، ح ۳۱۴۹.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اللَّجَاجَةُ تَسْلُبُ الرَّأْيَ.

امام علیؑ فرمود:

لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می‌برد.<sup>۱</sup>

۱. سند کلام حکیمانه:

خطیبؑ در کتاب مصادر این کلام حکیمانه را از پاره‌ای از کسانی که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند آورده ولی از آنجا که اختلاف روشنی در تعبیر است استفاده می‌شود که آنها منابع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند از جمله آمدی در غرر الحکم آن را به این صورت نقل کرده: «اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ» (غرر الحکم، ج ۸۵۳) و کراجکی در کنز الفوائد به این صورت آورده است: «اللَّجَاجَةُ تَسْلُبُ الرَّأْيَ». (کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۶۷).



## شرح و تفسیر

### نتیجه لجاجت

امام علیه السلام در این گفتار به یکی از مهم ترین آثار سوء لجاجت اشاره کرده، می فرماید: «لجاجت، فکر و رأی انسان را از میان می برد»؛ (اللَّجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ). «تسل» از ریشه «سل» بر وزن «حل» در اصل به معنای بیرون کشیدن شمشیر از غلاف با نرمش و یا خارج کردن هر چیزی به مدارا و نرمی است. به فرزند هم به همین مناسبت سلیل می گویند، چون از وجود دیگری خارج شده است. گاهی این واژه را به نابود کردن تفسیر کرده اند، زیرا چیزی را که از محلی بیرون بکشند آن محل خالی می ماند و به اشخاصی که مخفیانه و به اصطلاح به طور قاچاقی از جایی می گریزند و یا به جایی وارد می شوند «متسللون» گفته می شود.

به هر حال منظور امام علیه السلام از این کلام نورانی بازداشتن لجوجان از لجاجت است، زیرا لجاجت به انسان اجازه درست اندیشیدن و فکر صحیح را نمی دهد و غالباً لجوجان به راه خطا می روند و منافع و موقعیت های خود را از دست می دهند، چرا که تصمیم گیری های آنها نابجا و ناصواب است.

بعضی از شارحان در تفسیر این کلام حکیمانه احتمال دیگری نیز داده اند و گفته اند منظور آن است که هرگاه رئیس و مدیر و بزرگ تر ببیند افراد زیر دست لجاجت به خرج می دهند از اصلاح آنها صرف نظر می کند و حمایت خود را از آنها بر می گیرد و آنان را به حال خود وا می گذارد که سبب خسارتی عظیم برای آنان می شود.

ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا منظور این است در همانجا که لجاجت است این اثر منفی وجود دارد، به علاوه افراد لجوج کمتر حاضرند به مشورت تن بدهند. آنها روی افکار خود پافشاری می‌کنند و محروم بودنشان از مشورت ضربه دیگری نیز بر آنان وارد می‌سازد، هر چند جمع میان دو تفسیر در یک عبارت مانعی ندارد و استعمال لفظ در بیش از یک معنا به اعتقاد ما جایز است.

مفاسد لجاجت به قدری زیاد است که گاهی سرچشمه بروز جنگ‌های خونین می‌شود همان‌گونه که در حدیثی از امام امیرمؤمنان آمده است: «إِيَّاكَ وَمَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ؛ از خصلت نکوهیده لجاج بپرهیز که آتش جنگ‌ها را شعله‌ور می‌سازد».<sup>۱</sup>

لجاجت گاه سبب از هم پاشیدن خانواده‌ها، به هم خوردن دوستی‌های پرسابقه، ایجاد اختلاف در میان شرکا و به هم خوردن وحدت صفوف می‌شود و اگر لجاجت در مدیران جامعه پیدا شود آثار سوء آن بسیار گسترده‌تر است.

به همین دلیل در احادیث فراوانی که از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده لجاجت سخت نکوهش شده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ خوبی سبب می‌شود که انسان به کار خیر عادت کند و انجام کارهای بد ناشی از لجاجت است».

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «اللَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر بدی‌هاست».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضْرُوءَةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لجاجت زیان‌بارترین اشیا در دنیا و آخرت است».<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ح ۱۰۶۵۷.

۲. همان، ح ۱۰۶۳۷.

۳. همان، ح ۱۰۶۴۰.

در حدیث دیگری لجاجت به مرکب چموشی تشبیه شده که انسان بر آن سوار می‌شود؛ امام امیرمؤمنان می‌فرماید: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش‌تر و چموش‌تر از مرکب لجاجت نیست».<sup>۱</sup>

این احادیث را با حدیثی از رسول خدا ﷺ پایان می‌دهیم که فرمود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلًا وَآخِرَهَا نَدَامَةً؛ از لجاجت پرهیز که آغازش نادانی و سرانجامش پشیمانی است».<sup>۲</sup>

### نکته:

#### لجاجت و ریشه‌ها و پیامدهای آن

لجاجت در اصل به معنای پافشاری، سرسختی و اصرار بر یک سخن یا یک کار است و معمولاً در امور باطل به کار می‌رود؛ ولی به‌طور نادر در امور که جنبه مثبت دارد نیز این واژه به کار رفته است، مانند حدیث معروف یا برگرفته از حدیث معروف «مَنْ قَرَعَ وَلَجَّ وَلَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار ورزد و ایستادگی کند سرانجام در باز می‌شود و وارد خواهد شد».

قرآن مجید نیز این واژه را در مورد طغیان به کار برده می‌فرماید: «لَلْجَوِّا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ آنها در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و در این وادی سرگردان می‌مانند».<sup>۳</sup>

از جمله شواهدی که دلالت می‌کند لجاجت معمولاً بار منفی دارد حدیث امام صادق عليه السلام است که می‌فرماید: «سِنَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ الْعُسْرُ وَالتَّكْدُّ وَاللَّجَاجَةُ وَالكَذِبُ وَالحَسَدُ وَالبَغْيُ؛ شش چیز است که در مؤمن وجود ندارد: ناتوانی

۱. غررالحکم، ج ۱۰۶۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

۳. مؤمن، آیه ۷۵.

و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم و ستم بر دیگران»<sup>۱</sup>.  
 سرچشمه لجاجت امور زیادی می تواند باشد؛ از جمله حب ذات افراطی که سبب پافشاری بر رأی و عقیده خود می شود و خود بزر بینی که سبب می شود نظر خود را از همه برتر ببیند و بخل و حسادت که او را از پذیرش نظر دیگران باز می دارد و جهل و نادانی که به انسان اجازه نمی دهد تمام جوانب مطلب را ببیند و تعصب شدید که سبب پافشاری بر امور باطلی می شود که مورد تعصب اوست و دفاع بی دلیل از قوم و قبیله و خانواده و بستگان که سبب می شود بر اعتقادات آنها پافشاری کند و اموری از این قبیل.

یکی دیگر از عوامل اصلی لجاجت عدم شجاعت در بازگشت از نظرات باطل و پذیرفتن نظرات صحیح است؛ شجاعتی که متأسفانه در بسیاری از افراد وجود ندارد و همین امر گاه سبب می شود عمری در مسیر باطل بمانند و به پرتگاه‌ها کشیده شوند. تاریخ صحنه‌های زیادی از بدبختی‌هایی که باعث آن افراد لجوج بودند به خاطر دارد.

قرآن مجید در سوره «ملک» بعد از آنکه آیات روشنی را از خداوند ذکر می کند به انحراف کافران اشاره کرده می فرماید: «بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ»؛ آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند»<sup>۲</sup>.

در سوره «نوح» درباره خودپرستان زمانش می خوانیم: آنها به قدری لجوج بودند که برای نشیندن کلام نوح انگشت‌ها را در گوش می گذاردند و جامه به خود می پیچیدند تا سخنان بیدارگر نوح را نشنوند. «وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»<sup>۳</sup>.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۹.

۲. ملک، آیه ۲۱.

۳. نوح، آیه ۷.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.

امام علیؑ فرمود:

طمع بردگی جاویدان است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه کلام حکمت آمیز بالا را به این شکل آورده است: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُخَلَّدٌ» و ظاهرش دلیل بر این است که از منبع دیگری این سخن را دریافت داشته است. زمخشری گرچه عین این جمله را که در نهج البلاغه در کتاب خود ربیع الابرار آورده و بعد از مرحوم سید رضی می زیسته است ولی بررسی کتب زمخشری مخصوصاً کتاب ربیع الابرار به انسان اطمینان می دهد که او هیچ گاه از نهج البلاغه استفاده نمی کرده (یا در دسترس او قرار نداشته است)، زیرا روایات وی غالباً با آنچه مرحوم سید رضی آورده متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۶).



## شرح و تفسیر

### بردگی جاویدان!

امام علیه السلام در این کلام نورانی به آثار زیان بار طمع اشاره کرده می فرماید: «طمع بردگی جاویدان است»؛ (الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ).

حقیقت طمع، علاقه شدید به امور مادی است که در دست دیگران است و شخص طماع برای رسیدن به آن هر گونه خضوع و ذلت را می پذیرد و به همین دلیل همچون برده ای است در برابر کسی که طمع از او دارد و طماع غالباً این صفت رذیله را با خود حفظ می کند از همین رو امام علیه السلام آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است.

افراد طمع کار انسان های ضعیف، زبون، دون همت و فاقد شخصیت اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.

در مقابل این صفت رذیله فضیلتی است که از آن به عنوان «يَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ قطع امید از آنچه در دست دیگران است» تعبیر شده و به بیان دیگر قناعت به آنچه خود دارد. در احادیث اسلامی به این موضوع اشاره شده است. در مورد اصل طمع مرحوم کلینی بابی در جلد دوم کافی عنوان کرده و احادیث نابی در ذیل آن آورده است؛ از جمله از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقْوَدُهُ وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَةٌ تُدْلِيهِ؛ چه بد انسانی

است آن کس که طمعی دارد که وی را به هر سو می‌کشاند و چه بد انسانی است کسی که علاقه به چیزی دارد که سبب ذلت او می‌شود.<sup>۱</sup>

در مورد قطع امید از آنچه در دست مردم است امام علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ تمام خوبی‌ها را در قطع امید از آنچه در دست مردم است دیدم».<sup>۲</sup>

حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم در جواب این سؤال که چه چیز ایمان را در قلب راسخ و ثابت می‌دارد می‌فرماید: «الْوَرَعُ» (تقوا و پرهیزگاری) و در پاسخ این پرسش که چه چیز ایمان را از قلب انسان خارج می‌کند می‌فرماید: «الطَّمَعُ».<sup>۳</sup> شخص طماع در واقع نه اعتمادی به خدا دارد و نه ایمان درستی به رزاقیت او به همین دلیل دست نیاز به سوی این و آن دراز می‌کند.

از این فراتر حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و می‌فرماید: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع علم و دانش را از دل‌های دانشمندان دور می‌سازد».<sup>۴</sup>

دلیل آن این است که علم و دانش نیاز به حریت فکر و آزادمنشی دارد در حالی که شخص طماع چون اسیر خواسته‌های خویش است نمی‌تواند درست بیندیشد و چه بسا برای رسیدن به مقصود خود کارهای خلاف ارباب قدرت و مقام را توجیه کند و به بیان دیگر، طمع نوعی مستی و تخدیر فکر می‌آورد و به طماع اجازه نمی‌دهد درست بیندیشد.

برای این‌که بدانیم «طمع» کار انسان را به چه جایی می‌رساند کافی است تاریخ طمع‌کاران را مطالعه و بررسی کنیم. «اشعب» یکی از طمع‌کاران معروف

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. میزان الحکمة، ج ۱۱۱۸۹.

عرب است که در میان آنها به صورت ضرب المثل در آمده است. در حالات او نوشته‌اند: «روزی شخصی را دید که مشغول بافتن زنبیلی است به او گفت خواهش می‌کنم آن را بزر تر بباف گفت به تو چه مربوط است؟ گفت شاید روزی صاحب آن بخواهد برای من هدیه‌ای بفرستد و بیشتر در این زنبیل جای بگیرد.

نیز درباره او گفته‌اند: از اشعب طمع کارتر سگ او بود، زیرا روزی عکس ماه را در وسط چاهی دید خیال کرد گرده نانی است برای به چنگ آوردن آن خود را در چاه پرت کرد و مرد.

ابن ابی‌الحدید قبل از نقل این دو داستان در شرح نهج البلاغه این شعر پرمعنا را نقل کرده است:

تَعَفَّفْ وَعِشْ حُرّاً وَلَا تُكْ طَامِعاً      فَمَا قَطَعَ الْأَعْنَاقُ إِلَّا الْمَطَامِعُ

خویشتن‌داری پیشه کن و آزادمنش زندگی نما و طمع کار مباش چرا که چیزی جز طمع‌ها گردن انسان‌ها را قطع نکرده است.<sup>۱</sup>

درباره آثار سوء این صفت رذیله ذیل حکمت دوم، و همچنین در ذیل بخش بیست و سوم عهدنامه مالک اشتر شرح بیشتری آورده‌ایم و به خواست خدا در ذیل حکمت ۲۱۹ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ) و ۲۲۶ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ) نیز بحث‌هایی خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم: یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو ایوب خالد بن زید» خدمتش رسیده عرض کرد: ای رسول خدا! اندرزی به من ده؛ اندرزی کوتاه تا بتوانم آن را حفظ کنم (و به آن عمل نمایم) پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ بَالِيَأْسٍ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعُ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَصَلِّ صَلَاةَ مُودِعٍ وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدَرُ مِنْهُ وَأَحَبُّ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۳.

لَا خِيَاكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ پنج چیز را به تو سفارش می‌کنم: از آنچه در دست مردم است مأیوس باش و صرف نظر کن که این همان بی‌نیازی حقیقی است و از طمع بپرهیز که فقر و تنگدستی حاضر است و نمازی را که می‌خوانی آنچنان بخوان که گویی آخرین نماز توست و می‌خواهی با دنیا وداع کنی و از کارهایی که ناچار می‌شوی از آن عذرخواهی کنی بپرهیز و آنچه برای خود دوست داری برای برادر مسلمانان نیز دوست مدار.<sup>۱</sup>

\* \* \*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.

امام علیؑ فرمود:

میوه درخت تفريط پشیمانی و میوه درخت دورانیشی سلامت است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را با تفاوت هایی از کتب مختلف نقل کرده که نشان می دهد آنها منابع دیگری در اختیار داشته اند از جمله غرر الحکم که آن را به این شکل نقل کرده است: «ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ مَلَامَةٌ» و کمی پیش از آن «ثَمْرَةُ الْعُقْلِ الْإِسْتِقَامَةُ» و بعد از آن «ثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ» و نویسنده مصادر اضافه می کند که من اطمینان دارم هر سه جمله در کلام امام علیؑ با هم بوده و نویسنده غرر الحکم طبق روشی که دارد آنها را از هم جدا کرده است. سپس از کتاب طراز نوشته امیر یحیی علوی آن را به این صورت نقل می کند: «التَّفْرِيطُ ثَمْرَتُهُ النَّدَامَةُ» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).





## شرح و تفسیر

### سرانجام دوران‌دیشی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، نتیجه تفریط و ثمره دوران‌دیشی را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده می‌فرماید: «میوه درخت تفریط پشیمانی و میوه درخت دوران‌دیشی سلامت است»؛ (ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَ ثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ). امام علیه السلام در این کلام نورانی واژه «تفریط» را نقطه مقابل «حزم» شمرده که به معنای دوران‌دیشی و تدبیر امور و آینده‌نگری است، بنابراین «تفریط» در این کلام به معنای ترک دوران‌دیشی و تدبیر در امور و انحراف از حق است؛ خواه از طریق زیاده‌روی باشد یا کوتاهی و کم‌کاری.

درست است که تفریط غالباً در مقابل افراط ذکر می‌شود و افراط را به معنای زیاده‌روی و تفریط را به معنای کوتاهی و کم‌کاری تفسیر می‌کنند؛ ولی هرگاه تفریط به طور مستقل ذکر شود ممکن است هرگونه انحراف از حق و واقعیت را شامل گردد، همان‌گونه که در کلام بالا چنین به نظر می‌رسد. صاحب کتاب لسان‌العرب تفریط را به معنای ضایع کردن چیزی تفسیر می‌کند که این ضایع کردن ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد.

بنابراین امام علیه السلام دوران‌دیشی را به درخت بارور و پرثمری تشبیه کرده که میوه آن سلامت است و در نقطه مقابل آن تفریط را به شجره خبیثه‌ای تشبیه فرموده که میوه آن ندامت و پشیمانی است. این همان چیزی است که بارها در زندگی خود

و دیگران تجربه کرده‌ایم. مخصوصاً بسیار می‌شود که انسان به اموری به دیدهٔ حقارت می‌نگرد و سرانجام ضربهٔ سنگینی از ناحیهٔ آن می‌خورد همان‌گونه که بعضی از دانشمندان گفته‌اند: شخص عاقل هرگز نباید چیزی از خطاها و لغزش‌هایش را کوچک بشمرد، زیرا هنگامی که انسان چیزی را کوچک می‌شمرد در مشکلات بزرگی می‌افتد. در تاریخ دیده‌ایم که گاه دشمنانی که به نظر کوچک می‌آمدند حکومتی را زایل کردند و بسیار دیده‌ایم که گاه بیماری کوچکی که مورد بی‌اعتنایی واقع می‌شود ضربهٔ سنگینی به سلامت ما می‌زند و نهرهای بزرگ و سیلاب‌ها را دیده‌ایم که از جوی‌های کوچک تشکیل می‌شوند.<sup>۱</sup> در این‌که میوهٔ تلخ نهال تفریط، پشیمانی است جای تردید نیست قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره کرده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آن‌که عذاب الهی ناگهان به سراغ شما درآید در حالی که از آن آگاه نیستند. (این دستورها برای آن است که) مبدا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره‌کنندگان (آیات او) بودم»؛ «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ \* أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ». <sup>۲</sup>

در حدیثی نیز از امام هادی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَذْكَرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ تَأْخُذُ بِقَدِيمِ الْحَزْمِ؛ افسوس‌های ناشی از تفریط را به یاد آور تا به دوران‌دیشی اهمیت دهی». <sup>۳</sup>

دربارهٔ ثمرات و تفسیر مسئلهٔ حزم و دوران‌دیشی نیز که نقطهٔ مقابل تفریط است روایات فراوانی داریم؛ از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۰.

۲. زمر، آیهٔ ۵۵ و ۵۶.

۳. میزان الحکمة، باب حزم، ح ۳۶۹۰.

می‌خوانیم: «التَّوْبَةُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ؛ تدبیر پیش از عمل تو را از پشیمانی (بعد از عمل) ایمن می‌سازد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ؛ کسی که دوراندیش باشد و پایان کار را ببیند از گرفتاری‌ها و مصائب سالم خواهد ماند».<sup>۲</sup>

در تفسیر «حزم» از همان حضرت آمده است که فرمود: «الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَمُشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ؛ حزم همان عاقبت‌نگری و مشورت با صاحبان فکر و اندیشه است».<sup>۳</sup>

گرچه گاه می‌شود که تفریط از سستی و تنبلی سرچشمه می‌گیرد؛ اما غالباً منشأ تفریط همان ترک دوراندیشی است.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه انسان در مطالعه عواقب امور تفریط می‌کند و گرفتار نوعی وسواس و در نتیجه تفریط می‌شود. در این‌گونه موارد حزم آن است که این‌گونه عاقبت‌اندیشی‌ها رها شوند و انسان تصمیم بگیرد که با شجاعت وارد کار شود و این شبیه چیزی است که بعضی از فقها می‌گویند: گاه احتیاط در ترک احتیاط است.

در اهمیت دوراندیشی و آثار و روایات مربوط به آن توضیحات بیشتری ذیل حکمت ۴۸ داده‌ایم.

آخرین نکته‌ای که لازم می‌دانیم در اینجا به طور فشرده به آن اشاره کنیم این است که منظور از سلامت در عبارت بالا تنها سلامت دین نیست، بلکه سلامت دنیا، جسم، خانواده، کسب و کار و سلامت جامعه نیز در دوراندیشی و ترک هرگونه تفریط و مسامحه کاری است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۳. غرر الحکم، ح ۱۰۸۸۱.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام علیؑ فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز فایده‌ای ندارد

همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه در ضمن خطبة الوسيلة آمده است. همان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علیؑ پس از هفت روز از رحلت پیغمبر ﷺ در مدینه قرائت کرد و مسائل بسیار مهمی را در آن به مردم گوشزد فرمود و پس از اندرزهای حکیمانه شواهد اندرزهای خود را بیان کرد. (کافی، ج ۸، ص ۱۸) در تحف العقول نیز همین کلام حکمت آمیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).

در انساب الاشراف بلاذری که قبل از سید رضی می‌زیسته این حدیث آمده است. (انساب الاشراف، ص ۱۱۴، ح ۵۵). جالب توجه این‌که مرحوم سید رضی عین این سخن را بدون هیچ‌گونه تفاوت در حکمت ۴۷۱ آورده است و این نشان می‌دهد که گاه بر اثر اشتغالات و گرفتاری‌ها فاصله زمانی زیادی در میان جمع‌آوری و نگارش این حکمت‌ها رخ می‌داده به گونه‌ای که مرحوم سید رضی فراموش می‌کرده که این جمله را قبلاً نوشته است.



## شرح و تفسیر

### کجا خاموشی باش و کجا سخن بگو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به موارد لزوم سکوت و موارد سخن گفتن کرده می‌فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز فایده‌ای ندارد، همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ دانشمندان در این باره بحث‌های مختلفی کرده‌اند؛ گروهی خطرات سخن گفتن و گناهان کبیره و عظیمه ناشی از آن را در نظر گرفته و دستور به سکوت داده‌اند. عده‌ای فواید عظیمی را که در سخن گفتن است در نظر گرفته و سخن گفتن را توصیه می‌کنند ولی حق مطلب همان است که امام علیه السلام فرمود. آنجا که انسان، حکیمانه و عاقلانه سخن بگوید فضیلت است و ترک آن رذیلت و آنجا که انسان جاهلانه و نابخردانه سخن بگوید رذیلت است و ترک آن فضیلت.

به همین دلیل هم روایات زیادی در مدح سکوت وارد شده و هم احادیث فراوانی در فضیلت کلام؛ از جمله از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد که سخن گفتن افضل است یا سکوت فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَأَلْكَالِمُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد هرگاه از آفات سالم باشند سخن گفتن از سکوت افضل است» عرض کردند: ای پسر رسول

خدا چگونه است (که سخن گفتن افضل باشد)؟ امام علیه السلام فرمود: «لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْلِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلامِ؛ خداوند پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث نکرد، بلکه مبعوث کرد تا با مردم سخن بگویند (و پیام خدا را به آنها برسانند)». حضرت در پایان این حدیث به نکته جالبی اشاره کرده فرمود: «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكُلامِ بِالسُّكُوتِ؛ حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بیان کنی با کلام بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت بیان نخواهی کرد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق از پدرانش از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ سُّكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَكُلُّ كُلامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لُغْوٌ؛ تمام نیکی ها در سه خصلت جمع شده است: نگاه کردن و سکوت و سخن گفتن. هر نگاهی که در آن عبرت نباشد سهو و بیهوده است و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت و بی خبری است و هر کلامی که در آن یاد خدا نباشد لغو است». و در پایان اضافه فرمود: «فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرًا وَسُكُوتُهُ فِكْرًا وَكُلامُهُ ذِكْرًا؛ خوشا به حال کسانی که نگاهشان عبرت، سکوتشان فکر و کلامشان ذکر باشد»<sup>۲</sup>.

نتیجه این که سکوت و کلام نیز مانند سایر اعمال انسان هستند که اگر در حد اعتدال و شرایط لازم باشند فضیلت و اگر خارج از این حد گردند رذیلت و این با تفاوت اشخاص و مجالس و مطالب و موضوعات متفاوت است و هر کس می تواند با دقت فضیلت را از رذیلت در اینجا دریابد؛ به یقین سکوت از امر به معروف و نهی از منکر و از حکم به حق و از شهادت عادلانه و از اندرز

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵.



و نصیحت‌های مخلصانه و از مشورت خردمندانه جزء رذایل و یا از گناهان کبیره است؛ ولی سخن گفتن به دروغ، غیبت، تهمت، اهانت، امر به منکر و نهی از معروف، شهادت به باطل و فضول کلام (سخنان بیجا و بی‌معنا) جزء رذایل اخلاقی یا از گناهان کبیره به شمار می‌آید.

تعبیر به «حکم» در کلام امام علیه السلام تنها به معنای قضاوت کردن در محاکم قضایی یا فتوای به حلال و حرام آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، نیست بلکه هر سخن حکیمانه و خردمندانه‌ای را فرا می‌گیرد، زیرا نقطه مقابل آن در همین کلام «جهل» ذکر شده است.

قرآن مجید نیز کراراً به مسئله تکلم به حق اشاره کرده و اهل کتاب را بر کتمان حق و سکوت سرزنش می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «وَإِذِ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمانی گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید!.<sup>۱</sup>

بحث مشروحاتی در کتاب اخلاق در قرآن در زمینه سکوت و کلام داشته‌ایم.<sup>۲</sup>



۱. آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲. ر.ک: اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۰۴.



۱۸۳

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ‌گاه دو دعوت متضاد وجود ندارد مگر این‌که یکی از آن دو  
ضلالت و گمراهی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر منبعی جز غرر الحکم (که نویسنده‌اش بعد از سید رضی می‌زیسته) برای این کلام حکمت‌آمیز ذکر نشده است وی اظهار امیدواری می‌کند که مدارک دیگری را برای آن پیدا کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۷).



## شرح و تفسیر

### ادعاهای متضاد

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلمه حکمت آمیز خود به مطلبی اشاره می کند که ظاهراً واضح است؛ ولی با نهایت تأسف برای گروهی کاملاً پیچیده شده است. می فرماید: «هیچ گاه دو دعوت مختلف و متضاد وجود ندارد مگر این که یکی از آن دو ضلالت و گمراهی است»؛ (مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً). بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید چون این جمله را بر خلاف عقیده خود در تصویب در فروع دین دانسته اند (شرح معنای تصویب خواهد آمد) آن را به مسئله اختلاف در عقاید دینی تفسیر کرده و گفته اند: دو عقیده مختلف و متضاد دینی نمی تواند هر دو درست باشد؛ یکی از آن دو حق است و دیگری باطل. در صورتی که کلام امام علیه السلام عام است و هرگونه نظرات متضاد را شامل می شود و گویا امام علیه السلام با این گفتار حکیمانه خود می خواهد عقیده سخیف تصویب را ابطال کند.

توضیح این که گروهی از اهل سنت معتقدند مجتهدانی که اختلاف در آراء دارند؛ یکی فلان کار را حرام می داند و دیگری واجب یا یکی حرام می شمرد و دیگری حلال همگی بر حقد و عقیده همه حکم الهی است نه حکم ظاهری بلکه حکم واقعی. این عقیده بر اثر اختلاف آراء شدیدی که میان فقهای آنها واقع شد ظهور کرد و متأسفانه آنان هدایت امامان اهل بیت را در این امور نپذیرفتند

و به این گونه خطاها گرفتار شدند.

از آن بدتر این که بعضی از آنها اختلاف در عقاید دینی اصول دین را هم هرچند متضاد باشد صحیح شمرده و حتی تصریح کرده اند که قرآن هم مطالب متضاد و متناقضی گفته و همه آنها صحیح است. مرحوم علامه شوشتری از ابن قتیبه در کتاب مختلف الحدیث نقل می کند که عبیدالله بن حسن، از متکلمان اهل سنت که مدتی قاضی بصره بود نظر داشت که قرآن دلالت بر اختلاف دارد؛ آن کس که معتقد به آزادی اراده است صحیح می گوید و مطابق بعضی از آیات قرآن است و آن کس که معتقد به جبر است او هم صحیح می گوید و موافق بعضی از آیات قرآن است، پس همه آنها درست می گویند! روزی از او سؤال شد که درباره معتقدان به جبر و اختیار چه می گویی؟ گفت: هر دو گروه صحیح می گویند. گروهی خدا را بزرگ شمرده و گروهی او را منزه دانسته اند. (گروه اول اشاره به جبری هاست که همه چیز را فعل الله می دانند و گروه دوم اشاره به اختیاری ها که می گویند عدالت خدا ایجاب می کند افراد را مجبور به کاری نسازد و بعد مؤاخذه کند).

نامبرده از این هم فراتر رفته و می گوید اگر کسی زناکار را مؤمن بداند صحیح گفته و اگر کافر بداند او هم صحیح گفته و سخنان ناموزون و ابلهانه دیگری از این قبیل.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب او قرآن و اسلام را دینی غیر منطقی و دور از عقل و خرد معرفی کرده که هیچ عاقل آزاداندیشی حاضر نمی شود آن را بپذیرد. امامان اهل بیت علیهم السلام در بیانات مختلفی این گونه عقاید خرافی را نفی می کنند و اسلام را به شکل خردمندانه و مقبول عقلا که هماهنگ با آیات عقلانی قرآن است معرفی می نمایند.

۱. بهج الصباغة، ج ۷، ص ۳۳۰.

در خطبه هجدهم سخنان بسیار کوبنده و شفافی در نفی عقیده تصویب در جلد اول از همین کتاب گذشت که امام علیه السلام چگونه با بیان بسیار منطقی و روشن‌گر این‌گونه عقاید را نفی و ابطال می‌کند و ساحت اسلام و قرآن را مبرا می‌شمرد. سایر امامان اهل بیت علیهم السلام نیز همین معنا را در سخنان نورانی‌اشان دنبال کرده و با صراحت گفته‌اند: همیشه حق یکی است و آنچه در نقطه مقابل آن باشد باطل است و همه با هم باید بکوشند و حق را پیدا کنند.

آری اگر کسی تلاش و کوشش کافی برای رسیدن به حق چه در اصول دین و چه در فروع دین انجام دهد و راه خطا را ببیماید در نزد خدا معذور خواهد بود. نه این‌که آنچه را به آن رسیده حق و عین واقعیت است، بلکه به مقتضای **﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾**<sup>۱</sup> بیش از این توان نداشته و تکلیفی متوجه او نیست و گرنه حق باطل می‌شود و نه باطل حق.

مصیبت بزرگ نسبت دادن تناقض‌گویی به قرآن مجید است که واقعاً گفتار بی‌شرمانه‌ای است و نمونه آن در کلام عبیدالله بن حسن متکلم گذشت. قرآن مجید با صراحت می‌فرماید: **﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾**؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتید».

اصولاً نبودن اختلاف در کتابی که حدود بیست و سه سال از سوی خدا در مورد حوادث تلخ و شیرین و سخت و آسان نازل شده یکی از دلایل اعجاز قرآن است.

در جای دیگر بعد از بیان احکام ده‌گانه معروف می‌فرماید: **﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**؛ این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

(وانحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه او دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزگاری پیشه کنید.<sup>۱</sup>

در این آیه راه خدا یکی معرفی شده و راه‌های منحرف و بیگانه از خدا متعدد و پراکنده، زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به شکل جمع آورده شده است.

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا شَكَّتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ.

امام علیؑ فرمود:

از آن زمان که حق به من نشان داده شده هرگز در آن شک و تردید نکردم.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی به عنوان جزیی از خطبه چهارم در جلد اول این کتاب آمد. خطیب علیه السلام در بیان مصادر این کتاب می‌گوید: ما در ذیل خطبه چهارم آن را بیان کردیم و در آنجا تصریح می‌کند که مرحوم شیخ مفید (قبل از سید رضی) آن را در ارشاد با تفاوت کمی آورده است و چند جمله نیز بر آن افزوده و طبری هم بخش آخر این خطبه را در کتاب مسترشد ذکر کرده است. (ولی در کتاب مسترشد این جمله در ذیل خطبه ذکر نشده است بلکه تنها جمله *لَمْ يُوَجِّسْ مُوسَى ...* تا آخر خطبه آمده است). اینها نشان می‌دهد که آنها از منابعی غیر از نهج البلاغه آن را دریافت داشته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۷).



## شرح و تفسیر

### هیچ‌گاه در شناخت حق شک نکردم!

امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود به حقیقت مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «از آن زمان که حق به من نشان داده شده هرگز در آن شک و تردید نکردم»؛ (مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذُ أَرَيْتُهُ).

آگاهی بر چیزی درجات دارد که وابسته به طرق دریافت آن است؛ گاه انسان چیزی را با ادله نظری درک می‌کند و گاه با مقدمات ضروری، زمانی با حس و تجربه و هنگامی با شهود باطنی. یا ادله بسیار محکمی همچون شهود است، شهودی که از همه اینها برتر است یا علم و اطلاعی که از ادله نظری حاصل می‌گردد. گاه نیز ممکن است در ادامه راه بر اثر دلیل معارضی با شک مواجه شود. از این گذشته افرادی که چیزی را درک می‌کنند با هم متفاوتند؛ گاه افراد ضعیفی هستند که با کم‌ترین شبهه‌ای متزلزل می‌شوند و گاه افراد قوی و نیرومندی که هیچ شبهه‌ای آنها را تکان نمی‌دهد.

از سوی سوم معلمانی که چیزی به انسان می‌آموزند نیز مختلف‌اند؛ گاه معلم فرد عادی است و گاه امام معصوم یا پیغمبر خدا؛ در آموخته‌هایی از فردی عادی ممکن است شک و تردید نفوذ کند؛ ولی آنچه را انسان از استاد معصومی آموخته از شک و تردید مصون خواهد بود. تمام این جهات در حد اعلا در روح و جان علی علیه السلام وجود داشت؛ هم مشاهده او نسبت به حق از طریق شهود بود

و هم قدرت روح او اجازه شک و شبهه به وی نمی داد و هم استاد و معلم او شخصی همچون پیامبر اسلام بود که مستقیماً مطالب را از منبع وحی دریافت می کرد. به همین دلیل امام علیه السلام می گوید: از آن روزی که حق به من نشان داده شد هرگز در آن تردید نکردم.

افزون بر اینها بسیار می شود که تزلزل ایمان انسان از هواپرستی نشأت می گیرد؛ مثلاً در داستان معروف «عمر بن سعد» آمده است که وقتی در برابر شهید کردن سالار شهیدان، امام حسین و عده فرمانداری ری به او داده شده به قدری برای او جالب بود که حتی در معاد شک کرد و گفت: می گویند خداوند بهشت و دوزخی آفریده اگر راست گفته باشند این عمل را انجام می دهد و توبه می کنم و اگر دروغ گفته باشند به مقام بلندی در دنیا می رسم و از آنجا که امام علیه السلام از این امور پاک و منزّه بود هرگز شبهه ای در وجود مبارکش راه نیافت و چه بسیار افرادی در صدر اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جاذبه های مال و ثروت و مقام ایمان خود را از دست دادند و گرفتار شبهات شدند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند چه چیزی ایمان را در انسان ثابت نگه می دارد. امام علیه السلام فرمود: «الَّذِي يُثَبِّتُهُ فِيهِ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ آن چیزی که ایمان را در انسان ثابت می دارد ورع و پرهیزگاری است و آن چیزی که ایمان را از او خارج می کند طمع است».<sup>۲</sup>

از اینجا نتیجه می گیریم که اگر بخواهیم در عقاید خود راسخ باشیم باید علاوه بر این که آنها را از منبع مطمئنی دریافت داریم خودسازی را نیز فراموش نکنیم مبادا طوفان و سوسه های شیطان و هوای نفس کاخ ایمان ما را متزلزل و ویران سازد.

۱. صاحب «لهوف» اشعار عبرت انگیز «عمر بن سعد» را در این زمینه مشروحاً آورده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۵۸.

مطالعه خطبه‌های نهج البلاغه نیز شاهد صادق این گفتار است، زیرا می‌بینیم همه جا امام علیه السلام با قاطعیت تمام در مورد مسائل مختلف از اعتقادات گرفته تا اخلاق و اعمال و احکام سخن می‌گوید و این قاطعیت نشانه اعتقاد قطعی و تزلزل‌ناپذیر امام علیه السلام در تمام این مسائل است.

این سخن را با کلام دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه که برگرفته از قرآن مجید است پایان می‌دهیم. امام علیه السلام در آن خطبه می‌فرماید: «بعضی از ایمان‌ها ثابت و مستقر در دل‌هاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی است که در میان قلب و سینه تا سرآمدی معلوم قرار دارد» گویی این سخن اشاره به آیه ۹۸ سوره انعام است که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»؛ و کسی است که شما را از یک انسان آفرید (و شما از نظر ایمان یا آفرینش دو گروه مختلف هستید): پایدار و ناپایدار» یکی از تفسیرهای این آیه شریفه همان است که در کلام امام صادق علیه السلام آمده که می‌فرماید: «فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ وَالْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع ایمان عاریتی است».<sup>۱</sup>

ما در شرح آن خطبه عوامل پایداری ایمان و تزلزل آن را مشروحاً آورده‌ایم.<sup>۲</sup>



۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۷، ۲۸۱.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي.

امام علیؑ فرمود:

هرگز دروغ نگفته‌ام و هیچ‌گاه دروغ به من گفته نشده است (اشاره به این‌که آنچه پیامبر به من فرموده است راست و درست بوده است) و هرگز گمراه نبوده‌ام و کسی نیز به وسیلهٔ من گمراه نشده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر دربارهٔ این کلام نورانی می‌نویسد: این سخن در موارد بسیاری از آن حضرت نقل شده که در تواریخ آمده است از جمله به گفتهٔ «ابومخنف» مورخ معروف، روز جنگ جمل در برابر بعضی از اصحاب جمل و روز جنگ صفین بنا به نقل نصر بن مزاحم در ضمن خطبه‌ای آن را بیان کرد و روز جنگ نهروان هنگامی آن را در برابر بعضی اصحابش فرمود که عرض کردند خوارج از پل نهروان عبور کرده (و فرار نمودند) امام علیؑ فرمود: هرگز آنها عبور نکرده‌اند و در همین منطقه بدن‌های بی‌جان‌شان بر زمین خواهد افتاد سپس فرمود: «ما کَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ» سپس بعد از شرح این موارد می‌گوید: گروهی از مورخان قبل از سید رضی مانند «میرد» در کتاب کامل، طبری در تاریخ معروفش و مسعودی در مروج الذهب آن را نقل کرده‌اند و نیز آن را از ابن‌کثیر در البدایة و النهایة و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و خوارزمی در مناقب و گروه دیگر نقل می‌کند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۸-۱۵۰).





## شرح و تفسیر

### آنچه می‌گوییم حق است

امام علیه السلام برای رفع ابهام از پیشگویی‌هایی که درباره آینده دارد این جمله پرمعنا را بیان کرده می‌فرماید: «هرگز دروغ نگفته‌ام و هیچ‌گاه دروغ به من گفته نشده است» (اشاره به این که آنچه پیامبر به من فرموده است راست و درست بوده است) و هرگز گمراه نبوده‌ام و کسی نیز به وسیله من گمراه نشده است؛ «مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي».

همان‌گونه که در سند این گفتار حکیمانه اشاره شد، امام علیه السلام این جمله را در حوادث مختلف بیان کرده است از جمله در داستان «ذوالثدیة مخدج» است او کسی بود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم غنایم جنگی بود آمد و با عصبانیت گفت: عدالت را رعایت نکردی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟ به دنبال این رخداد آیه ۵۸ سوره توبه نازل شد: «وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمُزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم

---

۱. در این که آیا کذب از باب تفعیل است (با تشدید) یا ثلاثی مجرد (بدون تشدید) نسخ نهج البلاغه کاملاً مختلف است. بعضی شاید تصور کنند کذب (بدون تشدید) صحیح نیست، زیرا ثلاثی مجرد آن فعل لازم است در حالی که در کتب لغت تصریح شده که ثلاثی مجرد آن نیز متعدی می‌شود و گاه متعدی به دو مفعول. در کتاب (المعجم الوسیط) می‌خوانیم: کذب فلانا (به او خبر دروغ داد که متعدی به یک مفعول شده است) و کذب فلانا الحدیث (به فلان کس خبر دروغ داد که در اینجا متعدی به دو مفعول شده است) و هر دو تعبیر صحیح به نظر می‌رسد خواه از باب تفعیل باشد یا ثلاثی مجرد.

به تو خرده می‌گیرند اگر سهمی از آن (غنایم) به آنها داده شود راضی می‌شوند و اگر چیزی به آنها داده نشود خشمگین می‌شوند (هر چند حقی نداشته باشند)» در این ماجرا یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست گردن او را بزند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله او را از این کار باز داشت و فرمود: او را رها کن او در آینده پیروانی پیدا خواهد کرد که از دین خدا خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از کمان رها می‌شود. آنها گروهی خواهند بود که (به ظاهر) نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز خواهید شمرد. قرآن (بسیار) می‌خوانند ولی از شانه و گلوگاهشان فراتر نمی‌رود.

امیرمؤمنان به پیروان خود پیش از جنگ نهروان خبر داده بود که آن مرد در میان خوارج است و کشته خواهد شد؛ ولی بعد از جنگ جسد او را پیدا نکردند. امام علیه السلام فرمود: نه من دروغ گفته‌ام و نه آن کسی که به من خبر داده به من دروغ گفته است ناگهان مردی آمد عرض کرد: ای امیرمؤمنان جنازه او را یافتیم. امام علیه السلام به سجده افتاد و خدا را شکر گفت.<sup>۱</sup>

از این جمله (علاوه بر احادیث فراوان دیگر) به خوبی استفاده می‌شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله اخبار غیبی فراوانی مربوط به حوادث آینده به امیرمؤمنان علی علیه السلام داده بود و امام علیه السلام نیز با اعتماد و یقینی که به اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت، آنها را در حوادث مختلف بازگو می‌کرد و هر گاه کسی در آن تردید می‌نمود می‌فرمود: «نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است» و این حوادث عیناً رخ می‌داد و گاه که یکی از یاران آن حضرت سؤال کرد که ای امیرمؤمنان شما دارای علم غیب هستید امام خندید و در جواب برای اسکات او فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ این علم غیب

۱. شرح بیشتر را در این باره در جلد هفتم همین کتاب ص ۴۹۰ و مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۹ جست‌وجو کنید.

نیست علمی است که از صاحب علمی (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آموخته‌ام.<sup>۱</sup> برای توضیح بیشتر و پاره‌ای از مسائل مربوط به علم غیب به شرحی که در ذیل خطبۀ ۱۲۸ در جلد پنجم از همین کتاب داده‌ایم مراجعه فرمایید تا تفسیر آیات مربوط به علم غیب روشن گردد.

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَصَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

آن ستمگر که ابتدای به ظلم می‌کند فردای قیامت دست خود را  
از پشیمانی (به دندان) می‌گزد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه، تنها منبعی که برای این کلام حکیمانه مربوط به پیش از سید رضی نقل می‌کند، تفسیر علی بن ابراهیم است که آن را به این شکل آورده است: «لِلظَّالِمِ (غَدًا) بِكَفِّهِ عَصَةٌ وَالرَّحِيلُ وَشَيْكَ وَلِلْأَخْلَاءِ نَدَامَةٌ إِلَّا الْمُتَّقُونَ (المتقين)». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).



## شرح و تفسیر

### سرنوشت ظالم آغازگر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود هشدار شدیدی به ظالمان و ستمگران می‌دهد و می‌فرماید: «آن ستمگر که ابتدای به ظلم می‌کند فردای قیامت دست خود را از پشیمانی (به دندان) می‌گزد»؛ (لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَصَّةٌ).

امام علیه السلام این سخن را از آیه ۲۷ سوره فرقان برگرفته است آنجا که می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»؛ و (همان) روزی که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم».

نکته شایان توجه این است که امام علیه السلام در اینجا ظالم را مقدم به «بادی» کرده یعنی آن کسی که ابتدای به ظلم می‌کند، از این نظر که شخص دوم اگر مقابله به مثل کند ظلم نیست بلکه احقاق حقی است و اگر بیش از مقابله به مثل کند باز قبح و زشتی ظلم او به اندازه کسی که ابتدا به ظلم کرده نیست و تعبیر به «عَصَّة» (به دندان گزیدن) کنایه از شدت ناراحتی است، زیرا انسان هنگامی که به ناراحتی‌های شدید گرفتار می‌شود؛ ناراحتی‌هایی که از خود او سر زده و خودش باعث و بانی آن بوده می‌خواهد از خود انتقام بگیرد و برای این کار به آزار خویشتن می‌پردازد؛ گاه بر سر و صورت خود می‌کوبد و گاه دست خود را که با آن کار خلافی انجام داده می‌گزد و همه اینها نشانه ناراحتی شدید از کار خویشتن

و نوعی مجازات و انتقام از خود است.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم: «فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَقَالَ: الْبَادِي مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَوِزْرُهُ وَوِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ؛ امام علیه السلام در مورد دو نفر که به هم دشنام می دادند فرمود: آن کس که ابتدا کرده ظالم تر است و گناه او و گناه نفر دیگر بر اوست مادامی که مظلوم از حد تعدی نکند»<sup>۱</sup>.

جمله اخیر (ما لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ) ممکن است اشاره به آن قسم از سب باشد که مظلوم در انجام آن مجاز است مثل این که کسی به دیگری بگوید: «لعنة الله عليك» و او در جوابش بگوید: «عليك لعنة الله» ولی در همان کتاب اصول کافی و بعضی کتب دیگر به جای «ما لَمْ يَتَعَدَّ»، «ما لَمْ يَعْتَذِرْ» آمده است<sup>۲</sup> اشاره به این که اگر شخص دشنام دهنده عذرخواهی کند و از کار خود توبه کرده و جبران نماید گناه او برداشته می شود. این نسخه صحیح تر به نظر می رسد، زیرا درباره نفر دوم تعبیر به «وِزْر» شده که نشان می دهد او هم گناه کار است خواه تعدی کند یا تعدی نکند؛ ولی هرگاه مسئله عذرخواهی پیش آید مشکل حل می شود.<sup>۳</sup>

درباره ندامت ظالم و عاقبت کار او احادیث دیگری نیز از معصومان علیهم السلام نقل شده از جمله در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الظُّلْمُ نِدَامَةٌ؛ ستمگری پشیمانی است»<sup>۴</sup>.

با این که می دانیم ظلم سبب پشیمانی است ولی به قدری این رابطه شدید است که حضرت فرموده ستمگری عین پشیمانی است.

در حکمت ۳۴۱ خواهد آمد که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: «يَوْمٌ

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۶۰.

۳. بحث بیشتر درباره این موضوع را می توانید در کتاب «انوار الفقاهة» در بحث مکاسب محرمة، ص ۲۱۴ به بعد مطالعه فرمایید.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۹.



الْعَدْلُ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ» و شبیه همین تعبیر در حکمت ۲۴۱ آمده است: «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» و مفهوم هر دو این است که روزی که خداوند از ظالم انتقام می‌گیرد بسیار شدیدتر است از روزی که ظالم به مظلوم ستم می‌کند.

در مورد تجسم اعمال در روز قیامت از بعضی روایات استفاده می‌شود که ظلم به صورت ظلمت و تاریکی مجسم می‌شود همان‌گونه که در حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ از ظلم بپرهیزید که در روز قیامت ظلمت و تاریکی است».<sup>۱</sup>

نیز از روایات استفاده می‌شود از جمله گناہانی که کيفر و عقوبت آن در این دنیا دامن انسان را می‌گیرد ظلم است، همان‌گونه که از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ بِمَظْلَمَةٍ إِلَّا أَخَذَهُ اللهُ بِهَا فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ؛ هیچ کس به دیگری ستم نمی‌کند مگر این که خداوند انتقام او را در جان یا مال او خواهد گرفت».<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم که فرمود: «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً أَلْبَرُ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً أَلْبَغَى؛ چیزی که ثواب آن بسیار زود به انسان می‌رسد نیکوکاری است و چیزی که مجازات آن زود دامن انسان را می‌گیرد ظلم و ستم است».<sup>۳</sup>



۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ج ۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۵، ح ۱۸.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

الرَّحِيلُ وَشَيْكُ.

امام علیه السلام فرمود:

کوچ کردن (از دنیا) سریع است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در سند گفتار حکیمانه قبل آمد این کلام و سخن پیشین، در یک عبارت متصل به هم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی که پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته آمده است و به یقین وی منبع دیگری در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).



## شرح و تفسیر

### باید آماده بود

امام علیه السلام در این عبارت بسیار کوتاه و پرمعنا از بی وفایی و کوتاهی عمر دنیا سخن می گوید و می فرماید: «کوچ کردن (از دنیا) سریع است»؛ (الرَّحِيلُ وَشَيْكُ). «رحیل» به معنای هرگونه کوچ کردن است ولی در اینجا با قرائن حالیه به کوچ کردن از دنیای زودگذر اشاره دارد. این واژه گاه به معنای اسم مصدر آمده است؛ مانند کلام بالا و گاه معنای صفت مشبّهه را می رساند؛ مثلاً شتری را به عنوان رحیل توصیف می کنند یعنی شتابنده و «وشیک» از ماده «وشک» (بر وزن اشک) به معنای سرعت گرفتن در سیر است. بعضی از شارحان گفته اند «وشیک» آن است که سرعتش بسیار شدید و عجیب باشد.

از مسائلی که همه می دانند و غالباً از آن غافلند کوتاهی عمر دنیا است؛ گویی تا چشم بر هم زنی کودکان جوان و جوانان پیر و پیران از صحنه خارج می شوند. بارها افرادی را دیده ایم که گرد و غبار پیری بر رخسار آنها نشسته و ضعف سراسر وجودشان را فرا گرفته و با قدی خمیده عصا زنان به زحمت راه می روند می گوئیم: عجب دیروز جوان شاداب و راست قامت و قوی پنجه ای بود چه زود پیر شد. تازه این در صورتی است که رحیل در زمانی پیری فرا رسد و گرنه بسیاری کسانی که در کودکی یا جوانی بر اثر حوادث مختلفی چشم از دنیا می پوشند. نه تنها انسان ها به سرعت از این جهان کوچ می کنند، قدرت ها

و سلطنت‌ها و حکومت‌ها هم بسیار زود زوال می‌پذیرند.

ابن ابی‌الحدید تشبیهی برای دنیا از بعضی از حکما نقل کرده می‌گوید: پیش از آنکه به دنیا بیاییم عدمی بوده است مستمر و بعد از کوچ کردن ما از این دنیا باز به ظاهر عدمی است مستمر و عمر ما در این میان مانند برقی است که در یک شب ظلمانی در بیابانی تاریک از ابری می‌جهد و بی‌درنگ خاموش می‌شود.<sup>۱</sup> از آن مهم‌تر تشبیهاتی است که قرآن مجید برای زندگی دنیا کرده است و می‌گوید: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا؛» (ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم؛ و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود؛ اما بعد از مدتی می‌خشکد؛ به گونه‌ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می‌کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست!<sup>۲</sup>

در آیه دیگری از قرآن مجید می‌خوانیم که روز قیامت از گنهکاران سؤال می‌شود چند سال در روی زمین توقف کردید؟ در پاسخ می‌گویند تنها به اندازه یک روز یا بخشی از روز. از آنهایی سؤال کنید که توان شمردن ایام را دارند «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِيْنَ». بار دیگر به آنها گفته می‌شود: «(خداوند) می‌فرماید: (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می‌دانستید آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»؛ «قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ».<sup>۳</sup>

در احادیث اسلامی نیز درباره کوتاهی عمر دنیا تعبیرات و تشبیهات

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۴.

۲. کشف، آیه ۴۵.

۳. مؤمنون، آیه ۱۱۲-۱۱۵.

بیدارکننده‌ای آمده است.

از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلُوهَا طَاعَةً؛ دنیا ساعتی بیش نیست این ساعت را در مسیر اطاعت خدا قرار دهید».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا بَحْرُهَا وَبَرِّهَا وَسَهْلُهَا وَجَبَلُهَا عِنْدَ وَلِيِّيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَىءِ الظَّلَالِ؛ تمام آنچه در شرق و غرب جهان، دریاها و صحراها، دشت‌ها و کوه‌ها آفتاب بر آن می‌تابد در نزد اولیاء الله و عارفان به حق خدا همچون بازگشت سایه‌هاست».<sup>۲</sup> همان‌گونه که سایه‌هایی که به سوی غروب می‌رود به سرعت برچیده می‌شوند، عمر دنیا نیز چنین است.

در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که حسن بن علی علیه السلام بسیار به این شعر شاعر تمثل می‌جست:

يا أَهْلَ لَذَاتِ دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا      إِنَّ اغْتِرَارًا بِظِلِّ زَائِلٍ حُمُقٌ

ای اهل لذت‌های دنیایی که بقایی ندارد مغرور شدن به سایه‌ای که به زودی زوال می‌پذیرد احمقانه است.

حافظ نیز در این زمینه می‌گوید:

مرا در منزل جانان چه جای امن چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها

این سخن را با کلامی از نوح پیغمبر با آن عمر طولانی عجیب پایان می‌دهیم

که فرمود: «وَجَدْتُ الدُّنْيَا كَبَيْتٍ لَهُ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ».<sup>۳</sup>

دنیا را همچون خانه‌ای یافتم که از یک در وارد شدم و از در دیگر خارج!

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶، ح ۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴.





۱۸۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ.

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که در برابر حق قد علم کند (و به مبارزه برخیزد) هلاک خواهد شد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی جزئی از خطبه شانزدهم نهج البلاغه است که ما در بخش سوم، آن را تفسیر کرده‌ایم. نویسنده کتاب مصادر آن را از کتاب‌های متعددی نقل کرده که بسیاری از مؤلفان آنها پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند؛ از جمله شیخ طوسی در تلخیص الشافی، جاحظ در البیان و التبیین، ابن عبد ربه در عقد الفرید، مفید در کتاب ارشاد، مسعودی در اثبات الوصیه، متقی هندی در کنز العمال و مرحوم کلینی در روضة کافی. (مصادر نهج البلاغه، ذیل خطبه شانزدهم).



## شرح و تفسیر

### سرانجام مبارزه با حق

امام علیه السلام در این کلام نورانی از کسانی سخن می‌گوید که به مقابله با حق بر می‌خیزند. می‌فرماید: «آن کس که در برابر حق قد علم کند (و به مبارزه برخیزد) هلاک خواهد شد»؛ (مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ).

این کلام حکمت‌آمیز با همین عبارت در لابه‌لای خطبه شانزدهم نهج البلاغه آمده است که شرح آن را در جلد اول در ذیل همان خطبه (صفحه ۶۵۱) بیان کردیم و حاصل آن این است که هرگز به مخالفت و مقابله با حق برنخیزید، زیرا حق قدرتی دارد که انسان را بر زمین می‌کوبد؛ اگر در کوتاه مدت انجام نشود در دراز مدت انجام خواهد شد و تاریخ، به ویژه تاریخ اسلام، نشان می‌دهد آنها که به مقابله با حق برخاستند چگونه طومار زندگانی‌شان در هم پیچیده شد.

نیز با توجه به این که حق به معنای واقعیت‌های ثابت است و واقعیت‌ها آثاری دارد و هر چه با آثارش به مخالفت برخیزند از میان نمی‌رود، از این رو سرانجام بر انسان غلبه می‌کند و او را در هم می‌شکند. درست مانند این که انسان بداند فلان راه، مستقیم و راه دیگر بیراهه است، اگر به مخالفت با راه مستقیم برخیزد و به بیراهه رود هر قدر تلاش و کوشش کند به مقصد نمی‌رسد و سرانجامش هلاکت است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله برگزیده‌اند و آن

این‌که هرگاه کسی در میان مردم نادان به دفاع از حق برخیزد جان خود را به خطر انداخته چرا که افراد جاهل و متعصب و لجوج با این‌گونه افراد مخالفند و مفهوم آن این می‌شود که هر کس دفاع از حق کند باید هزینه‌های این دفاع را در برابر مردم نادان بپردازد.

ولی این تفسیر به هیچ وجه مناسب چنین گفتار حکیمانه‌ای نیست، زیرا اولاً در بعضی از متون لغت صریحاً آمده است که جمله «أَبْدِي صَفْحَتَهُ لَه» به معنای به مخالفت برخاستن است و مرحوم علامه شوشتری موارد فراوانی از کلمات عرب نقل کرده که جمله «مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لَه» به معنای به مخالفت برخاستن است.<sup>۱</sup>

ثانیاً در خطبه شانزدهم، پیش و پس از آن جمله‌هایی آمده است که به خوبی نشان می‌دهد امام علیه السلام در این جمله از بدکاران سخن می‌گوید که به مخالفت با حق برمی‌خیزند.

در شرح نهج البلاغه محمد عبده احتمال دیگری نیز در تفسیر این جمله ذکر شده و آن این‌که منظور از «أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ» به معنای روی گرداندن از حق است که آن هم سبب هلاکت انسان می‌شود؛ ولی با توجه به این‌که کلمه «أَبْدَى» به معنای آشکار کردن است این تفسیر نیز بعید به نظر می‌رسد.<sup>۲</sup>

به هر حال مفهوم این جمله این است که امام علیه السلام به همه کسانی که به مخالفت با حق برمی‌خیزند هشدار می‌دهد که به عاقبت سوء کار خود بیندیشند و از این راه باز گردند. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد این جمله در کتاب شریف کافی نیز به عنوان بخشی از یک روایت آمده و مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح آن می‌گوید: مفهوم جمله این است کسی که آشکارا در برابر حق به

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۵۴۳.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ذیل حکمت مورد بحث.

خصوصیت برخیزد هلاک خواهد شد.

مشابه همین معنا در گفتار حکیمانه ۴۰۸ نیز آمده است آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ضَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ؛ آن کس که با حق بجنگد حق او را بر زمین خواهد کوبید».<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز دربارهٔ حق و باطل چنین می‌گوید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»؛ بلکه ما حق را بر باطل می‌کوبیم و آن را هلاک می‌سازد و این‌گونه باطل محو و نابود می‌شود.<sup>۲</sup>

منظور از «حق» در کلام نورانی بالا اصل خداشناسی و آیین اسلام و فروع دین و حقوق الله و حقوق الناس به طور عام است، زیرا حق در اصل به معنای مطابقت و هماهنگی با واقع و نقطهٔ مقابل آن «باطل» است. به همین دلیل به ذات پاک خداوند، به طور مطلق «حق» اطلاق می‌شود چون واقعیتی است انکارناپذیر. در کتاب «وجوه القرآن» برای کلمهٔ حق موارد استعمال دوازده گانه‌ای در قرآن مجید ذکر شده است: حق به معنای ذات پاک خداوند و به معنای قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، طرز صحیح، علانیه، شایستگی، واجب شدن، وام و بهره و برای هر کدام از اینها آیه‌ای از آیات قرآن مجید را شاهد آورده است.<sup>۳</sup>

\* \* \*

۱. شرح اصول کافی، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

۲. انبیاء، آیه ۱۸.

۳. برای توضیح بیشتر می‌توانید به تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۵۵ سوره یونس؛ ج ۱۱، ذیل آیه ۸ سوره حجر و ج ۲۶، ذیل آیه ۳۹ سوره نبا مراجعه فرمایید.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی تابی او را از پای در می آورد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را با اضافه‌ای آورده‌اند آمدی در غرر الحکم است که این جمله را به ضمیمه جمله «مَنْ لَمْ يُضْلِحْهُ الْوَرَعُ أَفْسَدَهُ الطَّمَعُ» در کتاب خود ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۱).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله را به عنوان بخشی از نامه امام امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام ذکر کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۹).





## شرح و تفسیر

### بی‌تابی‌کشنده است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به اثر زیان‌بار ترک صبر و پیشه نمودن جزع اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد بی‌تابی او را از پای در می‌آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ).

به یقین در طول زندگی انسان، مصائب و مشکلات فراوانی است که هیچ‌کس از آن بر کنار نمی‌ماند. عکس‌العملی که انسان می‌تواند در مقابل این حوادث دردناک و غم‌انگیز نشان بدهد یکی از دو چیز است: نخست صبر و تحمل و شکرگزاری به درگاه خدا و دقت در یافتن راه نجات از آن مشکل یا مصیبت و حداقل کاستن از آثار زیان‌بار آن است.

دیگر جزع و بی‌تابی است که هم اعصاب انسان را در هم می‌کوبد و او را گرفتار بیماری‌های مختلف کرده و گاه به مرگ می‌کشاند و هم سبب ناشکری به درگاه خداوند و وزر و وبال برای سرای دیگر می‌شود.

انسان عاقل راه نخست را بر می‌گزیند که هم اجر صابران را دارد و هم فواید و برکات صبر را.

بنابراین مفهوم این کلام حکیمانه بسیار روشن و شفاف است و این‌که بعضی تصور کرده‌اند در مفهوم آن پیچدگی است کاملاً اشتباه است.

در ضمن از آنچه گفته شد معلوم شد که هلاکت در این جمله هلاک دنیوی

و اخروی هر دو را شامل می‌شود همان‌طور که (نجات) در پرتو صبر نیز نجات دنیوی و اخروی را در بر می‌گیرد، هرچند گاهی در بعضی از روایات تنها به هلاکت اخروی اشاره شده؛ مانند حدیثی از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ وَإِنَّمَا هَلَاكُهُ فِي الْجَزَعِ أَنَّهُ إِذَا جَزَعَ لَمْ يُوجَرْ؛ تقوای الهی پیشه کنید و در برابر مشکلات و مصائب صبر و شکیبایی داشته باشید، زیرا کسی که صبر نکند جزع او را هلاک خواهد کرد و هلاکت او در جزع این است که وقتی بی‌تابی کند اجر و پاداشی به او داده نخواهد شد».<sup>۱</sup>

### نکته:

#### صبر و جزع

بارها در کلام امام علیه السلام موضوع صبر و جزع و آثار نیکوی صبر و آثار شوم جزع مطرح شد و ما نیز بحث‌هایی داشته‌ایم. در اینجا لازم می‌دانیم به سبب اهمیت موضوع باز اشاره‌ای به این مطلب داشته باشیم.

همان‌گونه که اشاره شد، حیات دنیا آمیخته با انواع مشکلات است. در مسیر اطاعت الهی مشکلات کم نیست و در طریق پرهیز از گناه و تقوا مشکلات، زیاد است. مصائب ناخواسته دامان همه را در دنیا می‌گیرد و اگر توجه به این حقیقت داشته باشیم که در گذشته چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود از وجود این مشکلات ناراحت نمی‌شویم، پیمانۀ صبر ما لبریز نمی‌گردد؛ شکیبایی خود را از دست نمی‌دهیم و ناراحتی‌های روانی ناشی از جزع و بی‌تابی به سراغ ما نمی‌آید، زیرا می‌دانیم همه در این گونه امور به شکلی دست به گریبانند. این صبر و شکیبایی افزون بر این‌که پاداش الهی فوق‌العاده‌ای دارد؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ ابْتَلَى مِنْ شِيعَتِنَا فَصَبَرَ عَلَيْهِ

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۹۵، ح ۵۸.

كَانَ لَهُ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ؛ کسی که از شیعیان ما مبتلا به مصیبتی شود و شکیبایی کند پاداش هزار شهید را دارد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُبْتَلَىٰ بِبَلَاءٍ مُنْتَظَرٍ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ فَإِنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلِيَّةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي يَنْتَظَرُ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَصْبِرْ وَجَزِعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظَرِ أَبَدًا حَتَّى يَحْسُنَ صَبْرَهُ وَعَزَاءُهُ؛ هیچ فرد باایمانی نیست مگر این‌که به بلایی مبتلا می‌شود و آنچه را انتظار آن می‌کشد (ای بسا) از آن هم شدیدتر است. هرگاه بر بلایی که در آن است شکیبایی کند، خدا او را از بلایی که انتظارش می‌کشد برکنار می‌دارد و اگر بی‌تابی نماید بلاها یکی پس از دیگری بر سر او می‌آید تا صبر و شکیبایی پیشه کند».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام هادی علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَلِلْجَازِعِ اثْنَانِ؛ مصیبت برای انسان صابر یکی است و برای انسان ناشکیبا دو تا است».<sup>۳</sup>

مضاعف شدن مصیبت افراد ناشکیبا از اینجاست که ضربه‌هایی بر جسم و روح آنها وارد می‌کند و آنها را در هم می‌کوبد. کوتاه سخن این‌که همان‌گونه که در گذشته نیز اشاره شد جزع و بی‌تابی افزون بر نوعی ناسپاسی در پیشگاه خدا، آثار بسیار مخربی روی اعصاب انسان دارد و او را گاه تا سر حد جنون پیش می‌برد.

برای درمان جزع لازم است انسان توجه به مصائب اولیاء الله در گذشته و مصائب دوستان و خویشان و بستگان کند که هر یک به نوعی گرفتارند. به علاوه در آثار مثبت صبر و شکیبایی و آثار منفی جزع و بی‌تابی بیندیشد. نیز به اموری پردازد که فکر او را به خود مشغول می‌سازد و از مصیبت منصرف می‌کند

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۹۴.

۲. همان، ج ۶۸، ص ۹۴، ح ۵۱.

۳. همان، ج ۷۹، ص ۱۴۴.

تا در سایه آن تدریجاً مصیبت را فراموش کند.

اضافه بر این، همان‌گونه که در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام اشاره شده، بسیاری از مشکلات پایانی دارد و به تعبیر ما از این ستون تا آن ستون فرج است. نباید انسان خیال کند که همیشه مشکل به یک حال باقی می‌ماند «إِنَّ لِلْمِحْنِ غَايَاتٌ لَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَيْهَا؛ مشکلات غم‌انگیز پایانی دارد»<sup>۱</sup>.

در گفتار حکیمانۀ ۲۹۱ نیز بحثی دربارهٔ صبر و جزع خواهد آمد و برای توضیح بیشتر می‌توانید به جلد دوم اخلاق در قرآن، مباحث مربوط به صبر و شکیبایی و جزع، مراجعه فرمایید.

\* \* \*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

وَاعْجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَ (لَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَ) الْقَرَابَةَ؟

امام علیه السلام فرمود:

عجبا! آیا خلافت با همنشینی پیامبر حاصل می‌شود؛ ولی با همنشینی

و خویشاوندی حاصل نمی‌گردد؟<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نخست باید توجه داشت آنچه در نسخه صبحی صالح آمده اشتباهی در آن است و نسخه صحیح چنین است: «وَاعْجَبَاهُ أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ» این چیزی است که در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و کتب دیگر آمده و با شعری که بعد از آن ذکر شده نیز تناسب دارد. اما آنچه در نسخه صبحی صالح آمده نه از نظر معنا صحیح است و نه با شعر پیش گفته می‌سازد و نه با نسخ دیگر.

ابن ابی الحدید بعد از ذکر این کلام می‌گوید: اصحاب ما (اهل سنت) این سخن را در کتب معروف به امامت ذکر کرده و پاسخ‌هایی به آن داده‌اند که اینجا جای بحث آن نیست و نویسنده کتاب مصادر از کلام ابن ابی الحدید چنین نتیجه می‌گیرد که اگر این جمله به صورت متواتر در روایات آنها نیامده بود احتیاج به تأویل و تفسیر آن نداشتند و می‌توانستند آن را از اصل انکار کنند و این نشان می‌دهد که این کلام شریف در میان آنها متواتر بوده است. اضافه بر این در مورد دو بیت شعری که در انتهای این کلام مولا آمده گروهی از شعرا آن را در کتب خود آورده‌اند که نشان از معروفیت آن دارد حتی پیش از سید رضی افرادی مانند «جلودی» (متوفای ۳۳۲) و «مرزبانی» (متوفای ۳۸۴) آن را نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی عده زیاد دیگری از جمله ادیب نیشابوری در تاج الاشعار و کیدری در کشف اللسان و ابن الشجری و جز آنها در کتب خود آورده و به شرح آن پرداخته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۲-۱۶۰ با تلخیص).

مرحوم سید می گوید: از آن حضرت شعری در همین زمینه نقل شده است که  
(خطاب به خلیفه اول) می گوید:

اگر تو به سبب شورا مالک امور مردم شدی این چه شورایی است که  
طرف های مشورت (امثال من و جمعی از بنی هاشم و دیگران) غایب بودند؟  
و اگر از طریق قرابت با پیامبر در برابر مخالفان استدلالت کردی دیگری  
(اشاره به شخص امام است) از تو به پیامبر سزاواتر و نزدیک تر است.

قَالَ الرَّضِيُّ وَرُوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبَ  
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ وَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

## شرح و تفسیر

### عذر واهی برای تصدی خلافت

امام علیه السلام در این کلام پرمعنا به سراغ استدلال‌های باطل مدعیان خلافت رفته و می‌فرماید: «عجبا! آیا خلافت با همنشینی پیامبر حاصل می‌شود؛ ولی با همنشینی و خویشاوندی حاصل نمی‌گردد؟» (وَاعْجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟).

مرحوم سید رضی بعد از روایت این کلام می‌گوید: «از آن حضرت شعری در همین زمینه نقل شده است (خطاب به خلیفه اول) می‌گوید:

(اگر تو به سبب شورا مالک امور مردم شدی این چه شورایی است که طرف‌های مشورت (امثال من و جمعی از بنی‌هاشم و دیگران) غایب بودند؟ و اگر از طریق قرابت با پیامبر در برابر مخالفان استدلال کردی دیگری (اشاره به شخص امام است) از تو به پیامبر سزاواتر و نزدیک‌تر است».

قَالَ الرَّضِيُّ وَرَوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبَ وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَاجَجْتَ حَصِيمَهُمْ وَغَيَّبْتَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبَ

ابن ابی‌الحدید معتقد است که صدر این کلام (قسمت قبل از شعر) خطاب به عمر است و دو بیتی که در ذیل آن قرار دارد خطاب به ابوبکر است. (بسیاری دیگر از محققان نیز همین را پذیرفته‌اند) زیرا هنگامی که ابوبکر به عمر گفت:

دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم عمر در پاسخ او چنین گفت: «أَنْتَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا شَدَّتْهَا وَرَخَائِهَا فَأَمْدُدْ أَنْتَ يَدَكَ؛ تو همراه پیغمبر در همه جا بودی در حالات شدت و سختی و آسانی تو دست را دراز کن تا من با تو بیعت کنم».<sup>۱</sup>

علی علیه السلام در پاسخ این سخن می‌گوید: اگر مصاحبت با پیغمبر سبب شایستگی او برای خلافت می‌شود کسی که همین مصاحبت را در طول عمر پیامبر اکرم (حتی پیش از این‌که ابوبکر اسلام بیاورد) داشته است و افزون بر آن از خویشاوندان نزدیک پیغمبر هم بوده شایسته‌تر است.

سپس ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: اما آن دو بیت شعر خطاب به ابوبکر است، زیرا ابوبکر در برابر انصار در سقیفه استدلال کرده بود که ما عترت رسول الله هستیم (و به همین دلیل برای خلافت شایسته‌تر از دیگران هستیم). علی علیه السلام در برابر این استدلال می‌فرماید: اگر خویشاوندی تو به پیامبر دلیل شایستگی توست غیر تو از تو به پیغمبر نزدیک‌تر است.

البته می‌دانیم نه مصاحبت با رسول الله و نه خویشاوندی با آن حضرت هیچ یک برای خلافت و جانشین او کافی نیست، بلکه خلافت پیامبر مرهون شایستگی‌های علمی و اخلاقی فراوانی است که جز در علی علیه السلام وجود نداشت؛ ولی از آنجا که آنها در برابر مخالفان خود به این‌گونه مسائل یعنی مصاحبت و قرابت استدلال کردند امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خواهد با سخن خودشان دلیلشان را باطل کند.

نخستین بیت شعری که سید رضی در ذیل این کلام پرمعنا به آن حضرت نسبت داده و در بسیاری از کتب تاریخ و شعر و ادب نقل شده اشاره به داستان سقیفه است که به اصطلاح گروهی از صحابه به مشورت نشستند

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۶.



و ابوبکر را به خلافت منصوب نمودند در حالی که اگر منظور آنها شورای صحابه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است اکثریت قاطع صحابه غایب بودند شورایی بود بسیار محدود و شتاب زده که با نقشه قبلی ترسیم شده بود. امام عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: به فرض این که خلافت نیاز به نص پیغمبر از سوی خدای متعال نداشته باشد و از طریق شورا انجام شود شورای سقیفه هرگز صلاحیت برای این کار نداشت.

بیت دوم اشاره به استدلالی است که عمر در برابر طایفه انصار داشت. آنها گفتند: ما برای خلافت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شایسته تریم و به فرض که اصرار داشته باشید شما هم در خلافت سهیم باشید یک نفر از سوی ما و یک نفر از سوی شما امر خلافت را اداره کنند؛ ولی عمر برای عقب راندن گروه انصار گفت: کسی اولویت دارد که با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرابت داشته باشد و ما قرابت و خویشاوندی با آن حضرت داریم نه شما. امام عَلَيْهِ السَّلَام در برابر این سخن می فرماید: اگر قرابت معیار اولویت باشد فرد دیگری (اشاره به خود آن حضرت است) از ابوبکر بسیار نزدیک تر و اقرب است.

امام عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه ۶۷ نیز به این معنا اشاره کرده می فرماید: «آنها به شجره (درخت) استدلال کردند اما ثمره و میوه اش را ضایع نمودند؛ اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ، وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ».

درباره ماجرای پرغوغای سقیفه بنی ساعده و حوادثی که در آن گذاشت و مطالب بسیار سؤال برانگیز که در آن بود به طور مشروح در جلد سوم از همین کتاب در ذیل خطبه ۶۷ (با استفاده از مدارک و منابع معروف اهل سنت) سخن گفتیم.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ نَهَبُ تَبَادُرُهُ الْمَصَائِبُ؛  
وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ. وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا  
بِفِرَاقٍ أُخْرَى، وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ.  
فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمُنُونِ، وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ؛ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ  
وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرْفًا، إِلَّا أَسْرَعَا الْكِرَّةَ فِي  
هَدْمِ مَا بَنَيَا، وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا؟!

امام علیؑ فرمود:

انسان در این دنیا هدفی است که تیرهای مرگ همواره به سوی او نشانه‌گیری می‌کند و ثروتی است که مصائب، در غارت آن شتاب دارند و بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. همراه هر جرعه‌ای گلوگیر شدنی و همراه هر لقمه‌ای (نیز) گلوگرفتنی است. انسان به نعمتی از آن نمی‌رسد جز با فراق نعمت دیگر. به استقبال هیچ روز از عمرش نمی‌رود جز این‌که از روز دیگری از عمرش جدا می‌شود، بنابراین ما اعوان و یاران مرگیم و جانمان هدف (عوامل) مرگبار و با این حال چگونه می‌توانیم امید بقا داشته باشیم. این شب و روز هرگز ارزش چیزی را بالا نبرده جز این‌که

به سرعت باز می‌گردانند و آنچه را بنا کرده ویران می‌سازند و هرچه را جمع کرده‌اند پراکنده می‌کنند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در کتاب مصادر می‌گوید: شبیه همین کلام در خطبه ۱۴۳ (مطابق نسخه صبحی صالح خطبه شماره ۱۴۵ است) گذشت و به مصادر آن اشاره شد و هنگامی که به مصادر آن برگردیم می‌بینیم که مرحوم خطیب آن را از تحف العقول در ذیل خطبه‌ای که به نام خطبه «وسيله» معروف شده نقل کرده است و همچنین مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد با تفاوت مختصری و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی آن را آورده و در اشعار «ابوالعطائیه» به مضمون بعضی از اشعار آن اشاره شده است. مرحوم خطیب در اینجا می‌افزاید: ابوعلی قالی نیز بخشی از آن را در کتاب امالی خود از ابو حاتم اصمعی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

البته آنچه در خطبه ۱۴۵ آمده تفاوت زیادی با آنچه در این کلام نورانی آمده است دارد، هرچند در قسمتی مشابه آن است. اضافه بر اینها مرحوم کلینی نیز در خطبه «وسيله» (ج ۸، ص ۲۴) به بخشی از آن اشاره کرده است.

## شرح و تفسیر

### چهره واقعی دنیا و سرانجام دنیا پرستان

امام علیه السلام در این گفتار نورانی چهره واقعی دنیا را به همگان نشان داده و از بی وفایی و ناپایداری و مشکلات گوناگون آن سخن می گوید؛ سخنی که از جان مولا برخاسته و بر جان می نشیند. حضرت در آن به شش نکته مهم اشاره کرده است: نخست می فرماید: «انسان در این دنیا هدفی است که تیرهای مر همواره به سوی او نشانه گیری می کند و ثروتی است که مصائب، در غارت آن شتاب دارند و بر یکدیگر سبقت می گیرند»؛ (إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَسْتَضِلُّ فِيهِ الْمَنَايَا، وَنَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ).

«غرض» به معنای هدفی است که به آن تیر می اندازند و «تَسْتَضِلُّ» از ریشه «نضل» (بر وزن عزل) به معنای غلبه در مبارزه و «منايا» جمع «منية» به معنای مر است.

جالب اینکه در این عبارت انسان به دو چیز تشبیه شده؛ یکی هدفی که تیراندازان آن را نشانه می گیرند و دیگر سرمایه ای که غارتگران آن را چپاول می کنند. انسان آن هدف است و عوامل مر زا تیرهایی که به سوی او پرتاب می شوند. وجود انسان و استعداد های فراوان او همان سرمایه عظیمی است که مصائب مختلف به غارت آن می پردازند و به همین دلیل آرامش واقعی هرگز در این زندگی دیده نمی شود. چگونه انسانی می تواند آرامش داشته باشد در حالی که

دشمنانی از اطراف، او را نشانه گرفته‌اند و غارتگرانی اطراف خانه او جمع شده‌اند. در دومین نکته که در واقع تکمیل کننده نکته پیشین است می‌فرماید: «همراه هر جرعه‌ای گلوگیر شدنی و همراه هر لقمه‌ای (نیز) گلوگرفتنی است»؛ (وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. وَفِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ).

«شَرَقٌ» مایه‌ای است که گلوی انسان را می‌گیرد و «غَصَصٌ» غذایی که گلوگیر می‌شود.

اشاره به این‌که در کنار هر لذتی از لذات دنیا خطرات و ناراحتی‌هایی وجود دارد؛ در کنار هر نوشی نیشی است و در کنار هر خوشبختی بدبختی. زندگی آمیخته با انواع مشکلات و مصائب از دست رفتن نیرو و توان جسمانی و بستگان و دوستان و ثروت‌ها و سرمایه‌ها. با این حال کدام عاقل می‌تواند آن را به عنوان هدف اصلی خود برگزیند؟ زندگی خالی از هر گونه ناراحتی زندگی جاویدان آخرت در بهشت برین است. «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است، اگر می‌دانستند.<sup>۱</sup> در سوره «فاطر» آیات ۳۴ و ۳۵ می‌خوانیم: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»؛ آنها می‌گویند حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد نه در آن رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی.

سپس در ادامه معرفی حقیقت دنیا به سومین نکته پرداخته می‌فرماید: «(یکی از مشکلات مهم دنیا این است که) انسان به نعمتی از آن نمی‌رسد جز با فراق نعمت دیگری»؛ (وَلَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى).

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

این نکته واقعیتی ملموس و شایان دقت و عبرت است؛ فی المثل کسی که فرزند ندارد واقعاً در زحمت است؛ اما هنگامی که خدا این نعمت را به او ارزانی می‌دارد مشکلات زیادی برای نگهداری و اداره و تربیت فرزند به سراغ او می‌آید، هنگامی که مرکبی ندارد در زحمت است و وقتی صاحب مرکبی شد آسودگی‌های دیگری را از دست می‌دهد و هنگامی که نام و نشان و شهرتی پیدا می‌کند به نعمتی رسیده اما نعمت‌های دیگری را به سبب این شهرت از دست می‌دهد. در واقع تمام نعمت‌های دنیا این‌گونه است که نعمت‌ها با هم جمع نمی‌شوند، بلکه یکی می‌آید و دیگری از دست می‌رود.

در چهارمین نکته که بی‌شبهت به نکته قبل نیست می‌فرماید: «انسان به استقبال هیچ روز از عمرش نمی‌رود جز این‌که از روز دیگری از عمرش جدا می‌شود»؛ (وَلَا يَسْتَقْبِلُ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ).  
گرچه هر روزی از عمر نعمتی از نعمت‌های گرانبهای الهی است ولی این نعمت از سرمایه عمر انسان برداشته می‌شود و او را یک گام به مرز نزدیک‌تر می‌کند.

این شبیه همان چیزی است که در یکی دیگر از گفتارهای حکیمانه امام علیه السلام (در حکمت ۷۴ گذشت) که می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان عمر است» بسیاری کسان که از این نکته غافلند؛ گویی عمر خود را در این دنیا جاویدان می‌دانند به همین سبب به سادگی روزها و ماه‌ها و سال‌هایی را به هدر می‌دهند بی‌آنکه چیزی در برابر این سرمایه عظیم دریافت دارند.

این حقیقت را قرآن مجید به صورت دیگری بیان کرده، می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ  
\* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ سوگند به عصر که انسان در زیان‌کاری است.﴾<sup>۱</sup> چه

۱. عصر، آیه ۱ و ۲.

زیانی از این بالاتر که هر روز که می‌گذرد بخشی از سرمایه‌گرانبهای عمر او کاسته می‌شود.

آن‌گاه در پنجمین نکته که باز در ارتباط با نکات پیشین است می‌فرماید: «بنابراین ما اعوان و یاران مرگیم و جانمان هدف (عوامل) مرگبار و با این حال چگونه می‌توانیم امید بقا داشته باشیم»؛ (فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمُنُونِ وَأَنْفُسَنَا نَضْبُ الْحُتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ).

«منون» از ریشه «من» به معنای قطع و نقصان گرفته شده و از آنجا که مر عمر انسان را قطع می‌کند و مایه نقصان عدد انسان‌ها می‌گردد به آن «منون» گفته شده است.

تعبیر به «أَعْوَانُ الْمُنُونِ» (یاران و کمک‌کاران مر ) از این نظر است که انسان با گذراندن عمر خود گویی به مر خویش کمک می‌کند و تعبیر به «نَضْبُ الْحُتُوفِ» (حُتُوف جمع «حَتَف» به معنای مر ) اشاره به این است که عوامل نابودی، بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها، جنگ‌ها و حادثه‌های ناگوار هر کدام جان انسان را نشانه گرفته‌اند و سرانجام یکی از آنها تیر خود را به هدف می‌زند و به زندگی انسان پایان می‌دهد و به این دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: با وجود این عوامل مرگبار ما چگونه امید بقا داریم؟ هیچ کس از یک روز بعد از این و یا حتی یک ساعت بعد آگاه نیست که چه سرنوشتی دارد. آیا در زمره زندگان است، یا در کنار مردگان آرمیده؛ خواه پیر باشد یا جوان، سالم باشد یا بیمار.

حضرت در ششمین و آخرین نکته در تکمیل بحث‌های گذشته می‌فرماید: «این شب و روز هرگز ارزش چیزی را بالا نبرده جز این‌که به سرعت باز می‌گردند و آنچه را بنا کرده ویران می‌سازند و هرچه را جمع کرده پراکنده می‌کنند»؛ (وَهَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنِيَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا).



شب و روز در واقع واحدهای زندگی انسان را تشکیل می‌دهند که عمر انسان با گذشت آنها سپری می‌شود و نسبت حوادث به شب و روز (با آنکه آنها ظرف زمانند نه عامل حوادث) نوعی مجاز در نسبت است. شبیه آنچه در خطبه‌ای از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که می‌فرماید: «وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ كَيْفَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ؛ شما مردم شب و روز را دیده‌اید که چگونه هرچیز نو و جدیدی را کهنه و هر دوری را نزدیک می‌سازند».<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام با تعبیر دیگری در خطبه ۹۰ که در جلد سوم گذشت آن را بیان فرموده و به جای شب و روز خورشید و ماه را عامل کهنه شدن نواها و دور شدن نزدیک‌ها می‌شمرد. (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ).

در یک جمع‌بندی از مجموع این گفتار حکیمانه می‌توان چنین گفت: از آنجا که «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>۲</sup> و علاقه به مادیات سرچشمه همه یا اغلب گناهان است، امام عَلَيْهِ السَّلَام برای کاستن حب دنیا به ناپایداری آن از تعبیرات بسیار پرمعنا در این کلام نورانی استفاده کرده است.

نخست هدف بودن انسان را در برابر تیرهای مر که سرانجام هر کسی است مطرح می‌کند و سپس به خطراتی که در هر لحظه حیات انسان را تهدید می‌کند - مانند گلوگیر شدن جرعه آب یا لقمه غذا - اشاره می‌فرماید سپس به این نکته مهم توجه می‌دهد که همیشه مواهب دنیا با محرومیت‌هایی همراه است و هرگز انسان نمی‌تواند تمام آنها را یکجا در اختیار بگیرد. آن‌گاه هشدار می‌دهد که روزهای عمر پی در پی در گذرند و هر روز، انسان گام تازه‌ای به سوی مر بر می‌دارد و مهم اینجاست که از دست دادن سرمایه عمر در اختیار ما نیست؛ چه

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

بخواهیم و چه نخواهیم پی در پی از ما گرفته می شود.  
مجموع این سخن درس عبرتی است برای همگان تا زهد در دنیا را پیشه  
کنند و از حرص و آز و طمع و غرق شدن در لذات بپرهیزند و از این دنیا برای  
سعادت جاویدان خود در سرای آخرت بیندوزند.

\* \* \*

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ، فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم هر چه بیش از مقدار خوراک خود به دست آوری (و آن را ذخیره کنی) خزانه‌دار دیگران در آن خواهی بود.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که در قرن سوم می‌زیستند مانند ابوعثمان جاحظ در کتاب المائة المختارة و بلاذری در انساب لاشراف این گفتار نورانی را بعضی با کمی اختلاف و بعضی با عین عبارت نقل کرده‌اند. همچنین تنوخی در کتاب الفرج بعد الشدة و مسعودی در مروج الذهب و مرحوم صدوق در خصال آن را با تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند. مرحوم مفید نیز در ارشاد آن را در ضمن بیان نسبتاً طولانی از آن حضرت آورده است و همه اینها نشان می‌دهد که منابعی غیر از نهج البلاغه در اختیارشان بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱).

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸ هنگامی که داستان ملاقات «جنادة» را با امام حسن مجتبی عليه السلام در بیماری وفات «هنگامی که شدیداً به وسیله عمال معاویه مسموم شده بود» نقل می‌کند امام عليه السلام ضمن وصایای معروف و مؤثرش نیز به همین جمله اشاره کرد و فرمود: «اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِغَيْرِكَ».



## شرح و تفسیر

### خزانه‌دار دیگران بودن

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و بسیار پرمعنا اشاره به نکته‌ای می‌کند که غالباً مردم از آن غافلند، می‌فرماید: «ای فرزند آدم هر چه بیش از مقدار خوراک خود به دست آوری (و آن را ذخیره کنی) خزانه‌دار دیگران در آن خواهی بود»؛ (يَا اِبْنَ اَدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ، فَاَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ).

غالب مردم حد و اندازه‌ای برای به دست آوردن مال و ثروت قائل نیستند و معتقدند هر چه بیشتر بهتر؛ اما هنگامی که درست دقیق می‌شویم می‌بینیم بهره‌ما از اموالمان همان است که مصرف می‌کنیم؛ غذایی که می‌خوریم، نوشابه‌ای که می‌نوشیم، لباسی که می‌پوشیم، خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و مرکبی که بر آن سوار می‌شویم و مانند آن و در مورد بسیاری از اشخاص، این مواد مصرفی تنها گوشه کوچکی از اموال آنها را شامل می‌شود و بقیه را ذخیره می‌کنند، پیوسته در حفظ آن کوشش و از آن پاسداری می‌کنند تا سرانجام به فرزندان و دامادها و سایر بستگان خود بپارند و با دنیایی از حسرت، چشم از آنها ببوشند و با یک کفن بسیار کم ارزش وارد سرای دیگر شوند.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در شرح این کلام نورانی داستانی از «حسن بصری» و «عبدالله بن اهتم» نقل می‌کند، می‌گوید: حسن به هنگامی که عبدالله بیمار شده بود و آخرین ساعات عمر خود را طی می‌کرد به عیادت او

رفت. نگاه کرد دید عبدالله پیوسته چشمش را به صندوقی دوخته که در گوشه‌ای از اتاق قرار داشت، سپس رو به حسن بصری کرد و گفت: در این صندوق صد هزار (درهم) است که نه زکات آن داده شده و نه صلۀ رحم با آن انجام گردیده است. حسن گفت: مادرت به عزایت بنشیند برای چه چیز آن را ذخیره کرده‌ای؟ گفت: برای ترس از حوادث زمان و مخالفت برادران و ظلم سلطان. (آری برای تأمین زندگی آینده در موارد سخت اندوخته‌ام) این را گفت و بعد از مدت کوتاهی از دنیا رفت. حسن در تشییع جنازه او شرکت کرده بود. هنگامی که او را دفن کردند دست خود را (از نهایت تأسف) به یکدیگر زد و اشاره به قبر او کرد و گفت: این کسی است که شیطان بر او غلبه کرد، او را از حوادث زمان و ظلم سلطان و بی‌وفایی برادران ترساند و ودایع الهی را برای خود ذخیره کرد سپس از این دنیا غمگین و اندوهناک بیرون رفت، نه زکات مالش را پرداخت نه صلۀ رحم به جای آورد. آن‌گاه روی به بازماندگان کرد و گفت: ای وارثان گوارا این مال را بخورید، این مال حلال به دست شما افتاده مراقب باشید و بال شما نشود، این مال از سوی کسی است که آن را جمع کرد و بخل ورزید بر امواج دریاها سوار شد، از بیابان‌های خشک گذشت و از طریق باطل آن را اندوخت و حق آن را نپرداخت، خودش در حیاتش از آن بهره نگرفت ولی ضررهای او بعد از وفات دامن او را خواهد گرفت. آن را گردآوری کرد و محکم آن را در صندوق نگه داشت تا روز قیامت که روز حسرت است. (سپس به حاضران گفت: بالاترین حسرت این است که مال خود را در میزان اعمال غیر خودت ببینی. تو بخل ورزیدی نسبت به مالی که خدا به تو روزی کرده بود و در مسیر طاعتش مصرف نکردی برای دیگری آن را نگه‌داری کردی که او در راه رضای خداوند آن را صرف کند. وای بر این حسرت غیر قابل جبران و رحمت از دست رفته.<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰.

گویا این سخن را از علی علیه السلام گرفته آنجا که فرمود: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَسْرَةً قَالَ مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَأَدْخَلَ وَارِثُهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟» از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کردند چه کسی روز قیامت حسرتش از همه بیشتر است؟ فرمود: کسی که در آن روز اموال خود را در میزان اعمال دیگران ببیند که خدا او را به واسطه آن مال وارد دوزخ کند و دیگری را (که هیچ زحمتی را برای آن نکشیده بود برای نیکوکاری اش) به سبب آن مال وارد بهشت سازد.<sup>۱</sup>

این نکته شایان توجه است که مقصود امام علیه السلام از این سخن آن نیست که انسان تنها به اندازه تحصیل قوت خود تلاش و فعالیت اقتصادی داشته باشد بلکه به عکس، طبق دستورات اسلام باید از طرق صحیح بسیار تلاش کرد ولی اموالی را که جمع آوری می‌کند، اضافه آن را در راه خدا و کارهای خیر و خدمت به بندگان صرف کند، نه این‌که آنها را ذخیره کرده و برای وارثان بگذارد و خودش هیچ بهره‌ای معنوی از آن نبرد.

قرآن مجید نیز به همین معنا اشاره فرموده آنجا که می‌گوید: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ»؛ از تو سؤال می‌کنند چه چیز را انفاق کنند؟ به آنها بگو از مازاد نیازمندی‌های خود انفاق کنید.<sup>۲</sup>

«عفو» در لغت معانی فراوانی دارد؛ از جمله مقدار اضافی مال و نیز بهترین قسمت مال. در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعَفْوُ مَا فَضَّلَ عَنْ قُوْتِ سَنَةٍ؛ عفو چیزی است که از هزینه سال اضافه بیاید».<sup>۳</sup>

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از کتاب خصال از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل می‌کند که شخصی از حاجتمندی اش به امیرمؤمنان علیه السلام

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۲.

۲. بقره، آیه ۲۱۹.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

شکایت کرد، امام علیه السلام فرمود: «اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تُصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ قُوَّتِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ؛ بدان آنچه را از دنیا بیش از مقدار هزینه خود به دست می آوری خزانهدار دیگران در آن خواهی بود»<sup>۱</sup>.

گویا امام علیه السلام می دانست که زندگی او تأمین است و نیازی را که مطرح کرده فوق آن است، همان گونه که بسیاری از مردم به همین مصیبت گرفتارند؛ پیوسته جمع آوری و به گمان خود برای روز مبادا ذخیره می کنند در حالی که وضع کار و کسب و فعالیت اقتصادی آنها طوری است که از آینده بدی هرگز خبر نمی دهد. در واقع بسیاری از کسانی که به اندوختن مال روی می آورند، نه حقوق آن را می پردازند و نه صلۀ رحم به جای می آورند و نه کار نیک با آن انجام می دهند و می گویند: هدف ما تأمین آینده خود و فرزندان است. اینها سوء ظن به رازقیت خدا دارند، همان گونه که در نامه مالک اشتر نیز قبلاً گذشت که امام علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللهِ؛ بخل و ترس و حرص غریزه های مختلفی است که ریشه همه آن سوء ظن به خداوند است».

\* \* \*



۱۹۳

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَاتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا  
فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي.

امام علیؑ فرمود:

برای دل‌های (آدمیان) علاقه و اقبال و (گاه) تنفر و ادبار است. هنگامی که  
می‌خواهید کاری انجام دهید از سوی علاقه و اشتیاق وارد شوید،  
زیرا اگر قلب را مجبور به کاری کنند نابینا می‌شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

جاحظ که قبل از سید رضی می‌زیسته است بخش آخر این کتاب نورانی را در کتاب خود به نام المائة المختارة و مبرد در کامل آورده است و تمام آن را آمدی در غرر الحکم با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱).



## شرح و تفسیر

### با نشاط کارها را آغاز کنید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یک نکته اساسی روانشناسی اشاره کرده می‌فرماید: «برای دل‌های (آدمیان) علاقه و اقبال و (گاه) تنفر و ادبار است هنگامی که می‌خواهید کاری انجام دهید از سوی علاقه و اشتیاق وارد شوید، زیرا اگر قلب را مجبور به کاری کنند نابینا می‌شود»؛ (إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَأَتُوها مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِها وَإِقْبَالِها، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ).

منظور از «قلب» و «قلوب» در این عبارت، عقل و فکر انسان است که حالات مختلفی دارد؛ گاهی در حال نشاط و علاقه به انجام دادن کاری و زمانی در حال تنفر و بی‌میلی و بی‌علاقگی است. هر گاه در حال نشاط؛ مثلاً نشاط بر عبادات، به سراغ عبادت می‌رویم و می‌توانیم با حضور قلب عبادت را به نحو کامل احسن به پایان ببریم؛ اما در حالی که تمایلات درونی موافق نیست کار به زحمت انجام می‌شود و ایجاد خستگی و ناراحتی می‌کند.

از این رو در حکمت ۳۱۲ این جمله آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا؛ فَإِذَا أُقْبِلَتْ فَأَحْمِلُها عَلَی النَّوَافِلِ، وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِها عَلَی الْفَرَائِضِ؛ دل‌ها گاهی پر نشاط و زمانی بی‌نشاط است؛ آن‌گاه که نشاط دارند آنها را بر انجام دادن مستحبات (علاوه بر واجبات) بگمارید و هنگامی که بی‌نشاطند تنها به انجام دادن واجبات قناعت نمایید».

همین مضمون در کتاب شریف کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده<sup>۱</sup> و با تعبیر مشروح تری در کلام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام دیده می شود؛ آنجا که فرمود: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً وَنِشَاطاً وَفُتُوراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ بَصُرَتْ وَفَهِمَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ كَلَّتْ وَمَلَّتْ فَخُذُوا عِنْدَ إِقْبَالِهَا وَنِشَاطِهَا وَاتْرُكُوهَا عِنْدَ إِدْبَارِهَا وَفُتُورِهَا؛ دلها اقبال و ادبار و نشاط و سستی دارند. هنگامی که اقبال کند (و پرنشاط باشد) حقایق را به خوبی می بیند و می فهمد و هنگامی که ادبار کند، ناتوان و ملول می گردد، بنابراین در هنگام ادبار و نشاط به سراغ آن بروید و در هنگام ادبار و فتور آن را رها سازید».<sup>۲</sup>

حقیقت این است که روح آدمی نیز مانند جسم او حالات مختلف دارد؛ گاه انسان از نظر جسمی خسته و ناتوان است؛ در این هنگام اگر کاری به او واگذارند به یقین به صورت کامل انجام نخواهد گرفت؛ یا خطا و اشتباه می کند یا ناقص به جا می آورد؛ اما هنگامی که جسم انسان دارای نشاط و قدرت و نیرو است، هر کاری را به خوبی انجام می دهد. روح انسان نیز همین گونه است و به تعبیر بعضی از عرفا گاه در حالت قبض است و گاه بسط؛ در حالت قبض باید فشاری به خود نیاورد؛ اما در حالت بسط انسان باید با شتاب به سراغ اهداف سازنده برود. مطالعه در حال نشاط لذت بخش و عمیق و پرفایده و در حال ملالت و ادبار خستگی آور و بسیار سطحی و گاه آمیخته با انواع اشتباهات است.

به همین دلیل در همه جای دنیا برای بهره‌وری بیشتر از کار کارگران و کارمندان، سعی می کنند عوامل نشاط را برای آنها فراهم آورند و مرخصی‌ها، جایزه‌ها و تزیین محل کار و اطراف آن و استفاده از درختان سرسبز و باغچه‌های پرگل همه برای ایجاد نشاط است. البته آنها از وسایل نامشروعی مانند انواع

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴.

۲. مستدرک، ج ۳، ص ۵۵.

موسیقی نیز برای این کار استفاده می‌کند.

در شریعت اسلامی نیز برای ایجاد نشاط، مخصوصاً در مورد عبادات، عوامل مختلفی دیده می‌شود. وضو گرفتن پیش از نماز به یقین نشاط‌آور است. مضمضه و استنشاق آب در دهان و بینی افزون بر نظافت، ایجاد نشاط می‌کند. دستور داده شده قرآن و اذان با صدای زیبا و صوت حسن خوانده شود تا نشاط‌آور باشد. جمعه و جماعت ایجاد نشاط در عبادت می‌کند و از همه مهم‌تر فصاحت و بلاغت قرآن خود عامل مهمی برای نشاط در قرائت قرآن است که تا اعماق قلب انسان نفوذ می‌کند. همچنین وعده‌های حقیقی برای مطیعان و نیکوکاران و مجاهدان و شهیدان به نعمت‌های بسیار لذت‌بخش بهشتی نشاط‌آور است.

بسیاری از غذاها که در قرآن مجید به آنها اشاره شده نیز غذاهای نشاط‌آور است. خواب شب که به آن توصیه شده رفع ملال می‌کند و نشاط می‌آورد. این موضوع از آیات و روایات به کتب فقهی ما نیز نفوذ کرده و بعضی از فقها تصریح کرده‌اند که نوافل را به هنگام عذر می‌توان ترک کرد و یکی از عذرها را غم و اندوه شمردند. مرحوم نراقی در کتاب مستند می‌گوید: منظورشان این نیست که در این حال استحباب ندارد، چرا که اگر در آن حال نیز به جا آورده شود اجماع بر صحت و ثواب آن است بلکه منظور این است که در مورد چنین اشخاصی تأکید بر نافله نمی‌شود سپس به روایت بالا که از کتاب کافی نقل کردیم اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

\*\*\*



۱۹۲

وَكَانَ عَلَيْكَ السَّلَامُ فَيُقَالُ لِي

مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَمْ حِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ  
صَبَرْتَ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ عَفَوْتَ.

امام علیه السلام فرمود:

من کی آتش خشمم را فرو نشانم آیا هنگامی که از انتقام ناتوانم که به من می‌گویند:  
اگر صبر کنی (تا توانا شوی) بهتر است یا هنگامی که قادر بر انتقامم که به من گفته  
می‌شود: اگر عفو کنی بهتر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه، این گفتار حکیمانه از کتاب سراج الملوک طرطوشی با تفاوتی نقل شده و در آن کتاب ذکر از نام گوینده آن نشده است و در غرر الحکم عین تعبیری که در نهج البلاغه ذکر شده آمده است. (البته می‌دانیم غرر الحکم غالباً منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).





## شرح و تفسیر

### از انتقام بپرهیز

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به ترک انتقام و در پیش گرفتن روش صبر و عفو دعوت می‌کند و می‌فرماید: «من کی آتش خشمم را فرو نشانم آیا هنگامی که از انتقام ناتوانم که به من می‌گویند: اگر صبر کنی (تا توانا شوی) بهتر است یا هنگامی که قادر بر انتقامم که به من گفته می‌شود: اگر عفو کنی بهتر است»؛ (مَتَى أَشْفِي غِيظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَحِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتُ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ عَفَوْتُ).

این یک واقعیت است که انسان خشمگین در برابر ظلم و ستمی که بر او می‌رود دو حالت دارد: گاه می‌خواهد انتقام بگیرد؛ اما توان آن را ندارد و چه بسا به پرخاشگری و گفتن سخنان درشت و تهدید شخص ظالم بر خیزد و گاه با او گلاویز شود؛ اما هنگامی که ناتوانی خود را می‌بیند عقب‌نشینی می‌کند. در این هنگام همه به او می‌گویند: اگر می‌خواهی انتقام بگیری بگذار توانایی پیدا کنی و این‌گونه که مایه رسوایی و آبروریزی است به میدان دشمنت مرو، بنابراین در چنین حالتی مردم، او را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کنند؛ اما اگر توان بر انتقام داشته باشد و طرف مقابل در برابر ضعیف و ناتوان گردد همین که دست به انتقام بلند می‌کند مردم به او می‌گویند: شایسته است عفو کنی که زکات قدرت عفو است.

به این ترتیب در هیچ حال، انتقام جویی عاقلانه و صحیح نیست. امام علیه السلام با این تعبیر لطیف می‌خواهد مردم را به ترک انتقام فراخواند همان چیزی که آتش‌هایی بر می‌فروزد و گاه سرچشمه جنگ‌های خونین و گسترده و دامنه‌دار می‌شود.

خود امام علیه السلام نمونه کاملی از این معنا بود:

در داستان جنگ جمل هنگامی که بر دشمنان پیروز شد فرمان عفو آنها را صادر کرد و عایشه را که از گردانندگان اصلی این جنگ بود با احترام به مدینه بازگرداند.

داستان عفو امام علیه السلام از «عمرو بن عاص» هنگامی که در میدان صفین در چنگ او گرفتار شده بود و برای نجات خویشتن خود را برهنه و عریان ساخت معروف است.

از آن معروف‌تر داستان توصیه‌های او درباره قاتل خویش «عبدالرحمان ملجم مرادی» که به فرزندان خود سفارش کرد آب و غذا و وسیله استراحت این زندانی را فراهم کنند و فرمود: اگر زنده بمانم خود می‌دانم با او چگونه رفتار کنم و اگر شما هم عفو کنید بهتر است و اگر (مصلحت عموم مردم ایجاب کرد که) لازم بدانید او قصاص شود تنها را با یک ضربه وی را قصاص کنید همان‌گونه که او یک ضربه بر من وارد کرد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام این درس را از استادش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته بود که نمونه روشن آن عفو عمومی حضرت در داستان فتح مکه است، در حالی که آنها قاتلان اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و در سیزده سال که حضرت در مکه بود ظلم و جنایت فراوانی در حقش روا داشتند و در سالیانی که در مدینه بود آتش جنگ‌هایی بر ضدش برافروختند؛ ولی حضرت با یک فرمان عمومی، همه را عفو کرد و حتی «وحشی» قاتل معروف عمویش «حمزه» را که جنایتی

بسیار وحشتناک انجام داده بود بعد از پذیرش اسلام بخشید و هنگامی که به مدینه آمد و خدمت پیامبر ﷺ رسید و اسلام را ظاهراً پذیرفت حضرت او را عفو کرد ولی فرمود: در اینجا نمان، زیرا دیدن تو خاطره شهادت عمویم حمزه را در نظرم زنده می‌کند. «وحشی» از آنجا به شام رفت و در آنجا ماند.<sup>۱</sup>

قرآن مجید یکی از صفات بهشتیان و پرهیزگاران را کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و سپس عفو و گذشت می‌شمارد و می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است. (همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.<sup>۲</sup>

مسئله عفو و گذشت در اسلام به قدری اهمیت دارد که علاوه بر آیات فراوانی از قرآن، در روایات معصومان نیز بازتاب گسترده‌ای دارد؛ از جمله در حدیثی از رسول اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَىٰ مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ؛ کسی که پاداش او بر خداست وارد بهشت شود» «فَيُقَالُ: مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؛ گفته می‌شود چه کسی است که پاداش او بر خداست» «فَيُقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ گفته می‌شود کسانی که مردم را عفو کرده‌اند و آنها بدون حساب وارد بهشت می‌شوند».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیؑ می‌خوانیم: «الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو

۱. استیعاب، ج ۴، ص ۱۵۶۴ شرح حال «وحشی بن حرب».

۲. آل عمران، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری.

و گذشت تاج فضائل اخلاقی است».<sup>۱</sup>

البته عفو و گذشت در مورد کسانی است که از عفو سوء استفاده نکنند و بر جنایات خود نیفزایند، همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «الْعَفْوُ عَنِ الْمُقْتِرِ لَا عَنِ الْمُصِرِّ؛ عفو درباره کسی است که اقرار به گناه خود کند (و پشیمان باشد) نه از کسی که اصرار می‌ورزد».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. شرح غررالحکم، ح ۵۲۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

وَقَدْ مَرَّ بِقَدْرِ عَلِيٍّ مَرْبَلَةَ:  
 هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ.  
 وَرُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ:  
 هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ.

امام علیؑ از کنار مزیله‌ای گذشت، فرمود:

این همان است که بخیلان به آن بخل می‌ورزیدند.

و در روایت دیگری چنین نقل شده که امام علیؑ پس از مشاهده مزیله فرمود:

این همان چیزی است که دیروز شما بر سر تصاحب آن با هم رقابت داشتید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر این گفته حکیمانه را بلاذری در کتاب انساب الاشراف پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده است. همچنین ابن شهر آشوب در کتاب مناقب و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخبار آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).



## شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای نهی انسان‌ها از بخل به نکته‌ای اشاره می‌کند که دقت در آن می‌تواند انسان را از بخل باز دارد و آن این است که «امام علیه السلام از کنار مزبله‌ای عبور کرد و فرمود: «این همان است که بخیلان به آن بخل می‌ورزیدند»؛ (وَقَدْ مَرَّ بِقَدَرٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ).

در روایت دیگری چنین نقل شده که امام علیه السلام پس از مشاهده مزبله فرمود: این همان چیزی است که دیروز شما بر سر تصاحب آن با هم رقابت داشتید؛ (وَرُوي فِي خَبَرٍ آخِرَانَهُ قَالَ هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ).

انسان اگر به پایان امور بنگرد درباره آغاز آن تجدید نظر خواهد کرد؛ هنگامی که ببیند لذیذترین و پاکیزه‌ترین غذاها بعد از وارد شدن در بدن و جذب موادی از آن، تفاله آن به شکل گندیده‌ای در می‌آید باور می‌کند که آنچه را به آن بخل ورزیده بود اشتباه بود.

نیز هنگامی که انسان از کنار قبرستانی عبور کند که گاه هنوز بوی تعفن بعضی از اجساد از آن به مشام می‌رسد و ببیند پایان کار کجاست، یقین پیدا می‌کند که در زندگی مادی خود و روی آوردن به شهوات چقدر گرفتار خطا و اشتباه بوده است.

مرحوم شوشتری شعر فارسی جالبی در این زمینه نقل کرده می‌گوید:

عارفی روزی به راهی می‌گذشت      واله و سرمست چون می‌خوارگان

دید گورستان و مبرز<sup>۱</sup> روبرو اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون نقل کرده است که به «ضحاک بن سفیان کلابی» فرمود: «أَلَسْتَ تُوتِي بِطَعَامِكَ وَقَدْ قَزَحَ وَمَلَحَ ثُمَّ تَشْرِبُ عَلَيْهِ اللَّبَنَ وَالْمَاءَ؛ أَيَا غِذَايَ خُودَ رَا جَالِبَ وَگوارا نمی خوری سپس روی شیر آن یا آب می نوشی» عرض کرد: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عاقبت آن به کجا می رسد؟ او مؤدبانه در جواب گفت: ای رسول خدا! همان گونه که می دانی. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ضَرَبَ مَثَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ طَعَامُ ابْنِ آدَمَ؛ خُودَاوند دُنْيَا رَا به آنچه غِذَايَ انسان سرانجام به آن منتهی می شود تشبیه کرده است».

سپس می افزاید: بعضی از مفسران آیه شریفه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾<sup>۲</sup> را اشاره به این موضوع «نیز» دانسته اند.<sup>۳</sup> اولیاء الله برای تشریح حقارت دنیا از انواع بیانات و تعبیرات استفاده کرده اند.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به یکی از یاران خود به نام «حفص بن غیاث» فرمود: «ما منزلة لدنيا بنفسی الا بمنزلة الميتة اذا اضطرت اليها اكلت منها؛ دنیا در نزد من به منزله میتة است که هنگامی که مضطر شوم از آن بهره می گیرم». سپس افزود: «يَا حَفْصُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِمَ مَا الْعِبَادُ عَامِلُونَ وَإِلَى مَا هُمْ صَائِرُونَ فَحَلِمَ عَنْهُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةَ ... ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُنْتَقِينَ﴾ وَجَعَلَ بَيْنَكِي وَيَقُولُ: ذَهَبَ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ؛ خُودَاوند

۱. «مبرز» به معنای «مزیله» و محل جمع مدفوعات است.

۲. عبس، آیه ۲۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴.



تبارک و تعالی می‌داند بندگان چه اعمالی انجام می‌دهند و پایان کارشان به کجا می‌رسد؛ اما هنگامی که گناهی انجام می‌دهند حلم می‌کند (و فوراً آنها را مجازات نمی‌نماید) سپس آیه شریفه ۸۳ سوره «قصص» را تلاوت فرمود: «آن سرای آخرت را (تنها) که برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی و در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است». آن‌گاه امام علیه السلام گریه کرد و فرمود: به خدا سوگند با وجود این آیه تمام آرزوها بر باد رفته است. (آرزوی نجات و رسیدن به بهشت برین آرزوی مشکلی است).<sup>۱</sup>

در روایت معروف امام مجتبی علیه السلام خطاب به «جناده بن ابی‌امیه» در آخرین ساعات عمر مبارکش نیز آمده است که به او فرمود: «أَنْزَلَ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزُرٌّ فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ وَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ؛ دنیا را به منزله میده فرض کن و از آن به مقدار نیازت بگیر که اگر حلال باشد زهد پیشه کرده‌ای و اگر حرام باشد گناهی در آن نیست، زیرا به مقدار خوردن مردار برگرفته‌ای و اگر عتابی (از سوی خداوند) در آن باشد عتاب آسان و اندکی است».<sup>۲</sup>

البته هدف از تمام این تعبیرات باز داشتن انسان‌ها از دنیاپرستی و غرق شدن در لذات مادی و آلوده شدن به انواع محرمات و مسابقه دادن در جلب متاع دنیاست و گرنه می‌دانیم تحصیل مال و ثروت به اندازه‌ای که انسان بی‌نیاز از دیگران شود و آبرومندانه زندگی کند از اموری است که اسلام بر آن تأکید نموده است.



۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۳.

۲. همان، ج ۴۴، ص ۱۳۹.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ.

امام علیؑ فرمود:

آنچه از مال تو از دست می‌رود و مایهٔ پند و عبرتت می‌گردد  
در حقیقت از دست نرفته است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که گروهی پیش از سید رضی و پس از وی این کلام حکیمانه را از امام علیؑ در کتب خود نقل کرده‌اند؛ از جمله بلاذری در انساب الاشراف و «وطواط» در سراج الملوک به این صورت «لَنْ يَذْهَبَ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ» و همچنین آمدی نیز به همین شکل در غررالحکم از امام علیؑ نقل کرده است به خصوص اگر عبارت متفاوت باشد مانند حکمت مورد بحث. «مبرد» نیز در کامل آن را به عنوان یکی از مثل‌های (معروف) عرب آورده و می‌دانیم امیرمؤمنان علیؑ آقای حکمای عرب بود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۲).



## شرح و تفسیر

### ضررهای عبرت‌آموز منفعت است

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و پرمعنا به نکته مهمی درباره مصرف شدن بعضی از سرمایه‌ها و اموال اشاره کرده می‌فرماید: «آنچه از مال تو از دست می‌رود و مایه پند و عبرت می‌گردد در حقیقت از دست نرفته است»؛ (لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ).

همان‌گونه که در بحث سند این حکمت اشاره شد، این جمله به قدری در السنه مردم گسترش یافته که به صورت یکی از ضرب‌المثل‌های عرب در آمده است.

می‌دانید مال، وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف مختلف است. اگر در مسیر اطاعت فرمان خدا و انجام کارهای مثبت مادی و معنوی قرار گیرد بهترین وسیله به شمار می‌آید و اگر در مسیر عصیان و گناه و کارهای زیانبار به کار رود بدترین وسیله است و آنچه می‌گوییم: مال دنیا بهترین و بدترین است اشاره به همین نکته است.

مثال مال در جنبه‌های مثبت فراوان است. گاهی مال برای نیازهای معمولی مادی به کار می‌رود، زمانی برای نیازهای معنوی مانند صرف آن برای علم آموختن و یا در راه زیارت خانه خدا و یا جهاد فی سبیل الله به کار انداختن. ولی گاه در راهی به کار انداخته می‌شود که ظاهراً از بین رفته و فانی می‌شود؛

اما پندی به انسان می آموزد؛ پندی که گاهی انسان را از ضررهای بسیار در آینده زندگی حفظ می کند و منافع گرانمایی در بر دارد. این گونه اموال اگر چه ظاهراً فانی شده اند؛ اما نه تنها از بین نرفته بلکه بسیار پرسود بوده اند. آیا کسی که سرمایه ای در امری تجاری به کار می برد و ظاهراً زیان می کند؛ اما راه و رسم تجارت را به وسیله آن می آموزد زیان کرده است؟ و یا کسی که مالی را در اختیار دوستی می گذارد تا او را بیازماید و بعد آن مال از بین می رود و در آینده از خطرات زیادی محفوظ می ماند زیان کرده است؟

آیا کسی که بدون اخذ سند مالی در اختیار کسی می گذارد و شخص بدهکار انکار می کند و نتیجه آن این می شود که در آینده همیشه با اسناد محکم اموالش را به دیگران بسپارد خسارت دیده است؟

آیا کسانی که مثلاً برای یافتن داروی درمان یک بیماری خطرناک مانند سرطان، سال ها اموالی را هزینه می کنند و به جایی نمی رسند؛ ولی سرانجام موفق به کشف آن می شوند ضرر کردند. جان گفتار امام علیه السلام همین است که اگر مالی را صرف کردی و ظاهراً از بین رفت اما پند و اندرزی برای تو به ارمغان آورد این مال از میان نرفته و برای همیشه برای تو ذخیره شده است.

این سخن منحصر به صرف مال و ثروت نیست. از دست دادن نعمت های دیگر که سبب بیداری و هشیاری انسان می گردد نیز در واقع ضرر و زیان محسوب نمی شود. همان گونه که در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امام صادق علیه السلام نقل کرده این حقیقت به روشنی منعکس شده است.

امام علیه السلام به هنگام تسلیت گفتن مصیبتی به یکی از دوستانش چنین فرمود: «إِنْ كَانَ هَذَا الْمَيْتَ قَدْ قَرَّبَكَ مَوْتَهُ مِنْ رَبِّكَ أَوْ بَاعَدَكَ عَنْ ذَنْبِكَ فَهَذِهِ لَيْسَتْ مُصِيبَةً وَلَكِنَّهَا لَكَ رَحْمَةٌ وَعَلَيْكَ نِعْمَةٌ وَإِنْ كَانَ مَا وَعَظَكَ وَلَا بَاعَدَكَ عَنْ ذَنْبِكَ وَلَا قَرَّبَكَ مِنْ رَبِّكَ فَمُصِيبَتِكَ بِقِسَاوَةِ قَلْبِكَ أَعْظَمُ مِنْ مُصِيبَتِكَ بِمَيْتِكَ إِنْ كُنْتَ عَارِفًا بِرَبِّكَ؛ اگر این

شخصی را که از دست دادی مرگش تو را به خداوندت نزدیک تر ساخته و تو را از گناهت دور نموده است این مصیبت نیست، بلکه آن یک رحمت (الهی) است و نعمتی بزرگ برای تو محسوب می شود و اگر این مصیبت تو را اندرز نداده و از گناهت دور نساخته و به پرورگارت نزدیک نکرده، مصیبت این قساوت قلب از مصیبت این شخص از دست رفته بزرگ تر است اگر خداشناس باشی»<sup>۱</sup>.

همان گونه که در این حدیث پرمحتوا می بینیم، حتی از دست رفتن عزیزترین عزیزان اگر مایه بیداری و هشدار می باشد انسان گردد در واقع مصیبت نیست. حتی اگر انسان اموالی را از دست می دهد و چیزی عائد او نمی شود جز این که بر این مصیبت صبر کرده و شکر به جا می آورد و پاداش شاکران را می گیرد باز در واقع اموال او از دست نرفته است. از این رو در غررالحکم به جای این جمله این جمله از امام علیه السلام نقل شده است: «لَنْ يَذْهَبَ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ وَحَازَ لَكَ الشُّكْرُ؛ آنچه از مال تو از بین می رود و تو را پند می دهد در حقیقت از بین نرفته و جای شکر دارد»<sup>۲</sup>.



۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۸۸.

۲. غررالحکم، ج ۸۴۰۴.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَأَبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.

امام علیؑ فرمود:

این دل‌ها همانند تن‌ها، خسته و افسرده می‌شوند. برای رفع ملالت و افسردگی آنها سخنان حکمت‌آمیز و زیبا و ظریف انتخاب کنید.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه از کلماتی است که در نهج‌البلاغه تکرار شده و قبلاً در حکمت ۹۱ با تفاوت بسیار مختصری گذشت و به بخشی از مصادر آن مانند روایت «جاحظ» در رساله نفی التشبیه و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید اشاره کردیم. ولی مرحوم خطیب منابع دیگری نیز برای این کلام حکمت‌آمیز در آنجا آورده که ما به علت تلخیص ذکر نکردیم و در اینجا جبران می‌کنیم؛ از جمله مرحوم کلینی در کافی همین معنا را با تفاوت مختصری در الفاظ آورده است. اینها کسانی بودند که قبل از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده بودند و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و زمخشری در ربیع الابرار با تفاوتی آورده است. محمد بن عبد الرحمن سخاوی نیز در کتاب الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ و نویری در نهج‌الارباب و فتال نیشابوری در روضة الواعظین نقل کرده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).



## شرح و تفسیر

### راه تحصیل نشاط

همان‌گونه که در بیان سند این کلام حکمت‌آمیز ذکر شد پیش از این نیز با همین عبارت و تفاوت بسیار مختصری در کلمات قصار گذشت و نکته‌های فراوانی در آنجا ذکر کردیم و در اینجا می‌توان نکات دیگری بر آن افزود. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش راه به دست آوردن نشاط برای انجام کارهای مهم زندگی را نشان داده می‌فرماید: «این دل‌ها همانند تن‌ها، خسته و افسرده می‌شوند. برای رفع ملالت و افسردگی آنها سخنان حکمت‌آمیز و زیبا و ظریف انتخاب کنید»؛ (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ). این یک واقعیت است که روح و جسم هر دو بر اثر کارهای مختلف خسته می‌شوند. چرا؟ زیرا توان نیروی انسان محدود است و این محدودیت سبب خستگی جسم و جان می‌گردد. اما خدای متعال که انسان را برای ادامه زندگی آفریده به وی قدرتی داده که می‌تواند جوششی از درون ایجاد کند و این جوشش، نیرو و توان جدیدی برای کارهای مجدد به او بدهد. برای این‌که این جوشش در زمان خستگی و ناتوانی شتاب گیرد باید از وسایل تفریح استفاده کرد. تفریحات مادی و انواع ورزش‌ها، جسم را نیرو می‌بخشد و تفریحات معنوی، لطیفه‌ها، مزاح‌ها، شعرهای زیبا، داستان‌ها نشاط آور و لطائف الحکم خستگی روح را می‌زداید و به انسان برای عبادت و اطاعت پروردگار و مدیریت

کارهای زندگی و تحقیق و کشف مطالب علمی نیرو می‌دهد. از قدیم معمول بوده که در میان ساعات درس زنگ تفریح می‌گذاشتند برای این‌که خستگی و ملالت را از دانش‌آموز و دانشجو بگیرند. در روایات اسلامی آمده است که از آداب مستحب سفر، مزاح کردن است؛ مزاحی دور از افراط و آلودگی به گناه. مرحوم علامه طباطبایی بحر العلوم در اشعار فقهی خود می‌گوید.

وَأَكْثَرُ الْمِزَاحِ فِي السَّفَرِ إِذَا لَمْ يَسْخَطِ الرَّبَّ وَلَمْ يَجْلِبِ أَدَى  
در سفرها مزاح زیاد کن؛ مزاحی که سبب خشم خدا نشود و موجب آزار کسی نگردد.

این شعر برگرفته از حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «شش چیز است که نشانه شخصیت انسان است سه چیز در حضر و سه چیز در سفر و آن سه چیز در سفر را به این صورت بیان فرمود: فَبَدْلُ الرَّادِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ بخشیدن بخشی از زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح کردن به صورتی که موجب عصیانی نشود».<sup>۱</sup>

این موضوع در مورد سفر تأکید شده زیرا سفرها غالباً آمیخته با خستگی‌های جسمی و روحی مخصوصاً در ایام گذشته است و این مزاح‌ها می‌تواند خستگی ملالت جسمی و روحی را برطرف سازد.

ناگفته پیداست که مزاح باید در حد اعتدال و خالی از افراط و بی‌بند و باری و دور از اذیت و آزار دیگران و آنچه موجب خشم خداوند می‌شود باشد.

«طرائف» همان‌گونه که سابقاً هم اشاره کردیم جمع «طریفة» به معنای هر چیز زیبا، دل‌انگیز و و شگفتی‌آور است و «حِکَم» جمع «حکمت» به معنای علم و دانش و مطالب آموزنده و به معنای عقل است، بنابراین «طرائف الحکم» به

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۳.

معنای نکته‌های لطیف و زیبا است خواه علمی باشد یا ادبی، در قالب شعر باشد یا به شکل نثر؛ ولی می‌توان آن را به قرینه روایات و به اصطلاح از باب تنقیح مناط به هر گونه مزاح و سخنانی نشاط‌انگیز هرچند جنبه علمی نداشته باشد تعمیم و تسری داد.

در حدیثی می‌خوانیم: که گاه یک مرد عرب بیابانی خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رسید و هدیه‌ای برای آن حضرت می‌آورد. سپس عرض می‌کرد: «ای رسول خدا؟ أَعْطِنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا؛ قیمت این هدیه را لطف کنید» پیغمبر با شنیدن این سخن می‌خندید و گاه هنگامی که غمگین می‌شد می‌فرمود: «مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ لَيْتَهُ أَتَانَا؛ آن مرد اعرابی کجاست ای کاش سراغ ما می‌آمد».<sup>۱</sup>

بار دیگر تأکید می‌کنیم که نباید برای رفع خستگی آلوده گناه شد آنگونه که در دنیای امروز معمول است که هرگونه سرگرمی سالم و ناسالم را برای رفع خستگی می‌پسندند، بلکه باید تقوا و اعتدال را در آن رعایت کرد.

این سخن را با شعری که ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام حکمت‌آمیز مولا آورده پایان می‌دهیم:

أَفِدْ طَبْعَكَ الْمَكْدُودَ بِالْجِدِّ رَاحَةً      تَجَمُّمٌ وَعَلَلُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَرْحِ  
وَلَكِنْ إِذَا أَعْطَيْتَهُ ذَلِكَ فَلْيَكُنْ      بِمَقْدَارٍ مَا يُعْطَى الطَّعَامُ مِنَ الْمِلْحِ

طبع فرسوده و خسته خود را راحتی ببخش تا راحت پذیرد و به وسیله چیزی از مزاح آن را درمان کن.

ولی هنگامی که این فرصت را به طبع خود دادی باید به مقدار نمکی باشد که در طعام می‌ریزند. (که اگر بیش از حد باشد طعام را شور و غیر قابل استفاده می‌کند).<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۶.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»:  
كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ.

امام علیؑ هنگامی که این سخن خوارج را که می‌گفتند «لا حکم الا لله»  
(حکم مخصوص خداست) شنید فرمود: «سخن حقی است  
که معنی باطلی از آن اراده شده است»<sup>۱</sup>.

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله در طلیعه خطبهٔ چهلم گذشت و خطیبؑ در کتاب مصادر، منابع زیادی برای این کلام در آنجا و در محل کلام نقل کرده است؛ از جمله از شافعی امام معروف اهل تسنن در کتاب «أم» نقل می‌کند که روایت شده است علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) هنگامی که خطبه‌ای می‌خواند صدایی از گوشهٔ مجلس برخاست و یکی گفت: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» آن حضرت فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ أُرِيدُ بِهَا الْبَاطِلُ» و نیز محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابن واضح در تاریخ خود و بلاذری در انساب الاشراف که همه آنها قبل از سید رضی می‌زیستند آن را نقل کرده‌اند. همچنین ابن درید در کتاب اشتقاق آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۰ و ج ۴، ص ۱۶۳).





## شرح و تفسیر

### باطل در لباس حق

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش هنگامی که این سخن خوارج را که می‌گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (حکم مخصوص خداست) شنید فرمود: «سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است»؛ (لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ).

اشاره به این که سخن حق است و برگرفته از آیات قرآن مجید؛ ولی خوارج معنای آن را تحریف می‌کنند به گونه‌ای که سر از باطل بیرون می‌آورند. پیش از این که این سخن را شرح بدهیم به سراغ روایتی می‌رویم که قاضی نعمان مغربی در کتاب شرح الاخبار آورده است. او می‌گوید: علی علیه السلام از صفین بازگشته بود و در مسجد مشغول بیان خطبه‌ای بود که یک نفر از گوشه مسجد شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سر داد. امام علیه السلام سکوت کرد و پاسخی نداد. مقداری گذشت نفر دومی همین شعار را از گوشه دیگر سر داد. باز امام علیه السلام اعتنایی نکرد. سرانجام جمعی (از خوارج که در مجلس حضور داشتند) با هم این شعار را سر دادند. امام علیه السلام فرمود: این سخن حقی است که اراده باطل از آن شده است. ما سه امتیاز به شما (خوارج) می‌دهیم: شما را از شرکت در مساجد و نماز خواندن (با ما) باز نمی‌داریم و تا زمانی که (با ما) هم دست باشید سهم شما را از بیت‌المال می‌دهیم و اگر آغازگر جنگ نباشید ما آن را آغاز نخواهیم کرد، سپس فرمود: «وَأَشْهَدُ لَقَدْ

أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ الصَّادِقُ عَنِ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَنِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ عَلَيْنَا مِنْكُمْ فِتْنَةٌ قَلَّتْ أَوْ كَثُرَتْ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَتْفَهَا عَلَيَّ أَيَّدِينَا؛ گواهی می‌دهم به خدا سوگند پیامبر راستگو از فرشته وحی روح الامین به من خبر داد که گروهی از شما چه کم باشد چه زیاد بر ما خروج نمی‌کند مگر این که مرگشان به دست ما خواهد بود.<sup>۱</sup>

توضیح: همان‌طور که قبلاً اشاره شد، امام علیه السلام این کلام را بعد از جنگ صفین و پس از داستان حکمین ایراد فرمود. با این که داستان حکمیت بر امام علیه السلام تحمیل شد ولی جمعی که بعداً به عنوان خوارج نامیده شدند بر امام علیه السلام خرده گرفتند که چرا مسئله حکمیت را پذیرفته است با این که که قرآن مجید می‌گوید: «حکم مخصوص خداست». این در حالی است جمله پیش گفته که در سه جای از قرآن آمده با قرائنی که قبل و بعد از آن است هیچ‌گونه ارتباطی به ادعای خوارج ندارد. قرآن در سوره «انعام» آیه ۵۷ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»؛ بگو من دلیل روشنی از پروردگارم دارم ولی شما آن را تکذیب کرده‌اید. آنچه شما (از عذاب الهی) درباره آن شتاب می‌کنید در اختیار من نیست حکم و فرمان تنها از آن خداست حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.

در آیه ۴۰ از سوره «یوسف» نیز در پاسخ بت پرستان که اسم‌های بی‌مسمایی را بر بت‌ها نهاده بودند می‌فرماید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ آنچه غیر از خدا می‌پرستید، جز اسم‌هایی (بی‌مسمای) که شما و پدرانتان آنها را (خدا) نامیده‌اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی

۱. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۹.

بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین ثابت و پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». روشن است که حکم در این آیه اشاره به فرمان الهی در امر توحید و مبارزه با شرک و مانند آن است.

همچنین در آیه ۶۷ سوره «یوسف» از زبان یعقوب پیغمبر می‌گوید: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ و (به هنگام حرکت، یعقوب) گفت: پسران من؛ همگی از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای مختلف وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)؛ و (من با این دستور، نمی‌توانم تقدیر حتمی الهی را از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!)).

حکم در این آیه نیز اشاره به این است که اگر من به سراغ عالم اسباب می‌روم و به شما دستوراتی می‌دهم تا گرفتار چشم زخم تا توطئه مخالفان نشوید، باید بدانید که مسبب الاسباب حقیقی خداست و باید به او توکل کنید.

قرآن مجید در مسئله اختلاف دو همسر با یکدیگر دستور می‌دهد که حکمی از سوی مرد و حکمی از سوی زن انتخاب شود تا بنشینند و تصمیم عادلانه‌ای بگیرند و به اختلاف میان آنها پایان دهند.

اصولاً کار تمام قضات حکمیت برای رسیدن به دعاوی و فصل خصومت است آیا هیچ عاقلی می‌گوید: خداوند باید در محکمه قضاوت بنشیند و برای فصل خصومت و رسیدن به دعاوی مردم حکم کند؟ و یا این که اگر اختلافی بین زن و شوهر پیدا شد، خداوند بیاید و تصمیم عادلانه‌ای درباره آنها بگیرد و یا این که امر حکومت بر مسلمانان را خدا بر عهده بگیرد؛ فرمانده جنگ و صلح او باشد، غنائم را او تقسیم کند؟

آری باید این کارها به دست انسان‌های آگاه و عادل‌ی صورت گیرد که در تمام موارد بر طبق احکام الهی و فرمان و دستورات او حکم کنند، بنابراین حکم به معنای حکمیت برای رفع اختلاف که خوارج می‌پنداشتند هرگز در قرآن مجید به خدا نسبت داده نشده است و این مطلب به قدری روشن است که نیاز به توضیح ندارد.

احکامی که در قرآن مجید آمده به صورت قوانین کلی است که به دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولی الامر برای اجرا داده شده است و در اختلافات به دست قضات و مأمورانی که از طرف آنها برای اجرای احکام برگزیده شده‌اند. هیچ عاقلی نمی‌گوید خدا باید حد سرقه یا حد زنا را بر کسانی که مستحق‌اند اجرا کند. هیچ کس نمی‌گوید که در اختلاف حقوقی و خانوادگی که میان افرادی معین یا بین چند قبیله یا خانواده است، خداوند بیاید و قضاوت و فصل خصومت کند. البته خداوند احکام کلی و قوانین جامعی مقرر فرموده که مدیران جامعه و مجریان احکام و قضات باید اعمال خود را بر آنها تطبیق دهند. این چیزی است که خوارج بر اثر ضعف عقل و حماقت و تعصب شدید نمی‌توانستند آن را درک کنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۴۰، از اجرای احکام و مدیریت جامعه تعبیر به «إمرة» (امیری و فرمانروایی) می‌کند و از این رو در ادامه همان خطبه می‌فرماید: «مردم نیازمند امیر و حاکمی هستند (که فرمان خدا را در میان آنها اجرا کند)» اشاره به این که مسئله حکمیت در این دایره قرار داشت نه در دایره قانون‌گذاری الهی. با توجه به این که لشکر معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و در توطئه‌ای خطرناک گفتند ما هم مسلمانیم و قرآن در میان ما حکومت کند که چه کسی امیر در میان مسلمانان باشد و از آنجا که قرآن تعیین امیری به صورت شخصی و معین به اعتقاد آنها نکرده بود گفتند: ما باید از هر طرف حکمی انتخاب کنیم تا

در پرتو آیات قرآن بنشینند و یک نفر را به عنوان امیر مسلمانان انتخاب کنند و این امر بر علی علیه السلام و یاران خاصش تحمیل شد. سپس اقلیت خوارج با آن مخالفت کردند که اصلاً انتخاب حکم کار غلطی است و حکم خداست و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» با این مفهوم انحرافی بعد از شکست مسئله حکمیت بالا گرفت، از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یک واقعیت و سخن حقی است که آنها معنای باطلی را از آن اراده کرده اند؛ حق است به این دلیل که توحید در قانون‌گذاری حکم می‌گوید: تشریح قوانین و احکام تنها از سوی خداست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبلغ و مجری آن است و اما مفهوم باطلی که آنها از آن اراده می‌کردند این است که حکومت و فرماندهی و اجرای احکام و مدیریت جامعه باید به وسیله خداوند صورت گیرد. غافل از این‌که هرگز خدا نمی‌آید فرمان جنگ و صلح یا تقسیم غنائم و یا نصب امرای بلاد را صادر کند و اگر منظور آنها این بوده که اصلاً نیازی به امیر و زمامدار در جامعه نیست و مردم خودشان احکام را باید عمل کنند همان‌گونه که در طول تاریخ گذشته و امروز افرادی طرفدار نفی حکومت بودند، سستی و بی‌پایگی این مسئله نه تنها کمتر از اول نیست بلکه بیشتر است، همان‌طور که حضرت در خطبهٔ چهلیم نیز اشاره‌ای به آن دارد که تمام جوامع بشری در طول تاریخ حاکمی داشته؛ خواه ظالم خواه عادل و حتی وجود حاکم ظالم از نبودن آن که باعث حرج و مرج و به هم ریختن شیرازهٔ تمام جامعه می‌شود بهتر است؛ حاکم ظالم برای حفظ خود هم که باشد ناچار است اجمالاً نظم و امنیتی در جامعه ایجاد کند، قاضی برای حل خصومت‌ها تعیین کند، زندان و بندی برای سارقان و مجرمان ترتیب دهد و حتی گاه خدمات اقتصادی فراوانی برای جلب توجه مردم و حفظ موقعیت خویش داشته باشد. اگر هیچ حکومتی نباشد جوامع بشری پس از مدت کوتاهی نابود می‌شوند.

در جلد دوم همین کتاب ذیل خطبه ۴۰ بحث‌های مشروحی در این زمینه داشتیم و دربارهٔ بلای تحریف حقایق و آثار زیان‌بار آن و همچنین ضرورت تشکیل حکومت، مطالب لازم را بیان کردیم.

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فِي صِفَةِ الْغُوغَاءِ:

هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا. وَقِيلَ بَلْ قَالَ عليه السلام:  
 هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا.  
 فَقِيلَ: قَدْ عَرَفْنَا مَضْرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ، فَمَا مَنَفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ؟  
 فَقَالَ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ،  
 كَرُجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ،  
 وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبَزِهِ.

امام عليه السلام در بیان صفت توده‌های بی‌بند و باری که گاه دست به دست هم می‌دهند  
 و مفاسدی در جامعه ایجاد می‌کنند فرمود:

آنها کسانی هستند که هر وقت هماهنگ شوند غالب می‌گردند و هنگامی که  
 پراکنده شوند شناخته نخواهند شد. آنها کسانی هستند که هرگاه متحد شوند زبان  
 می‌رسانند و هر زمان متفرق گردند سود به بار می‌آورند.

کسی سؤال کرد: زبان آنها را به هنگام متحد شدن دانستیم، منفعت آنها به هنگام  
 پراکنده شدن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: پیشه‌وران و اهل کسب (از آنها) به کارهای خود باز می‌گردند و مردم از کار آنها بهره‌مند می‌شوند؛ بناً به سراغ بنایی می‌رود و بافنده مشغول بافندگی می‌شود و نانوا به پخت نان می‌پردازد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که مشاهده می‌شود این کلام حکیمانه به دو صورت در متن نهج‌البلاغه در همین حکمت ۱۹۹ آمده است و در منابع دیگر گاه اشاره به روایت اول شده و گاه اشاره به روایت دوم. خطیب رضی الله عنه در مصادر می‌گوید: ابو عثمان جاحظ در رساله نفی التشبیه عبارتی نقل کرده که شبیه روایت اول است ولی زمخشری عین عبارت مرحوم سید رضی را آورده است و ابن عبد ربه در العقد الفرید روایت دوم را به ابن عباس نسبت داده است و بدون شک ابن عباس آن را از امیرمؤمنان گرفته، زیرا خودش می‌گفت: «عَلِمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ» و بلاذری در انساب الاشراف این روایت را با کلام حکمت‌آمیز بعد عیناً آورده است. همان‌گونه که زمخشری در ربع الابرار آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۳).



## شرح و تفسیر

### هیاهوی اوباش

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود از توده‌های بی‌بند و باری که گاه دست به دست هم می‌دهند و مفاسدی در جامعه ایجاد می‌کنند، سخن می‌گوید.

حضرت در وصف این گروه از اوباش می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که هر وقت هماهنگ شوند غالب می‌گردند و هنگامی که پراکنده شوند شناخته نخواهند شد»؛ (فِي صِفَةِ الْغَوَاةِ: هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا).

در تعبیر دیگری گفته شده که امام علیه السلام فرمود: «آنها کسانی هستند که هرگاه متحد شوند زیان می‌رسانند و هرگاه متفرق گردند سود به بار می‌آورند»؛ (وَقِيلَ بَلْ قَالَ عليه السلام: هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضَرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا).

«کسی سؤال کرد: زیان آنها را به هنگام متحد شدن دانستیم، منفعت آنها به هنگام پراکنده شدن چیست؟»؛ (فَقِيلَ: قَدْ عَرَفْنَا مَضْرَةَ اجْتِمَاعِهِمْ، فَمَا مَنَفَعَةُ افْتِرَاقِهِمْ؟).

«امام فرمود: پیشه‌وران و اهل کسب (از آنها) به کارهای خود باز می‌گردند و مردم از کار آنها بهره‌مند می‌شوند؛ بنا به سراغ بنایی می‌رود و بافنده مشغول بافندگی می‌شود و نانوا به پخت نان می‌پردازد»؛ (فَقَالَ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ، كَرَجُوعِ الْبِنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ، وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبَزِهِ).

«غوغاء» در لغت چنان‌که بسیاری از واژه پژوهان گفته‌اند دارای دو معناست: نخست معنای وصفی دارد و به کسانی اطلاق می‌شود که جزء قشر منحط اجتماع یا به بیان دیگر از اوباش مردم‌اند.

افرادی هستند که از عقل و درایت قابل توجهی برخوردار نیستند و غالباً تحت تأثیر عوامل عاطفی قرار می‌گیرند که به آسانی ممکن است آنها را تحریک کرد و برای مقاصد سوئی به کار گرفت؛ کسانی که مدیران فاسد و مفسد جامعه همیشه از آنها بهره می‌برند و نمونه‌های روشن آن را در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌توان مشاهده کرد. این واژه مفرد است و مانند سایر اسم جمع‌ها معنای جمعی دارد.

معنای دیگر «غوغاء» همان معنای مصدری یا اسم مصدری است که به ایجاد جار و جنجال اطلاق می‌شود، این معنا در فارسی امروز ما رایج است ولی معنای اول رایج نیست.

توضیح این‌که جوامع انسانی از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شود که سه گروه از آن را می‌توان در اینجا نام برد: نخست افراد فهیمه و باسواد و عاقل که آلت دست این و آن نمی‌شوند.

دوم توده‌های کم‌اطلاع و پایبند به اصول اخلاق و ایمان که آنها نیز برپایه ایمان و اخلاقشان در گروه‌های شرور شرکت نمی‌کنند، هرچند ممکن است گاهی با نقشه‌هایی آنها را اغفال کرد. این گروه همان‌ها هستند که امیرمؤمنان علی علیه السلام از آنها در عهدنامه مالک اشتر تعبیر بلیغی کرده و به عنوان «عامه مردم» آنان را ستوده و پناهگاه روز جنگ و صلح شمرده و به «مالک» توصیه می‌کند مصالح آنها را در نظر بگیرد و مصالح خواص پرادعا و زیاده‌طلب را فدای مصالحشان کند. «وَأَيُّهَا عَمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ».

سوم گروهی که سطح پایینی از فکر و اخلاق دارند و به اصطلاح بی‌بند و بار و فاقد تربیت لازم اسلامی هستند و در میان آنها گاه افراد شرور و موذی نیز یافت می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث معروف کمیل که در کلام حکمت‌آمیز ۱۴۷ گذشت درباره آنها می‌فرماید: «وَهَمَّجُ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛ وَاِحْمِقَانِ بِي سِرٍّ وَبِ بِي هَدْفِي كَه دَنْبَالِ هِر صَدَائِي مِي رُونِد وَ بَا هِر بَادِي حِرْكَتِ مِي كِنْد؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند».

این گروه‌اند که چون جمع شوند غالباً سبب ضرر و زیان می‌گردند. به کمترین چیزی تحریک می‌شوند و بیشترین خسارات را می‌رسانند؛ ولی اگر با برنامه‌ریزی صحیح جلوی اجتماع آنها گرفته شود و هر کدام به دنبال کار خود باشند و به شغلی که دارند پردازند، به جامعه منفعت می‌رسانند، زیرا بسیاری از کارهای سنگین اجتماعی معمولاً بر دوش این گروه است.

زامداران و مدیران جوامع اسلامی باید مراقب باشند دشمنان اسلام یا افراد شرور جامعه از وجود این گروه استفاده نکنند و آنها را در مسیر اهداف شوم خود به کار نگیرند.

\* \* \*



## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

وَأْتَيْ بِيحَانٍ وَمَعَهُ غَوْغَاءٌ فَقَالَ:

لَا مَرْحَبًا بَوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاةٍ.

هنگامی که جنایتکاری را به همراه جمعی از اوباش خدمت امام علیه السلام آوردند.

امام علیه السلام فرمود:

خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز به هنگام «حوادث بد» دیده نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر از دانشمندانی که قبل و بعد از سید رضی می‌زیستند این کلام حکمت‌آمیز را نقل کرده از جمله بلاذری در انساب الاشراف با تفاوت مختصری و همچنین یعقوبی در کتاب تاریخ و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۴).  
مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب تهذیب، مستند و مبسوط‌تر آورده است. (تهذیب، ج ۱۰، ص ۵۰، ح ۳۴).



## شرح و تفسیر

### غوغا طلبان

این کلام حکیمانه تکمیلی است برای کلام گذشته و ماجرا از این قرار است که جنایتکاری را خدمت آن حضرت آوردند و عده‌ای از اوباش همراه او بودند (گویا می‌خواستند مجازات او را تماشا کنند) امام علیه السلام فرمود: «خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز به هنگام حوادث بد دیده نمی‌شوند»؛ (وَآتِي بِجَانٍ وَمَعَهُ غُوغَاءٌ، فَقَالَ لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ).

«مرحبا» از ماده «رحب» به معنای وسعت مکان است و معمولاً هنگامی که میهمانی وارد می‌شود، عرب به او مرحبا می‌گوید؛ یعنی بفرماید که در محل وسیع و مناسبی وارد شده‌اید. معادل آن در فارسی «خوش آمدید» است و ضد آن «لا مَرْحَبًا» به معنای «خوش نیامدید» و یا «خوش آمد بر شما مباد».

آری همواره گروهی در جوامع بشری در پی جنجال آفرینی یا حضور در حوادث جنجالی هستند؛ به محض این که نگاه کنند دو نفر با هم در گوشه خیابان دعوا می‌کنند از اطراف جمع می‌شوند؛ نه برای میانجیگری، بلکه برای این که آن صحنه زشت را بنگرند و یا هنگامی که بشنوند بنا هست فلان کس را در ملاء عام مجازات کنند، دوان دوان به سوی آن صحنه می‌روند.

از بعضی روایات که در باب حدود آمده به خوبی استفاده می‌شود که امیرمؤمنان علی علیه السلام از این گروه متنفر بود. در کتاب وسائل الشیعه در کتاب الحدود حدیثی به این مضمون در باب کراهت اجتماع مردم برای نگاه کردن به

شخصی که حرام می خورد آمده است هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام در بصره بودند مردی را خدمتش آوردند که بنا بود حد بر او اجرا شود، ناگهان گروهی از مردم برای تماشای آن منظره اجتماع کردند، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای قنبر نگاه کن این گروه کیانند و برای چه آمدند عرض کرد مردی هست که می خواهند حد بر او اقامه کنند (و اینها تماشاگرند)، هنگامی که نزدیک شدند امام نگاه در چهره آنها کرد و فرمود: «لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا فِي كُلِّ سُوءٍ هُوَ لِأَنَّ فُضُولَ الرَّجَالِ أَمْطُهُمْ عَنِّي يَا قَنْبَرُ؛ خوش آمد مباد بر چهره‌هایی که جز در صحنه‌های بد دیده نمی شود آنها افراد بیهوده جامعه هستند ای قنبر آنها را از من دور ساز».<sup>۱</sup>

درست که در قرآن مجید و روایات دستور داده شده است اجرای حد در حضور جمعی باشد تا مایه عبرت مردم گردد؛ اما این گروه از افراد هرگز برای عبرت گرفتن نمی آمدند، بلکه هر جا جنجالی برپا شود در آنجا حضور می یابند و در صورتی که فرصت پیدا کنند خودشان نیز وارد صحنه می شوند.

ولی جالب توجه این که زمامداران ظالم و ستمگر در دنیای دیروز و امروز از وجود این گروه برای پیش بردن مقاصد نامشروع خود بهره فراوان می گیرند و برای درهم شکستن مخالفان خود و آمران به معروف و ناهیان از منکر این گروه را تحریک کرده و به مصاف آنها می فرستند.

ابن ابی الحدید از «احنف» چنین نقل می کند که می گفت: سفیهان جامعه را گرامی دارید، زیرا آنها شما را از این و آن حفظ می کنند. (منظورش این بود که می توانند دشمنان شما را دفع کنند) سپس شعری از شاعری نقل کرده که مضمونش این است: من این افراد بدرفتار را برای خودم حفظ می کنم تا در مقابل مخالفان از آنها استفاده کنم، اگر سگ‌هایی که نزد من اند حضور نداشته باشند از سگ‌های مخالفین در هراسم.<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۲۲، ص ۴۵، کتاب الحدود، ح ۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰، ذیل حکمت مورد بحث.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّاهِرِ

إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَينِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ،  
وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

همراه هر انسانی دو فرشته است که وی را (از خطرات) محافظت می‌کنند،  
اما هنگامی که روز مقدر فرا رسد او را در برابر حوادث رها می‌سازند  
و (بنابراین) اجل و سرآمد زندگی (که از سوی خداوند تعیین شده)  
سپری است محافظ و نگهدار.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر این گفتار حکیمانه را از مورخ معروف ابن سعد که قبل از سید رضی می‌زیسته است در کتاب طبقات چنین نقل کرده که مردی از قبیله بنی‌مراد خدمت امیرمؤمنان علیؑ آمد در حالی که در مسجد مشغول نماز بود عرض کرد: محافظانی برای خودتان انتخاب کنید بهتر است، زیرا جمعی از قبیله بنی‌مراد تصمیم قتل شما را گرفته‌اند. امام علیؑ کلام حکیمانه مورد بحث را (با تفاوت مختصری) در برابر او بیان فرمود نیز ابن‌قتیبه که او هم پیش از مرحوم رضی می‌زیسته آن را در کتاب الامامة و السياسة آورده است. مرحوم کلینی نیز در کتاب کافی حدیثی قریب به این مضمون را با مقدمه‌ای از «سعید بن قیس همدانی» از امیرمؤمنان علیؑ نقل می‌کند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۴ و ۱۶۵).



## شرح و تفسیر

### اجل همچون سپری محافظ است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به حقیقتی اشاره می‌کند که بسیاری از آن غافلند، می‌فرماید: «همراه هر انسانی دو فرشته است که وی را (از خطرات) محافظت می‌کنند، اما هنگامی که روز مقدر فرا رسد او را در برابر حوادث رها می‌سازند و (بنابراین) اجل و سرآمد زندگی (که از سوی خداوند تعیین شده) سپری است محافظ و نگهدار»؛ (إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ، وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ).

از مجموع آیات قرآن و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که انسان دارای دو اجل و سرآمد عمر است: یکی اجل معلق یا مشروط که اگر در برابر آن دقت شود می‌توان از آن پرهیز کرد، مانند انواع بیماری‌های قابل علاج، خطرات رانندگی که بر اثر بی احتیاطی پیش می‌آید، خطرات زلزله‌ها و طوفان‌ها که بر اثر سستی ساختمان خانه‌ها دامن انسان را می‌گیرد تمام اینها از اموری است که ممکن است به زندگی انسان پایان دهد ولی در عین حال قابل اجتناب است.

در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که در زیر دیوار کجی نشسته بود. هنگامی که چشمش به وضع دیوار افتاد از زیر آن دیوار بلند شد و در جای امنی نشست. کسی عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین تفرُّ من قضاء الله؟» از قضای الهی فرار می‌کنی؟» امام علیه السلام فرمود: «أفرُّ من قضاء الله إلى قدر الله؟ من از قضای الهی به

قدر الهی فرار می‌کنم». اشاره به این که قضای الهی در اینجا مشروط به این است که من در زیر این دیوار بمانم ولی قدر و اندازه گیری‌ها به من می‌گوید: نمان. در واقع این یک قضای مشروط بود که امام علیه السلام با تقدیر دادن شرط آن قضا را منتفی کرد.<sup>۱</sup>

ولی اجل حتمی سرآمدی است که قابل اجتناب نیست و خواه ناخواه دامن انسان را می‌گیرد؛ مثلاً می‌دانیم قلب و عروق و مغز یک انسان توان محدودی دارند، هرچند تمام دستورات حفظ الصحة را رعایت کند زمانی که به آخر برسد این چراغ خاموش می‌شود و زندگی پایان می‌گیرد و یا این که خداوند مقرر کرده است فلان قوم و جمعیت بر اثر کارهایشان به فلان بلا مبتلا شوند در اینجا به مصداق «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۲</sup> مرگشان حتمی است.

در داستان قوم لوط می‌خوانیم که ابراهیم علیه السلام درباره آنها شفاعت کرد. از سوی خدا به او خطاب شد: «يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ اَتَيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»؛ (گفتیم) ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می‌آید».<sup>۳</sup>

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود فرشتگانی هستند که به فرمان خداوند خطرات را از انسان دفع می‌کنند «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ»<sup>۴</sup> و به راستی اگر آنها نباشند انسان از زمان کودکی آماج انواع بلاها و خطرات است ولی عنایت پروردگار او را حفظ می‌کند؛ ولی هنگامی که اجل

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۷، ح ۲۴.

۲. اعراف، آیه ۳۴.

۳. هود، آیه ۷۶.

۴. رعد، آیه ۱۱.

حتمی انسان فرارسد این فرشتگان او را رها می‌سازند و کلام امام علیه السلام در واقع از این آیه برگرفته شده است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: «يُحْفَظُ بِأَمْرِ اللَّهِ فِي أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبِي أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبُهُ شَيْءٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ وَهُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَمَلَكَانِ بِالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانَهُ؛ آنها به فرمان خداوند انسان را حفظ می‌کنند از این که در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برایش رخ دهد تا زمانی که مقدرات حتمی فرارسد در آن هنگام آنها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند. دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته که در روز به طور متناوب این وظیفه را انجام می‌دهند»<sup>۱</sup>

این سخن را با آیه دیگری از قرآن مجید ادامه می‌دهیم: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ»؛ و اوست که بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می‌گمارد تا هنگامی که مرگی یکی از شما فرارسد؛ (در این هنگام)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آنها (در نگهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند»<sup>۲</sup>. البته هیچ کدام از این آیات و روایات مفهومی این نیست که انسان، بر اثر بی‌احتیاطی‌ها خود را در کام مرگی فرو برد و در پرتگاه‌ها بدون رعایت احتیاط گام بگذارد، چرا که همه اینها از قبیل اجل معلق یا مشروط است که اگر انسان رعایت موازین کند خطر از او فاصله می‌گیرد و اگر رعایت نکند گرفتار می‌شود. آنچه امام بیان فرموده دربارهٔ اجل حتمی است که «جُنَّةٌ حَصِيَّةٌ» و «سپر محافظ» است.

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۳۵، ذیل آیه مورد بحث.

۲. انعام، آیه ۶۱.

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان که مرحوم کلینی در کافی آورده است پایان می دهیم: امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ إِلَى حَائِطٍ مَائِلٍ يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَقْعُدْ تَحْتَ هَذَا الْحَائِطِ فَإِنَّهُ مُعْوَرٌ؛ امیرمؤمنان علیه السلام زیر دیوار کجی نشسته بود و در میان مردم قضاوت می کرد. بعضی عرض کردند: زیر این دیوار منشین که معیوب است». امام علیه السلام فرمود: «حَرَسَ امْرَأَةً أَجَلُهُ فَلَمَّا قَامَ سَقَطَ الْحَائِطُ؛ اجل (حتمی) از هر کسی پاسداری می کند (امام علیه السلام) این سخن را گفت و از زیر دیوار برخاست (هنگامی که برخاست دیوار سقوط کرد)»<sup>۱</sup>.

کوتاه سخن این که گرچه ما باید از مظان خطر بپرهیزیم و فقها فتوا داده اند که به هنگام خطر و طوفان سوار کشتی شدن حرام است و اگر کسی از جاده خطرناکی برود نماز او تمام خواهد بود، زیرا سفر، سفر معصیت است؛ ولی با این حال اقدام ما برای پرهیز از خطر تنها اجل معلق را از ما دور می سازد و اگر اجل حتمی فرا رسیده باشد هیچ راه فراری ندارد تا آن اجل فرا نرسیده انسان محفوظ است و هنگامی که آن فرا رسید دفاع از آن امکان پذیر نیست.

قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران درباره کسانی که (بعد از حادثه احد) گمان های نادرستی به خدا می بردند و می گفتند: اگر بنا بود ما پیروز شویم در اینجا کشته نمی شدیم می فرماید: ای پیغمبر! به آنها بگو «لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»؛ اگر شما در خانه هایتان هم بودید آنهایی که مقرر بود کشته شوند قطعاً به سوی قتلگاه خود بیرون می آمدند - و به قتل می رسیدند».

بنابراین توجه به تقسیم اجل به حتمی و غیر حتمی پاسخی است برای سؤالاتی که پیرامون این کلام حکمت آمیز و روایات مشابه آن عنوان می شود.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۸.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

وقد قال له طلحة والزبير: نُبَايَعُكَ عَلَى أَنَّا شُرَكَاءُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ:  
لَا، وَلَكِنَّكُمْ شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ.

امام علیؑ در پاسخ طلحه و زبیر آنجا که به امام پیشنهاد خلافت شورایی کردند و گفتند با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که در حکومت شریک باشیم، فرمود: نمی‌شود (زیرا شرکت در خلافت معنا ندارد) شما شریک در تقویت و کمک و یار و یاور به هنگام ناتوانی و سختی و مشکلات باشید.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: آنچه در این کلام کوتاه پرمعنا آمده برگرفته از گفتار طولانی است که میان امام و طلحه و زبیر رد و بدل شده و آن را ابوجعفر اسکافی بغدادی (متوفای ۲۴۰) در کتاب خود آورده است. ابن ابی‌الحدید نیز تمام این سخن را در شرح نهج‌البلاغه خود نوشته و ابن قتیبه دینوری نیز در کتاب الامامة والسیاسة و یعقوبی در تاریخش ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۵). ابن ابی‌الحدید در جلد ۷، ص ۳۵ تا ۴۳. ما این نامه را در ذیل خطبه چهارم در جلد اول، ص ۴۲۰ به بعد آورده‌ایم. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۵).





## شرح و تفسیر

### بیعت مشروط!

«این کلام حکیمانه را امام علیه السلام در پاسخ طلحه و زبیر فرمودند آنجا که به امام پیشنهاد خلافت شورایی کردند و گفتند با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که در حکومت شریک باشیم. امام در پاسخ آنها فرمود: نمی‌شود (شرکت در خلافت معنا ندارد) شما شریک در تقویت و کمک و یار و یاور به هنگام ناتوانی و سختی و مشکلات باشید»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ: نُبَايِعُكَ عَلِيُّ أَنَا شُرَكَاءُ وَكَفِي هَذَا الْأَمْرِ: لَا، وَلَكِنَّكُمْ شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَيَّ الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ).

آیا منظور طلحه و زبیر این بود که واقعاً خلافت شورایی باشد و آنها با علی علیه السلام شریک در تصمیم‌گیری شوند. یا مقصود این بود که بخشی از قلمرو حکومت اسلامی را آنها بسپارد آن‌گونه که از بعضی روایات استفاده می‌شود؟ در بعضی از منابع معروف آمده است آن روز که زبیر با امام علیه السلام بیعت کرد امام به او فرمود: من از این می‌ترسم که تو پیمان خود را بشکنی، عرض کرد: هرگز بیم نداشته باش تا ابد چنین کاری را نخواهم کرد. امام فرمود: آیا خداوند شاهد و گواه بر این موضوع باشد، عرض کرد: آری. چیزی نگذشت که آن دو به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کردند: می‌دانی در زمان عثمان چه اندازه به ما جفا شد و او همواره طرفدار بنی‌امیه بود؛ اما اکنون که خداوند خلافت را به تو سپرده بعضی از

این فرمانداری‌ها را در اختیار ما بگذار امام فرمود: به قسمت الهی راضی باشید تا در این باره فکر کنم. سپس افزود: آگاه باشید من کسی را در این امانت شریک می‌کنم که از دین و امانت او راضی و مطمئن باشم.

از سویی دیگر هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام به معاویه نامه نوشت که مردم با من بیعت کردند تو هم از اهل شام برای من بیعت بگیر و بزرگان اهل شام را نزد من بفرست و معاویه (سخت دست پاچه شد) و نامه‌ای برای زبیر نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین خطاب کرد و گفت: از تمام مردم شام برای تو بیعت گرفتم با سرعت به سوی کوفه و بصره برو و این دو شهر را تسخیر کن که اگر آن دو را تسخیر کنی دیگر هیچ مشکلی نخواهی نداشت.<sup>۱</sup>

از اینجا روشن می‌شود این‌که طلحه و زبیر به هنگام بیعت و طبق بعضی از روایات مدتی بعد از بیعت خدمت امام علیه السلام آمدند و گفتند: ما بیعت کرده‌ایم که با تو شریک باشیم منظورشان این بود که حکومت بصره و کوفه را امام به آنها بسپارد و به این ترتیب بر تمام عراق مسلط شوند و دست به دست معاویه بدهند شام را هم در اختیار بگیرند تا قسمت عمده کشور اسلام تحت سیطره آنها واقع شود. با این توضیح می‌فهمیم چرا امام علیه السلام دست رد بر سینه آنها گذاشت و این جواب حکیمانه پرمعنا را به آنها داد.

در کتاب خلفای ابن قتیبه که از علمای مشهور اهل سنت است و در قرن سوم می‌زیسته تحت عنوان رفت و آمد طلحه و زبیر نزد علی علیه السلام چنین آمده است: بعد از تمام شدن بیعت، طلحه و زبیر نزد آن حضرت آمده عرض کردند: می‌دانی برای چه با تو بیعت کرده‌ایم؟ فرمود: آری برای این‌که گوش به فرمان من باشید و اطاعت کنید؛ همان بیعتی که با ابوبکر و عمر و عثمان کردید. آنها (با صراحت) گفتند: نه ما با تو بیعت کردیم که شریک تو در امر خلافت باشیم. امام علیه السلام فرمود:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

چنین نیست. بلکه شما شریک در همکاری و کمک در برابر مشکلات و رنج‌ها هستید. این در حالی بود که «زبیر» شک نداشت که علی علیه السلام حکومت عراق را به او می‌سپارد و حکومت یمن را به «طلحه». هنگامی که برای آنها روشن شد که علی علیه السلام حکومتی را به آنها نمی‌سپارد شکایت خود را از آن حضرت آشکار ساختند «زبیر» در میان جمعیتی از قریش گفت: «هَذَا جَزَائُنَا مِنْ عَلِيٍّ قُتْنَا لَهُ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى أَثْبَتْنَا عَلَيْهِ الذَّنْبُ وَ سَبَبْنَا لَهُ الْقَتْلَ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ وَ كَفَى الْأَمْرُ فَلَمَّا نَالَ بِنَا مَا أَرَادَ جَعَلَ دُونَنَا غَيْرِنَا؛ این پاداش ماست از سوی علی! ما در کار عثمان به نفع او قیام کردیم و گناهکاری او را ثابت نمودیم و عوامل قتل او را فراهم ساختیم در حالی که علی در خانه خود نشسته بود و ما مشکل را حل کردیم؛ اما هنگامی که به وسیله ما به مقصودش رسید (و حکومت را در اختیار گرفت) دیگران را بر ما مقدم داشت.<sup>۱</sup>

از این عبارت به خوبی روشن می‌شود که آنها واقعاً اهل توطئه و سیاست‌های مکارانه و دور از تقوا و پرهیزگاری بودند و این که بعضی گمان می‌کنند خوب بود علی علیه السلام مقامی به آنها می‌داد تا ساکت شوند اشتباه بزرگی است؛ آنها نه صلاحیت و شایستگی و تقوا برای فرمانداری و استانداری کشور اسلام داشتند و نه به آن قانع بودند. دست در دست معاویه داشتند و می‌خواستند حکومت بر مسلمانان را به زور و از طریق دغل‌کاری به چنگ آورند و تقوای امیر مؤمنان علی علیه السلام هرگز پذیرای چنین مطلبی نبود.

در ذیل روایت بالا نیز آمده است که علی علیه السلام هنگامی که از سمپاشی‌های طلحه و زبیر آگاه شد به ابن عباس فرمود: تو چه پیشنهاد می‌کنی؟ ابن عباس گفت: من چنین فکر می‌کنم که آنها عاشق حکومت‌اند؛ بصره را به زبیر بسپار و کوفه را به طلحه. امام علیه السلام خندید فرمود: وای بر تو! در کوفه و بصره

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱.

مردان باشخصیت و اموال فراوانی وجود دارد که اگر آن دو به حکومت آن برسند بر گردن مردم سوار می‌شوند، سفیهان را از طریق طمع و ضعیفان را با فشار و قدرتمندان را با زور تحت سیطره خود می‌گیرند (و مردم را بدبخت می‌کنند و چهره حکومت اسلامی را به کلی تغییر می‌دهند).

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَبَادِرُوا  
الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ.

امام علیؑ فرمود:

ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی بگویید می‌شنود و اگر چیزی را در دل  
پنهان دارید می‌داند و بر مرگ پیشی گیرید که اگر از آن فرار کنید  
به شما دست می‌یابد و اگر بایستید شما را می‌گیرد  
و اگر فراموشش کنید شما را فراموش نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر تنها سند دیگری که مربوط به قبل از سید رضی برای این گفتار حکیمانه نقل  
می‌کند چیزی است که «مبرد» در کتاب تاریخ خود معروف به کامل آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴،  
ص ۱۶۶).

البته در منابعی که بعد از سید رضی تألیف شده این سخن کراراً از مولا امیرمؤمنان علیؑ نقل شده؛ از  
جمله در کتاب جواهر المطالب ابن دمشقی آمده است هنگامی که علیؑ این سخن را فرمود «ابن عباس»  
شدیداً تحت تاثیر قرار گرفت و گفت: سبحان الله گویی این سخن قرآنی است که از آسمان نازل شده است.  
(جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۱۰۲).



## شرح و تفسیر

### اندرزی بسیار حکیمانه

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که به گفته «ابن عباس» شبیه آیات قرآنی است روی دو نکته تکیه می‌کند: نخست درباره آگاهی خدا بر افعال و رفتار و نیت انسان‌ها هشدار می‌دهد و سپس درباره مرگی که هرگز انسان را فراموش نمی‌کند و می‌فرماید: «ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی بگویید می‌شنود و اگر چیزی را در دل پنهان دارید می‌داند و بر مر پیشی گیرید که اگر از آن فرار کنید به شما دست می‌یابد و اگر بایستید شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید شما را فراموش نخواهد کرد»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَيَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ).

همه آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است. در آیه ۷ سوره «مجادله» می‌خوانیم:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ آیا نمی‌دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند؛ هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خدا چهارمین آنهاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم

نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این‌که او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خدا به هر چیزی داناست.

در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از ر قلبش نزدیک‌تریم!<sup>۱</sup>

در جایی دیگر می‌فرماید: «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ بگو مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید؛ آن‌گاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد.<sup>۲</sup>

به راستی اگر انسان ایمان محکمی به محتوای این آیات و محتوای کلام امام علیه السلام داشته باشد تسلیم هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و آلوده به گناه و معاصی نخواهد شد.

نیز اگر انسان مرگی را که برای همه مسلم است فراموش نکند و بداند این زندگی دیر یا زود پایان می‌گیرد و آنچه را برای گردآوری آن تلاش کرده رها می‌سازد و رخت بر می‌بندد و سپس در دادگاه عدل پروردگار حضور می‌یابد و نامه اعمال خود را که به مقتضای «لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»<sup>۳</sup> همه اعمال و گفتار او از کوچک و بزر را در دست دارد و باید پاسخ‌گوی همه آنها باشد، به یقین چنین انسانی با چنین اعتقادی جز در راه تقوا گام بر نمی‌دارد.

۱. ق، آیه ۱۶.

۲. جمعه، آیه ۸.

۳. کهف، آیه ۴۹.



مشکل انسان از آنجا شروع می‌شود که حضور نظارت خدا را در اعمال و گفتارش در همه حال فراموش کند و مر را به دست نسیان بسپارد. عجیب این است که در زندگی معمولی دنیا اگر تبهکاران احساس کنند مأموران انتظامی در جایی حضور دارند و آنها را دستگیر می‌کنند و به دادگاه تحویل می‌دهند قطعاً دست به کار خلافی نمی‌زنند؛ حضور پلیس از یک طرف و دادگاهی که در انتظار است از طرفی دیگر آنها را از اعمالشان باز می‌دارد. تنها به جایی می‌روند که پلیس حضور نداشته نباشد و یا اگر گرفتار شوند مدرکی در دادگاه برای اعمال خلاف آنها به دست قضات نیفتد. با این حال چگونه ممکن است انسان ایمان به خدایی داشته باشد که از ر قلب یا ر گردنش به او نزدیکتر است و در همه جا فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند و همه را ثبت و ضبط می‌کنند. به علاوه دادگاه قیامت قطعی و یقینی است. چگونه ایمان به این امور با آلودگی به ظلم و گناه می‌سازد؟

مرحوم علامه مجلسی در حدیثی از امیرمؤمنان نقل می‌کند که ضمن خطبه مفصلی معروف به خطبه «دیباج» فرمود: «وَأَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ وَهُوَ أَمَانٌ مِنَ النِّفَاقِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَتَذَكِيرٌ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ يَفْسِمُهُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ وَلَهُ دَوِيُّ تَحْتِ الْعَرْشِ؛ بشتابید به سوی ذکر خدای متعال که بهترین ذکر است و انسان را از نفاق در امان می‌دارد و سبب براءت از آتش دوزخ است و نعمت‌هایی را که خدا به او می‌دهد یادآوری می‌کند و این ذکر صدایی در زیر عرش خدا طنین‌انداز دارد».<sup>۱</sup>

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يُمَحِّصُ الذُّنُوبَ وَيَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا؛ زیاد به یاد مر باشید که گناهان را محو می‌کند و انسان را نسبت به زرق و برق دنیا بی‌اعتنا می‌سازد».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۱.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۹.

شرح بیشتری در مورد ذکر خداوند در جلد هشتم همین کتاب، ص ۳۶۵ و در مورد یاد مر در جلد هفتم ص ۲۷۱ مطالبی آمده است.

\* \* \*

## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

لَا يُزْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا  
يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا  
أَضَاعَ الْكَافِرُ، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

امام علیؑ فرمود:

به علت ناسپاسی افراد، از کار نیک مضایقه نکنید چراکه (در مقابل) گاه کسی از  
تو سپاسگزاری می‌کند که از عمل نیکت هیچ بهره‌ای نبرده و چه بسا همین  
شکرگزاری اثرش بیش از ناسپاسی افراد ناسپاس باشد و (برتر از  
همهٔ اینها این‌که) خدا نیکوکاران را دوست دارد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر از «مبرد» در کتاب الفاضل در باب «الشکر للصنایع» می‌نویسد: از طرق  
مختلف از علیؑ این سخن نقل شده و بی‌هقی در کتاب المحاسن و المساوی همین کلام حکیمانه را با  
تعبیر متفاوتی آورده است و همچنین صدوق در کتاب امالی و ابو هلال عسکری در کتاب دیوان المعانی.  
اینها کسانی هستند که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. بعد از سید رضی نیز جماعتی از دانشمندان را ذکر  
می‌کند که این گفتار حکیمانه را از علیؑ نقل کرده‌اند با تفاوت‌هایی که نشان می‌دهد از منابعی غیر از  
نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶).  
قاضی قضای نیز در دستور معالم الحکم آن را ضمن کلام مبسوطی با تفاوت فراوان نقل کرده است.



## شرح و تفسیر

### تو نیکی کن هر چند سپاسگزاری نکنند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه همگان را دعوت به کار نیک به افراد نیازمند می‌کند خواه سپاسگزار باشند یا ناسپاسی کنند، می‌فرماید: «به علت ناسپاسی افراد، از کار نیک مضایقه نکنید، چرا که (در مقابل) گاه کسی از تو سپاسگزاری می‌کند که از عمل نیکت هیچ بهره‌ای نبرده و چه بسا همین شکرگزاری اثرش بیش از ناسپاسی افراد ناسپاس باشد و (برتر از همه اینها این‌که) خدا نیکوکاران را دوست دارد»؛ (لَا يُزْهِدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»).

می‌دانیم مردم دو گروهند: افراد پر توقع و ناسپاس که همواره انتظار نیکی دارند؛ ولی به هنگامی که از آن بهره‌مند شدند ناسپاسی می‌کنند. گاه می‌گویند: اگر بیشتر از این بود بهتر بود، گاه می‌گویند: ای کاش به این صورت انجام نمی‌شد و به شکل دیگری انجام می‌شد و گاه می‌گویند: اگر کسی نیکی کرده است وظیفه‌اش نیکی کردن بوده است و امثال آنها.

در برابر آنها گروه دیگری هستند که در برابر نیکی‌ها سپاسگزارند حتی گاه از نیکی‌هایی که در حق دیگران شده سپاسگزاری می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: فلان انسان چه آدم سخاوتمند و خوش‌قلب و نیکوکار است که در حق برادر

نیازمندش این همه نیکی می‌کند، مادر دردمندش را کاملاً مراقبت می‌نماید و برای بستگانش پیوسته در حال خدمت است.

از آنجا که کار نیک جاذبه فوق العاده‌ای دارد اگر کسانی که در حقشان نیکی شده ناسپاسی کنند، افراد دیگری هستند که سپاسگزار باشند و جالب توجه این که سپاسگزاری کسانی که از کار نیک بهره‌ای نبردند بسیار با ارزش‌تر از سپاسگزاری کسانی است که از آن بهره‌مند شده‌اند، چرا که آنها که بهره‌مند شده‌اند وظیفه سپاسگزاری دارند. به علاوه ممکن است به طمع کارهای نیک آینده سپاسگزاری کنند؛ اما کسانی که از آن بهره‌ای نمی‌گیرند از صمیم دل به افراد نیکوکار احترام می‌گذارند.

گذشته از همه اینها، می‌دانیم همه نیکی‌ها از سوی خداست؛ قدرت بر انجام کار نیک و توفیق به آن و تمایلات درونی درباره آن همه از سوی خداست که ما با استفاده از اختیار خود آنها را به کار می‌گیریم و کار نیک انجام می‌دهیم. در عین حال، خداوند از نیکوکاران سپاسگزاری می‌کند و این برتر از هر سپاسگزاری است.

درباره مجاهدانی که با جان و مال خود از آیین خدا دفاع کرده‌اند، قرآن مجید سخنی دارد؛ آئینی که منفعت آنها در آن است و برای آنها تشریح شده، با این حال خداوند خودش را خریدار و مجاهدان را فروشنده و ثمن این معامله را بهشت برین قرار می‌دهد و به آنها درباره چنین معامله پرسودی تبریک می‌گوید. آیا اگر تمام دنیا در برابر جهاد مجاهدان ناسپاسی کنند این سپاسگزاری خداوند کافی نیست؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.<sup>۱</sup>

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «يَدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَوْقَ رُؤُوسِ الْمُكْفِرِينَ تُرْفَرُ بِالرَّحْمَةِ؛ دست خدای متعال بالای سر کسانی است که در برابر نعمت‌هایشان ناسپاسی می‌شود و رحمت خود را بر سر آنها می‌گستراند».<sup>۱</sup>

از جمله اموری که می‌تواند مایه تسلی خاطر انسان در برابر ناسپاسی‌ها شود این است که بدانیم این موضوع منحصر به ما نیست؛ این ناسپاسی‌ها در برابر پیامبران بزرگ خدا با آن همه زحمت‌هایی که برای هدایت مردم کشیدند به ویژه در برابر پیامبر اسلام و ائمه معصومان علیهم‌السلام به شکل گسترده‌ای انجام شد. در حدیثی که امام موسی بن جعفر از پدران گرامی‌اش علیهم‌السلام نقل می‌کند آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُكْفَرًا لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُ وَلَقَدْ كَانَ مَعْرُوفُهُ عَلَى الْقُرَشِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَالْعَجَمِيِّ وَمَنْ كَانَ أَعْظَمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَعْرُوفًا عَلَى هَذَا الْخَلْقِ؟ وَكَذَلِكَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُنَا وَخِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ مُكْفَرُونَ لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُمْ؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در برابر نیکی‌ها و خدماتی که داشت ناسپاسی می‌شد، خیر و نیکی آن حضرت نه تنها به قریش می‌رسید، بلکه تمام عرب و عجم از آن بهره‌مند می‌شدند آیا کسی پیدا می‌شود که نیکی و کار خیرش از رسول خداوند نسبت به این مردم بیشتر باشد؟ و همچنین ما اهل بیت در برابر ناسپاسی‌ها قرار داریم؛ نیکی‌ها و خدمات ما شکرگزاری نمی‌شود و نیکان اهل ایمان نیز مورد ناسپاسی قرار می‌گیرند و از نیکی آنها تشکر نمی‌شود».<sup>۲</sup>

بنابراین نباید این‌گونه ناسپاسی‌ها ما را در انجام کار خیر سست و بی‌رغبت کند. افراد زیادی هستند که حتی کارهای خیر ما شامل آنها نمی‌شود؛ ولی آنها قدردانی می‌کنند و بالاتر از همه، خدا و پیامبر و ائمه قدردان و سپاسگزارند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

**نکته:****قدردانی از بخشنده نعمت**

همان‌گونه که انسان باید شکر نعمت‌های پروردگار را بگزارد، هرچند هیچ انسانی قادر بر این کار نیست، حداقل اعتراف به عدم توانایی شکر نعمت کند که این خود نوعی شکر نعمت است، باید در برابر انسان‌ها نیز همین حالت را داشته باشد و شکر خالق بدون شکر خلق، همان خلقی که واسطه نعمت بوده، کامل نمی‌شود. در همین زمینه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که می‌فرماید: «روز قیامت که می‌شود بنده‌ای را در صحنه محشر حاضر می‌کنند و در حضور خدای متعال می‌ایستد و خداوند دستور می‌دهد او را به سوی آتش دوزخ ببرند. عرضه می‌دارد: خداوندا! دستور دادی مرا به سوی دوزخ ببرند در حالی که قرآن می‌خواندم (و به قرآن عمل می‌کردم) خدا می‌فرماید: بنده من، نعمت‌هایی به تو عرضه داشتم و تو شکر نعمت نگزاردی. عرضه می‌دارد: پروردگارا! تو فلان نعمت را به من دادی و من فلان‌گونه شکر آن را ادا کردم و نعمت دیگری به من دادی شکر آن را نیز گزاردم و پیوسته نعمت‌ها را ذکر می‌کند و شکرگزاری آنها را. خدای متعال می‌فرماید: بنده من راست می‌گویی؛ ولی تو شکرگزاری در برابر کسی که واسطه نعمت بر تو بود نداشتی و من به ذات مقدسم سوگند خورده‌ام که شکر بنده‌ای را نپذیرم که در برابر واسطه نعمت من به خلقم شکرگزار نباشد.<sup>۱</sup> از این حدیث و احادیث متعدد دیگر روشن می‌شود که شکر خالق از شکر مخلوق نمی‌تواند جدا باشد؛ زیرا غالباً نعمت‌های الهی از سوی واسطه‌هایی به انسان می‌رسد.

از همه مهم‌تر نعمت هدایتی است که از سوی رسول اکرم و امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده که بیش از همه باید شکرگزار آنها باشیم و شاید سلام

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۴.



و درود ما به پیشگاه آنها بخشی از این شکرگزاری محسوب شود. حتی به مقتضای ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup> خداوند نیز با ارسال رحمتش بر آنها، از زحماتشان تشکر می‌کند و مؤمنان نیز باید از طریق تقاضای رحمت الهی بر آنها شکرگزار باشند.

همچنین در برابر اساتید و آنهایی که ما را با این منابع هدایت آشنا کرده‌اند شکرگزار باشیم و در برابر پدر و مادر که خداوند توصیه به خصوص آنها را در قرآن مجید کرده، آنجا که خطاب به آنها کرده می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾.<sup>۲</sup> و همچنین تمام کسانی که به نوعی به ما خدمت معنوی یا مادی کرده‌اند؛ در هر لباس و مقامی که باشند شکرگزار باشیم.

به یقین این شکرگزاری‌ها افزون بر این که باعث پرورش روح انسان می‌شود، نیکوکاران را به کار نیک بیشتر تشویق و غیر نیکوکاران را در این زمره وارد می‌کند و اگر می‌بینیم در دنیای امروز طی مراسمی از افراد برتر در هر رشته و هر برنامه‌ای قدردانی می‌کنند و لوح سپاس به آنها می‌دهند برای همان آثار مثبتی است که این کار در پیشرفت جامعه دارد.

\*\*\*

۱. احزاب، آیه ۵۶.

۲. لقمان، آیه ۱۴.



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

هر ظرفی بر اثر قرار دادن چیزی در آن از وسعتش کاسته می‌شود مگر پیمانه  
علم که هر قدر از دانش در آن جای گیرد وسعتش افزون می‌گردد!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، تنها به روایت آمدی در غررالحکم اشاره کرده. (که البته با تفاوت مختصری آن را آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸).  
اضافه بر این «الیثی» از علمای قرن ششم نیز آن را با تفاوت در کتاب خود به نام عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۷۶ آورده است.



## شرح و تفسیر

### وسعت پیمانۀ علم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره اهمیت علم و دانش اشاره می کند و می فرماید: «هر ظرفی بر اثر قرار دادن چیزی در آن از وسعتش کاسته می شود مگر پیمانۀ علم که هر قدر از دانش در آن جای گیرد وسعتش افزون می گردد!»؛ (كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ).

این نکته بسیار دقیقی است که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است. حقیقت این است که در «وعاء» (ظرف) مادی گنجایش محدودی وجود دارد که اگر چیزی در آن قرار دهند تدریجاً محدود و سرانجام پر می شود به گونه ای که قابل قرار دادن چیز دیگری در آن نیست؛ ولی روح و فکر و قوه عاقله انسان کاملاً با آن متفاوت است؛ هر قدر علوم تازه در آن قرار دهند گویی گنجایش بیشتری پیدا می کند هر علمی سرچشمۀ علم دیگری می شود و هر تجربه ای تجربه دیگری با خود می آورد و به یک معنا تا بی نهایت پیش می رود و این دلیل اهمیت فوق العاده آن و اشاره است به این که ما از فراگیری علوم هرگز خسته نشویم که واقعاً خسته کننده نیست، بلکه نشاط آور و روح پرور است. هنگامی که انسان می بیند در کنار نهالی که از یک مسئله علمی در سرزمین مغز خود کاشته نهال های دیگری جوانه می زند و می روید و اطراف خود را پر گل می کند، قطعاً به شوق و نشاط می آید. حتی مغزهای کامپیوتری که در عصر و زمان ما به وجود آمده و بعضی از روی

ناآگاهی گمان می‌برند می‌تواند روزی جانشین مغز انسان شود هر کدام ظرفیت محدودی دارند که وقتی اشباع شد مطلب تازه‌ای را نمی‌پذیرد در حالی که روح آدمی چنین نیست و بسیاری دانشمندان بزرگی که تا آخرین لحظه‌های عمر در تکاپوی علم و دانش بوده و هر روز حتی در واپسین ساعات عمر حقیقت تازه‌ای را کشف می‌کردند.

از جمله کسانی که به این حقیقت در شرح کلام حکیمانه بالا اشاره کرده ابن ابی‌الحدید معتزلی است که در شرح نهج‌البلاغه خود چنین می‌گوید: «در ذیل این کلام سرّ عظیمی نهفته شده و رمزی است به معنای شریف پیچیده‌ای که طرفداران نفس ناطقه (روح مجرد) از این راه دلیل برای اثبات عقیده خود گرفته‌اند نتیجه آن این است که قوای جسمانی بر اثر تکرار افعال خسته و ناتوان می‌شوند؛ مثلاً هرگاه با چشم‌های خود پیوسته صحنه‌هایی را بینیم چشم خسته می‌شود و اگر باز هم ادامه دهیم ممکن است چشم صدمه ببیند. همچنین است گوش انسان از شنیدن صداها مکرر به زحمت می‌افتد (و خسته و ناتوان می‌گردد) و چنین است سایر قوای جسمانی؛ ولی وقتی به قوه عاقله می‌رسیم می‌بینیم قضیه برعکس است، چرا که هرگاه معقولات بیشتری به این قوه وارد گردد، نیرو و توان و وسعت و انبساط آن بیشتر می‌شود و آمادگی برای درک مسائل جدیدی غیر از آنچه قبلاً دریافته پیدا می‌کند و در حقیقت تکرار معقولات شمشیر آن را تیزتر کرده و زنگار آن را می‌زداید و به همین دلیل می‌توان گفت: قوای جسمانی همه مادی هستند؛ اما قوه عاقله مجرد است و ماورای مادیات».<sup>۱</sup> یکی از بخش‌های قوه عاقله، حافظه انسان است که همه چیز را در خود حفظ می‌کند در حالی که قوای مادی این چنین نیست.

این کلام حکیمانه پیام‌های متعددی دارد از جمله این که انسان هرگز نباید از

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۵.

فراگیری علم و دانش خسته شود یا گمان کند به مرحله‌ی نهایی علم و دانش رسیده است. بداند به سمتی حرکت می‌کند که هر قدر جلوتر می‌رود وسیع‌تر می‌شود. در حدیث معروفی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْهُومانٍ لَا يَشْبَعُ طَالِبُهُمَا طَالِبُ الْعِلْمِ وَطَالِبُ الدُّنْيَا؛ دو گروه گرسنه‌اند و هرگز سیر نمی‌شوند: طالبان علم و طالبان دنیا».<sup>۱</sup>

به همین دلیل تحصیل علم در اسلام از جهات مختلف نامحدود است: از نظر مدت حدیث معروف از پیامبر ﷺ است که فرمود: «أُطْلَبُ الْعِلْمُ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ؛ از گهواره تا گور دانش بجوی» گرچه آن را در جوامع حدیثی نیافتیم. از نظر مکان در حدیث دیگری می‌خوانیم: «أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ؛ به دنبال علم و دانش بروید هر چند در سرزمین چین باشد».<sup>۲</sup>

از نظر مقدار کوشش در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَسَفْكِ الْمُهْجِ؛ در طلب دانش باشید هر چند برای تحصیل آن در دریاها فرو روید و خون خود را فدا کنید».<sup>۳</sup>

از نظر استاد در حدیث دیگری می‌خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا؛ علم و دانش گمشده فرد با ایمان است، نزد هر کس باشد گمشده خود را مطالبه می‌کند».<sup>۴</sup>

این سخن را با حدیثی که از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است پایان می‌دهیم: «الْعَالِمُ مَنْ لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا يَتَشَبَعُ بِهِ؛ عالم و دانشمند کسی است که هرگز از علم و دانش سیر نمی‌شود و اظهار سیری نیز می‌کند».<sup>۵</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۷ (با توجه به این‌که در آن زمان آخرین نقطه آباد شناخته شده دنیا چین بود).

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۷.

۴. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸۱.

۵. غررالحکم، ج ۷۵.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوَّلُ عَوَظٍ الْحَلِيمِ مِنْ جَلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ.

امام علیؑ فرمود:

نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار از بردباری خود می‌برد این است که مردم در برابر جاهل و نادان از وی حمایت خواهند کرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی در نهج البلاغه، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن عبد ربه در عقد الفرید با تفاوت‌هایی آورده‌اند و بعد از مرحوم سید رضی در کتب زیادی از جمله کنز الفوائد، ربیع الأبرار زمخشری و دستور معالم الحکم نوشته قاضی قضاعی و نهاییه الأرب نویری آمده است و با توجه به این که بسیاری از آنها با تفاوت‌هایی در عبارت آن را نقل کرده‌اند روشن می‌شود که از منابعی جز نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۸).



## شرح و تفسیر

### در برابر جاهلان بردبار باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، به یکی از آثار ارزنده حلم و بردباری در مقابل سفیهان و جاهلان اشاره کرده می‌فرماید: «نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار از بردباری خود می‌برد این است که مردم در برابر جاهل و نادان از وی حمایت خواهند کرد»؛ (أَوَّلُ عَوَاضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ).

بعضی از ارباب لغت «حلم» را به معنای خویشتر داری به هنگام هیجان غضب دانسته‌اند و از آنجا که این حالت از عقل و خرد نشأت می‌گیرد، گاه واژه «حلیم» به معنای عاقل به کار رفته است.

بسیاری از افراد جاهل و نادان پرادعا، بلندپرواز و پرخاشگرند، از این رو هنگامی که در برابر دانشمند و ارسته‌ای قرار گیرند برای اظهار خودنمایی ممکن است انواع اهانت‌ها را روا دارند. حال اگر شخص عالم و دانشمند و انسان با ایمان و متقی بخواهد در برابر آنها عکس العمل نشان دهد، مقام خود را پایین آورده است؛ اما اگر حلم و بردباری در برابر این افراد نادان و بی‌ادب به خرج دهد و عکس‌العملی از خود ظاهر نکند، مردم به مظلوم بودن او اعتراف می‌کنند و به حکم غریزه حمایت از مظلوم که در بسیاری از انسان‌ها نهفته است به حمایت از او بر می‌خیزند و جاهل جسور و بی‌ادب را بر سر جایش می‌نشانند. این نخستین نتیجه‌ای است که افراد حلیم از حلمشان می‌برند و در واقع دفاع از

خود را بر عهده دیگران می‌نهند.

قرآن مجید درباره عباد الرحمن (بندگان خاص خدا) می‌فرماید: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).<sup>۱</sup>

در جایی دیگر خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).<sup>۲</sup>

نیز در مقام مدح انبیای پیشین از صفت حلم نام برده شده است؛ از جمله درباره ابراهیم علیه السلام در آیه ۱۱۴ سوره «توبه» در مدح ابراهیم به سبب حلم و بردباری‌اش در برابر عمومی بت پرست می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود.

حلم علاوه بر این، آثار فراوان دیگری نیز دارد و آن این‌که به انسان آرامش می‌بخشد و وی را از آلوده شدن به گناه به هنگام ستیزه‌جویی حفظ می‌کند و از تشدید عداوت دشمن که به جسارت و بی‌ادبی پرداخته جلوگیری می‌نماید.

بر پایه همین نکات است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه بارها بر اهمیت حلم تأکید ورزیده است؛ از جمله در خطبه ۱۹۳ (خطبه همام) که اوصاف پرهیزگاران را شرح می‌دهد می‌فرماید: «یکی از صفات آنها این است که علم را با حلم می‌آمیزند»؛ (يَمْزُجُ الْجِلْمَ بِالْعِلْمِ) و در حکمت ۳۱ یکی از شاخه‌های عدالت، استواری در حلم شمرده شده است.

در کلام حکیمانانه‌ای که پس از این کلام مورد بحث خواهد آمد

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. اعراف، آیه ۱۹۹.

(حکمت ۲۰۷) نیز همین معنا تأکید شده و در کلام حکمت‌آمیز ۲۱۱، ۴۱۸، ۴۲۴ و ۴۶۰ اشارات مهمی به اهمیت حلم شده است.

در روایات دیگر اسلامی نیز بر اهمیت حلم و آثار مثبت آن تکیه شده؛ از جمله در حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي أَخْلَاقًا؟ أَيَا بَهْ شَمَا خَبِر دَهْم كَدَام يَكُ أَزْ شَمَا أَزْ نَظَرِ أَخْلَاقٍ بَهْ مَن شَبِيهَ تَرِيدُ؟»<sup>۱</sup> یاران عرض کردند: آری ای رسول خدا! فرمود: «أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا وَأَعْظَمُكُمْ حِلْمًا وَأَبْرُكُم بِقَرَابَتِهِ وَأَشَدُّكُمْ إِنْصَافًا مِنْ نَفْسِيهِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؛ آن کس که از همه خوش اخلاق‌تر و بردبارتر و نیکوکارتر به خویشاوندان خود و باانصاف‌تر در حال غضب و خشنودی است»<sup>۲</sup>.

در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده می‌خوانیم: «أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ؛ شجاع‌ترین مردم کسی است که با نیروی حلم، بر جهل (جاهلان) غالب آید»<sup>۳</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان منبع آمده است: «إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرَّجَالِ الْحِلْمُ؛ برترین اخلاق مردان با شخصیت حلم و بردباری است»<sup>۴</sup>. در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که فرمود: «كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِرًا؛ حلم برای یاری انسان کافی است»<sup>۵</sup>.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی در گفت‌وگوی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام با «عنوان بصری» که برای درک علم به محضر آن حضرت آمده بود نقل می‌کند، می‌خوانیم که فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۴.

۲. غررالحکم، ص ۲۸۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

بگوید اگر سخن نسنجیده‌ای درباره من بگویی ده برابر آن به تو می‌گویم، تو در جواب بگویی اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نخواهم گفت (فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً).<sup>۱</sup>

\* \* \*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ.

امام علیؑ فرمود:

اگر حلیم و بردبار نیستی خود را به بردباری وادار کن (و همانند حلیمان عمل کن) زیرا کمتر شده است کسی خود را شبیه قومی کند و سرانجام از آنان نشود.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر می‌گوید: مرحوم دیلمی این جمله را با اضافاتی در کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین آورده است و نامبرده هرچند بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته اما اختلاف در نقل نشان می‌دهد که از مصادر دیگری آن را اخذ کرده است. مرحوم کلینی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته این جمله را از امام صادقؑ به این صورت نقل کرده است: «إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ» و با توجه به اتحاد مضمون و این که همهٔ آنها از امامان معصوم گرفته شده و آنها نور واحدی هستند تفاوتی احساس نمی‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۹).





## شرح و تفسیر

### راه تحصیل بردباری

امام علیه السلام در این کلام نورانی که در واقع تکمیلی است برای کلام حکیمانه گذشته اشاره به نکته دیگری درباره حلم و بردباری می‌کند و می‌فرماید: «اگر حلیم و بردبار نیستی خود را به بردباری وادار کن (و همانند حلیمان عمل نما) زیرا کمتر شده است کسی خود را شبیه قومی کند و سرانجام از آنان نشود»؛ (إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ).

کلام حکیمانه پیشین درباره بعضی از آثار مهم حلم بود و امام علیه السلام در این کلام، راه رسیدن به این خلق از اخلاق فضیله را بیان می‌کند که چون افرادی دارای این صفت نیستند خود را وادار به آن کنند؛ مثلاً حادثه خشم‌آوری واقع می‌شود و انسان عصبانی می‌گردد و از درون می‌جوشد و می‌خروشد؛ ولی خودش را کنترل کند و قیافه‌ای همچون حلیمان و بردباران به خود بگیرد. این کار در نخستین بار ممکن است بسیار مشکل باشد ولی هرچه تکرار شود آسان‌تر می‌گردد تا زمانی که انسان به آن عادت می‌کند و تبدیل به حالت و سپس تبدیل به ملکه می‌شود.

البته تمام صفات فضیله را می‌توان از این راه به دست آورد؛ مثلاً علمای اخلاق درباره افراد جبان و ترسو می‌گویند: خود را در میدان‌های ترسناک وارد کند و شجاعت را بر خویش تحمیل نماید. پس از مدتی عادت می‌کند و ملکه

شجاعت در او پیدا می‌شود.

جمله «قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ» نیز دلیل بر این کلیت و عمومیت است و در واقع امام علیه السلام آن را به عنوان درسی فراگیر در مسیر تحصیل فضایل تعلیم داده است و این همان چیزی است که نه تنها علمای اخلاق، بلکه روانشناسان نیز بر آن اصرار دارند و آن را یکی از طرق رفع نقایص روانی می‌شمارند.

راه دیگر برای تحصیل این صفت مهم اخلاقی، مطالعه حالات علما و پیشوایان بزرگ مخصوصاً رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام است که آنها چقدر در برابر افراد جسور حلیم و بردبار بوده‌اند.

در حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده می‌خوانیم که روزی مرد عربی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و (بدون مقدمه) عبای پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت و به گردن پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و به شدت کشید به گونه‌ای که اثر آن روی گردن مبارک حضرت آشکار شد. سپس گفت: ای محمد! از آن مال خدا که نزد توست چیزی به من بده. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به او کرد و خندید (اشاره به این که اگر مالی می‌خواهی راه آن این کار نیست) سپس دستور داد چیزی به او بخشیدند (و از خود هیچ عکس‌العمل خشنی در برابر او ظاهر نساخت) و این نشانه حلم فوق‌العاده آن حضرت است.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که در مکارم الاخلاق آمده می‌خوانیم که گاهی کودکان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا برای آنها دعا کند و مبارک باشند و یا نامی برای آنها انتخاب کند. پیامبر صلی الله علیه و آله کودک را می‌گرفت و در دامان خود برای احترام به خانواده‌اش می‌گذاشت و چه بسا کودک دامان پیامبر صلی الله علیه و آله را تَر می‌کرد. بعضی از حاضران فریاد می‌کشیدند، حضرت می‌فرمود: آرام باشید مانع وی نشوید، او را آزاد می‌گذاشت تا بولش تمام شود. سپس به او دعا می‌فرمود یا نامگذاری

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

می‌کرد. این کار سبب خوشحالی خانواده کودک می‌شد و احساس می‌کردند پیامبر ﷺ به هیچ وجه از ماجرای کودکشان ناراحت نشده است. هنگامی که باز می‌گشتند پیامبر ﷺ لباس و بدن خود را می‌شست.<sup>۱</sup>

از جمله در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آورده است ذیل بابی که به عنوان «الحلم» عنوان کرده است می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام خدمتکاری داشت که او را به دنبال کاری فرستاد ولی مدتی گذشت و نیامد. امام علیه السلام در جستجوی وی برآمد دید در گوشه‌ای خوابیده است. امام علیه السلام بالای سرش نشست و او را باد می‌زد تا زمانی که بیدار شد. در آن هنگام امام علیه السلام به او فرمود: «يَا فُلَانُ وَاللَّهِ مَا ذُلُّكَ لَكَ تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَكَ اللَّيْلُ وَلَنَا مِنْكَ النَّهَارُ؛ ای غلام! به خدا سوگند این سزاوار تو نیست. هم شب را می‌خوابی هم روز را. شب برای تو باشد و روز برای ما».<sup>۲</sup>

مرحوم مفید در کتاب مجالس خود از جابر نقل می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام شنید مردی «قنبر» را دشنام می‌دهد و «قنبر» می‌خواهد به او پاسخ دهد. امام علیه السلام او را صدا زد فرمود: «مَهْلًا يَا قَنْبَرٍ دَعِ الشَّاتِمَةَ مَهَانًا تَرْضَى الرَّحْمَانَ وَتَسْخَطُ الشَّيْطَانَ وَتُعَاقِبُ عَدُوَّكَ؛ قنبر آرام باش. دشنام‌دهنده را رها کن که سبب خشنودی خدا و خشم شیطان می‌شود و این مجازاتی است برای دشمن تو». سپس افزود: «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ وَلَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ؛ به خدایی که دانه را در زمین می‌شکافد و انسان را می‌آفریند سوگند هرگز انسان با ایمانی پروردگارش را به چیزی مانند حلم و بردباری خشنود نکرده است و شیطان را به مانند سکوت (در این گونه موارد) خشمگین نساخته و احمق را همانند خاموشی

۱. مکام الاخلاق، ص ۲۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۷.

در برابرش مجازات ننموده است».<sup>۱</sup>

این سخن را با کلامی از شریف رضی در کتاب خصائص الأئمة پایان می دهیم او در آن کتاب کلام حکیمانه فوق را با اضافه‌ای روشن‌گر آورده و چنین نقل کرده است: «أَفْضَلُ رِذَاءٍ يُرْتَدَى بِهِ الْحِلْمُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا...؛ برترین لباس لباس حلم است و اگر حلیم نیستی خود را مشابه حلیمان کن...».<sup>۲</sup>



۱. امالی مفید، ص ۱۱۸.

۲. خصائص الأئمة، ص ۱۱۵.

## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِبِحٌ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرٌ، وَمَنْ خَافَ أَمِينَ، وَمَنْ اِعْتَبَرَ  
أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَهَمٌّ، وَمَنْ فَهَمَّ عَلِمَ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس به حساب خود برسد سود می برد و آن کس که غافل بماند زیان می بیند.  
کسی که (از خدا) بترسد ایمن می گردد و کسی که عبرت گیرد بینا می شود و آن کس  
که بینا گردد (حقایق را) می فهمد و آن کس که (حقایق را) بفهمد دانا می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که جمله اول از این کلام حکیمانه در غررالحکم و جمله دوم و سوم در کتاب کنزالفوائد با تفاوتی ذکر شده و سایر جمله ها هماهنگ با قرآن مجید و سنت پاک نبوی و عقل و ذوق سلیم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۰).

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار حدیثی شبیه همین گفتار حکیمانه را از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با اضافاتی نقل کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲).



## شرح و تفسیر

### شش اندر زناب

در این کلام حکیمانه شش جمله وجود دارد که سه جمله از آن مستقل از یکدیگر و سه جمله مرتبط با یکدیگر است و هر کدام نکته‌ای را بیان می‌کند، می‌فرماید: «هر کس به حساب خود برسد سود می‌برد و آن کس که غافل بماند زیان می‌بیند. کسی که (از خدا) بترسد ایمن می‌گردد و کسی که عبرت گیرد بینا می‌شود و آن کس که بینا گردد (حقایق را) می‌فهمد و آن کس که (حقایق را) بفهمد دانا می‌شود»؛ (مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَيْحٌ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خِسْرٌ، وَمَنْ خَافَ اٰمِنٌ، وَمَنْ اَعْتَبَرَ اَبْصَرَ، وَمَنْ اَبْصَرَ فَهَمٌ، وَمَنْ فَهَمَ عَلِمٌ).

همیشه مسئله حسابرسی در زندگی مادی مردم وسیله‌ای برای پرهیز از زیان‌ها بوده است و وسایل مختلفی برای ثبت و ضبط حساب‌ها از قدیم الایام فراهم کرده‌اند. در عصر و زمان ما این وسایل بسیار متنوع و پیچیده شده و دقیق‌ترین حساب‌ها را نگهداری می‌کند. بررسی حساب سبب می‌شود که اگر انسان احساس زیان کرد به سراغ نقطه‌های آسیب‌پذیر برود و آنها را اصلاح کند تا زیان، تبدیل به سود گردد. اصولاً تمام این جهان بر اساس حساب و نظم آمیخته با آن قرار گرفته است. هر گاه درون بدن خود را ملاحظه کنیم در منطقه خون ما حساب دقیقی حکمفرماست؛ بیش از بیست فلز و شبه فلز و مواد مختلف حاصل از آن خون ما را تشکیل می‌دهد و به مجرد این‌که نظم آن به هم

بخورد بیماری حاصل می‌شود. به همین دلیل پزشکان اولین دستوری را که می‌دهند محاسبه اجزای تشکیل دهنده خون از طریق آزمایش است تا به وسیله این حسابگری جلوی بیماری را بگیرند.

آن کس که این آزمایش‌ها را به فراموشی بسپارد ممکن است زمانی متوجه شود که خسارت و زیان وسیعی دامن او را گرفته، در امور مادی دنیا ورشکست و در مسائل طبیعی مانند سلامتی جسم گرفتار بیماری‌های غیر قابل علاج شده است.

اسلام می‌گوید: در امور معنوی نیز باید همین‌گونه بلکه دقیق‌تر به حساب خویش رسید. آن کس که مراقب اعمال خویش باشد و حسابرسی دقیق کند سود معنوی می‌برد و کسی که از آن غافل گردد گرفتار خسران و زیان در دنیا و آخرت می‌شود.

در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبُ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَالسَّيِّدُ عَبْدُهُ؛ انسان فرد باایمانی نخواهد بود مگر زمانی که با دقت اعمال خود را محاسبه کند؛ دقیق‌تر از آنچه شریک به حساب شریک خود می‌رسد یا مولا به حساب بنده خویش».<sup>۱</sup>

حسابگری در مسائل معنوی و امور اخروی باید شدیدتر و دقیق‌تر باشد، زیرا غیر ما حسابگرانی هستند که حساب دقیق اعمال ما را دارند، در حالی که در امور مادی، هر کس خودش حسابگر خویش است و معمولاً کسی بر او نظارتی ندارد. قرآن مجید می‌گوید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ و به یقین نگاهبانانی بر شما گمارده شده، والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

۲. انفطار، آیه ۱۰-۱۲.



در جای دیگر می‌فرماید: روز قیامت خطاب به گناهکاران می‌شود و خداوند به آنها می‌گوید: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ این نامه اعمال شماست که ما نوشته‌ایم و به حق بر ضد شما سخن می‌گوید؛ ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نوشتیم»<sup>۱</sup>.

در روایات اسلامی تأکید شده است که همه روز به حساب خود برسید؛ یعنی شب هنگام همان‌گونه که معمول بسیاری از بازرگان‌ها و تجار است که دفاتر خود را به خانه می‌برند و به حساب روز خود می‌رسند شما هم شب هنگام به اعمالی که در روز انجام دادید نگاهی حسابگرانه بیفکنید؛ اگر خطایی بوده توبه کنید و اگر کار خوبی بوده شکر خدا به جا آورید و آن را تکرار نمایید.

امام کاظم علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ خَيْرًا اسْتَزَادَ اللَّهُ مِنْهُ وَحَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ؛ کسی که همه روز به حساب خود نرسد از ما نیست؛ اگر کار خیری انجام داده از خداوند توفیق فزونی بطلبد و خدا را بر آن شکر بگوید و اگر کار بدی انجام داده استغفار کند و توبه نماید و به سوی خدا باز گردد»<sup>۲</sup>.

ارباب سیر و سلوک نیز برای پیمودن مسیر قرب خدا از نخستین توصیه‌هایی که به رهروان این راه می‌کنند مراقبت اعمال و سپس محاسبه آن است، چرا که بدون آن، پیمودن این راه پر خوف و خطر امکان‌پذیر نیست.

سپس امام علیه السلام در سومین جمله از این گفتار حکیمانه به این مسأله اشاره می‌کند که اگر کسی خواهان امنیت و آرامش است باید خائف باشد؛ همیشه خوف سپری است در برابر حوادث خطرناک و راز این‌که خداوند آن را در وجود انسان قرار داده، این است که اگر ترسی در کار نباشد خیلی زود انسان

۱. جائیه، آیه ۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

خود را به پرتگاه‌ها می‌افکند و در چنگال حوادث سخت گرفتار می‌سازد و به مر زودرس مبتلا می‌شود.

البته اگر این خوف در حد اعتدال باشد به یقین سپری در برابر بلاهاست و اگر به افراط بینجامد انسان را از تلاش و کوشش باز می‌دارد و به محرومیت منجر می‌شود و اگر به تفریط گراید و از موجودات خطرناک نترسد گرفتار انواع حوادث مرگبار خواهد شد.

شک نیست که خوف در کلام امام علیه السلام اشاره به خوف از خدا یعنی خوف از عدالت و مجازات‌های عادلانه اوست. کسانی که دارای چنین خوفی باشند از عذاب الهی در دنیا و آخرت در امانند و به عکس آنها که تنها به رحمت او امیدوار گردند و اثری از خوف در وجود آنها نباشد آلوده انواع گناهان شده و گرفتار مجازات خداوند در این سرا و آن سرا می‌شوند. به همین دلیل در تعلیمات دینی ما کراراً آمده است که انسان باایمان باید با دو بال خوف و رجا پرواز کند.

امام صادق علیه السلام از وصایای لقمان حکیم جمله‌ای را نقل می‌کند و می‌فرماید: در وصایای لقمان مسائل شگفت‌آوری بود. از همه شگفت‌آورتر این‌که به فرزندش چنین گفت: «خَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَأَرْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ؛ آن‌گونه از خداوند عزوجل ترسان باش که اگر تمام اعمال نیک جن و انس را به جا آوری احتمال ده که تو را (به سبب بعضی از اعمال) عذاب می‌کند و آنچنان به خداوند امیدوار باش که اگر گناه انس و جن را انجام داده باشی ممکن است مشمول رحمت او واقع شوی».<sup>۱</sup>

سپس امام صادق علیه السلام افزود: پدرم چنین می‌فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَيْفَةٍ وَنُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷.

يَزِدُّ هَذَا؛ در قلب هر فرد با ایمانی دو نور هست: نور خوف و نور رجا، اگر این را وزن کنند چیزی اضافه بر آن نیست و اگر آن را وزن کنند چیزی اضافه بر این نخواهد بود»<sup>۱</sup>.

البته منظور این نیست که واقعاً همه گناهان را انجام می دهند و با همان حالت از دنیا می روند؛ بلکه مقصود این است که امیدوار باشند سرانجام توبه می کنند و در مقام اصلاح بر می آیند و سپس از دنیا می روند.

در روایت دیگری در همان باب از امام صادق علیه السلام می خوانیم که راوی عرض می کند: جمعی از دوستان شما هستند که خود را آلوده گناهان می کنند و می گویند: امید (به رحمت خدا و محبت اهل بیت) داریم، امام فرمود: «كَذَّبُوا لَيْسُوا لَنَا بِمُؤَالٍ؛ آنها دروغ می گویند از دوستان ما نیستند». سپس افزود: «أُولَئِكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمِ الْأَمَانِيُّ مِنْ رَجَا شَيْئاً عَمِلَ لَهُ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ؛ آنها کسانی هستند که در چنگال آرزوها گرفتار شده اند (زیرا) کسی که امید به چیزی داشته باشد برای آن عمل می کند و کسی که از چیزی بترسد از آن می گریزد»<sup>۲</sup>.

آن گاه امام در سه جمله اخیر از کلام نورانی خود به این نکته اشاره می کند که اگر انسان با چشم عبرت به اطراف خود بنگرد به حقایق این عالم آشنا می شود، سپس به تحلیل آن حقایق می پردازد و اسباب و نتایج آن را درک می کند و کسی که به اسباب و نتایج آن حقایق آشنا می گردد عالم می شود؛ یعنی راه را به سوی مقصد پیدا می کند. در واقع پیوند ناگسستنی میان سه موضوع هست: چشم عبرت داشتن، تحلیل حوادث کردن و عالم و آگاه شدن.

منظور از عبرت گرفتن این است که انسان حادثه ای را که می بیند نخست به مقدماتی که آن را تشکیل داده و آثاری که بر آن مترتب می شود توجه کند سپس

۱. کافی، ج ۲، باب الخوف والرجاء، ص ۶۷، ح ۱.

۲. همان، ص ۶۸، ح ۶.

مشابه آن را در زندگی خود در نظر بگیرد که این مایهٔ ابصار و بصیرت است و هنگامی که از آن قاعده‌ای کلی برای خود و دیگران بسازد، این فهم واقعی حادثه است که به صورت علمی قابل قبول در روح و جان انسان جایگزین می‌شود.

در ذیل حکمت پنجم بحث قابل ملاحظه‌ای دربارهٔ عبرت و تفکر آورده‌ایم.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالُوتَ

لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَتَلَا  
عَقِيبَ ذَلِكَ: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ  
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

امام علیؑ فرمود:

دنیا همچون شتر بدخویی است که بعد از چموشی به ما روی می آورد و همچون  
شتری است که دوشنده شیر را گاز می گیرد تا شیر را برای فرزندش نگه داری کند،  
سپس امام این آیه را تلاوت فرمود: ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت گذاریم  
و آنها را پیشوایان و وارثان آن قرار دهیم.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیؑ در کتاب مصادر ذیل این کلام حکیمانه چنین می گوید: این سخن از جمله خبرهای غیبی آن  
حضرت است و به صورت متواتر از آن حضرت نقل شده و به همین دلیل هر گروهی آن را مطابق مذهب خود  
تفسیر کرده اند؛ امامیه آن را اشاره به ظهور قائم منتظر می دانند، معتزله به طور دیگری تفسیر می کنند  
و زیدیه به گونه دیگر. هرگاه این سخن مشهور و متواتر نبود نیازی به این تفسیرها و تأویل ها نداشت، خطی  
بر آن می کشیدند و از آن می گذشتند. سپس از مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می کند که در روایت  
صحیح از امیر مؤمنان علیؑ نقل شده که فرمود: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ» این  
←

---

→ کلام را «ابن حجام» در تفسیرش با دو سند از آن حضرت نقل کرده و می‌دانیم که ابن حجام قبل از سید رضی می‌زیسته و نیز بحرانی در کتاب برهان و زمخشری در ربیع الابرار آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ با تلخیص).

در کتب فراوان دیگری که قبل از سید رضی تألیف شده نیز این روایت با اضافات یا با اسنادی نقل شده؛ از جمله تفسیر فرات کوفی (متوفای ۳۵۲) و مسند ابن جعد (متوفای ۲۳۰).

## شرح و تفسیر

### آینده از آن ماست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود خبر مسرت بخشی از آینده اهل بیت و پیروان مکتب آنها می دهد و می فرماید: «دنيا همچون شتر بدخویی است که بعد از چموشی به ما روی می آورد و همچون شتری است که دوشنده شیر را گاز می گیرد تا شیر را برای فرزندش نگه داری کند. سپس امام آیه ۵ سوره «قصص» را تلاوت فرمود: ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان آن قرار دهیم؛ (لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾).

«شِماس» (بر وزن کتاب) معنای مصدری دارد و در اصل به معنای سرکشی و چموشی حیوان است، سپس در مورد انسان های سرکش و عصیانگر نیز به کار رفته است و شِماس (بر وزن تماس) معنای وصفی آن است و به حیوان سرکش و انسان عصیانگر گفته می شود.

«عطف» (بر وزن فتح) به معنای تمایل پیدا کردن یا مایل ساختن به چیزی است. این واژه گاهی به صورت متعدی به کار می رود که به معنی مایل ساختن است و زمانی با «الی» متعدی می شود که به معنی مایل شدن به چیزی است و هنگامی با «علی» متعدی می شود که به معنی بازگشت به چیزی است و گاه با

«عن» که به معنی انصراف از چیزی است.

«ضروس» از ماده «ضرس» (بر وزن ترس) به معنای دندان گذاردن بر چیزی و فشار دادن است و «ضروس» به شتر کج خلقی می‌گویند که افراد را گاز می‌گیرد. مفهوم جمله این است: همان‌گونه که شتر شیرده از دوشیدن شیر خود ممانعت می‌کند مبادا گرفتار کمبود شیر برای بچه‌اش گردد و افرادی را که به سراغ دوشیدن شیر می‌روند گاز می‌گیرد همچنین در آینده دنیا به سوی ما باز می‌گردد و به قدرت پروردگار، مخالفان ما سرکوب می‌شوند و حکومت به دست صالحان می‌افتد، همان‌گونه که قرآن مجید وعده داده است.

جمله «نرید» که فعل مضارع است و معمولاً دلالت بر استمرار دارد نشان می‌دهد که این آیه گرچه در داستان بنی اسرائیل ذکر شده که خداوند به آنها وعده داد بر فرعونیان پیروز می‌شوند و سرانجام پیروز شدند؛ ولی منحصر به آنها نیست؛ افراد مستعضعف هرگاه تکیه بر ذات پاک پروردگار کنند و از او یاری بطلبند و انجام وظیفه نمایند سرانجام بر ظالمان و مستکبران پیروز می‌شوند، ائمه و پیشوایان روی زمین می‌گردند و وارث امکانات وسیع ظالمان و مستکبران.

این آیه از آیاتی است که اشاره به ظهور حضرت مهدی (ارواحنا فداه) دارد. در حدیثی که مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت خود آورده است، امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ منظور از مستضعفان در آیه فوق آل محمد است که خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد شده بر می‌انگیزد و به آنها عزت می‌بخشد و دشمنانشان را خوار و ذلیل می‌کند»<sup>۱</sup>.

همین مضمون در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴، ح ۳۵.



«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ عَدُوَّنَا وَأَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَأَشْيَاعِهِ؛ سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل بیت و پیروان آنها به منزله موسی و پیروان او و دشمنان ما و پیروانشان به منزله فرعون و پیروانش هستند (سرانجام پیروز می‌شوند و آنها نابود می‌گردند و حکومت حق و عدالت برقرار خواهد شد).»<sup>۱</sup>

اضافه بر آیه شریفه و کلام ائمه هدی علیهم‌السلام این مسئله را نیز می‌توان به صورت منطقی اثبات کرد و آن این که خداوند حکیم و رحیم، انسان را برای هدف والایی آفریده است و اگر قرار باشد تا آخر دنیا وضع کنونی ادامه یابد؛ ظالمان بر اوضاع مسلط باشند، احکام الهی به فراموشی سپرده شود و ظلم و فساد و قتل و جنایت در مقیاس‌های وسیع جهانی حکمفرما گردد، به یقین چنین امری با حکمت خداوند درباره آفرینش انسان سازگار نیست. باید منتظر بود زمانی فرا رسد که ایمان و اخلاق و عقلانیت بر جهان حاکم گردد و اولیای الهی بر جهان حکمرانی کنند و مدینه فاضله انسانیت که هدف نهایی خلقت انسان بوده است برقرار شود به مصداق «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۲</sup> و به مصداق آیه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷. مجمع البیان نیز این روایت را ذیل آیه فوق بیان کرده است. ر. ک: مجمع

البیان، ج ۷، ص ۳۷۵.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۵.

پسندیده، برایشان پا برجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، به گونه‌ای که فقط مرا می‌پرستند، و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد»<sup>۱</sup>.

بنابراین آنچه در آیات و روایات آمده است با دلیل عقل نیز هماهنگ است.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيْدًا، وَجَدَّ تَشْمِيْرًا، وَكَمَّشَ فِي مَهْلٍ، وَبَادَرَ عَنْ  
وَجَلٍ، وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤَيَّلِ وَعَاقِبَةِ الْمُصْدَرِ، وَمَعْبَةِ الْمَرْجِعِ.

امام علیؑ فرمود:

تقوای الهی پیشه کنید؛ تقوای کسی که برای اطاعت خدا دامن به کمر زده در  
حالی که خود را از (علائق مادی) جدا ساخته و سخت (در این راه) می‌کوشد و با  
بصیرت در راه خدا با چابکی گام بر می‌دارد و از ترس اعمال خود، به سرعت  
(به سوی مغفرت الهی) پیش می‌رود و در بازگشت به پناهگاه اصلی (آخرت)  
و به سرانجام زندگی و عاقبت کار می‌اندیشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام نورانی امام بخشی از یک خطبه طولانی است که  
در آخر آن قرار گرفته و علی بن محمد واسطی (که در قرن ششم می‌زیسته) این خطبه را در کتاب عیون  
الحکم والمواعظ آورده است. (که قطعاً منبعی غیر از نهج البلاغه داشته) و قبل از مرحوم سید رضی «مرحوم  
حرانی» آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).  
در کتاب دستور معالم الحکم نیز این خطبه که مشتمل بر کلام نورانی فوق است به طور مشروح آمده است.  
(دستور معالم الحکم، ص ۶۵).



## شرح و تفسیر

### این‌گونه تقوا پیشه کنید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه دستور به تقوا می‌دهد ولی تقوا را با پنج وصف همراه می‌سازد که در واقع انگیزه‌های تقوا و نتایج آن را در بر دارد. می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید؛ تقوای کسی که برای اطاعت خدا دامن به کمر زده در حالی که خود را از (علائق مادی) جدا ساخته و سخت (در این راه) می‌کوشد و با بصیرت در راه خدا با چابکی گام بر می‌دارد و از ترس اعمال خود، به سرعت (به سوی مغفرت الهی) پیش می‌رود و در بازگشت به پناهگاه اصلی (آخرت) و به سرانجام زندگی و عاقبت کار می‌اندیشد»؛ (اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَّرَ تَجْرِيْدًا، وَجَدَّ تَشْمِيْرًا؛ وَكَمَّشَ فِي مَهَلٍ، وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ، وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمَوْئِلِ وَعَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ، وَمَعْبَةِ الْمَرْجِعِ).

می‌دانیم تقوا و پرهیزگاری بهترین زاد و توشه سفر آخرت: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۱</sup> و والاترین نشانه شخصیت انسان و قرب او در درگاه خدا: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۲</sup> و جواز عبور از دروازه‌های بهشت است: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»<sup>۳</sup>.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

۳. مریم، آیه ۶۳.

ولی تقوا مراحلی دارد که بستگی زیادی به انگیزه‌های آن و نشانه‌هایی در آثار آن دارد و امام علیه السلام در اینجا بالاترین مرحله تقوا را پیشنهاد می‌کند که پنج وصف در آن موجود است.

نخست به شخص باایمانی اشاره می‌کند که دامن همت به کمر زده و خود را از علایق مادی جدا ساخته است («شَمْر» از ماده «تشمیر» به معنای دامن به کمر زدن و «تجرید» به معنای جدا شدن است).

دومین وصف این است که بعد از آمادگی کامل با جدیت تمام در این مسیر گام بر می‌دارد.

سومین وصف این‌که در عین جدیت، با بصیرت و دقت حرکت می‌کند و چالاک‌ی را با فکر و اندیشی می‌آمیزد. «کَمَش» در اصل از ماده «کَمَش» (بر وزن نقش) و یا از ماده «کَمَش» (بر وزن عطش) گرفته شده و به معنای چابکی و چالاک‌ی است.<sup>۱</sup>

چهارمین توصیف این‌که انگیزه او ترس از مجازات الهی به علت گناهان و یا ترس از پایان یافتن عمر پیش از اندوختن زاد و توشه برای سفر آخرت است. پنجمین وصف این‌که او دائماً درباره سعادت جاویدن و جایگاهش در آخرت و سرانجام این حرکت و منزلگاه اصلی که به آن متهمی می‌شود می‌اندیشد.

به یقین کسی که با این انگیزه‌های بسیار قوی و مؤثر و با آمادگی کامل و تلاش توأم با بصیرت در این راه گام بر دارد به عالی‌ترین درجه تقوا رسیده است. کوتاه سخن این‌که امام علیه السلام تقوا را به صورت جامعی که بازتاب عملی گسترده‌ای دارد تفسیر کرده است.

۱. «کَمَش» در نسخه نهج البلاغه ما به صورت مشدد با تشدید میم از باب تفعیل ذکر شده؛ ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه بدون تشدید و به صورت ثلاثی مجرد است. ولی در لغت از هر دو باب آمده، هرچند غالباً به صورت ثلاثی مجرد است.

«کَرَّة» به معنای بازگشت و «مَوْتَل» به معنای ملجأ و پناهگاه از ماده «وَتَل» (بر وزن وَعَد) گرفته شده است و «مَعَبَّة» به معنای فرجام و پایان کار است. در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از (مخالفتِ فرمانِ) خدا پرهیزید؛ و جز بر آیین اسلام از دنیا نروید<sup>۱</sup> از رسول خدا ﷺ نقل شده که منظور از به جا آوردن حق تقوا این است که: «أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَأَنْ يُذْكَرَ فَلَا يُنْسَى»؛ که خدا (هرگز) معصیت نشود و به یاد خدا باشند و هرگز او را فراموش نکنند.<sup>۲</sup>

در تفسیر همین آیه از امام صادق عليه السلام نقل شده است: «يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَيُذْكَرَ فَلَا يُنْسَى وَيُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ»؛ حق تقوا این است که خدا اطاعت شود و معصیت نشود و به یاد او باشند و فراموش نکنند و شکر نعمت‌هایش به جا آورند و کفران نکنند.<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۲. الدر المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۵۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۵.





## وقایع علی بن ابی طالب

الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ، وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ،  
وَالسُّلُوُ عَوْضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهَدَايَةِ. وَقَدْ خَاطَرَ  
مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ. وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحَدِثَانَ، وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ  
الزَّمَانِ. وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى. وَكَمْ مِنْ عَقْلِ أُسِيرٍ! تَحْتَ  
هُوَى أَمِيرٍ وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ  
وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا.

امام علیؑ فرمود:

بخشش حافظ آبروهاست و حلم دهن بند سفيه است و زكات پيروزی،  
عفو است و دوری و فراموشی کيفر پيمان شکنان است و مشورت عين هدايت  
است و آن کس که به رأی خود قناعت کند خويشتن را به خطر افکنده است  
و صبر با مصائب می جنگد و جزع و بی تابي به حوادث دردناک زمان کمک می کند  
و برترین بی نیازی ترک آرزوهاست و چه بسيار عقل ها که در چنگال  
هوا و هوس های حاکم بر آنها اسيرند و حفظ تجربه ها بخشی از موفقیت است

و دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است و به انسانی که ملول و رنجیده  
خاطر است اعتماد مکن.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این سخنان حکیمانه به صورت پراکنده در بسیاری از کتب آمده است؛ از جمله در تحف العقول، روضة کافی، ادب الدنيا والدين، سراج الملوك، غرر الحكم، دستور معالم الحكم، نهاية الارب و کتب دیگر. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).

## شرح و تفسیر

### مجموعه اندرزهای گرانبها

امام علیه السلام در این مجموعه اندرزهای گرانبها که هر کدام از آنها گوهر پرارزشی است، به بخش‌های مهمی از فضایل اخلاقی اشاره فرموده است؛ همان فضایی که دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند و جامعه بشری را از گرفتار شدن در امواج بلا حفظ می‌نماید. این مجموعه در سیزده جمله بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «بخشش حافظ آبرو هاست»؛ (الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ). روشن است که بسیاری از مردم به علت حسد یا تنگ‌نظری، در مقام عیب‌جویی بر می‌آیند و به بهانه‌های مختلف آبروی اشخاص را بر باد می‌دهند؛ ولی هنگامی که انسان دستش به جود و بخشش باز باشد، عیب‌جویان ساکت می‌شوند و حاسدان خاموش می‌گردند.

مرحوم «شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود در اینجا دو جمله جالب از بعضی از اندیشمندان نقل کرده است در یک مورد چنین آورده: «كَفَى بِالْبَخِيلِ عَارًا أَنْ اسْمَهُ لَمْ يَقَعْ فِي حَمْدٍ قَطُّ وَ كَفَى بِالْجَوَادِ مَجْدًا أَنْ اسْمُهُ لَمْ يَقَعْ فِي ذَمٍّ قَطُّ؛ این عار و ننگ برای بخیل کافی است که هرگز هیچ کس او را نمی‌ستاید و این مجد و بزرگواری برای سخاوتمند کافی است که هرگز نام او در مذمتی واقع نمی‌شود».

در موردی دیگر از اندیشمندی نقل می‌کند که می‌گفت: «لَا أَرُدُّ سَائِلًا إِلَّا مَا هُوَ

كَرِيمٌ أَشَدُّ حَلَّتَهُ أَوْ لَيْتِمٌ أَشْتَرِي عِرْضِي مِنْهُ؛ من هیچ درخواست کننده‌ای را رد نمی‌کنم؛ یا آدم خوب و نیامندی است که نیازمندی‌اش را برطرف کرده‌ام و یا انسان لئیم و پستی است که آبرویم را به این وسیله حفظ کرده‌ام.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام در دومین جمله از این کلام حکیمانه می‌فرماید: «حلم دهان‌بند سفیه است»؛ (وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ).

«فدام» به معنای دهان‌بند و گاه به معنای پارچه‌ای است که مایعی را با آن صاف می‌کنند و در اینجا همان معنای اول اراده شده است.

در مورد عکس العمل در مقابل سخنان ناموزون سفیهان و ایرادهای بی‌دلیل آنان و توقعات بی‌جای آنها در قرآن و احادیث دستور به حلم داده شده است که در بحث‌های گذشته نیز درباره آن سخن گفته شد. امام علیه السلام در اینجا تعبیر زیبایی را به کار برده و آن تعبیر «فدام» و دهان‌بند است. گاه حیواناتی را که گاز می‌گیرند یا غذاهایی را که نباید بخورند می‌خورند دهان‌بند می‌زنند. بهترین راه مقابله با سفیهان استفاده از دهان‌بند حلم است و گرنه گفتن یک جمله در برابر آنها گاه سبب می‌شود ده جمله ناموزون دیگر بگویند و اضافه بر آن، انسان با این گفت‌وگو هم سطح آنها قرار می‌گیرد و ارزش خود را از دست می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ وَكَافَتْهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ؛ کسی که با سفیه مقابله کند و پاسخ او را دهد گوئی هیزم بر آتش می‌نهد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری که از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم نقل شده است می‌خوانیم: «الْحِلْمُ جِجَابٌ مِنَ الْآفَاتِ؛ حلم حجابی است در برابر آفت‌ها». (و یکی از آفت‌ها مزاحمت‌های سفیهانه است).

۱. بهج الصباعة، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲.

در سومین نکته می‌فرماید: «زکات پیروزی عفو است»؛ (وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفَرِ). به یقین، هر موهبتی که از سوی خدا به انسان داده می‌شود زکاتی دارد؛ یعنی بهره‌ای از آن باید به دیگران برسد. پیروزی نیز موهبت بزرگی است و بهره‌ای که از آن به دیگران می‌رسد عفو از دشمن خطاکار است. البته بارها گفته‌ایم این عفو در جایی مطلوب است که باعث جسور شدن شخص خطاکار نگردد.

در حکمت یازدهم همین معنا به صورت دیگری آمده بود: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَيَّ عَدُوَّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده» البته ادای زکات هم نوعی شکرگزاری است.

در چهارمین نکته می‌فرماید: «دوری و فراموشی کیفر پیمان‌شکنان است»؛ (وَالسُّلُوُّ عَوْضُكَ مِمَّنْ عَدَرَ).

«سُلُوُّ» (بر وزن غلو) به معنای فراموش کردن و غافل شدن و تسلی خاطر پیدا کردن است.

در برابر کسانی که پیمان خود را با انسان می‌شکنند دو گونه عکس‌العمل ممکن است نشان داد: نخست اقدام متقابل و پیمان‌شکنی در مقابل پیمان‌شکنی و به بیان دیگر درگیری و ادامه مبارزه و جنگ است و راه دیگر این‌که انسان آنها را از صفحه زندگی خود حذف کند و برای همیشه به فراموشی بسپارد و این مجازاتی است سنگین‌تر برای این افراد، زیرا نه تنها یک دوست وفادار را از دست داده‌اند، بلکه دیگران هم که از این رخداد باخبر شوند از پیمان‌شکن فاصله می‌گیرند.

در پنجمین نکته به مسئله مهم سرنوشت‌ساز انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مشورت عین هدایت است»؛ (وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهُدَايَةِ).

می‌دانیم مشورت سبب راه یافتن به مقصود است؛ ولی تعبیر به «عین» خواه به

معنای اتحاد باشد، یا به معنای چشم و یا چشمه، نشان می‌دهد که رابطه بسیار نزدیکی میان مشورت و هدایت است. چرا چنین نباشد در حالی که مشورت عقول دیگران را به عقل انسان می‌افزاید و انسان از تجارب و اطلاعات دیگران بهره‌ها می‌گیرد که بر هیچ کس پوشیده نیست. در بحث‌های گذشته نیز کرارا درباره اهمیت مشورت و تأکید قرآن و روایات اسلام بر آن سخن گفته‌ایم. (به شرح حکمت ۱۶۱ و ۱۱۳ و ۵۴ و عهدنامه مالک اشتر (۵۳) و غیر آن مراجعه شود).

در ششمین نکته نکته پنجم را به نحو دیگری تأکید می‌کند و می‌فرماید: «آن کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است»؛ (وَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ).

زیرا ضریب خطا در یک انسان بسیار زیاد است؛ خطاهایی که گاه آبروی وی را بر باد می‌دهد، یا اموال انسان را آتش می‌زند و یا جان او را به خطر می‌افکند؛ ولی ضریب خطا در کسانی که اهل مشورتند هر اندازه طرف‌های مشورت بیشتر و آگاه‌تر باشند کمتر است. چرا انسان خود را از این نعمت خداداد که هزینه‌ای نیز بر دوش او ندارد محروم سازد.

درباره خطرات استبداد به رأی که تعبیر دیگری از استغنائی به رأی است نیز در روایات اسلامی و بحث‌های گذشته نهج البلاغه مطالب قابل توجهی ذکر شده است (به شرح حکمت ۱۶۱ از همین کتاب مراجعه شود).

در هفتمین نکته می‌فرماید: «صبر با مصائب می‌جنگد»؛ (وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ).

«حدثان» به معنای حوادث ناراحت‌کننده و ناگواری است که در زندگی انسان خواه ناخواه رخ می‌دهد و هر کس به نوعی به یک یا چند نمونه از این حوادث گرفتار است. آنچه می‌تواند تأثیر این حوادث را بر وجود انسان خنثی کند تا از

پای در نیاید همان صبر و شکیبایی و استقامت است.

و در مقابل آن جزع و بی‌تابی است که امام علیه السلام در هشتمین نکته به آن اشاره کرده می‌فرماید: «جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند»؛ (وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ).

اشاره به این‌که گذشت زمان قوای انسان را تدریجاً تحلیل می‌دهد و هر نفسی قدمی به سوی مرگ است؛ ولی جزع و بی‌تابی سبب تشدید آثار آن می‌شود ای بسا عمر هفتاد ساله را به نصف تقلیل می‌دهد، بنابراین همان‌گونه که صبر و شکیبایی با حوادث تلخ می‌جنگد و انسان را در برابر آنها استوار می‌دارد جزع و بی‌تابی به کمک آن حوادث می‌شتابد و آثار آن را در وجود انسان عمیق و عمیق‌تر می‌سازد.

در کلام حکمت‌آمیز ۱۸۹ این جمله پرمعنا آمده بود که می‌فرمود: «مَنْ لَمْ يُنْجِهْ الصَّبْرُ أَهْلَكَ الْجَزَعُ؛ کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد جزع و بی‌تابی او را هلاک خواهد ساخت».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ يَنْفَطِرُ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَنْفَطِرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا؛ اگر صبر و شکیبایی قبل از بلا آفریده نشده بود افراد با ایمان در برابر حوادث ناگوار از هم متلاشی می‌شدند همان‌گونه که تخم مرغ با اصابت به سنگ متلاشی می‌شود».<sup>۱</sup>

اضافه بر این آثار مادی که مترتب بر صبر و جزع می‌شود از نظر معنوی نیز هلاکت دیگری دامنگیر افرادی می‌کند که در برابر حوادث بی‌تابی و جزع می‌کنند و آن این‌که اجر آنها را ضایع می‌سازد در حالی که صابران اجر و پاداش فراوانی دارند.

در همین زمینه در روایت پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا دَخَلَ

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۵.

الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبُرُّ مُظِلُّ (مُطْلٌ) عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَائِلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبُرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبِكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ؛ هنگامی که فرد باایمان را در قبر می گذارند نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ او و کارهای نیک مشرف بر او می شوند و صبر در گوشه ای قرار می گیرد و چون دو فرشته مأمور سؤال وارد می شوند صبر به نماز و زکات و کارهای نیک می گوید به یاری دوستان بشتابید اگر شما از یاریش ناتوان شدید من یاریش می کنم»<sup>۱</sup>.

افزون بر اینها بی تابی غالباً سبب رسوایی انسان می شود و نشان می دهد که او آدمی کم ظرفیت و بی استقامت است به همین دلیل در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ؛ کمی صبر و شکیبایی اسباب فضیحت و رسوایی است»<sup>۲</sup>. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که خدای متعال برای این که انسان در برابر حوادث فوق العاده سخت از پای در نیاید صبر را در وجود او آفریده به همین دلیل نگاه می کنیم هنگامی که مثلاً مادری بهترین فرزند عزیزش را از دست می دهد چنان بی تابی می کند که خود را به زمین و دیوار می کوبد؛ اما با گذشت زمان کم کم آرامش بر او مسلط می شود و غالباً بعد از چندین روز یا چند هفته به حال عادی در می آید و اگر این صبر خداداد نبود و آن حالت نخستین ادامه پیدا می کرد در مدت کوتاهی از بین می رفت.

نهمین نکته همان چیزی است که در حکمت ۳۴ آمده، می فرماید: «برترین بی نیازی ترک آرزوهاست»؛ (وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَوَكُّهُ الْغِنَى).

به یقین کسانی که آرزوهای دور و دراز دارند و غالباً به تنهایی به آن نمی رسند دست حاجت به سوی این و آن دراز می کنند و با این که ممکن است

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۷.



سرمایه‌دار بزرگی باشند همیشه نیازمند و محتاجند، چرا که دامنه آرزوها بسیار گسترده است، حال اگر انسان خط باطل بر این آرزوهای دور و دراز بکشد ثروتمند و سرمایه‌دار معتبری خواهد شد، زیرا به هیچ کس محتاج نخواهد بود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُدْهِبُ بِهَجَاتِ مَا خُوِّلْتُمْ وَتَسْتَضْعِرُونَ بِهَا مَوَاهِبَ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَكُمْ وَتُعْقِبُكُمْ الْحَسْرَاتِ فِيمَا وَهَمْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ؛ از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که شادابی و نشاط نعمت‌هایی را که به شما داده از بین می‌برد و به سبب آن مواهب الهی در نزد شما کوچک می‌شود و حسرت فراوانی به سبب اوهام باطله‌ای که داشته‌اید به شما دست می‌دهد»<sup>۱</sup>. آن‌گاه در دهمین نکته به سراغ غلبه هواپرستی بر بسیاری از انسان‌ها رفته می‌فرماید: «چه بسا عقل‌ها که در چنگال هوا و هوس‌های حاکم بر آنها اسیرند»؛ (وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَخَتَّ هَوَى أَمِيرٍ).

می‌دانیم خداوند دو نیرو به انسان بخشیده است: یکی نیروی عقل که خوب و بد را با آن تشخیص می‌دهد و راه و چاه را می‌شناسد و دیگری انگیزه‌های مختلف نفسانی است که آن هم در حد اعتدال برای بقای انسان ضروری است؛ خواه علائق جنسی باشد یا علاقه به مال و ثروت و مقام و قدرت؛ اما هنگامی که این انگیزه‌ها طغیان کنند و به صورت هوا و هوس سرکش درآیند، عقل را در چنگال اسارت خود می‌گیرند به گونه‌ای که گاه از تشخیص واضح‌ترین مسائل باز می‌ماند و گاه دست به کارهایی می‌زند که یک عمر باید جریمه و کفاره آن را بپردازد. به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی هشدار زیادی به این موضوع داده شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا

دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال، غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «غَلَبَةُ الْهَوَى تَفْسِدُ الدِّينَ وَالْعَقْلَ؛ غلبه هوای نفس هم دین انسان را فاسد می‌کند و هم عقل او را».<sup>۲</sup> نیز در حدیث دیگری در همان کتاب از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَعْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ؛ بر تمام عقل‌هایی که در چنگال شهوت اسیرند حرام است که از علم و دانش بهره‌مند شوند».<sup>۳</sup>

به یقین عقل‌ها متفاوت‌اند؛ بعضی به اندازه‌ای نیرومندند که هیچ انگیزه‌ای از هوای نفس نمی‌تواند بر آن چیره شود و گاه چنان ضعیف است که با مختصر طغیان شهوت از کار می‌افتد، همان‌گونه که هوای نفس نیز درجات و مراتب مختلفی دارد و بدترین چیز آن است که حاکمان یک جامعه عقلشان در اسارت هوای نفسشان قرار گیرد و جامعه را به سوی بدبختی پیش برند و دین و دنیای مردم را ملعبه هوای نفس سازند. در این زمینه مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود داستان عجیب و تکان‌دهنده‌ای از ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان در شرح حال قاضی ابویوسف که از علمای اهل سنت و از دوستان ابوحنیفه بود نقل می‌کند که عیسی بن جعفر (از فرزندان منصور دوانیقی) کنیز بسیار زیبایی داشت که هارون الرشید دل‌باخته او شد. هارون از عیسی خواست که آن کنیز را به او ببخشد یا بفروشد. عیسی که علاقه‌مند به آن کنیز بود نپذیرفت و گفت: من

۱. جائیه، آیه ۲۳.

۲. غررالحکم، ح ۸۱۷.

۳. همان، ح ۸۳۹.

سوگند یاد کرده‌ام به طلاق و عتاق (منظور طلاق همه همسران و آزادی تمام بردگان خود) و صدقه دادن جمیع اموالم اگر آن را به کسی بفروشم یا ببخشم. (اهل سنت معتقد بودند که اگر کسی چنین سوگندی یاد کند و مخالفت کند تمام اموال او صدقه می‌شود و تمام زنانش از او جدا و کنیزان و غلامانش آزاد می‌گردند مطلبی که در فقه شیعه شدیداً با آن مخالفت شده است). هارون الرشید او را تهدید به قتل کرد او تسلیم شد ولی مشکل قسم بر فکر او سنگینی می‌کرد. هارون گفت: من مشکل را حل می‌کنم. به دنبال ابویوسف فرستاد و گفت: یک راه حل شرعی برای این مسئله پیچیده جهت من پیدا کن. ابویوسف به عیسی بن جعفر گفت: راه حلش این است که نصف آن را به هارون ببخشی و نصف آن را به او بفروشی و در این صورت مخالفتی با سوگندت نکرده‌ای، زیرا نه تمامش را فروخته‌ای و نه تمامش را بخشیده‌ای. عیسی بن جعفر این کار را انجام داد (و نیمی از آن کنیز را به صد هزار دینار به هارون فروخت و نیم دیگر را به او بخشید) و کنیز را برای هارون الرشید بردند در حالی که هنوز در مجلس خود نشسته بود. هارون به ابویوسف گفت: یک مشکل دیگر باقی مانده است. ابویوسف گفت: کدام مشکل؟ گفت: این کنیز قبلاً با صاحبش آمیزش داشته و باید یکبار عادت ماهانه شود و پاک گردد (تا عده او به سر آید) سپس اضافه کرد: به خدا سوگند (چنان دیوانه این کنیزم که) اگر امشب را با او به سر نبرم روح از تنم جدا می‌شود. ابویوسف گفت: آن هم راه دارد. او را آزاد کن و سپس او را بعد از آزادی به عقد خود درآور، زیرا فرد آزاد عده‌ای ندارد. هارون او را آزاد کرد و او را به نکاح خود درآورد (و با نهایت تأسف) تمام اینها در یک ساعت قبل از آنکه هارون الرشید از جای خود برخیزد انجام شد.

آری هم حاکمان هواپرست و هم مفتیان دنیاپرست این‌گونه با احکام خدا

بازی می‌کردند.<sup>۱</sup>

سپس در یازدهمین نکته به مسئله مهم دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است»؛ (وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ).

منظور از تجربه در اینجا مفهوم عام آن است و تجربه‌های شخصی و تجارب دیگران را شامل می‌شود و تعبیر به «مِنَ التَّوْفِيقِ» اشاره به این است که انسان قسمت مهمی از موفقیت خود را در کارها، از تجربه‌های پیشین خود و تجارب دیگران استفاده می‌کند و در واقع انباشته شدن تجربه‌ها بر یکدیگر سبب موفقیت در تمام زمینه‌های علمی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی است و آن کس که خود را از تجربه‌های دیگران بی‌نیاز بداند و به تجربه‌های پیشین خود اعتنا نکند به یقین گرفتار شکست‌های پی‌درپی خواهد شد.

اساساً بعضی از علوم و دانش‌ها بر اساس تجربه پیشرفت کرده که نام علوم تجربی هم بر آنها نهاده‌اند. از کجا طبیب می‌داند که فلان دارو برای فلان بیماری مؤثر است؟ آیا جز از تجربه‌های خویش و تجربه‌های دیگران استفاده کرده است؟ امروز آزمایشگاه‌ها که ابزار تجربه است در سراسر دنیا در علوم مختلف برپاست و اینها تفسیر روشنی بر کلام امام علیه السلام است که می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخش مهمی از موفقیت را تشکیل می‌دهد».

قرآن مجید بخش عظیمی از تاریخ اقوام پیشین را برای مسلمانان شرح داده است که فلسفه آن همان استفاده کردن از تجربه زندگی پیشینیان است. گاه می‌فرماید: بروید آثار آنها را در نقاط مختلف زمین ببینید، و عبرت بگیرید.

واژه «توفیق» در استعمالات روایات دو معنا دارد: یک معنای آن همان موفقیت در کارها است که در نکته حکیمانۀ بالا به آن اشاره شده و معنای دیگر آن آماده شدن وسائل اعم از معنوی و مادی است و این که دعا می‌کنیم: خدایا! ما

۱. وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۸۵؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۵.

را برای کارهای خیر توفیق عنایت کن؛ یعنی وسایل آن را اعم از روحانی و جسمانی فراهم نما. به یقین آنچه در اختیار ماست باید خودمان فراهم سازیم و آنها را که از اختیار ما بیرون است باید از خدا بخواهیم و این دو معنا به یک حقیقت باز می‌گردند؛ یعنی هر دو توفیقات الهی و حفظ تجربه‌ها سبب موفقیت است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت تجربه تعبیرات بسیار جالبی دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ؛ عقل همان حفظ تجربه‌هاست»<sup>۱</sup>. و در جای دیگر: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای (الهی) است که با علم و دانش و تجربه افزایش می‌یابد»<sup>۲</sup>.

استفاده کردن از تجارب پیشینیان مخصوصاً برای زمامداران و سیاست‌مداران از اهم امور است تا آنجا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَطْمَعَنَّ ... وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرِبَةِ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ فِي رِئَاسَةٍ؛ افراد کم تجربه که تنها به آرای خود تکیه می‌کنند هرگز در ریاست موفق نخواهند شد»<sup>۳</sup>.

در بحث‌های گذشته نهج‌البلاغه نیز بارها امام علیه السلام بر اهمیت استفاده از تجربه‌ها تأکید فرموده است؛ از جمله در خطبه ۱۷۶ که در آن مواعظ بسیار سودمندی آمده است، با قاطعیت می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ؛ آن کس که خدا او را به وسیله آزمون‌ها و تجربه‌ها بهره‌مند نسازد از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد»<sup>۴</sup>.

در عهدنامه مالک اشتر نیز بر این امر تأکید شده بود، امام علیه السلام در خطاب به

۱. غررالحکم، ج ۱۰۱۴۰.

۲. همان، ج ۴۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۰.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

مالک اشتر در مورد انتخاب کارمندان و اداره کنندگان حکومت می فرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقِدَمِ فِي الْإِسْلَامِ؛ و از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند و از خانواده‌های صالح و پیشگام و با سابقه در اسلام باشند».<sup>۱</sup>

این در حالی است که امروزه شعارهای زیادی در استفاده کردن از نیروی جوانان داده می شود و متأسفانه به گونه‌ای تبلیغ شده که بعضی تصور می کنند باید بزرگسالان را از صحنه حکومت و اجتماع کنار گذاشت در حالی که آنها مجموعه‌های عظیمی از تجاربند. حق مطلب این است که تجربه‌های پرارزش بزرگسالان باید با نیرو و نشاط جوانان آمیخته شود تا موفقیت قطعی حاصل شود؛ به طور قطع و یقین نه تنها می توان به نیروی جوان قناعت کرد و نه تنها به تجارب بزرگسالان، بلکه این دو مکمل یکدیگرند.

سپس در دوازدهمین نکته حکیمانه به اهمیت دوستان اشاره کرده می فرماید: «دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است»؛ (وَالْمَوَدَّةُ قُرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ).

خویشاوندی گاه از طریق طبیعی مثلاً تولد دو فرزند از یک پدر و مادر حاصل می شود که این دو به طور طبیعی برادرند؛ ولی گاه انسان با دیگری که هیچ رابطه نسبی با او ندارد چنان دوست می شود که همانند برادر یا برتر از برادر پیوند عاطفی با او پیدا می کند. این گونه دوستی ها نوعی خویشاوندی اکتسابی است.

اسلام آیین دوستی و مودت است و به مسئله دوست صالح آن قدر اهمیت داده که در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ؛ دوست، نزدیک ترین خویشاوندان است».<sup>۲</sup> در حدیث دیگری از همان حضرت

۱. نامه ۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۸، ۹۴۰۸.

می خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوستی ندارد اندوخته‌ای (برای مبارزه با مشکلات) ندارد».<sup>۱</sup>

تا آنجا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصَّدِيقِ حَتَّى أَهْلُ النَّارِ يَسْتَعِيثُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ \* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ مقام دوست بسیار والا است تا آنجا که اهل دوزخ از دوست یاری می طلبند و او را از درون آتش دوزخ صدا می زنند پیش از آنکه نزدیکان پرمحبت خود را صدا بزنند. خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می گویند: (وای بر ما) ما امروز شفاعت کنندگانی نداریم و نه دوست صمیمی».<sup>۲</sup>

سرانجام در سیزدهمین و آخرین نکته گرانها می فرماید: «به انسانی که ملول و رنجیده خاطر است اعتماد مکن»؛ (وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا).

دلیل آن روشن است؛ افرادی که به هر دلیل رنجیده خاطر شده‌اند، نشاط عمل در آنها مرده است به همین دلیل نمی توان به آنها اعتماد کرد. آنها منتظر بهانه‌ای هستند تا از کار فرار کنند و هرگز نمی توان استقامت و پشتکار را که لازمه پیشرفت است از آنها انتظار داشت.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود شرح خوبی برای این معنا ذکر کرده و آن داستان جنگ صفین است که بر اثر طولانی شدن جنگ عده زیادی ملول و رنجیده و خسته شده بودند و منتظر بهانه‌ای بودند تا جنگ را رها کنند از این رو به مجرد قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کرد دست از جنگ در آستانه پیروزی‌اش کشیدند.<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ج ۹۴۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱. سوره شعراء، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴ ص ۵۰۸.

گاه ملول در این جمله نورانی به افراد زودرنج تفسیر شده است.<sup>۱</sup> آن هم واقعی است که اعتماد به افراد زودرنج بسیار مشکل است، چرا که در گرماگرم کار و انجام برنامه، ممکن است از اندک چیزی آزرده خاطر شوند و همه چیز را رها سازند. هر کدام از این دو تفسیر را بپذیریم بیان واقعیت انکارناپذیری است و جمع بین هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام علیه السلام نیز مانعی ندارد.

این سخن را با حدیثی از امام علیه السلام که تکمیل کننده کلام بالاست و در غررالحکم آمده پایان می دهیم: «لَا تَأْمِنَنَّ مَلُولًا وَإِنْ تَحَلَّى بِالصَّلَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبُرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلْمَةَ؛ به افراد رنجیده خاطر و زودرنج اعتماد نکن، هرچند دل او را با جایزه‌ای به دست آوری، زیرا برق جهنده (که لحظه‌ای می درخشد و خاموش می شود) در شب تاریک قابل اعتماد نیست».<sup>۲</sup>

\* \* \*

به راستی اگر انسان از میان تمام کلمات امام علیه السلام همین مجموعه فشرده حکیمانه پرمعنا را برنامه زندگی خود قرار دهد، هم در برنامه‌های مادی زندگی پیروز می شود و هم در جنبه‌های معنوی آن، هم می تواند فرد را اصلاح کند و هم جامعه را؛ ولی افسوس که همچون «برق خاطفی» این کلمات نورانی در نظر ما آشکار می شود و چیزی نمی گذرد که آن را به فراموشی می سپاریم و همان مسیر زندگی آمیخته با اشتباهات را ادامه می دهیم.

\* \* \*

۱. شرح نهج البلاغه عبده و منهاج البراعة، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. غررالحکم، ح ۱۱۱۳۹.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عُجِبَ الْمَرْءُ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این گفتار گرانبها قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول به این گونه آمده است: «أَوَّلُ إِعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ فَسَادُ عَقْلِهِ» و در همان کتاب به صورت دیگری نیز چنین آمده است: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» و بعد از نهج البلاغه در کتاب ربیع الابرار و مطالب السؤول و روض الاخیار نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).



## شرح و تفسیر

### دشمن نیرومند عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء خودپسندی اشاره کرده، می‌فرماید: «خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست»؛ (عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ).

می‌دانیم حسود کسی است که به نعمت‌هایی که به انسان رسیده رشک می‌ورزد و آرزوی زوال آن را دارد و همین امر سبب می‌شود به دشمنی با او برخیزد و هر کاری از دستش ساخته است، در این راه انجام دهد، چهره او را در جامعه نازیبا نشان دهد، عیوب او را فاش سازد، افراد را از طریق شایعه‌پراکنی از وی دور کند و حتی به خانواده و فرزندان او دشمنی ورزد، اگر بتواند، کسب و کار و مقام او را از وی بگیرد و اگر نتواند در مسیر آن مانع تراشی کند.

اینها کارهایی است که یک حسود عنود انجام می‌دهد. خودپسندی در برابر عقل انسان نیز همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرت عقل را از انسان می‌گیرد و او را به خطا می‌افکند، عیب انسان را ظاهر می‌سازد، مردم را از او متنفر می‌کند، حتی خانواده او را گرفتار مشکلات می‌کند، جاه و مقام او را متزلزل می‌سازد و گاه اموال و ثروت او را از دستش می‌گیرد، چرا که مردم هرگز حاضر به همکاری با افراد خودپسند و خودخواه نیستند.

بنابراین، این تعبیر که «خودپسندی یکی از حاسدان عقل انسان است»

تعبیری بسیار رساست که تمام نکاتی را که در بالا گفته شد در بر دارد و این است معنای فصاحت و بلاغت که انسان در ضمن عبارت کوتاهی حقایق فراوانی را بیان نماید.

در ضمن تعبیر به «أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ؛ یکی از حاسدان عقل» نشان می‌دهد که عقل انسان حاسدان دیگری نیز دارد که از آن جمله هوای نفس و استبداد به رأی و تکبر است و در عوامل ظاهری نیز شراب و مواد مخدر دشمن و حسودِ عنود عقل‌اند.

درباره آثار خطرناک عجب و خودپسندی در بحث‌های گذشته در گفتار حکیمانۀ ۳۸ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ) و گفتار گرانبهای حکیمانۀ ۱۶۷ (الإعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الإزديادِ) نیز مطالب قابل توجهی آمده است. اساساً عجب و خودپسندی یکی از نشانه‌های جهل و نادانی است و طبق ضرب‌المثل معروف فارسی: «خودپسندی جان من برهان نادانی بود» زیرا انسان با تمام عظمتی که دارد، موجودی ضعیف است؛ یک پشه آلوده به میکروب ممکن است قوی‌ترین انسان‌ها را از پای در آورد و یا به هنگام خوردن و آشامیدن، لقمه و آب گلوگیرش شود و او را خفه کند. بلند مرتبه‌ترین انسان‌ها از نظر مقام ظاهری ممکن است یک شبه مقام خود را از دست بدهد و برترین ثروتمندان در مدت کوتاهی گرفتار ورشکستگی گردد و به خاک سیاه بنشیند. با این حال آیا خودپسندی و خودخواهی دلیل بر نادانی نیست؟ می‌دانیم انسان نادان در معرض هرگونه آفت مادی و معنوی است.

رذیله عجب و خودپسندی سرچشمه رذیله‌های دیگر نیز نظیر «تکبر» می‌شود کسی که خویشان را می‌پسندد هنگامی که در برابر دیگران قرار گرفت تکبر می‌ورزد و گاه گرفتار رذیله‌های خودمحوری و انحصارطلبی نیز می‌شود، زیرا وقتی زیاد به خود معتقد شد، همه چیز را برای خود می‌خواهد و در هر

کاری خویش را محور می‌بیند.

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز بحث‌های آموزنده و گسترده‌ای درباره این صفت رذیله آمده است. در آیه ۸ سوره «فاطر» می‌خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می‌یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در کتاب تحف العقول آمده است: «الإعجابُ ضدُّ الصَّوابِ وَآفةُ الألبابِ؛ خودپسندی ضد واقع‌بینی است و آفتی است برای عقل‌ها».<sup>۱</sup> تضاد عجب با عقل تا آن حد است که در حدیث دیگری از آن حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «المُعْجِبُ لَا عَقْلَ لَهُ»<sup>۲</sup> و در حدیث دیگری آمده است: «العُجْبُ رَأْسُ الْجِمَاقَةِ».<sup>۳</sup>

در حدیث جالب و پرمعنایی که در ذیل حکمت ۳۸ گذشت این حقیقت منعکس شده است که حضرت مسیح می‌گوید: «من بیماران غیر قابل علاج را درمان کردم و حتی مردگان را به اذن خدا زنده نمودم ولی نتوانستم احمق را درمان کنم و هنگامی که از حضرت سؤال می‌کنند: احمق کیست؟ بارزترین صفت او را عجب و خودپسندی ذکر می‌کند و این اعجاب سبب می‌شود که تمام فضائل را مخصوص خود بداند و تمام حقوق را ویژه خود بشمارد و هیچ حقی برای دیگری قائل نباشد. در آخر آن حدیث آمده است: «فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ»؛ این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست».<sup>۴</sup>

۱. تحف العقول، ص ۷۴.

۲. غررالحکم، ج ۷۰۹۰.

۳. همان، ج ۷۰۹۶.

۴. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۴.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا.

امام علیؑ فرمود:

چشم خود را بر خاشاک رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبعی که برای این کلام پرمعنای حکیمانه جز نهج البلاغه نقل کرده غررالحکم آمدی است که در آنجا به جای «وَالْأَلَمِ» «وَالْأَلَمِ» آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).





## شرح و تفسیر

### بهترین راه آرامش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش دستور بسیار خوبی برای تحصیل آرامش در زندگی می‌دهد و می‌فرماید: «چشم خود را بر خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی»؛ (أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا). «أَغْضِ» از ریشه «اغضاء» به معنای نزدیک کردن پلک‌های چشم به یکدیگر است بی آنکه کاملاً آن را ببندیم، از این رو آن را در فارسی به فرو بستن ترجمه می‌کنند.

«قَدَى» به معنای خاشاک و اشیای ریزی است که در چشم می‌افتد و چشم را ناراحت می‌کند و «أَلَم» به معنای درد و رنج است.

اشاره به این که زندگی انسان در این جهان به هر حال آمیخته با ناراحتی‌هایی است و شاید هیچ کس را نتوان پیدا کرد که از چیزی ناراحت نباشد؛ گاه مشکلاتی برای خود می‌بیند و گاه برای فرزندان و بستگان، یا دوستان، یا همشهریان، یا هموطنان و امثال آن و اگر انسان تاب تحمل هیچ مشکلی را نداشته باشد و در برابر هر مشکلی بی‌تابی و جزع و فرع کند، هرگز رضایت خاطر و آرامش روح پیدا نخواهد کرد، بنابراین انسان باید صبور و شکیبا و دارای تحمل باشد تا بتواند آرامش خود را در زندگی حفظ کند و از حیات خود راضی و از نعمت‌های پروردگار خشنود باشد و گرنه این بی‌تابی‌ها ممکن است سر از

شکایت از پروردگار درآورد و سعادت انسان را بر باد دهد.

در تعدادی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه ابن میثم و منهاج البراعة و همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار که مستقیماً از نهج البلاغه نقل کرده‌اند به جای «وَالْأَلَم» «وَالْأَلَم» آمده است که مفهوم جمله چنین می‌شود: «چشم خود را بر خاشاک فرو بند و گرنه هرگز رضایت خاطر پیدا نخواهی کرد». این نسخه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا چشم فرو بستن از قذی (خاشاک) مفهوم روشنی دارد؛ اما چشم فرو بستن از آلم (درد و رنج) مفهوم مناسبی ندارد. انسان درد و رنج را باید تحمل کند نه آنکه چشم بر آن فرو بندد. اضافه بر این آهنگ جمله نیز با نسخه اخیر مناسب است نه با نسخه قبل.

افزون بر این در نهج البلاغه نیز امام علیه السلام تعبیری دارد که مناسب نسخه دوم است آنجا که می‌فرماید: «وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا؛ چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود جرعه تلخ حوادث را نوشیدم».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود شعر مناسبی از یکی از شعرای عرب نقل کرده است که می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَاراً عَلَى الْقَذَى      ظَمِمْتَ وَأَيُّ النَّاسِ تَصْفُو مَشَارِبُهُ

اگر خاشاک را در آب نوشیدنی خود تحمل نکنی همیشه تشنه خواهی ماند  
و کدام انسان است که همیشه نوشابه‌اش صاف باشد.

شاعر دیگری می‌گوید

وَمَنْ لَمْ يَغْمِضْ عَيْنَهُ عَنْ صَدِيقِهِ      وَعَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتْ وَهُوَ عَاتِبٌ

کسی که نسبت به عیوب دوستش اغماض نداشته باشد از دنیا می‌رود در حالی که دائماً در حال سرزنش کردن است.<sup>۲</sup>

۱. خطبه ۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۴.

در حدیثی از مستطرفات سرائر می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه؛ بیشترین بهشتیان افراد کم‌خرد هستند». راوی عرض می‌کند: منظورتان ابلهان و افراد مجنون و بیمار است؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «نه» «الَّذِينَ يَتَغَابَلُونَ عَمَّا يَكْرَهُونَ يَتَبَاهُونَ عَنْهُ؛ منظورم کسانی است که در برابر عوامل ناراحتی تغافل می‌کنند و خود را به بی‌خبری می‌زنند».<sup>۱</sup>




---

۱. مستطرفات السرائر، ص ۵۶۶.



# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَعْصَانُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که ساقه درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر این کلام حکمت‌آمیز را از کتاب مائة کلمة جاحظ که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند و می‌گوید: شبیه آن، بیان دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «مَنْ لَانَ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَجَبَّتُهُ» سپس می‌افزاید: این در واقع از ریشه قرآنی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).



## شرح و تفسیر

### درخت پرشاخه!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی درباره جلب و جذب دوستان و یاران اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که ساقه درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است»؛ (مَنْ لَانَ عُوْدُهُ كَثَفَتْ اَغْصَانُهُ<sup>۱</sup>).

«عود» به معنای چوب است؛ خواه از درخت جدا شده یا جزء درخت باشد و در اینجا به معنای ساقه درخت است.

این سخن تعبیری کنایی و لطیفی است و اشاره به این است که افراد متواضع و با محبت دوستان فراوانی را گرد خود جمع می‌کنند و به عکس افراد خشن و غیر قابل انعطاف دوستان را از گرد خود پراکنده می‌سازند.

می‌دانیم شاخه‌ها از کنار ساقه‌ها جوانه می‌زند؛ ساقه‌ای که خشک و کم آب باشد شاخه‌های کمتری از آن می‌روید و ساقه‌ای که نرم است، از گوشه و کنارش شاخه‌های فراوانی می‌روید. نیز قسمت مهمی از درخت را آب تشکیل می‌دهد و رطوبت از عوامل اصلی رویش گیاه است، در حالی که کمبود آب هم درخت را پژمرده می‌کند و هم سبب می‌شود شاخه‌های کمتری از آن بروید. انسان نیز به منزله درختی است که اگر نرمش از خود نشان بدهد و خشونت را کنار بگذارد

۱. «كثفت» از ریشه «كثافت» به معنای فزونی است.

۲. «أغصان» جمع «عُصن» بر وزن «غسل» به معنای شاخه درخت است.

و محبت را به جای آن بنشانند افراد زیادی به سوی او جذب می شوند در حالی که اگر خشن و انعطاف ناپذیر باشد، نزدیک ترین بستگان و خویشاوندان و دوستان نیز از او فاصله می گیرند. این معنا در قرآن مجید - همان گونه که قبلاً نیز اشاره شده - درباره پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به صورت الگو بیان شده است. در آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» می خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

جاذبه اخلاقی پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام مصداق روشنی از این گفتار حکیمانه است. در حدیثی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «كَانَ أَكْرَمُ النَّاسِ وَأَلْيَنُ النَّاسِ ضَحَّاكًا بَسَامًا» پیامبر صلی الله علیه و آله کریم ترین و نرمخوترین مردم، بسیار خنده رو و متبسم بود».<sup>۱</sup>

در نامه امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر آمده است: «وَأَلِّنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ» در برابر آنها متواضع باش و با چهره گشاده مردم را ملاقات کن».

در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرِمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا؛ آیا به شما خبر دهم چه کسی آتش دوزخ در فردای قیامت بر او حرام است؟».

عرض کردند: آری یا رسول الله.

فرمود: «الْهَيْبَةُ الْقَرِيبُ اللَّيِّنُ السَّهْلُ؛ کسی که آسان می گیرد و به مردم نزدیک و نرمخوست و سختگیری نمی کند».<sup>۲</sup>

اگر حُسن خلق در احادیث سرچشمه فراوانی روزی معرفی شده، یا سبب عمران و آبادی شهرها و فزونی عمرها دانسته شده به همین دلیل است که انسان

۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۱، ح ۴.



در سایه آن اعوان و انصار فراوانی پیدا می‌کند و به کمک آنها می‌تواند مشکلات مهم زندگی را حل کند.

بر عکس در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «سوءُ الخلقِ نكدُ العیشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ بدخلقی سبب تنگی معیشت و رنج روح و روان می‌شود».<sup>۱</sup>

محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود تفسیر دیگری برای این عبارت دارد وی می‌گوید: منظور از «لینُ العود» طراوت جسمانی انسان و نشاط او و داشتن فضل و همت است و منظور از «كثرتُ أغصان» کثرت آثاری است که از او آشکار می‌شود؛ گویی هر اثری شاخه‌ای از وجود اوست؛ ولی در پایان فزونی اعوان و انصار را به عنوان تفسیر دیگری ذکر کرده است. به نظر می‌رسد آنچه در بالا گفته شد مناسب‌تر و با آیات و روایات همسوتر باشد.

\*\*\*



۲۱۵

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ.

امام علیؑ فرمود:

اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه آن را فقط از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).  
مرحوم آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی به این صورت «الْخِلَافُ يَهْدِمُ الْآرَاءَ» آورده است.



## شرح و تفسیر

### ثمره شوم اختلاف

امام علیه السلام در این کلام نورانی و کوتاه و پرمعنا به یکی از عواقب سوء اختلاف اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند»؛ (الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ).

همه می‌دانیم اختلاف سرچشمه همه بدبختی‌هاست. هیچ قوم و ملتی نابود نشدند مگر بر اثر اختلاف و هیچ جمعیتی پیروز و کامیاب نگشتند مگر در سایه اتفاق.

کلام حکیمانه بالا دو تفسیر می‌تواند داشته باشد: نخست این‌که گاه می‌شود عده‌ای می‌نشینند و بر سر موضوع مهمی تصمیم‌گیری می‌کنند؛ ولی ناگهان فرد یا افرادی نظر مخالفی ابراز می‌کنند و تصمیم‌گیری پیش‌گفته را به هم می‌زنند و کار ابتر می‌ماند. همان‌گونه که در داستان جنگ صفین، علی علیه السلام و جمعی از دوستان خبیر و آگاه اصرار داشتند که جنگ به مراحل نهایی رسیده و آن را تا پیروزی ادامه دهند و غائله را ختم کنند؛ ولی مخالفت افرادی ناآگاه و جاهل و بی‌خبر این تصمیم را برهم زد و مسلمانان با عواقب بسیار دردناک آن روبرو شدند.

تفسیر دیگر این‌که اختلاف سبب می‌شود که رأی‌گیری هیچ‌گاه به جایی نرسد و تدبیرها عقیم بماند.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد که اختلاف هم مانع از تصمیم و تدبیر باشد و هم اگر تدبیر و تصمیم صحیحی منعقد شد، آن را بر هم بزنند. روشن است برای انجام هر کار مهمی احتیاج به فکر و اندیشه و تدبیر و تصمیم‌گیری صحیح است و این کار تنها در فضایی ممکن است که اختلاف در آن نباشد، بلکه تمام کسانی که در آن تصمیم‌گیری شرکت دارند هدفشان رسیدن به نقطه واحد و حتی الامکان دور از هر گونه خطا و اشتباه باشد. اما گاه یک نغمه مخالف که یا بدون مطالعه اظهار شده و یا از غرض و مرضی ناشی گشته می‌تواند تمام تصمیم‌ها و تدبیرها را به هم بریزد.

گاهی نیز رئیس جمعیت بر حسب تدبیر خود تصمیمی می‌گیرد؛ اما مخالفت بعضی از پیروان آن را عقیم می‌کند چنان که در داستان قلم و دوات که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمرش درخواست کرد آن را بیاورند و فرمانی درباره جانشین خود که قطعاً علی بن ابی طالب علیه السلام بود بنویسد و آنچه را قبلاً گفته بود تأکید کند، مخالفت یک نفر (خلیفه دوم) سبب شد که گروه دیگری نیز نغمه خلاف سر دهند و جلوی این کار گرفته و حتی به ساحت قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهانت زشتی شود که شرح آن در چندین جای صحیح بخاری و کتب دیگر حدیث و تاریخ آمده است.<sup>۱</sup>

در جنگ احد نیز همین حادثه شوم اتفاق افتاد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از یاران اصرار داشتند مسلمانان در مدینه بمانند و در برابر دشمن از خود دفاع کنند، زیرا در آنجا بهتر می‌شد دشمن را زمین‌گیر کرد؛ ولی گروهی از جوانان پرشور مخالفت کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به احترام نظرات آنها لشکر اسلام را به بیرون و در کنار کوه احد آورد و سرانجام به سبب این موضوع و پاره‌ای از اسباب دیگر

۱. برای توضیح بیشتر و آگاهی از مصادر متعدد حدیث «دوات و قلم» به کتابی که به همین نام (حدیث دوات و قلم) نوشته شده، مراجعه کنید.

ضربه سختی بر پیکر لشکر اسلام وارد شد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها؛ هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف نکردند مگر این که اهل باطل بر اهل حق در میان آنها پیروز شدند».<sup>۱</sup>

در کلام حکیمانه شماره ۱۷۹ نیز امام علیؑ به این حقیقت اشاره فرموده بود که: «اللِّجَاجَةُ تَسْلُ الرَّأْيَ؛ لجاجت فکر و رأی انسان را نابود می‌کند».

\*\*\*

۱. کنز العمال بنا به نقل میزان الحکمة، ح ۱۸۹۸.





۲۱۶

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در ذیل این کلام حکیمانه می‌نویسد: پیش از نهج‌البلاغه، این گفتار در دو کتاب دیگر آمده است: تحف العقول و روضه کافی. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴). قابل توجه این‌که این کلام حکیمانه در این دو کتاب در ضمن خطبه «وسيله» آمده که بسیاری از کلمات قصار از آن برگرفته شده است.



## شرح و تفسیر

### رابطه فزونی نعمت و طغیانگری

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وضع حال بسیاری از مردم اشاره می‌کند که از مواهب مادی سوء استفاده می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند و برتری می‌جوید»؛ (مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ).

«استطال» از ریشه «طول» بر وزن (قول) به معنای قدرت و برتری است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود مفهوم برتری جویی دارد.

عبارت امام علیه السلام مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به مال یا مقام و یا هرگونه قدرت دیگری می‌رسند شامل می‌شود و این سیره‌ای ناپسند در بسیاری از مردم است؛ هنگامی که مال و ثروت فراوانی پیدا می‌کند می‌کوشند خود را برتر از دیگران نشان دهند و هنگامی که مقامی پیدا کنند اصرار دارند دیگران را زیر سلطه خود قرار دهند. همچنین هنگامی که علم و دانشی به دست می‌آورند دیگران را نادان می‌پندارند و شاگرد خود می‌دانند. به ویژه اگر پیش از این محرومیت‌هایی کشیده باشند؛ فقیر بوده و به نوایی رسیده، ضعیف بوده و به قدرتی دست یافته، جاهل مطلق بوده و به علم و دانش مختصری رسیده است. کبر و غرور و برتری جویی این گونه افراد بیشتر و شدیدتر است و تاریخ گذشته و حتی حوادثی که امروز با چشم خود می‌بینیم شاهد گویای این گفتار امام علیه السلام است.

در واقع می توان گفت: این کلام حکیمانه از آیه شریفه ۶ و ۷ سوره «علق» برگرفته شده که می فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا فَاكِرٌ ﴿۶﴾ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَىٰ ﴿۷﴾؛ چنین نیست به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز ببیند».<sup>۱</sup>

گرچه بعضی از مفسران، انسان را در آیه مورد نظر، خصوص «ابو جهل» دانسته اند که مرد ثروتمند و طغیانگری بود و به مبارزه با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پرداخت؛ ولی به یقین، انسان در اینجا مفهومی کلی دارد که به گروه کثیری از نوع بشر اشاره می کند و ابوجهل و امثال آن مصداق های روشنی از آن هستند.

در کلمات قصار گذشته نیز کراراً به این حقیقت با تعبیرات دیگری اشاره شده است؛ از جمله در گفتار حکیمانه ۱۵۰ که در مقام موعظه به نکته های مهمی اشاره می کند، می فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ... إِنْ اسْتَعْنَىٰ بَطَرٌ وَفِتْنٌ».

اگر غنی و بی نیاز شود مغرور و مفتون می گردد و در گفتار ۱۶۰ نیز می فرماید: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرُ؛ کسی که دستش به حکومتی رسد استبداد پیشه می کند». و می توان گفت: کلام مورد بحث جامعیت بیشتری دارد، زیرا کلمات گذشته یا در مورد غنی و ثروت بود و یا مقام؛ اما گفتار حکیمانه مورد بحث، رسیدن به هر نوع توانایی مالی و مقامی و علمی را شامل می شود.

البته این امر در مورد افراد کم ظرفیت و بی شخصیت است که تغییر وضع زندگی آنها را به کلی دگرگون می سازد؛ ولی مردان باایمان و پر ظرفیت و با شخصیت اگر تمام عالم را به آنها بدهند تغییری در زندگی آنان پیدا نمی شود. نمونه اتم آن خود امام امیرمؤمنان علیه السلام است. در آن روز که در گوشه خانه تنها نشسته بود و آن روز که بر تخت قدرت خلافت قرار داشت حالش از هر نظر یکسان بود؛ ساده زیستی، عبادات شبانه، رسیدگی به حال محرومان و دفاع از مظلومان در هر حال مورد توجه ایشان بود. دلیل آن روشن است، زیرا آنها این

۱. علق، آیه ۶ و ۷.

مواهب را مال خود نمی‌دانند و به عنوان امانتی از سوی خدا برای خدمت به خلق و پیمودن راه قرب حق حساب می‌کنند.

از اینجا روشن می‌شود دعاهای پیوسته بعضی که به مال و مقام و قدرت برسند و مستجاب نمی‌شود بسا به علت همین است که خدا می‌داند اگر آنها به نوایی برسند طغیان می‌کنند و استتاله و برتری‌جویی را پیشه می‌سازند. لطف پروردگار شامل آنها می‌شود و آنها را از رسیدن به این امور محروم می‌سازد.

داستان معروف ثعلبه بن حاطب انصاری که در ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» آمده است نشان می‌دهد که او مرد فقیری بود و با اصرار زیاد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواست در حق او دعا کند تا ثروتمند شود و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواسته او را رد می‌کرد. پس از اصرار زیاد دعایی در حقش فرموده و صاحب ثروت عظیمی شد و راه طغیان را پیش گرفت، نه تنها از پرداختن زکات سر باز زد، بلکه حکم زکات را ظالمانه پنداشت و آن را شبیه جزیه یهود و نصاری قلمداد کرد و بر سرش آمد آنچه آمد.<sup>۱</sup>

این حالت - همان‌گونه که اشاره کردیم - در افراد بی‌نوایی که به نوایی می‌رسند غالباً شدیدتر است، از این رو در روایتی از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرَهُ الْغِنَى؛ کسی که در دامان فقر متولد شده غنا و بی‌نیازی او را به طغیان وامی‌دارد».<sup>۲</sup>

در روایات مخصوصاً تأکید شده که اگر حاجتی داشتید هرگز به این‌گونه افراد مراجعه نکنید، از این رو همان‌گونه که پیش از این نیز آورده‌ایم در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تُدْخِلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّيْنِ إِلَى الْمَرْفِقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلْبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» مراجعه کنید.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۶.

در دهان اژدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در تفسیر این گفتار حکیمانه غیر از این تفسیر معروف احتمال دیگری داده است و آن این که منظور از «مَنْ نَالَ» کسی است که جود و بخششی بر دیگران می‌کند و به موجب جود و بخشش راه برتری جویی را پیش می‌گیرد. گرچه «نَالَ» گاه به معنای بخشیدن چیزی به دیگران آمده است؛ ولی سیاق کلام نشان می‌دهد که در اینجا منظور چیز دیگری است.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ.

امام علیؑ فرمود:

در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام شریف می‌گوید: قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی ذکر شده و بعد از نهج البلاغه، قاضی قضاعی در کتاب الدستور با تفاوتی و همچنین طرطوشی در سراج الملوک و کراچکی در کنز الفوائد آن را آورده‌اند و تفاوت آنها نشان می‌دهد که آنها نیز این کلام حکیمانه را از منابع دیگری اخذ کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

مرحوم صدوق نیز قبل از سید رضی آن را در کتاب مشهور خود من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای امیرمؤمنان به فرزندش آورده است. (ج ۴، ص ۳۸۸). همچنین در غررالحکم نیز این کلام حکیمانه با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «فِي تَضَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرَّجَالِ».





## شرح و تفسیر

### طریقه شناخت افراد

امام علیه السلام در این کلام نورانی به طریقه آزمایش شخصیت انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود»؛ (فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ).

در کافی در ادامه این کلام نورانی آمده است «وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ و گذشت روزها اسرار پنهانی را بر تو آشکار می‌سازد».<sup>۲</sup>

«جواهر» جمع «جوهر» به معنای اشیای گرانبهایی است که از معدن استخراج می‌کنند، به ذات و طبیعت هر چیزی نیز اطلاق می‌شود و در اینجا نیز منظور همین است.

بسیار می‌شود که ظاهر و باطن افراد مختلف است؛ ظاهری آراسته دارند در حالی که درون، آلوده است. ظاهرش پاکدامن، زاهد، شجاع و پرمحبت است؛ ولی باطن کاملاً بر خلاف آن است و گاه به عکس افرادی ظاهراً کم‌استقامت، فاقد سخاوت و بی‌تفاوت به نظر می‌رسند در حالی که در باطن شجاع و نیرومند

---

۱. در متن بسیاری از نسخ نهج البلاغه «علم» به صورت مصدری آمده در حالی که در نسخ دیگری «عَلِمَ» به صورت فعل ماضی مجهول است و این نسخه علاوه بر این که با آهنگ جمله بیشتر سازگار است با نسخه‌ای که از «غررالحکم» نقل کردیم که به جای آن «تَعَرَّفَ» آمده و با نسخه‌ای که در کنز الفوائد به صورت «عَرِفَ» آمده و نسخه‌ای که در سراج الملوک به صورت «تَعَلَّمَ» آمده نیز سازگارتر است.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۳.

و باتقوا هستند. چگونه می‌توان به این تفاوت‌ها پی برد و درون اشخاص را کشف کرد و معیاری برای همکاری و عدم همکاری با آنها جست‌وجو نمود؟ بهترین راه همان است که مولا در کلام بالا فرموده است. هنگامی که طوفان‌های اجتماعی می‌وزد و تحول‌ها آشکار می‌شود و صفحات اجتماع زیر و رو می‌گردد اینجاست که افراد باطن خود را که در حال عادی نشان نمی‌دادند آشکار می‌سازند.

به تعبیر دیگر بهترین راه برای شناخت حقیقت و باطن هر چیز، تجربه و آزمایش و امتحان است. این حکم دربارهٔ انسان‌ها نیز صادق است و بهترین طریق تجربه، حالاتی است که از خود در دگرگونی‌های اجتماعی بروز می‌دهند؛ دیروز ثروتی نداشت، امروز به نوایی رسیده و یا مقامی نداشت و مقامی به دست آورده. گاه چنان بر مرکب غرور سوار می‌شود که هیچ کس به گرد او نمی‌رسد. اینها در امتحان شخصیت مردود شده‌اند؛ ولی به عکس، افرادی را می‌بینیم که نه مال و ثروت و نه جاه و مقام و نه مشکلات زندگی هیچ یک بر آنها تأثیری نمی‌گذارد؛ همان راه مستقیمی را می‌پیمایند که پیش از این می‌پیمودند و همان مناسبات خوبی را دارند که با دوستانشان داشتند.

«تَقَلُّبُ أَحْوَالٍ» مفهوم جامعی است که هرگونه دگرگونی زندگی را شامل می‌شود: رسیدن به مال و ثروت یا فقر، پیدا کردن مقام یا سقوط از آن، بهبودی و تندرستی یا بیماری، فراهم آمدن اسباب شادی یا مصائب و حوادث دردناک اینها و مانند اینها بوته‌های امتحانی هستند که انسان‌ها در آن آزموده می‌شوند. درست مانند بوته و کوره‌های معمولی که طلای ناب را در آن می‌آزمایند و یا سیاه‌سیم زران‌دود را به آن می‌برند تا باطن آن آشکار شود.

به گفتهٔ شاعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

نیز به گفته شاعری دیگر:

سیاه‌سیم زران‌دود چون به بوته برند

خلاف آن به در آید که خلق پندارند!

تاریخ اسلام، نمودار عجیبی از همین کلام حکمت‌آمیز است؛ افرادی از یاران پیغمبر ﷺ بودند که در غزوات اسلامی به عنوان مجاهدی خستگی‌ناپذیر و افسری فداکار درخشیدند؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بر اثر حب جاه و مقام یا مال و ثروت راه خود را جدا کردند و همان‌گونه که در حکمت ۴۴۱ خواهد آمد: «الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ؛ پست‌های مهم میدان مسابقه و آزمایش مردان است». و خلاصه کارهایی برای رسیدن به مال و مقام دنیا انجام دادند که هیچ کس از آنها انتظار نداشت.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی عليه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرَّجَالِ وَأَوْصَافِهَا؛ بی‌نیازی و فقر باطن افراد و اوصاف آنها را آشکار می‌سازد».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کافی در حدیث معتبری نقل می‌کند که بعد از قتل «عثمان»، امیرمؤمنان علی عليه السلام به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه فرمود: «... يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُتَبَلَّنَ بِلَبْلَةٍ وَلِتُعْرَبُنَّ غَرْبَلَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلِيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَلِيَقْصُرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبْقًا»؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت، همگی به یکدیگر مخلوط و غربال خواهید شد (تا خالص از ناخالص در آید و پیروان حق از پیروان باطل جدا شوند) تا آنجا که افراد پایین‌نشین بالا و افراد بالانشین پایین قرار خواهند گرفت و آنها که در اسلام پیشگام بودند و برکنار گشتند سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزوير) پیشی گرفتند کنار می‌روند».<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، ج ۸۲۶۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ در نهج‌البلاغه هم این حدیث شریف در خطبه ۱۶ با تفاوت‌هایی آمده است.

این سخن را با ذکر آیه‌ای از قرآن مجید که در واقع همه این روایات به آن باز می‌گردد پایان می‌دهیم آنجا که می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ \* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (و این خاصیت زندگی دنیاست) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، مشخص سازد؛ و (خداوند) از میان خودتان، شاهدانی بگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را (به تدریج) نابود سازد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. آل عمران، آیه ۱۴۰ و ۱۴۱.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را زمخشری در ربیع‌الابرار و آمدی در غررالحکم آورده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

این کلام شریف در منابع دیگری از اهل سنت از علیؑ با مختصر تفاوت یا اضافاتی نقل شده از جمله حلوانی (متوفای قرن پنجم) در نزهة الناظر (ص ۱۱۰) و زرندی حنفی (متوفای ۷۵۰) در نظم درر السمطین (ص ۱۶۰) آورده‌اند و تفاوت متن روایت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری جز نهج‌البلاغه اخذ کرده‌اند.



## شرح و تفسیر

### دوستی ناسالم!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه یکی از نشانه‌های ضعف دوستی و صداقت را بیان کرده می‌فرماید: «حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است»؛ (حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ).

«سقم» (به ضم و فتح سین) به معنای بیماری است.

روشن است دوستی وقتی سالم و خالی از غل و غش است که انسان آنچه را برای خود می‌خواهد برای دوستش نیز بخواهد و آنچه را برای خویش ناخوش دارد برای دوستش نیز ناخوش دارد و در بعضی از روایات آمده که حد اقل مودت و دوستی همین است.<sup>۱</sup> با این حال چگونه ممکن است دوستی با حسد جمع شود.

حسد به معنای انتظار زوال نعمت از دیگری است و تفاوت آن با رقابت و تنافس این است که حسود، خواهان زوال نعمت از دیگری است؛ ولی در رقابت، تنافس و غبطه، شخص سعی می‌کند خود را به پای دیگری برساند بی‌آنکه بخواهد چیزی از او کاسته شود.

دوست واقعی کسی است که خواهان پیشرفت و ترقی دوست خود باشد، هرچند تلاش کند خودش نیز به پیشرفت و ترقی برسد، بنابراین آن کس

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲.

که چنین نیست دوست واقعی نیست و یا به بیان امام علیه السلام دوستی او گرفتار بیماری است.

درباره اهمیت دوستی در روایات اسلامی و همچنین شرایط دوست خوب و نیز وظائف دوست در برابر دوست مطالب زیادی وارد شده است.

امام حسن مجتبی در وصیتی که به «جناده» (ابن ابی سفیان) در لحظات آخر عمر خویش فرمود چنین می‌گوید: «فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانِكَ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانِكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانِكَ، وَإِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلِكَ، وَإِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلِكَ، وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَتْ عَنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَأَأَكَ؛ با کسی دوستی کن که دوستی با او زینت تو باشد و هنگامی که به او خدمت می‌کنی تو را محفوظ دارد و هرگاه که از او کمکی بخواهی یاریات کند، اگر سخنی بگویی (از روی اعتمادی که به تو دارد) گفتار تو را تصدیق کند و اگر در جایی (به حق) حمله کنی تو را تقویت نماید و اگر دست خود را برای حاجتی به سوی او دراز کنی او دستش را به سوی تو دراز کند و هرگاه نقطه وضعی از تو ظاهر شود آن را بپوشاند و اگر کار نیکی از تو ببیند آن را بشمارد (و آشکار سازد) و اگر چیزی از او بخواهی به تو بدهد حتی اگر سکوت کنی (ولی نیازمند باشی) بدون مقدمه کمک کند و اگر مشکلی برای او پیش آید تو را ناراحت سازد».<sup>۱</sup>

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.

امام علیؑ فرمود:

بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع‌هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را از جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة المختارة با تفاوت مختصری همچنین از راغب (متوفای ۵۰۲) در کتاب المحاضرات نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).  
خوارزمی در مناقب نیز این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. (مناقب، ص ۳۷۶).



## شرح و تفسیر

### قربانگاه عقل!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به خطرات مهم طمع اشاره کرده می‌فرماید: «بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع‌هاست»؛ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ).

«مَصَارِع» جمع «مصرع» به معنای محلی است که انسان به خاک می‌افتد. این واژه در مورد شهیدان و کشته‌شدگان و غیر آنها به کار می‌رود.

«بُرُوق» جمع «برق» به معنای همان برقی است که در آسمان بر اثر جرقه‌های الکتریکی در میان ابرهای حامل بار مثبت و منفی ظاهر می‌گردد و با صدای مهیبی همراه است که آن را رعد می‌نامند.

«مَطَامِع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار می‌گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه در آرزو داشتن‌های مثبت نیز به کار می‌رود که در بعضی از آیات قرآن و دعاهای معصومان علیهم السلام به چشم می‌خورد؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام تشبیه جالبی در این کلام نورانی برای طمع‌های منفی بیان کرده است؛

---

۱. در این مورد می‌توانید به کتب لغت از جمله کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ماده «طمع» نوشته «علامه مصطفوی» مراجعه کنید.

طمع را به برق آسمان تشبیه نموده که لحظه‌ای همه جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص راه‌گذر گم‌کرده راه به شوق در می‌آید و به دنبال آن دوان دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع، یکی از موانع عمده شناخت است که در طول تاریخ بسیاری از اندیشمندان را به خاک هلاکت افکنده یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده است.

طمع آثار زیانبار فراوانی دارد؛ بسیاری از حوادث دردناک تاریخی بر اثر همین صفت رذیله رخ داده است. مهم‌ترین فاجعه تاریخ اسلام، شهادت شهیدان کربلا، از یک نظر به سبب طمع در حکومت ری از سوی «عمر سعد» واقع شد و حکومت مرگبار بنی امیه به طور کلی مولود طمع‌هایی بود که آنها در جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گرفتن انتقام غزوات آن حضرت داشتند.

در گفتار حکیمانۀ ۱۸۰ خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بردگی و اسارت جاویدان است». در گفتار حکیمانۀ ۲۲۶ نیز خواهد آمد که امام علیه السلام طمع‌کار را در بند ذلت گرفتار می‌بیند: «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ».<sup>۱</sup>

در غررالحکم نیز آمده است: «تَمَرَةُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است».<sup>۲</sup>

طمع باعث ذلت و اسارت می‌شود، زیرا انسان در موارد طمع غالباً به دنبال چیزی می‌رود که از دسترس او بیرون است و یا حق او نیست و پیوسته تلاش می‌کند و نیروهای خود را از دست می‌دهد و گاه با محرومیت از آنچه به دنبال آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۶.

۲. غررالحکم، ج ۴۶۳۹.

بود چشم از دنیا بر می‌بندد.

طمع باعث ذلت انسان می‌شود، برای این‌که جهت رسیدن به آن از آبرو و حیثیت خویش مایه می‌گذارد و در برابر هر شخصی سر تعظیم فرود می‌آورد. از این رو در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چه قدر زشت است برای انسان با ایمان که علائقی داشته باشد که سبب ذلت او شود».<sup>۱</sup>

شاعر معروف فارسی زبان سعدی می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند	درآرد طمع مرغ و ماهی به بند
در جایی دیگر نیز می‌گوید:	
قناعت سرافرازد ای مرد هوش	سر پر طمع بر نیاید ز دوش
طمع آبروی تو آخر بریخت	برای دو جو دامنی دُر بریخت

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ.

امام علیؑ فرمود:

داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، رسم عدالت نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

بنابر گفته خطیب الله در کتاب مصادر، زمخشری این کلام شریف را در کتاب ربیع الابرار نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).  
این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق قبل از سید رضی در کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای علیؑ به فرزندش محمد بن حنفیه آورده است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۰).





## شرح و تفسیر

### سوء ظن درباره دستان ثقه ظلم است

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، به نکته قابل ملاحظه‌ای مربوط به روابط اجتماعی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، عدالت نیست»؛ (لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ).

می‌دانیم یکی از دستورات قرآنی و روایی این است که در حق مسلمانان سوء ظن نداشته باشید. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.<sup>۱</sup>

در حکمت ۳۶۰ نیز بر این معنا تأکید شده است. آنجا که امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج شد تا احتمال صحت در آن می‌دهی حمل بر فساد مکن». دلیل آن هم روشن است، زیرا سوء ظن پایه‌های اعتماد عمومی را که سرچشمه همکاری است متزلزل می‌سازد.

حال اگر آن شخصی که انسان به او سوء ظن پیدا می‌کند کسی باشد که سوابق حسنه او بر ما روشن است و در یک کلمه به تعبیر امام علیه السلام، «ثقه» محسوب شود به یقین قضاوت درباره چنین شخصی با ظن و گمان بدون دلیل، عادلانه نیست.

۱. حجرات، آیه ۱۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را به صورت مسئله‌ای اصولی (اصول فقه) عنوان کرده‌اند و آن این است که هر گاه مطلبی به دلیل معتبر ثابت شود، عدول از آن جز با دلیل معتبر جایز نیست و حدیث معروف باب استصحاب: «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»<sup>۱</sup> را اشاره به آن می‌داند.

بعضی از شارحان نیز قضاء را در اینجا به معنای قضاوت مصطلح؛ یعنی داوری برای فصل خصومت گرفته‌اند که قاضی نمی‌تواند در برابر شخص مورد اعتماد، با ظن و گمانش قضاوت کند.

ولی ظاهر این است که این حدیث شریف معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و اشاره به یک مفهوم گسترده اخلاقی است که عدالت در آن مانع از داوری درباره اشخاص مورد اعتماد به ظن و گمان می‌شود.

البته افراد متهم؛ یعنی کسانی که سوء سابقه دارند یا ظاهر آنها ظاهر قابل اعتمادی نیست از این حکم خارج اند. البته نه به این معنا که انسان بی دلیل آنها را متهم کند، بلکه به این معنا که انسان از آنها احتیاط نموده و بر حذر باشد. شبیه این گفتار حکیمانه احادیث دیگری است که با تعبیرات متفاوتی این موضوع را دنبال می‌کند: در غررالحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثَمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ سوء ظن به نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم‌هاست»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَخُونُ مِنْ اللُّؤْمِ؛ سوء ظن به کسی که خیانت نمی‌کند نشانه پستی و لثامت است»<sup>۳</sup>.

در حدیث جالب دیگری در همان کتاب آمده است که امام علیه السلام می‌فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقُ بِهِ أَحَدًا لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. غررالحکم، ج ۵۶۷۲.

۳. همان، ج ۵۶۷۳.

است که به سبب سوء ظنی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و (نیز) هیچ کس به سبب سوء فعلش به او اعتماد ندارد»<sup>۱</sup>.

کوتاه سخن این‌که از نظر آداب اخلاقی افزون بر مباحث قضاوت و احکام اصولی هرگاه کسی به وثاقت شناخته شد، سوء ظن نسبت به او کاری ظالمانه است.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بِنَسِّ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانَ عَلَى الْعِبَادِ.

امام علیؑ فرمود:

بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذکر مصادر این کلام نورانی حدیثی طولانی از عبدالعظیم حسنی (که مرقد مبارکش در شهر ری است) نقل می‌کند که خدمت امام جوادؑ رسید و از آن حضرت تقاضای حدیثی کرد. امام علیؑ به او پاسخ داد. باز تقاضای بیشتر کرد و همین‌طور تکرار نمود تا به چهارده حدیث رسید که تمام آنها از امیر مؤمنان علیؑ است و بسیاری از آنها در کلمات قصار نهج البلاغه آمده و کلام حکیمانه مورد بحث، ششمین آن است. نیز از جمله راویان گفتار حکیمانه مورد بحث را ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول می‌شمارد که قبل از سید رضی می‌زیسته است و بعد از او از مفید در ارشاد و آمدی در غرر الحکم و کراجکی در کنز الفوائد نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).



## شرح و تفسیر

### بدترین توشه راه آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء ظلم و ستمکاری اشاره کرده می‌فرماید: «بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است»؛ (بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ).

می‌دانیم دنیا سرایی است که همگان از آن برای رفتن به سوی آخرت توشه بر می‌دارند و هر کسی به فراخور حال و اعمال خود توشه‌ای تهیه می‌بیند. قرآن مجید می‌گوید: بهترین توشه‌ها توشه تقواست «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.<sup>۱</sup> ولی گروهی به جای آن ظلم و ستم بر بندگان خدا را توشه این سفر سرنوشت‌ساز قرار می‌دهند که به گفته امام علیه السلام بدترین توشه‌هاست.

زیرا گناهایی که جنبه معصیت الله دارد و یا به تعبیر دیگر ظلم بر خویشان است با توبه آمرزیده می‌شود و حتی بدون توبه امید عفو الهی و شفاعت درباره آن وجود دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۲</sup> زیرا او بخشنده مهربان است.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

ولی آنجا که پای ظلم بر دیگران به میدان می آید نه با آب توبه شسته می شود و نه با عنایت شفاعت و جز با رضایت صاحب حق نجات از عواقب آن ممکن نیست و به همین دلیل امام علیه السلام آن را بدترین زاد و توشه قیامت شمرده است. شک نیست که زاد و توشه چیزی است که در راه سفر و به هنگام رسیدن به مقصد به انسان کمک می کند و به یقین ظلم چنین موقعیتی را ندارد، بنابراین انتخاب این لفظ در اینجا نوعی کنایه بلیغ است، درست مانند این است که انسان در سفرهای دنیا به جای حمل مواد غذایی مستی از سموم با خود ببرد به او می گوئیم بدترین توشه آن است که به جای غذا سموم با خود حمل کنی.

امام علیه السلام در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه بعد از آن که ظلم را به سه بخش تقسیم می کند می فرماید: «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا. الْفِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَضَعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ؛ اما ظلمی که هرگز رها نمی شود ستمی است که بندگان بر یکدیگر می کنند که قصاص در آنجا شدید است این قصاص مجروح ساختن با کارد یا زدن تازیانه (مانند قصاص در دنیا) نیست بلکه چیزی است که اینها در برابرش ناچیز است».

درباره آثار سوء ظلم در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث های بسیار وسیع و گسترده ای آمده است.

قابل توجه این که در آیه ۴۵ سوره «انعام» درباره اقوام ظالمی که به سرنوشت دردناکی مبتلا شدند می خوانیم: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ و (به این ترتیب)، ریشه گروهی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است».<sup>۱</sup>

۱. مرحوم علامه مجلسی این مضمون را در حدیثی از رسول خدا نقل کرده که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُهْمِلُ



در اینجا خداوند به موجب ریشه کن کردن ظالمان حمد و ثنای خویش می‌گوید و در آن روز که اعمال انسان اعم از خوب و بد هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌شوند ظلم به صورت ظلماتی که اطراف وجود ظالم را فرا می‌گیرد تجسم می‌یابد همان‌گونه که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>.

مرحوم کلینی در اصول کافی در حدیثی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید، سپس فرمود: «فرزندم من تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم در آستانه شهادت مرا به آن توصیه کرد و گفت این چیزی است که پدرش (علی عَلَيْهِ السَّلَام) به آن حضرت توصیه کرده است فرمود: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهُ؛ از ستم کردن بر کسی که هیچ یار و یآوری جز خدا ندارد بترس»<sup>۲</sup>.



→ الظَّالِمَ حَتَّى يَقُولَ قَدْ أَهْمَلَنِي ثُمَّ يَأْخُذُهُ أَخَذَهُ رَابِعَةً إِنَّ اللَّهَ حَمِدَ نَفْسَهُ عِنْدَ هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۲، ح ۵۲).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۱.



۲۲۲

## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفَلْتَهُ عَمَّا يَعْلَمُ.

امام علیه السلام فرمود:

یکی از باارزش‌ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند  
(و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از دعوات راوندی نقل می‌کند که این کلام حکیمانه را با تفاوتی در کتاب خود آورده است به این صورت: «أَشْرَفُ خِصَالِ الْكَرَمِ غَفَلْتُكَ عَمَّا تَعْلَمُ». این تفاوت نشان می‌دهد آن را از منبعی غیر از نهج‌البلاغه دریافت داشته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).



## شرح و تفسیر

### بهترین اعمال کریمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره آداب معاشرت اشاره کرده، می فرماید: «یکی از باارزش ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است)»؛ «مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ».

کمتر کسی است که عیب پنهانی یا آشکاری نداشته باشد و کمتر دوستی پیدا می شود که درباره دوستش کار نامناسبی، هرچند به عنوان لغزش انجام ندهد. افراد بزرگوار و باشخصیت کسانی هستند که عیوب پنهانی افراد را نادیده می گیرند و از لغزش دوستان چشم پوشی می کنند و هرگز به رخ آنها نمی کشند. این کار، اولاً سبب می شود که آبروی مسلمان محفوظ بماند؛ آبرویی که ارزش آن به اندازه ارزش خون اوست. ثانیاً سبب می شود فرد خطاکار یا صاحب عیب جسور نگردد و از همه اینها گذشته سبب می شود رابطه مسلمانها با یکدیگر محفوظ بماند.

در اسلام، غیبت از بزرگترین گناهان شمرده شده و این همه تأکید برای حفظ آبروی مسلمانان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر مخصوصاً بر این معنا تکیه کرده، می فرماید: «باید دورترین رعایا نسبت به تو و مبعوض ترین آنها در نزد تو

آنهایی باشند که بیشتر در جستجوی عیوب مردمند، زیرا در (غالب) مردم عیوبی وجود دارد (که از نظرها پنهان است و) والی از همه سزاوارتر است آنها را بپوشاند، بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی».

از سویی دیگر می‌دانیم خداوند ستار العیوب است و دوست دارد بندگان را نیز ستار العیوب باشند و تغافل یکی از طرق پوشاندن عیوب مردم است.

در حدیث معروفی نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: مردی خدمتش آمده، عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده‌اند، امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَأَنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مُرُوتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خوردند که او کاری کرده و او بگوید نکرده‌ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می‌برد در جامعه پخش مکن، که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند».<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه چند شعر

از «طاهر بن الحسین» شاعر معروف عرب آورده است، وی می‌گوید:

وَيَكْفِيكَ مِنْ قَوْمٍ شَوَاهِدُ أَمْرِهِمْ	فَخَذُ صَفْوَهُمْ قَبْلَ امْتِحَانِ الضَّمَائِرِ
فَإِنَّ امْتِحَانَ الْقَوْمِ يُوحِشُ مِنْهُمْ	وَمَا لَكَ إِلَّا مَا تَرَى فِي الظَّوَاهِرِ
وَأَنَّكَ إِنْ كَشَفْتَ لَمْ تَرَ مُخْلِصًا	وَأَبْدِي لَكَ التَّجْرِبُ خُبْنُ السَّرَائِرِ

برای شناخت هر جمعیتی به ظاهر کار آنها قناعت کن. خالص آنها را برگزین پیش از آنکه ضمیر آنها را آزمایش کنی. زیرا امتحان کردن اقوام (و جست و جوی بواطن آنها) سبب وحشت از آنها می شود. تو تنها به آنچه در ظاهر می بینی قناعت کن. زیرا اگر اصرار بر کشف باطن افراد داشته باشی فرد خالص و مخلصی را نخواهی یافت و این کار آلودگی باطن بسیاری از افراد را بر تو آشکار می سازد. روشن است زندگی انسانها بر خلاف کارهایی است که انجام می دهند، هرگاه انسان بخواهد جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاو و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد زندگی برای او تلخ خواهد شد و دوستانش از گرد او پراکنده می شوند.

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «وَعَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ... وَلَا تَكُونُوا بِحَاثِلِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرُ عَائِبُكُمْ... وَتَكْرَمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَسْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» درباره امور پست و کوچک بالا برید... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید»<sup>۱</sup>.

از این حدیث و پاره ای دیگر از احادیث این نکته روشن می شود که موارد تغافل مربوط به امور سرنوشت ساز زندگی یک انسان نیست، زیرا که در آنها دقت و جست و جو به یقین لازم است. این دستور منافاتی با مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا وظیفه امر به معروف و نهی از منکر مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده تغافل بیرون است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۴، ح ۱۵۷.





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب‌های تحف العقول و روضه کافی به این صورت آمده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوْبَهُ حَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

اضافه بر این، نیز در من لا يحضره الفقيه به این صورت نقل شده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ» (ج ۴، ص ۳۸۸) و در غرر الحکم نیز به صورتی متفاوت نقل شده است.



## شرح و تفسیر

### برکات حیا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره حیا اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید»؛ (مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ).

«حیا» همان‌گونه که سابقاً نیز اشاره کرده‌ایم حالتی نفسانی است که سبب می‌شود انسان در برابر زشتی‌ها حالت انقباض پیدا کرده و از آنها چشم بپوشاند. در واقع، حیا سپری است در مقابل اعمال قبیح و منکرات و اگر این سپر وجود نداشته باشد، انسان به آسانی آلوده هر کار زشتی می‌شود و تیر قبایح بر بدن او فرو می‌نشیند.

«حیا» گاهی سبب ترک گناه و زشتی‌ها نمی‌شود، بلکه سبب پوشاندن و مخفی ساختن آن می‌گردد که این نیز در حدّ خود اثر مثبتی است. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا به هر دو اشاره می‌کند؛ حیا را به لباس (زیبایی) تشبیه کرده که بر تن انسان مؤمن است و اگر عیبی نیز داشته باشد به وسیله آن پوشیده می‌شود و مردم آن را نمی‌بینند.

«حیا» بنا به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده از ویژگی‌های انسان و دارای آثار بسیار زیادی در زندگی بشر است. در آن حدیث خطاب به مفضل چنین می‌فرماید: «انظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانَ مِنْ هَذَا

الْحَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمُ غَنَاؤُهُ أَغْنَى الْحَيَاءِ فَلَوْلَا لَهُ لَمْ يُفْرَضَيْفٌ وَلَمْ يُؤَفَّ بِالْعِدَاتِ وَلَمْ تُقْضَ الْحَوَائِجُ وَلَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ وَلَمْ يَتَنَكَّبِ الْقَبِيحُ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَشْيَاءِ حَتَّى إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنَّمَا يُفْعَلُ لِلْحَيَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْلَا الْحَيَاءُ لَمْ يَزَعْ حَقٌّ وَالدِّيَّةُ وَلَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَلَمْ يُؤَدِّ أَمَانَةً وَلَمْ يَعْفُ عَنْ فَاحِشَةٍ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ وَفِي لِلْإِنْسَانِ جَمِيعِ الْخِلَالِ الَّتِي فِيهَا صَلاَحُهُ وَتَمَامُ أَمْرِهِ؛ ای مفضل! نگاه کن به صفتی که خداوند تنها به انسان ارزانی داشته و حیوانات از آن محرومند؛ صفتی که مقامش والا و غنایش بزرگ است؛ یعنی حیا. اگر حیا نبود، انسان‌ها از مهمانشان درست پذیرایی نمی‌کردند، به وعده‌هایشان وفا نمی‌نمودند، نیازهای دیگران را برآورده نمی‌ساختند و به دنبال کارهای خوب نبودند و از کارهای زشت در هیچ چیز پرهیز نداشتند. به طوری که بسیاری از کارهای واجب نیز در پرتو حیا انجام می‌شود؛ اگر حیا نبود، جمعی از مردم حق پدر و مادر را نیز ادا نمی‌کردند و صلۀ رحم به جا نمی‌آوردند و ادای امانت نمی‌نمودند و از هیچ کار زشتی پرهیز نداشتند. آیا نمی‌بینی خداوند چگونه برای انسان جمیع صفاتی را که در آن صلاح و کمال کار اوست به او ارزانی داشته است؟»<sup>۱</sup>

از این حدیث شریف به خوبی استفاده می‌شود که اثر حیا تنها پرهیز از زشتی‌ها و قبیح - آن‌گونه که بسیاری گمان می‌برند - نیست بلکه آثار مثبت زیادی در انجام واجبات و رعایت آداب و اخلاق انسانی دارد.

به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا إِيمَانَ لَهُ؛ آن کس که حیا ندارد ایمان ندارد».<sup>۲</sup>

از امام امیرمؤمنان در غررالحکم آمده است، «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا خَيْرَ فِيهِ؛ کسی

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۴۷.

که حیا ندارد هیچ خیری در او نیست»<sup>۱</sup>. البته آنچه گفته شد درباره حیاء پسندیده است. نوعی از حیاء مذموم آن است انسان از فرا گرفتن علم و دانش و پذیرفتن حقایق و انجام کارهای نیک شرم داشته باشد و گاه به سبب آن از ترک مجالس گناه و پیشنهادهای زشت افراد فاسد شرم می‌کند و آلوده گناه می‌شود.

### نکته‌ها:

#### ۱. یک اشتباه بزرگ

بعضی از نویسندگان بی‌خبر و بی‌بند و بار می‌گویند: حیا نوعی ضعف نفس است و اگر پرده حیا دریده شود سبب قوت نفس خواهد بود در حالی که قضیه کاملاً بر عکس است؛ فرد بی حیا کسی است که تسلیم خواسته‌های نفسانی است و نمی‌تواند از آن روی‌گردان شود؛ ولی افراد با حیا بر اثر قدرت روحانی در برابر عوامل گناه مقاومت می‌کنند و سد نیرومندی میان خود و آنها به نام حیا قرار می‌دهند. آری! حیا در برابر نیکی‌ها مانند فرا گرفتن علم، دلیل بر ضعف نفس است؛ ولی در برابر زشتی‌ها نشانه روشنی از قدرت نفس است.

#### ۲. چه اموری سبب پاره شدن پرده حیا می‌شود؟

زمانی که گناه آشکارا انجام شود ابهت گناه شکسته می‌شود و پرده حیا کنار می‌رود و افراد در انجام گناهان کبیره جسور می‌شوند. به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که گناه آشکار از گناه پنهان بسیار سنگین‌تر است همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُذْبِعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَبِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ کسی که گناه خود را آشکار و منتشر می‌کند

۱. غررالحکم، ح ۴۶۵، ۵.

گرفتار خذلان می‌شود و کسی که گناه را ببوشاند عفو خدا شامل او می‌گردد».<sup>۱</sup> حتی برای مبارزه با افراد جسور و حرمت‌شکن و متجاهر به فسق، اجازه غیبت داده شده است.

نیز به همین دلیل است که هرگاه گناه آشکار شود و مردم از آن باخبر گردند، دستور داده شده است که حد یا تعزیر آشکارا انجام شود تا ابهت گناه به جای خود برگردد و پرده حیا در سطح عموم پاره نشود.

افشاگری درباره گناهان اشخاص نیز آنها را جسور کرده و از حیای آنها می‌کاهد و گاه به جایی می‌رسد که با زبان حال یا قال می‌گویند: ما که رسوای جهانیم غم دنیا سهل است و آب که از سرگذشت چه یک قامت چه چند قامت. در حالی که اگر در این گونه موارد تغافل شود، کمک به حفظ حیای آن گناهکار خواهد شد.

نیز به همین دلیل در تعلیمات اسلامی تکرار گناه صغیره به منزله گناه کبیره شمرده شده است، زیرا تکرار، سبب کم شدن زشتی گناه و پاره شدن پرده حیا می‌شود.

### ۳. اهمیت حیا در زنان

این نکته نیز قابل توجه است که در روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «الْحَيَاءُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ فَتَسَعَةُ فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ فِي الرِّجَالِ؛ حیا ده جزء دارد. نه جزء در زنان و یک جزء در مردان است».<sup>۲</sup> و این برای آن است که اگر حیا نباشد زنان آسیب‌پذیر خواهند شد.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شش چیز خوب است؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۲۰.

ولی از شش طائفه خوب‌تر؛ از جمله می‌فرماید: «الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛ حیا چیز خوبی است و از زنان زینده‌تر است».<sup>۱</sup>

حیا به زنان ابهت، شخصیت و ارزش می‌دهد و به گفته یکی از فلاسفه معروف، دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان در این است که به دنبال مردان نروند خود را متبذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند آنها این درس‌ها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۳.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْإِفْضَالِ  
تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّوْدُ،  
وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِيُّ، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است و انصاف مایهٔ فزونی دوستان است و با  
بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود و با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد و با  
پذیرش هزینه‌ها (و رنج‌ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می‌گردد، با روش  
عادلانه، دشمن، مقهور و مغلوب می‌شود و با حلم و بردباری در برابر سفیهان،  
یاوران انسان بر ضد آنها فزونی می‌یابند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ کتاب مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه ترکیبی از گوهرهای گرانبهای است که در کتب مختلف  
پخش شده و در روایت سید رضی یکجا آمده است از جمله آن کتب عیون الاخبار ابن قتیبه، عقد الفرید ابن  
عبد ربه، ربیع الابرار زمخشری، ریاض الاخبار ابن قاسم، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، غررالحکم  
آمدی و سراج الملوک طرطوسی است و قابل توجه این‌که عبارات آنها در پاره‌ای از موارد با سید رضی  
متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).



## شرح و تفسیر

### هفت فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به هفت نکته مهم از فضایل اخلاقی و اثر مثبت آنها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است»؛ (بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ).

مرحوم ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود در اینجا نکته جالبی آورده می‌گوید: دلیل کلام مولا این است که سکوت، غالباً نشانه عقل است و ابهت صاحبان عقل آشکار است و اگر به یقین دانسته شود که کثرت سکوت ناشی از عقل اوست، ابهت او بیشتر می‌شود و اگر حال او شناخته نشود و این احتمال وجود داشته باشد که سکوتش ناشی از عقل است باز سبب ابهت اوست و گاه ممکن است سکوت، ناشی از ضعف و ناتوانی در کلام باشد و باز هم این امر سبب احترام شخص می‌شود، زیرا از پریشان‌گویی پرهیز می‌کند.<sup>۱</sup>

اضافه بر اینها، سکوت، سبب نجات از بسیاری از گناهان است، زیرا غالب گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می‌شود تا آنجا که سی گناه کبیره را برای زبان شماره کرده‌ایم. بدیهی است هنگامی که انسان از این گناهان پرهیز کند ابهت و هیبت و شخصیت او بیشتر خواهد بود.

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۶۰۲.

در حدیث جالبی از «هشام بن سالم» یکی از یاران خاص امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که خدمتش رسید فرمود: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟؛ آیا تو را به چیزی هدایت کنم که به وسیله آن وارد بهشت شوی؟» عرض کرد: آری یا رسول الله.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ مِمَّا أَنْالَكَ اللَّهُ؛ از آنچه خداوند در اختیار تو قرار داده بذل و بخشش کن». عرض کرد: اگر من خودم محتاج‌تر از کسی باشم که می‌خواهم به او بخشش کنم چه کنم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَأَنْصُرِ الْمَظْلُومَ؛ به یاری ستم‌دیده برخیز».

عرض کرد: اگر من خودم از او ضعیف‌تر باشم چه کنم.

فرمود: «فَاصْنَعِ لِلْأَخْرَقِ يَعْني أَشْرُهُ عَلَيْهِ؛ شخص نادان را راهنمایی کن و به او

مشورت بده».

عرض کرد: اگر من از او نادان‌تر باشم چه کنم؟ فرمود: «فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ زبانت را جز از نیکی خاموش ساز». و سرانجام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَا يَسْرُوكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خِصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجُرُّكَ إِلَى الْجَنَّةِ؟؛ آیا تو را خوشنود نمی‌سازد که یکی از این صفات نیک را داشته باشی و تو را به سوی بهشت برد؟»<sup>۱</sup>

اضافه بر این، سکوت سبب نورانیت فکر و عمق اندیشه است، همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الزِّمِ الصَّمْتَ يَسْتَبْرِزُ فِكْرُكَ؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَبْرِزُ قَلْبُكَ وَيَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۵.

۲. غررالحکم، ح ۴۲۴۸.

نورانی می‌شود و مردم از تو در امان خواهند بود».<sup>۱</sup>

البته همه اینها مربوط به سخنانی است که به اصطلاح فضول الکلام یا آلوده به گناه است؛ ولی سخن حق و تعلیم دانش و امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن به یقین از آن مستثناست و همان‌گونه که سابقاً در حکمت ۱۸۲ گفتیم در روایات آمده است که اگر کلام از آفات خالی باشد به یقین از سکوت برتر است، زیرا انبیا دعوت به کلام شدند نه به سکوت حتی اگر ما در فضیلت سکوت سخن می‌گوییم از کلام کمک می‌گیریم.<sup>۲</sup>

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «انصاف مایه فزونی دوستان است»؛ (وَبِالنَّصْفَةِ يَكْتُمُ الْمُوَاصِلُونَ).

«نَصْفَةٌ» به معنای «انصاف» و «مُوَاصِلُونَ» جمع «مواصل» در اینجا به معنای دوست است.

حقیقت انصاف آن است که انسان، نه حق کسی را غصب کند و نه سبب محرومیت کسی از حقش شود، نه سخنی به نفع خود و زیان دیگران بگوید و نه گامی در این راه بردارد، بلکه همه جا حقوق را رعایت کند حتی در مورد افراد ضعیف که قادر به دفاع از حق خویش نیستند. بدیهی است کسی که این امور را رعایت کند دوستان فراوانی پیدا می‌کند و جاذبه انصاف بر کسی پوشیده نیست. در روایات اسلامی درباره اهمیت انصاف بحث‌های گسترده‌ای دیده می‌شود از جمله تنها در اولین باب از ابوابی که در کتاب میزان الحکمه درباره اهمیت انصاف ذکر شده ۲۰ حدیث کوتاه و پرمعنا از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است؛ از جمله می‌فرماید: «الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ؛ برترین فضیلت‌ها انصاف است».<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ج ۴۲۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر به ذیل حکمت ۱۸۲ و ۷۱ و به جلد اول تفسیر موضوعی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۳. غررالحکم، ج ۹۰۹۶.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمَثُوبَةِ مَثُوبَةُ الْإِنصَافِ؛ برترین ثواب الهی ثواب انصاف است».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْإِنصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِتِّبَافَ؛ انصاف اختلافات را برطرف می‌سازد و موجب اتحاد صفوف می‌شود».<sup>۲</sup>

بالاخره در حدیثی دیگری می‌فرماید: «عَامِلٌ سَائِرِ النَّاسِ بِالْإِنصَافِ وَعَامِلٌ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِثَارِ؛ با سایر مردم به انصاف رفتار کن و با مومنان به ایثار».<sup>۳</sup>

از حدیث اخیر مفهوم انصاف نیز روشن می‌شود؛ انصاف آن است که منافع خود و دیگران را با یک چشم ببینیم و ایثار آن است که دیگران را با بزرگواری بر خود مقدم بشماریم.

از حدیث ذیل نیز مفهوم «انصاف» آشکارتر می‌شود. امام صادق علیه السلام در این حدیث که شرح جنود هفتاد و پنج گانه عقل و جهل را بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَالْإِنصَافُ وَضْدُهُ الْحَمِيَّةُ؛ یکی دیگر از لشکریان عقل انصاف است و ضد آن تعصب (درباره حقوق خویشتن) است».<sup>۴</sup>

گاه بعضی تصور می‌کنند که اگر در بعضی از موارد انصاف را درباره دیگران رعایت کنند و به خطا و اشتباه اعتراف نمایند مقامشان در نظر مردم پایین می‌آید در حالی که قضیه عکس است. امام باقر علیه السلام در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛ کسی که انصاف را در برابر مردم نسبت به خویش رعایت کند خدا بر عزت او می‌افزاید».<sup>۵</sup>

۱. غررالحکم، ج ۹۱۰۶.

۲. همان، ج ۹۱۱۶.

۳. همان، ج ۹۱۰۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

در سومین نکته می‌فرماید: «با بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود»؛  
 (وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ).

«افضال» منحصر به بذل مال نیست، بلکه همان‌گونه که مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است هر کمکی که آلام و اندوه‌ها را کم کند و بارهای سنگین را از دوش مردم بر دارد مصداق آن است.

در خطبه معروف امیرمؤمنان علیه السلام که به خطبه «وسیله» مشهور شده است می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ قَلَّ ذَلٌّ وَمَنْ جَادَ سَادَ؛ کسی که در احسان کوتاهی کند دلیل می‌شود و کسی که جود و بخشش پیشه کند بزرگ می‌شود».<sup>۱</sup>  
 شک نیست که هر قدر انسان، به دیگران بیشتر بذل و بخشش کند دل‌ها مجذوب او می‌شوند و سیل محبت مردم به سوی او سرازیر می‌گردد و همین امر باعث عظمت و شخصیت انسان می‌شود.

همان‌گونه که در حدیثی در غررالحکم می‌خوانیم: «بِالْإِفْضَالِ تَسْتَرِقُّ الْأَعْنَاقُ؛ به وسیله بذل و بخشش مردم تسلیم انسان می‌شوند».<sup>۲</sup>

حتی اگر چنین شخصی دارای عیوبی باشد، احسان و بخشش می‌تواند پرده بر عیب او بیفکند، چنان‌که در حدیث غررالحکم آمده است: «بِالْإِحْسَانِ تَسْتُرُّ الْعُيُوبُ».

سپس در چهارمین نکته می‌فرماید: «با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد»؛  
 (وَبِالتَّوَّاضِعِ تَتِمُّ النُّعْمَةُ).

رابطه تواضع با اتمام نعمت از اینجاست که هم خدای متعال کسانی را که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شوند و گرفتار کبر و غرور نمی‌گردند، بلکه در برابر خلائق تواضع بیشتری می‌کنند مشمول لطف و رحمت خاصش می‌گرداند و بر

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۸، ح ۱.

۲. غررالحکم، ج ۸۵۶۱، ح ۱.

نعمتش می‌افزاید و هم بندگان خدا وقتی چنین حالتی را در او ببینند که کثرت نعمت باعث فزونی تواضع او شده او را لایق سربلندی و سرپرستی و پیشوایی جامعه می‌بینند و عظمت او در چشم مردم بیشتر می‌شود.

در حدیثی در اصول کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال به موسی علیه السلام خطاب کرد: ای موسی! آیا می‌دانی چرا تو را مخاطب خود ساختم و با تو تکلم کردم و دیگران را چنین افتخاری ندادم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای متعال وحی فرستاد که ای موسی! من تمام بندگانم را بررسی کردم احدی را از تو متواضع‌تر نیافتم تو هنگامی که نماز می‌خوانی صورت خود را بر خاک می‌نهی (از این حدیث شریف روشن می‌شود که در نمازهای قبل از اسلام به هنگام نماز و عبادت صورت بر خاک نمی‌گذازدند، موسی بن عمران برای ابراز نهایت تواضع این کار را انجام می‌داد)».<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ؛ برترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی و عظمت تواضع کند».<sup>۲</sup> در حدیثی از امام امیرمؤمنان می‌خوانیم: «التَّوَّاضُعُ زَكَاةُ الشَّرَفِ؛ زکات مقام و شرافت تواضع است».<sup>۳</sup>

اصولاً یکی از فلسفه‌های عبادات اسلامی مخصوصاً نماز و زیارت خانه خدا پرورش روح تواضع در انسان است.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: روزی به یارانش فرمود: «مَالِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؛ چرا شیرینی عبادت را در شما نمی‌بینم؟ قالوا وما حلاوة

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

۳. غرر الحکم، ح ۵۱۳۲.



العبادة؛ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ «قال: التواضع؛ فرمود: تواضع است».<sup>۱</sup>

در بحار الانوار آمده است که حضرت مسیح علیه السلام می فرمود: «بالتواضع تُعَمَّر الحِکْمَةُ لَا بِالتَّكْبَرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ؛ بوسیله تواضع علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر کوه های (بلند)».<sup>۲</sup>

در روایات اسلامی نشانه هایی برای تواضع ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التواضع الرضا بالمجلس دون شرفه وأن تسلم على من لقيت وأن تتروك المرء وإن كنت محققاً؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هر کس را ملاقات کردی به او سلام کنی و مشاجره را با دیگران رها سازی، هر چند حق با تو باشد».<sup>۳</sup>

این سخن را با حدیثی از رسول خدا پایان می بریم آنجا که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِساً أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَأَشَدُّكُمْ تَوَاضِعاً وَإِنْ أَبْعَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنِّي الشَّرِثَارُونَ وَهُمْ الْمُسْتَكْبِرُونَ؛ محبوب ترین شما نزد من و نزدیک ترین شما به من در روز قیامت کسی است که از همه اخلاقش بهتر و از همه متواضع تر باشد و دورترین شما از من روز قیامت مستکبرانند».<sup>۴</sup>

در پنجمین نکته حکیمانه می فرماید: «با پذیرش هزینه ها (و رنج ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می گردد»؛ (وَ بِاِحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُ). «مؤن» جمع «مونه» به معنای هزینه و «سؤدد» به معنای بزرگی و سروری است.

۱. محجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۷۶.

۴. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۵، ج ۲۶.

زندگی دنیا آمیخته با انواع مشکلات است مخصوصاً برای رسیدن به مقامات والا مشکلات بیشتری را باید تحمل کرد و نازپروردگان متنعم به جایی نمی‌رسند. نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد مرحوم مغنیه در شرح این جمله می‌گوید: کسی که بارهای سنگین مردم را بر دوش کشد مردم او را بر سر خود می‌نشانند و او را اهل رهبری و ریاست می‌بینند، دین و رنگ و نَسَبش هر چه باشد ولی کسانی که مردم از آنها بهره‌مند نمی‌شوند به آنها همانند موجودی نگاه می‌کنند که هیچ ثمره‌ای ندارد، هر چند دنیا را از علم و دانش خود پر کند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا كَظْمِ الْغَيْظِ وَالْعَفْوِ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصَّلَاةِ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ؛ سه چیز است در هر کس باشد ریاست و سروری پیدا می‌کند: فرو بردن خشم و عفو خطاکاران و خدمات و جانی و مالی به دیگران».<sup>۲</sup>

در حدیث مشروحه که امام کاظم علیه السلام خطاب به «هشام بن حکم» مسائل مهمی را بیان فرموده و مرحوم کلینی آن را در صدر جلد اول کتاب کافی قرار داده است در بخشی از آن می‌خوانیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام! عاقل نظری به دنیا و اهلیش افکند و دانست آن را جز با مشقت نمی‌توان به دست آورد و نگاهی به آخرت کرد و دانست آن نیز جز با مشقت به دست نمی‌آید از این رو با تحمل مشقت، آن را که بقای بیشتری داشت (آخرت) طلب نمود».<sup>۳</sup>

در حدیثی که در مستدرک الوسائل از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است:

۱. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

«طَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ بِهِ سِرَاعٌ سُرُورِي رَفْتَمُ أَنْ رَا دَر خَيْرِ خَوَاهِي بِه بِنْدِگَانِ خَدَا يَافْتَمُ».<sup>۱</sup>

این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم: «أَرْبَعُ خِصَالٍ يَسُودُ بِهَا الْمَرْءُ: الْعِفَّةُ وَالْأَدَبُ وَالْجُودُ وَالْعَقْلُ؛ چهار خصلت است که انسان به وسیله آن به سروری و بزرگی می‌رسد: خویشتن‌داری در برابر گناه و ادب و بخشش و عقل».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در ششمین جمله حکمت آمیز می‌فرماید: «با روش عادلانه، دشمن مقهور و مغلوب می‌شود»؛ (وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِي).<sup>۳</sup>

«مُنَاوِي» به معنای «دشمن» از ریشه «مناوأة» به معنای «دشمنی» است، زیرا دشمن هنگامی موفق به کار خود می‌شود که دستاویزی پیدا کند. کسی که روش عادلانه دارد، دستاویزی به دست دشمن نمی‌دهد و همین باعث مقهور شدن اوست.

افزون بر این کسی که روش عادلانه‌ای دارد طرفداران زیادی در میان مردم پیدا می‌کند و آن کس که طرفداران زیاد دارد دشمنش مقهور می‌شود.

افزون بر همه اینها چنین کسی مورد الطاف الهی است و خداوند چنین بنده عدالت‌پیشه‌ای را در برابر دشمنانش تنها نمی‌گذارد و او را پیروز می‌گرداند و به گفته شاعر:

دشمن به کین نشسته مولا نمی‌گذارد الطاف بی‌کرانش تنها نمی‌گذارد  
در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجَنَّةٌ بَاقِيَةٌ؛ عدالت سپر نگهدارنده و بهشت جاودان است».<sup>۳</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

در روایت دیگری از غررالحکم می خوانیم: «إِعْدِلْ تَدُمُ لَكَ الْقُدْرَةُ؛ عدالت پیشه کن تا قدرت تو پایدار ماند».<sup>۱</sup>

اصولاً عدالت اساس نظام تکوین و تشریح است، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ به وسیله عدالت و نظم، آسمان و زمین برپاست».

در حدیث دیگری نیز از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ؛ عدالت روح و حیات احکام است».<sup>۲</sup>

بنابراین کسی که روش عادلانه را در زندگی خود برگزیده است، هماهنگ با نظام هستی و همگام با شریعت اسلام است و چنین کسی به یقین بر دشمنانش پیروز می شود.

در ذیل خطبه ۲۱۶ نیز شرحی در این زمینه داشتیم.<sup>۳</sup> در هفتمین و آخرین جمله این کلام حکیمانه می فرماید: «با حلم و بردباری در برابر سفیهان، یاوران انسان بر ضد آنها زیاد می شوند»؛ (وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ).

شبهه همین معنا در حکمت ۲۰۶ گذشت.

بی شک در هر جامعه ای افراد سفیه و کم خردی هستند که کار آنها خرده گیری بر بزرگان و گاه پرخاشگری است و هرگونه درگیری با آنان سبب وهن افراد باشخصیت و جرأت و جسارت سفیهان می گردد، بنابراین بهترین روش در مقابل این گونه افراد همان گونه که در آیات فراوانی از آیات قرآن مجید آمده و در کلام نورانی بالا اشاره شد، بردباری و تحمل و بی اعتنایی به گفتار و سخنان

۱. غررالحکم، ج ۷۷۶۰.

۲. همان، ج ۱۷۰۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۸، ص ۲۴۵.

آنهاست. از آنجا که آنها حریم افراد باشخصیت را می‌شکنند و جسورانه سخن می‌گویند، این تحمل و بردباری سبب می‌شود چهرهٔ مظلومیت به خود بگیرند و مردم فهمیدهٔ جامعه به یاری آنها بر ضد سفیهان و بی‌خردان برخیزند و آنها را ساکت کرده بر جای خود بنشانند.

سیرهٔ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و بسیاری از بزرگان دینی همین بوده است.

حقیقت «حلم» همان‌گونه که در حدیثی از امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «كَظْمُ الْغَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ» است یعنی حلم فروبردن غضب و تسلط بر نفس خویش است به گونه‌ای که عکس‌العملی نشان ندهد.<sup>۱</sup>

در زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها خوانده‌ایم که افراد نادان و جسوری خدمتش می‌رسیدند و تعبیرات ناروایی نثار می‌کردند و حتی گاه با شخص حضرت درگیر می‌شدند؛ اما آن حضرت تحمل می‌کرد و به حل مشکلاتشان می‌پرداخت. داستان امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام و آن مرد شامی نیز معروف است.

در کتاب اسد الغابه در سرگذشت «قیس بن عاصم» مردی که بزرگ قبیلهٔ خود و مورد احترام رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود می‌خوانیم: «او بسیار به حلم و بردباری مشهور بود؛ از جمله این که «احنف بن قیس» صحابی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: من حلم را از «قیس بن عاصم» آموختم؛ روزی دیدم در کنار خانه‌اش نشسته و بر غلاف شمشیرش تکیه کرده بود و برای قومش سخن می‌گفت. ناگهان مردی را دست بسته همراه با بدن مقتولی نزد او آورده گفتند: این مرد دست بسته فرزند برادر توست که فرزندت را کشته است. «احنف» می‌گوید: «قیس» کلام خود را قطع نکرد تا زمانی که تمام شد بعد رو به فرزند برادرش که قاتل بود کرد و گفت: ای پسر برادر! کار بسیار بدی کردی، خدا را عصیان نمودی، رَحِمَتِ را قطع

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۲.

کردی و پسر عمویت را کشتی و در واقع تیر به پیکر خود زدی و از گروه یارانت کاستی. سپس فرزند دیگری داشت به او گفت: بر خیز بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و یکصد شتر به عنوان دیه فرزند به مادرت بده چرا که او در این دیار غریب است.<sup>۱</sup>

علما و بزرگان دین نیز این روش را از پیشوایان معصوم آموخته بودند؛ در حالات یکی از فقهای بزرگ نجف نقل می‌کنند: روزی شخصی نیازمند و خشمگین، نامه بسیار توهین آمیزی به او نوشته بود که من می‌خواهم سرپناهی تهیه کنم و باید نصف قیمت آن را شما پردازید. آن فقیه برجسته نامه توهین آمیز و هتاکانه را خواند بعد بی آنکه عکس العمل نامناسبی نشان بدهد به دوستان حاضرش فرمود: اگر ما نصف سرپناه او را تهیه کنیم، نصف دیگرش را چه کسی تهیه می‌کند.<sup>۲</sup>

البته در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَفَى بِالْحِلْمِ ناصِراً وَإِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِماً فَتَحَلَّمْ؛ برای یاری انسان، حلم و بردباری کافی است و اگر واقعا بردبار نیستی خود را به صورت بردباران در آور.»<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از مولا امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ؛ زیبایی انسان در حلم اوست.»<sup>۴</sup>

اشتباه نشود. حلم این نیست که انسان بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه کند و بدی‌هایی را که به او شده به خاطر بسپارد تا به موقع خود انتقام گیرد. در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَى؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی اقدام به کاری نکند

۱. أسد الغابه، ج ۴، شرح حال «قیس بن عاصم».

۲. این رخداد مربوط به مرحوم آیه الله سید عبدالهادی شیرازی است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴. غررالحکم، ج ۶۳۹۲.

و به هنگام توانایی انتقام گیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی عفو کند.<sup>۱</sup>

این سخن را با داستان دیگری از حلم امیرمؤمنان علیه السلام پایان می‌دهیم. بعد از جنگ جمل «صفیه» دختر «عبدالله خزاعی» رو به امیرمؤمنان علیه السلام کرد و گفت: خدا زنانت را بی شوهر کند آن‌گونه که زنان ما را بی شوهر کردی، بچه‌هایت را یتیم کند آن‌گونه که فرزندان ما را یتیم کردی. جمعی برخاستند که به او حمله کنند. امیرمؤمنان فرمود: «دست از این زن بردارید» آنها دست نگه داشتند. کسانی که سخن آن زن را شنیده بودند از حلم علی علیه السلام نسبت به او تعجب کردند.<sup>۲</sup> در ذیل حکمت ۲۰۶ شرح بیشتری در مورد مسئله «حلم» آمده است.

\* \* \*

۱. غررالحکم، ج ۶۴۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۳. این روایت به طور مشروح‌تری در ذیل نامه ۱۴ در جلد نهم از همین کتاب آمده است.





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنْ سَلَامَةَ الْأَجْسَادِ!

امام علیؑ فرمود:

در شگفتی که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: در کتاب الحکم المنثوره این کلام نورانی با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «بِأَعْجَابٍ مِنْ عَفْلَةِ الْحُسَّادِ...» و نیز در غرر الحکم با این تفاوت نقل شده: «عَجِبْتُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ» و تردید نیست که آن دو این کلام حکیمانه را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).



## شرح و تفسیر

### حسد دشمن سلامتی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات حسد اشاره کرده می‌فرماید: «در شگفتم که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند»؛ (الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنِ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!).  
«حُسَّاد» جمع «حسود» است.

روشن‌ترین تفسیر برای گفتار حکیمانه بالا آن است که حسد روح و قلب انسان را می‌فشارد و بر اثر این فشار، انسان بیمار می‌شود و گاهی از شدت حسد دق می‌کند و می‌میرد، زیرا می‌بیند شخص محسود دارای نعمت‌های مختلفی است. هرچه نعمت او بیشتر می‌شود، غم و اندوه حسود فزون‌تر می‌گردد. گاه به حالت افسردگی کشیده می‌شود و گاه به بیماری جسمانی مبتلا می‌گردد، زیرا رابطه روح و جسم به اندازه‌ای است که ناراحتی‌های روحی فوراً در جسم اثر می‌گذارد و سلامت انسان را مختل می‌کند.

بنابراین حسودان آرزو می‌کنند نعمت شخصی که مورد حسد است زائل گردد؛ خواه این نعمت مقام باشد یا مال و ثروت. در حالی که با حسد خویش نعمتی را که از آن نعمت‌ها بزرگتر است از دست می‌دهند و آن نعمت سلامتی است که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند. اگر تمام دنیا را به کسی بدهند؛ ولی مبتلا به بیماری سرطان یا فلج و از کارافتادگی دست و پا و سر و صورت باشد

کمترین ارزشی برای او ندارد و اگر همه چیز را از او بگیرند و سلامتی را به او باز گردانند به یقین خوشحال خواهد شد.

آری. بعد از ایمان و عقل که از نعمت‌های معنوی است برترین نعمت مادی سلامت جسم است که حسود آن را به آسانی از دست می‌دهد.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه معنای دیگری برای این کلام مولا ارائه کرده‌اند که بسیار بعید به نظر می‌رسد و آن این که امام علیه السلام می‌فرماید: چرا حاسدان نسبت به مال و جاه دیگران حسادت می‌ورزند؟ چرا نسبت به سلامتی آنها که از مال و جاه برتر است حسودی ندارند؟ این در واقع کنایه از اهمیت نعمت سلامتی است.

روشن است که هدف مولا این نیست، زیرا معنای این سخن آن می‌شود که حسودان را تشویق کنیم بر سلامتی دیگران حسادت بورزند. از سویی دیگر حسادت در جایی است که انسان فاقد نعمتی باشد و دیگری را واجد آن بداند و با توجه به این که حاسدان غالباً از سلامت برخوردارند، حسادت نسبت به سلامتی دیگران معنا ندارد.

آنچه تفسیر اول را تأیید و تثبیت می‌کند روایات فراوانی است که در نهج‌البلاغه یا کتب دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است. از جمله در حکمت ۲۵۶ می‌خوانیم: «صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلْبَةِ الْحَسَدِ؛ صحت بدن بر اثر کمی حسد حاصل می‌شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌فرماید: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَغَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَيَمْرِضُ جِسْمَكَ؛ حسد جز زیان و خشمی که قلب تو را سست می‌کند و بدنت را بیمار می‌سازد به بار نمی‌آورد».<sup>۲</sup>

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

در حدیث دیگری نیز از آن حضرت آمده است: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ حسود هرگز به آسودگی نمی‌رسد».<sup>۱</sup>

آفات حسد منحصر به این مورد نیست گرچه این مورد بسیار مهم است. یکی دیگر از آفات حسد آن است که تلاش و کوشش و نیروی انسان را به جای این که به جنبه‌های مثبت سوق دهد در جنبه‌های منفی نابود می‌کند به گونه‌ای که اگر تلاشی را که برای زوال نعمت الهی از دیگری به کار می‌گیرد جهت به دست آوردن برای خویش به کار می‌گرفت چه بسا از محسود هم برتر و بالاتر می‌شد. از این گذشته، حسد ممکن است به ایمان و توحید انسان لطمه بزند، زیرا حسود در اعماق دلش خدا را در تقسیم نعمت‌ها حکیم نمی‌شمارد، زیرا اگر قسمت الهی را روی حکمت می‌دانست و به آن راضی بود در دام حسد گرفتار نمی‌شد.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ.

امام علیؑ فرمود:

طمع‌کار در بند ذلت گرفتار است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها چیزی که در اینجا آورده این است که می‌گوید این کلام حکمت‌آمیز در مختارات جاحظ آمده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).





## شرح و تفسیر

### اسیران ذلت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات طمع اشاره کرده، می‌فرماید: «طمع کار در بند ذلت گرفتار است»؛ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ).

«وَتَاق» به معنی بند و زنجیری است که اسیر و یا حیوانی را با آن می‌بندند. شبیه این سخن همان است که در حکمت ۱۸۰ گذشت که فرمود: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بندگی جاویدان است» نیز در حکمت ۲۱۹ خواندیم که امام می‌فرمود: «قربانگاه عقل‌ها غالباً در زیر نور خیره‌کننده طمع‌هاست».

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد طمع معمولاً به معنای علاقه شدید به چیزی است که فوق استحقاق انسان و غالباً به دست دیگران است شخص طمع‌کار برای به دست آوردن آن باید در مقابل این و آن خضوع کند و طناب ذلت بر گردن خویش نهد، شاید به مقصود برسد و شاید هم نرسد.

به تعبیر دیگر طمع ریسمانی نامرئی است که انسان بر گردن خود می‌نهد و سر آن را به دست کسی که از او طمع دارد می‌سپارد و همچون برده یا حیوانی در اختیار او قرار می‌گیرد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که انسان را از همگان بی‌نیاز و عزت و کرامت او را حفظ می‌کند.

اضافه بر این‌ها، اموال و مقامات و اشیایی که مورد طمع طمعکاران است در

بسیاری از موارد دست نیافتنی است، به همین دلیل طمع کار برای رسیدن به آن عمری دست و پا می‌زند و چه بسا ناکام از دنیا برود در حالی که سرمایه عمر خود را بیهوده از دست داده نه به مقامی در دنیا رسیده و نه در پیشگاه خدا منزلتی دارد.

در حدیث معروفی که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی آورده است، می‌خوانیم: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ؛ کسی که قناعت پیشه کند عزیز می‌شود، و کسی که طمع بورزد ذلیل خواهد شد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان می‌خوانیم: «عِنْدَ غُرُورِ الْأَطْمَاعِ وَالْآمَالِ تَنَخُّدُ عُقُولُ الْجُهَّالِ وَتَخْتَبِرُ أَلْبَابُ الرِّجَالِ؛ به هنگام فریب طمع‌ها و آرزوها عقول جاهلان گرفتار می‌شود و عقل مردان بزر در آزمون قرار می‌گیرد».<sup>۲</sup>

در حکمت ۲۷۵ نیز خواهد آمد که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدُ غَيْرِ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرِ وَفِيٍّ؛ طمع آدمی را به سرچشمه آب وارد می‌کند و بی‌آنکه او را سیراب کرده باشد باز می‌گرداند، طمع ضامنی است که هرگز به عهد خود وفا نمی‌کند».<sup>۳</sup>

این سخن را با شعر مشهوری که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه آورده پایان می‌دهیم:

طَمِعْتَ بِلَيْلِي أَنْ تُرَبِّعَ وَإِنَّمَا  
تَقَطَّعَ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ الْمُطَامِعُ

به لیلا طمع ورزیدی که نظر لطفی به تو کند (و این اشتباه بود) آری گردن مردان را طمع‌ها قطع می‌کند.

\*\*\*

۱. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲. غررالحکم، ج ۶۲۲۲.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۷۵.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ،

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود:

ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: نخستین بار این سخن را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و همه محدثان آن را از آن حضرت نقل کرده‌اند و امام علیه السلام که باب مدینه علم نبی بوده همین سخن را در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود. سپس می‌افزاید: کافی است که به امالی صدوق و عیون اخبار الرضا علیه السلام و خصال و تاریخ بغداد و امالی شیخ طوسی مراجعه شود که از طرق کثیره این حدیث به وسیله امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).



## شرح و تفسیر

### حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این کلام نورانی خود، که بر گرفته از کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله است حقیقت ایمان کامل را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده است، هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود: «ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ عليه السلام: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ).

در واقع ایمان درختی است که ریشه آن شناخت خدا و پیامبر اکرم و پیشوایان دین و معاد است و به دنبال آن بر زبان ظهور پیدا می‌کند و ثمره این شجره طیبه انجام وظایف الهی است، بنابراین کسانی که در انجام وظایف کوتاهی می‌کنند ایمانشان ناقص است و از دو حال خارج نیست یا گرفتار ضعف ایمانند و یا هوا و هوس چنان بر آنها غالب شده که از تجلی ایمان در عمل پیش‌گیری می‌کند. ابن ابی‌الحدید در اینجا به نفع مذهب معتزله استفاده کرده می‌گوید: آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده عین چیزی است که معتزله اهل سنت به آن معتقدند که عمل به ارکان و انجام واجبات (و ترک محرمات) را در مفهوم ایمان داخل می‌دانند و آن کس که عمل نکند نمی‌توان نام مؤمن بر او نهاد، هرچند با قلب پذیرفته و با زبان اقرار کرده باشد و این بر خلاف اعتقاد اشعری‌ها از اهل سنت و امامیه است.

ولی ابن ابی‌الحدید از این نکته غافل شده است که امامیه، اسلام و ایمان را متفاوت می‌دانند؛ کسی که شهادتین را ابراز کند و یقین به خلاف‌گویی او نداشته باشیم در زمره مسلمانان است و جان و مال و خونس محفوظ، ذبیحه او حلال و ازدواج با او مباح است؛ امامیه آن را به معنای اقرار به شهادتین و اقرار به امامت ائمه دوازده‌گانه می‌دانند و برای آن درجاتی قائلند؛ بعضی دارای درجات پایین، بعضی درجات متوسط و بعضی درجات عالی هستند و آنچه در کلام امام علیه السلام آمده اشاره به درجه عالی ایمان است.

از آن بالاتر چیزی است که قرآن مجید در اوائل سوره «انفال» بیان کرده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. \* آنها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. \* (آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی والا نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی پرارزش است».<sup>۱</sup>

از این سه آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان کامل علاوه بر اعتقاد قلبی و عمل به ارکان مسائل دیگری را نیز شامل می‌شود؛ از جمله این که هنگامی که نام خدا برده می‌شود دل لرزان گردد و احساس مسئولیت کند و هنگامی که آیات قرآن بر او خوانده شود ایمانش رشد یابد و اینها اموری است که حتی معتزله نیز آن را شرط ایمان نمی‌دانند و جالب این‌که در دو مورد از این آیات واژه حصر به کار برده است در ابتدا می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ...»؛ مؤمنان تنها

۱. انفال، آیه ۲-۴.

اینها هستند که دارای این صفات پنج‌گانه می‌باشند» و در پایان آیه می‌فرماید: «﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾؛ مؤمنان حقیقی فقط آنها هستند» و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که ایمان دارای درجات متفاوت و مختلفی است.

اضافه بر این در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت آمده است می‌خوانیم: هنگامی که درباره ایمان سؤال کردند در جواب فرمودند: «الإيمان أن يُطاع الله فلا يُعصى؛ ایمان آن است که انسان خدا را اطاعت کند پس هیچ معصیتی به جا نیاورد. (این تعبیر معاصی کبیره و صغیره را هر دو شامل می‌شود).<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از همان امام (امام صادق علیه السلام) آمده است که در برابر این سؤال که آیا ایمان عمل است یا قول بدون عمل (اعتراف به شهادتین) امام علیه السلام فرمود: «الإيمان عمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ ایمان تمامش عمل و قول بخشی از آن عمل است». <sup>۲</sup>

از این تعبیرها استفاده می‌شود که ایمان، اطلاقات مختلفی دارد؛ گاه به حد اقل آن اشاره شده و گاه به حد اکثر و گواه آن حدیث معروفی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «الإيمانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ فَأَلْمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُوذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ ایمان ده درجه دارد. مقداد در درجه هشتم، ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم قرار داشتند». <sup>۳</sup> (البته ایمان انبیا و اوصیای معصوم حساب دیگری دارد).

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غِنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِنَاةِ ذَهَبِ ثَلَاثًا دِينِهِ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَّ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُغْبَهُ، وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ، وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است و آن کس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است و کسی که در برابر ثروتمندی به علت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است! و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده است که آیات خدا را استهزاء می کرده و آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی کند و آرزویی که هیچ گاه به آن نخواهد رسید!

→ در کتاب مصادر در ذیل این کلام نورانی آمده است که ابن جوزی در تذکرة الخواص و کراجکی در کنزالفوائد آن را با اضافه‌ای آورده‌اند. (که نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته‌اند) به علاوه این جمله‌های حکیمانه به صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف دیگری آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۳).

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار این کلام حکیمانه را با تفاوتی از «تفسیر عیاشی» که قبل از مرحوم سید رضی بوده نقل می‌کند، تحت این عنوان که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: در تورات چنین نوشته شده است... آن‌گاه این حدیث را با تفاوت و اضافاتی بیان فرموده. (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۶، ح ۲۱).

## شرح و تفسیر

### نتایج غم‌انگیز پنج صفت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به پنج رذیله اخلاقی و آثار سوء آن اشاره کرده نخست می‌فرماید: «کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است»؛ (مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا).

با توجه به این که آنچه در عالم رخ می‌دهد به اراده خداست و معنای توحید افعالی همین است که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» بنابراین اگر بر اثر حوادثی بخشی از امکانات دنیوی ما از دست برود در واقع قضای الهی بوده و اگر کسی به سبب آن اندوهگین گردد در واقع به قضای الهی خشمگین شده است.

به تعبیر دیگر، گاه ضررها و زیان‌ها و حوادث نامطلوب بر اثر کوتاهی‌ها و ندانم‌کاری‌های خود ماست که باید خود را درباره آن ملامت کنیم و گاه بر اثر اموری است که خارج از اختیار ماست و این همان چیزی است که به عنوان قضای الهی تعبیر می‌شود. اندوهگین شدن برای این امور در واقع اظهار ناراحتی در برابر قضای الهی است.

از سوی دیگر توجه به این حقیقت که انسان باید در برابر قضای الهی تسلیم باشد دو اثر مثبت در انسان دارد: نخست موجب آرامش روح انسان است و دیگر این که یأس و نومیدی را از انسان دور می‌دارد و وی را از حالت انفعالی دور ساخته به سوی آینده‌ای بهتر حرکت می‌دهد.

در قرآن مجید در سوره «توبه» می خوانیم: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَحَدْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ \* قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم». و (از نزد تو) باز می گردند در حالی که خوشحالند! \* بگو: «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است؛ او پشتیبان و سرپرست ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»<sup>۱</sup>

دشمنان اسلام اصرار داشتند که مسلمانان و شخص پیامبر را در برابر حوادثی که رخ می دهد ناراحت کنند، لذا هنگامی که مصیبتی برای مسلمانان پیش می آمد اظهار خوشحالی می کردند و آن را دلیل بر عدم حقانیت اسلام می گرفتند. خداوند به پیغمبر گرامی اش می فرماید: «بگو این حوادث قضای الهی است او مولای ماست (و برای ما غیر از نیکی نمی خواهد و به همین دلیل ما بر او توکل می کنیم). این منطق منافقان را مأیوس و دوستان را امیدوار می کرد.

البته طبیعی است که انسان با از دست دادن مال و ثروت یا مقام و فرزند و امثال آن غمگین می شود؛ ولی برای مؤمن این غمگینی امر موقتی است؛ هنگامی که در قضای الهی فکر کند و به این نکته توجه نماید که خداوند هم حکیم است هم رحمان و رحیم است و چیزی جز خیر بندگان را نمی خواهد در این حال غم و اندوه فروکش می کند و جای خود را به رضا و تسلیم می دهد. در دومین جمله حکیمانه می فرماید: «و آنکس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است»؛ (وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ).

این جمله در واقع جمله سابق را تکمیل می کند، زیرا حوادث تلخ گاه به

۱. توبه، آیه ۵۰ و ۵۱.

شکل ضرر و زیان خودنمایی می‌کند و گاه به صورت مصیبت؛ آن کس که ایمان و توحیدش کامل است می‌داند در این مصائب نیز حکمت‌ها و رحمت‌هایی است و به همین دلیل زبان به شکایت نمی‌گشاید که اگر زبان به شکایت بگشاید در واقع از خداوندی که این مصیبت را مقدر کرده شکایت کرده است.

البته همان‌طور که در بالا گفتیم اینها مربوط به ضررها و مصائبی است که خود ساخته نباشد، بلکه از دایره اختیار ما بیرون باشد.

جالب این‌که بعضی برای این‌که زبان به شکایت بگشایند چرخ گردون را مخاطب قرار می‌دهند و زمانه را نفرین می‌کنند که نمونه‌های آن در اشعار شعرا و نثر نویسندگان فراوان است؛ اما اگر درست آن را بشکافیم گاهی این شکایت به شکایت از پروردگار باز می‌گردد.

همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ؛ زمانه را دشنام ندهید، زیرا این همان خداوند است (که با این تعبیر بیان شده است)».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «لَا تَسِبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَيَرْجِعَ إِلَيْكُمْ؛ بادها را دشنام ندهید زیرا از طرف خدا مأمورند و نه کوه‌ها و نه ساعت‌ها و نه روزها و شب‌ها را که اگر این کار را کنید مرتکب گناه شده‌اید و آن لعن و نفرین، به خود شما باز می‌گردد».<sup>۲</sup>

البته گاه انسان برای جلب آرامش مصیبت خود را با دوستان مؤمن در میان می‌گذارد تا آن‌ها به او تسلی دهند، این ضرری ندارد؛ ولی گاه نزد غیر آنها شکایت می‌کند که این کار، زیان‌بار است.

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۴۴.

البته شکایت کردن به درگاه خداوند نه تنها عیبی ندارد، بلکه نوعی دعا و تضرع و درخواست از اوست و در دعاهای معصومان هم آمده است، همان‌گونه که یعقوب پیغمبر بعد از آنکه یوسف و بنیامین را از دست داد در برابر سرزنش افراد گفت: «**قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**»؛ گفت: من غم و اندوهم را تنها به خدا شکوه می‌کنم؛ و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید!»<sup>۱</sup>

نیز در مناجات دوم از مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «**إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً**».

سپس در سومین گفتار حکیمانه می‌افزاید: «کسی که در برابر ثروتمندی به علت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است»؛ «**وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لَغِنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينِهِ**».

در این‌که چگونه تواضع کردن در برابر ثروتمندی برای غنای او سبب می‌شود که دو سوم دین انسان بر باد رود، توجیهاات فراوانی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است.

۱. همان‌گونه که در حکمت ۲۲۷ گذشت، ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می‌کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق‌آمیزش در هم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است، بنابراین دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده، هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.<sup>۲</sup>

۲. کمال نفس انسانی به وسیله علم و عفت و شجاعت است و کمال قوه

۱. یوسف، آیه ۸۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۹.

شهوانی به داشتن عفت و کمال قوه غضبی به داشتن شجاعت است و از آنجا که فروتنی در مقابل ثروتمند برای ثروتش موجب علاقه زیاد به دنیا و خارج شدن از فضیلت عفت می‌شود و همچنین سبب بیرون رفتن از دایره حکمت و دانش است که باید هر چیز را به جای خود بگذارد به این ترتیب دو رکن از ارکان سه‌گانه فضیلت و کمال انسانی از بین می‌رود.<sup>۱</sup>

ولی این توجیه قابل نقد است، زیرا چنین کسی فضیلت سوم او که شجاعت است نیز برای این خضوع ذلیلانه از بین می‌رود، بنابراین هر سه رکن فضیلت از میان رفته است.

۳. توجیه سوم این است که منظور از دو ثلث، بخش اعظم دین است که مجازاً اطلاق دو ثلث بر آن شده، زیرا انسانی که در برابر غیر خدا برای غنایش تواضع می‌کند و او را در واقع روزی‌رسان خود می‌پندارد آلوده به شرک شده است و می‌دانیم که توحید، اعظم بخش‌های دین است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که آیه شریفه «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ...» (بنابر این،) هرگز چشم خود را به مواهب مادی، که به گروه‌هایی از آنها دادیم، مدوز» نازل شد.<sup>۲</sup> پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان مشروحی فرمود؛ از جمله فرمود: «مَنْ أَتَىٰ ذَا مَيْسَرَةٍ فَتَخَشَّعَ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبٌ ثُلَاثًا دِينَهِ؛ کسی که نزد ثروتمندی برود و به امید استفاده آنچه او در اختیار دارد، در برابر او خضوع کند دو سوم دینش بر باد رفته است».

سپس امام صادق علیه السلام به راوی این روایت (مفضل بن عمر) فرمود: (در تفسیر این جمله) عجله نکن. کسی که نزد دیگری برود که دارای امکاناتی است و او را احترام و توقیر کند گاهی لازم است که چنین کاری را انجام دهد، زیرا می‌خواهد

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. طه، آیه ۱۳۱.

شکر نعمت را بگزارد (بنابراین چنین کسی دو ثلث دینش از بین نمی‌رود).<sup>۱</sup>  
 ۴. توجیه دیگر این است که لازمه خضوع در برابر غیر خداوند این است که انسان عمل خود را برای غیر خدا قرار داده باشد و بزرگ شمردن مال در واقع نشانه ضعف یقین است، بنابراین چیزی جز اقرار به زبان باقی نمی‌ماند.<sup>۲</sup>  
 این توجیه نیز قابل ایراد است، زیرا این‌گونه اشخاص معمولاً در مقابل اغنیا تعبیرات شرک‌آلودی می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: امید ما اول به خدا و بعداً به توست یا می‌گویند همه‌امید ما به توست، بنابراین هر سه بخش از دینش مطابق این توجیه از بین می‌رود.

بهترین توجیه همان است که در ابتدا گفته شد.

به هر حال شک نیست که تواضع در برابر ثروتمندان برای ثرویشان هم موجب ذلت تواضع‌کننده است و هم طغیان ثروتمندی که به او تواضع شده تا آنجا که گویی خود را روزی رسان می‌داند و دیگران را روزی‌خوار خودش و متأسفانه این رذیله اخلاقی در افراد بسیاری دیده می‌شود؛ اما در هر حال نباید احترام ثروتمندان مؤمن و صالح را به سبب خدماتشان به نیازمندان و جامعه اسلامی را مصداق این حدیث دانست؛ آن در واقع فضیلتی است و ادای حقی. آن‌گاه امام علیه السلام در چهارمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده که آیات خدا را استهزا می‌کرده است»؛ «وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا».  
 قرائت قرآن چندگونه است: گاه انسان مؤمن قرآن را تلاوت می‌کند و گوش جان به آیاتش می‌سپارد تا پیام خدا را از لابه‌لای آن بشنود و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد و به گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه متقیان: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۷۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۵۶، پاورقی شماره ۲.



أَقْدَامُهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَتَطَلَّعَتْ نَفْسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيْقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزگاران در دل شب بر پا می‌خیزند و قرآن را با تدبر قرائت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (به پادشاه‌های الهی) است با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می‌اندیشد و آن را نصب العین خود قرار می‌دهند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که بیم دهنده است گوش دل را برای شنیدن پیام آن باز می‌کنند و گویی صدای زبانه‌های آتش دوزخ با آن وضع مهییش در گوششان طنین انداز است»<sup>۱</sup>.

نیز به فرموده امام صادق علیه السلام در دعایی که قبل از تلاوت قرآن خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَقِرَائَتِي فِيهِ فِكْرًا وَفِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَارًا وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اَتَّعِظُ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَاجْتَنِبُ مَعَاصِيكَ؛ خداوندا! نگاه مرا به آیات قرآن عبادت و قرائتم را توأم با اندیشه و تفکرم را در آن مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که از مواعظ تو در آن پند می‌گیرد و از گناهانت پرهیز می‌کند»<sup>۲</sup>.

گروه دیگری آیات قرآن را تنها برای ثواب قرائت می‌خوانند بی‌آنکه به پیام‌هایش گوش فرا دهند.

گروه سوم نیز اضافه بر این به استهزای آیات می‌پردازند و اگر در سخن استهزا نکنند، عملاً استهزا دارند؛ آیات تحریم ربا را می‌خوانند ولی رباخواری می‌کنند، آیه تحریم غیبت را تلاوت می‌کنند ولی غیبت کردن کار همه روزه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

آنهاست و همچنین در برابر سایر پیام‌های قرآن. این‌گونه تلاوت نه تنها سبب نجات نیست، بلکه به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام سبب دخول در آتش جهنم است، چون قرآن را به صورت استهزا قولاً یا عملاً خوانده است و کسی که آیات قرآن را با استهزا بخواند مستحق آتش دوزخ است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسا کسانی که قرآن می‌خوانند و در همان حال قرآن آنها را لعنت می‌کند (چرا که هرگز به آن عمل نمی‌کنند)».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستانی از تاریخ بغداد نقل می‌کند که شخصی می‌گوید: من از کنار قبر «احمد بن طولون» (یکی از امرا و مؤسس دولت طولونیه در مصر و سوریه در قرن سوم هجری) عبور می‌کردم. پیرمردی را می‌دیدم که در کنار قبر او نشسته و قرآن می‌خواند بعد از مدتی او را ندیدم سپس به او برخورد کردم گفتم: تو همان شخص نبودی که در کنار قبر «احمد بن طولون» قرائت قرآن می‌کردی چرا رها ساختی؟ گفت: او خدمت‌هایی به من کرده بود و من دوست داشتم به جبران آن خدمت‌ها مدتی بر سر قبرش قرآن بخوانم گفتم: پس چرا رها کردی؟ گفت: شبی او را در خواب دیدم به من گفت: دوست دارم که این محبت را رها سازی و قرآن در کنار قبر من نخوانی. من به او گفتم چرا؟ گفت: هر آیه‌ای که می‌خوانی: ضربه‌ای بر من می‌کوبند و می‌گویند: آیا این آیه را نشنیدی (پس چرا عمل نکردی؟).<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود: «أَنْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَاِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ؛ تو تا آن زمان قرآن می‌خوانی که تو

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۱. این داستان علاوه بر تاریخ بغداد در کتاب «المنتظم» (ابن جوزی) ج ۱۲، ص ۲۳۳ نیز آمده است.

را از معصیت الهی باز دارد و اگر باز نداشت قرآن نخوانده‌ای».<sup>۱</sup>  
 سرانجام امام علیه السلام در آخرین جمله حکیمانه به آثار شوم دنیاپرستی اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی‌کند و آرزویی که هیچ‌گاه به آن نخواهد رسید»؛ (وَ مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطُّ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ هُمْ لَا يُعْبَهُ وَ حِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ).

«لَهَج» از ماده «لَهَج» (بر وزن کرج) به معنای وابستگی و شیفتگی به چیزی است.  
 «التَّاطُّ» از ماده «التیاط» به معنای چسبیدن است.

در این کلام حکیمانه امام علیه السلام رابطه حب دنیا را با سه ثمره شوم بیان فرموده است:

نخست این که دنیاپرستی همواره با غم و اندوه مستمر همراه است و چنان نیست که یک روز این غم و اندوه باشد و روز دیگر نباشد. (توجه داشته باشید که «غِبٌّ» به معنای یک روز در میان است و (لا یغِبُّ) به معنای همواره و مستمر می‌باشد.

دلیل آن روشن است: انسان دنیاپرست برای به چنگ آوردن دنیا و همچنین برای حفظ آن به کوشش فراوان و گذشتن از موانع زیادی احتیاج دارد که عبور از همه آنها بسیار مشکل است. به همین دلیل غم و اندوهی، پیوسته وجود او را احاطه می‌کند. آیا فلان بدهکار به موقع بدهی خود را می‌پردازد؟ آیا قادر به ادای فلان دین به موقع هست؟ آیا فلان تجارت سود می‌کند یا با شکست مواجه می‌شود و آیا مزارع و باغات من با خشکسالی و آفت روبه‌رو نمی‌شوند؟ و آیا فلان شریک به من خیانت نخواهد کرد؟ و امثال اینها که همچون کابوسی دائماً روح او را می‌فشارد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳ (مطابق نقل میزان الحکمة، ح ۵۲۰۱).

دومین اثر شوم دنیاپرستی حرص است. حرص به معنای زیاده‌طلبی بی دلیل و سیر نشدن از مال و جاه دنیاست. حرص به معنای این‌که:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه      همچنان در بند اقلیمی دگر  
بدهی است چنین حرصی آرامش را از انسان می‌گیرد و شب و روز او را به  
خود مشغول می‌کند.

بالاخره سومین پدیده شوم آن آرزوهای طول و دراز است که امام علیه السلام با جمله  
«لَا يُدْرِكُهُ» (آن را به دست نمی‌آورد) به آن اشاره فرموده است؛ آرزوهایی که  
گاهی چند برابر عمر آدمی برای رسیدن به آن نیز کفایت نمی‌کند، آرزوهای  
نامعقولی که به چنگ آوردن آن هزارگونه بدبختی و ذلت و گرفتاری دارد  
و آرامش انسان را بر هم می‌زند.

خوشا به حال قناعت پیشگان که نه آن اندوه بی‌پایان را دارند و نه آن حرص  
خطرناک شرربار و نه آرزوهای طولانی کشنده.

در حدیثی که از فاطمه دختر امام حسین از پدرش علیه السلام از جدش رسول  
خدا صلی الله علیه و آله نقل شده آمده است: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تَكْثِرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي  
الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَالْبَدْنَ؛ دنیاپرستی غم و اندوه انسان را زیاد می‌کند و زهد  
و قناعت در دنیا هم قلب را آرامش می‌بخشد و هم بدن را».<sup>۱</sup>

در حدیث پرمعنای دیگری نیز از آن حضرت در این زمینه می‌خوانیم: «أَنَا  
زَعِيمٌ بِثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا: بِفَقْرٍ لَا غِنَاءَ لَهُ وَبِشُغْلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَبِهِمْ وَحُزْنٍ لَا  
انْقِطَاعَ لَهُ؛ من ضامنم کسی که خود را بر دنیا بیفکند سه چیز را دریافت خواهد  
داشت: فقری که هرگز بی‌نیازی در آن نخواهد بود و گرفتاری که هرگز فراغتی  
ندارد و غم و اندوهی که هیچ‌گاه قطع نمی‌شود».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۱، ح ۶۵.

۲. همان، ص ۸۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا، وَسُئِلَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:  
 ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ.

امام علیؑ فرمود:

مُلک قناعت برای انسان کافی است و حسن خلق به عنوان نعمت و از امام علیؑ از

تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند

فرمود: «منظور قناعت است».<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: جمله اول در غررالحکم با اضافه‌ای نقل شده که در نهج البلاغه نیست (و نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته؛ ولی در غررالحکم موجود در نزد ما فقط جمله «کفی بالقناعة ملكاً» ذکر شده است). سپس اضافه می‌کند که جمله دوم که تفسیر حیات طیبه به قناعت است در بسیاری از کتب و تفاسیر از آن حضرت و از غیر آن حضرت نقل شده است. آن‌گاه اشاره به تفسیر علی بن ابراهیم، فخر رازی، کشاف و امالی شیخ طوسی و ادب الدین و الدنیای ماوردی و برهان سید بحرانی می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### حیات طیبیه

امام علیه السلام در این کلام نورانی به اهمیت قناعت و حُسن خلق اشاره می‌کند، می‌فرماید: «مُلک قناعت برای انسان کافی است و حُسن خلق به عنوان نعمت»؛  
(كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا).

سپس مرحوم سید رضی می‌افزاید: «از امام علیه السلام از تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند فرمود: «منظور از حیات طیبیه قناعت است»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم به زبان کنایه اشاره کرده است: نخست مُلک قناعت را برای انسان کافی می‌داند، زیرا کسی که به حد اقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به حاجت بردن نزد این و آن، آرامشی بر وجود او حکمفرماست و لذتی را که او از زندگی توأم با قناعت خود می‌برد هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد و به گفته شاعر: مُلک آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

تعبیر به «مُلک» (مملکت و کشور) اشاره به اهمیت فوق العاده قناعت است که گویی زندگی قانعانه معادل حکمرانی بر کشوری پهناور است.

همین معنا در ذیل گفتار حکیمانه ۵۷ به تعبیر دیگری گذشت، آنجا که فرمود:

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قِنَاعَتِ مَالِي اسْتِ كِه پايان نمی پذیرد» در خطبه قاصعه<sup>۱</sup> و موارد دیگر نیز کلامی از امام (علیه السلام) در فضیلت قناعت ذکر شده است. در حدیث پرمعنایی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ أَيَّاهَا؛ خدای متعال پیامبر خود را به فضایل اخلاقی اختصاص داده است. کسی که آن فضایل را داشته باشد خدا را به سبب آن شکر گوید و کسی که نداشته باشد از پیشگاه خداوند متعال آن را تقاضا کند».

راوی می گوید: از امام (علیه السلام) پرسیدم آن فضایل اخلاقی چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ تقوا و قناعت و صبر و شکیبایی و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت. (که مجموعاً دوازده صفت برجسته می شود)».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ؛ کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قناعت باشد از غنی ترین مردم است».<sup>۳</sup>

سعدی گویا از همین احادیث بهره گرفته که در گلستان خود از سائلی چنین نقل می کند که خطاب به گروهی از ثروتمندان چنین می گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخواستی. ای قناعت توانگرم گردان که برای تو هیچ نعمت نیست گنج صبر اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

۳. همان، ص ۱۲۹، ح ۹.



در تفسیر «قناعت» تعبیرات مختلفی در منابع لغت و تعبیرات بزرگان آمده که تضادی با هم ندارند:

بعضی قناعت را به معنای رضایت به آنچه خدا به انسان داده تفسیر کرده‌اند و برخی به راضی بودن به کمتر از نیازها و عده‌ای به رضایت به حداقل زندگی و گاه گفته‌اند قناعت آن است که انسان در برابر آنچه خدا به او داده است خشنود باشد و بیش از آن را طلب نکند و این همان حقیقتی است که بسیاری از بارهای زندگی را از دوش انسان بر می‌دارد.

این سخن را به یک حدیث قدسی که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۵ بحارالانوار آورده است پایان می‌دهیم: خداوند به داود و حی فرستاد ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم و مردم آن را در پنج چیز دیگر جست‌وجو می‌کنند و به آن نمی‌رسند. من علم را در گرسنگی (کم خوردن) و تلاش و کوشش قرار دادم و مردم آن را در شکمبارگی و راحتی می‌طلبند و به آن نمی‌رسند. من عزت را در طاعتم قرار دادم و آنها آن را در خدمت سلاطین جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند. غنا و بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم و آنها آن را در فزونی مال می‌طلبند و نمی‌یابند. رضایم را در مخالفت با نفس قرار دادم و آنها آن را در رضایت نفس جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند و راحتی و آسودگی را در بهشت قرار دادم و آنها آن را در دنیا می‌طلبند و به آن نمی‌رسند.<sup>۱</sup>

دومین نکته‌ای را که در اینجا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده همان حسن خلق است که آن را نعمتی مهم و با عظمت شمرده و به راستی حسن خلق هم نعمتی است در دنیا، چرا که قلوب مردم را به انسان متوجه می‌سازد و همه به عنوان انسانی با فضیلت به او می‌نگرند و هم مایه نجات وی در آخرت است، زیرا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلْبِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۱.

الْخُلُقُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد بهشت می شوند پرهیزگاری و حسن خلق است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ در ترازوی اعمال هیچ کس در قیامت چیزی بهتر از حسن خلق گذارده نمی شود»<sup>۲</sup>.

اما جمله اخیر امام علیه السلام اشاره به آیه شریفه ۹۷ سوره «نحل» است که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می بخشیم».

در تفسیر «حَيَاةً طَيِّبَةً» مفسران تعبیرات مختلفی دارند: بعضی آن را به قناعت آن‌گونه که امام علیه السلام در اینجا تفسیر فرموده، تفسیر کرده‌اند و برخی به عبادت توأم با روزی حلال و یا توفیق به اطاعت فرمان خدا و روشن است که این امور با هم منافاتی ندارد و حیات طیبه همه آنها مخصوصاً قناعت را شامل می شود، زیرا قناعت، انسان را بی نیاز از مردم و آزاد از پیچ و خم‌های زندگی ثروتمندان می سازد و فرد می تواند آسوده خاطر و سربلند زندگی کند.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۹۹، ح ۲.

## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى،  
وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

باکسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی‌نیاز شدن مؤثرتر  
و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام نورانی در غررالحکم و در ربیع الابرار (زمخشری) با تفاوت‌هایی آمده است که نشان می‌دهد آنها آن را از منابع دیگر گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### با چنین کسی شریک شوید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از طرق تحصیل غنا اشاره کرده می‌فرماید: «با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی‌نیاز شدن مؤثرتر و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است»؛ (شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ).

بعضی از مفسران، این کلام حکیمانه را بر حقیقت داشتن بخت و اقبال حمل کرده و گفته‌اند: چیز مرموزی به نام بخت و اقبال وجود دارد که در بعضی هست و در برخی نیست. آنها که دارای بخت خوب و شانس و طالع‌اند به هر کجا روی آورند با موفقیت روبرو می‌شوند، درها به رویشان گشوده و گره‌ها باز می‌شود و مشکلات حل می‌گردد و موانع برطرف می‌شود. گویی زندگی را نوعی بخت‌آزمایی پنداشته‌اند که عده‌ای بدون هیچ دلیل منطقی پیروزی‌های مهمی پیدا می‌کنند و عده‌ای باز بدون هیچ دلیلی محروم می‌شوند. همان‌گونه که در بعضی از شروح نهج‌البلاغه آمده که بعضی گفته‌اند: بخت به منزلهٔ مردی نابینا و گنگ و کر است که در برابر او مقداری جواهرات و سنگ‌ریزه باشد و او با هر دو دستش بی‌حساب آنها را به سوی حاضران پرت کند، گروهی بی‌دلیل جواهرات را به چنگ می‌آورند و گروه دیگری سنگ‌ریزه‌ها را. در حالی که این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد.

درست است گاهی پاره‌ای از تصادف‌ها سبب پیشرفت بعضی از اشخاص نالایق و عقب‌ماندگی برخی از افراد لایق می‌شود؛ ولی اینها را باید استثنایی دانست. اساس پیشرفت بر تلاش و کار و مدیریت و نظم و تدبیر است. ممکن است بعضی عوامل موفقیت و پیروزی اشخاص بر ما روشن نباشد ولی به یقین آنها که موفقیت بیشتری در امور اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی و مانند آن را پیدا می‌کنند دارای امتیازاتی هستند که دیگران ندارند؛ خواه این امتیازات برای ما روشن شده باشد یا نه و این که امام علیه السلام می‌فرماید: با کسانی که روزی به سوی آنها روی آورده شریک شوید، ممکن است اشاره به همین عوامل موفقیت و بهره‌گرفتن از مدیریت و لیاقت‌های آنها باشد و به این ترتیب مسئله اقبال و شانس از جنبه خرافی بیرون می‌آید و به صورت مستدل و منطقی خودنمایی خواهد کرد.

مرحوم کمره‌ای در ادامه بحث منهاج البراعة در ذیل این کلام حکیمانه، این گفتار امام علیه السلام را اشاره به استفاده کردن از یک اصل اقتصادی مهم می‌داند که ممالک پیشرفته از آن بهره می‌برند، وی می‌گوید: آنها اساس کار اقتصادی خود را بر تأسیس شرکت‌ها و تعاون در فعالیت‌های اقتصادی گذارده‌اند.

سپس می‌افزاید: یک دست به یقین کوتاه است و هر انسانی آمادگی برای بخشی از فعالیت‌های ثمربخش دارد؛ اما هنگامی که گروهی دست به دست هم بدهند و استعدادها و تخصص‌های خود را بسیج کنند، عوامل تأثیرگذار بیشتر می‌شود و سود بیشتر خواهند برد.<sup>۱</sup>

البته آنچه مرحوم کمره‌ای گفته صحیح است؛ ولی کلام امام علیه السلام ناظر به اصل شرکت نیست، بلکه امام علیه السلام می‌فرماید: با آنهایی که در زندگی اقتصادی خود موفقیت بیشتری پیدا کرده‌اند شرکت کنید و از عوامل موفقیت آنها بهره‌مند شوید.

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۲۹۹.

از آنچه گفته شد پاسخ بعضی از سخنان مرحوم «مغنیه» که در شرح نهج البلاغه اش آورده روشن می شود و نیازی به ذکر آن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُخَالِطُوا وَلَا تُعَامِلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي الْخَيْرِ؛ دوستی و معامله نکنید مگر با کسانی که در خیر و نیکی پرورش یافته اند».<sup>۱</sup>

\* \* \*





# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ: الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ: التَّفَضُّلُ.

امام علیؑ در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ فرمود:

عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی

بیشتر (از حد انصاف) است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه به صورت روایاتی در کتب جمعی از بزرگان که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند آمده؛ از جمله در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) که به صورت سؤال و جوابی ذکر شده و در معانی الاخبار صدوق (متوفای ۳۸۱) به صورت مشروح‌تری آمده است و همچنین در تفسیر عیاشی (متوفای ۳۲۰) ذکر شده و کسانی که بعد از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده‌اند فراوانند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### تفاوت میان عدالت و احسان

امام علیه السلام در این گفتار پربارش به تفسیر آیه ۹۰ سوره «نحل»: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ اشاره کرده می‌فرماید: «عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی بیشتر (از حد انصاف) است»؛ (فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ).

خداوند در این آیه شریفه به سه چیز امر و از سه چیز نهی کرده است، می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان و کمک به خویشاوندان فرمان و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند» و در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به شما اندرز می‌دهد تا متذکر شوید»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

این آیه دربرگیرنده یکی از جامع‌ترین برنامه‌های اجتماعی بشر است که هر گاه جامه عمل به خود بیوشد، امنیت و آرامش بر او حکمفرما می‌شود. در این که میان عدل و احسان چه تفاوتی است مفسران احتمالات فراوانی ذکر کرده بعضی گفته‌اند: عدل ادای واجبات و احسان انجام مستحبات است برخی دیگر عدل را توحید و احسان را ادای واجبات می‌دانند و عده‌ای عدالت را به معنای هماهنگی

ظاهر و باطن و احسان را به معنای برتری باطن نسبت به ظاهر دانسته‌اند. این تفسیر نیز از سوی گروهی عنوان شده که عدالت مربوط به جنبه‌های عملی و احسان مربوط به جنبه‌های گفتاری است.

ولی از همه این تفسیرها بهتر همان است که در کلام امام علیه السلام آمده که عدل را به معنای انصاف تفسیر فرموده، زیرا رعایت انصاف آن است که حق کسی را به او پردازند (و به نظر می‌رسد که این واژه از ماده «نصف» گرفته شده زیرا هرگاه انسان در حقوق مشترک آن را تنصیف کند رعایت عدالت را به طور کامل کرده است). سپس این واژه به معنای هرگونه عدالت آمده است.

«احسان» همان‌گونه که از مفهوم آن استفاده می‌شود، نیکی کردن به دیگران است و این نیکی همان تفضل است که امام علیه السلام در کلام بالا فرموده است.

بدون شک برقرار شدن نظم جامعه انسانی بدون عدل و انصاف و احسان و تفضل امکان‌پذیر نیست، زیرا ترک عدالت و انصاف سبب خشم کسانی می‌شود که حقوقشان پایمال شده و طبعاً برمی‌خیزند و نظم جامعه را به هم می‌ریزند و ای بسا منجر به خون‌ریزی‌های وسیعی گردد.

در مورد «احسان» بسیار می‌شود که تنها با استفاده از اصل عدالت و انصاف مشکلات جامعه حل نمی‌گردد؛ مثلاً سیل عظیمی آمده و خانه‌های فراوانی را ویران کرده و یا زلزله شدیدی رخ داده و منجر به ویرانی‌های وسیعی شده است در اینجا نمی‌توان تنها با استفاده از حقوق واجب و حتی مالیات‌های معمولی مشکلات را حل کرد. اینجاست که اصل احسان و تفضل باید به میدان آید و نیکوکاران دامن همت به کمر بزنند، ویرانی‌ها را آباد و ضایعات را جبران و مشکلات ناشی از حوادث را حل کنند.

گاه در یک خانواده نیز مشکلاتی به وجود می‌آید مثلاً شوهر در حادثه‌ای از دنیا می‌رود و اطفال صغیر او باقی می‌مانند. اینجاست که باید افراد فامیل صرف

نظر از اصل عدالت به سراغ احسان و تفضل بروند و ایتم را تحت حمایت خود قرار دهند و مشکلات آن خانواده را حل کنند؛ خواه یک نفر اقدام به این کار کند یا همه فامیل دست به دست هم دهند.

در معانی الاخبار که این حدیث را قبل از سید رضی نقل کرده می‌خوانیم: امیرمؤمنان بر اصحاب وارد شد در حالی که آنها درباره مروت بحث می‌کردند فرمود: چرا در این باره به سراغ قرآن نمی‌روید: عرض کردند: کجای قرآن درباره مروت بحث کرده؟ فرمود: این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ عدل همان انصاف است و احسان همان تفضل.<sup>۱</sup>

در حدیثی که مرحوم طبرسی آن را در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث نقل کرده می‌خوانیم: «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام ﷺ است می‌گوید: من در آغاز اسلام را به‌طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان و این وضع ادامه داشت تا آنکه روزی خدمت آن حضرت بودم دیدم در فکر فرو رفته ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت گویا پیامی را دریافت می‌دارد. وقتی که به حال عادی برگشت از ماجرا پرسیدم فرمود: هنگامی که با تو سخن می‌گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ عثمان می‌گوید چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که اسلام همان لحظه در جان و روح من جای گرفت.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالَهٍ

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هرچند کم باشد خداوند جزا و پاداش او را بسیار می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در اینجا دو نعمت است که امام علیه السلام میان نعمت پروردگار و نعمت انسان را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را از ناحیه خداوند است بلند شمرده است و این بدان جهت است که نعمت خدا همواره چندین

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر نهج البلاغه، این کلام نورانی را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم آورده و سید رضی در کتاب مجازات النبویه نیز آن را به مناسبتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۵).

اضافه بر این ابن عساکر در تاریخ دمشق، این کلام حکیمانه را در ضمن داستان مفصلی نقل کرده و به یقین منبعی جز نهج البلاغه داشته است. (تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۱۷۳).

برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت‌های الهی اصل و اساس تمام نعمت‌هاست؛ تمام نعمت‌ها به او باز می‌گردد و از سوی او سرچشمه گرفته می‌شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می‌بخشد آن هم از سوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می‌شود)؛ «(قَالَ الرَّضِيُّ وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا وَالْيَدَانَ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ النَّعْمَتَيْنِ فَفَرَّقَ عليه السلام بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعْمَ اللَّهِ أَبَدًا تَضَعُفُ عَلَى نِعْمِ الْمَخْلُوقِ أضعافاً كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعْمَ اللَّهِ أَصْلُ النَّعْمِ كُلُّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).



## شرح و تفسیر

### فزون‌ی پاداش‌های الهی

امام علیه السلام در این گفتار نورانی اشاره به تفاوت پاداش الهی نسبت به اعمال بندگان کرده می‌فرماید: «کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود»؛ (مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ).

اشاره به این که عطای بندگان هر قدر زیاد باشد در مقابل عطای الهی و پاداش‌های بسیار عظیمش کم و کوچک است. قرآن مجید می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ هر کس کار نیکی را به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خدا آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند؛ و لطف خدا گسترده، و او (به همه چیز) داناست.<sup>۲</sup>

در این آیه ملاحظه می‌کنیم که پاداش الهی هفتصد برابر و گاهی دو یا چند

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

برابر این مقدار است که قابل مقایسه با کار نیک بندگان نیست.  
سرانجام در آیه دیگری خدای متعال به بندگان عطای «غیر مجذوذ» (بخشش  
همیشگی و جاویدان) را نوید می دهد.<sup>۱</sup>

البته جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند و وسعت رحمت او و جود  
و بخشش چنین اقتضایی را دارد و همه اینها جزو برنامه‌ای تشویقی برای ایجاد  
انگیزه‌های قوی‌تر در بندگان برای انجام کارهای خیر است.

تعبیر به «یَدَ طَوِيلَه» (دست بلند) و «یَدَ قَصِيرَه» (دست کوتاه) کنایه از  
نعمت‌های بزرگ و کوچک است، زیرا انسان معمولاً چیزی را که می‌بخشد با  
دست خود می‌بخشد. در حدیثی که مسلم در کتاب صحیح خود نقل کرده است  
می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: «أَشْرَعُكُمْ لِحَاقًا بِي أَطْوَلُكُمْ  
يَدًا؛ از میان شما کسی زودتر به من ملحق می‌شود که دستش از همه بلندتر  
باشد»<sup>۲</sup> همسران پیامبر صلی الله علیه و آله معنای این سخن را نفهمیدند و گمان کردند اشاره به  
همین عضو مخصوص است و گاه طول دست خود را با هم مقایسه می‌کردند تا  
این‌که «زینب بنت جحش» (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت و نخستین کسی از  
همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به آن حضرت ملحق شد و او زنی بود که بسیار در راه  
خدا صدقه می‌داد و کارهای خیر فراوانی می‌کرد حتی و سائلی با دست خود  
می‌ساخت و می‌فروخت و بهای آن را در راه خدا انفاق می‌کرد اینجا بود که آنها  
مراد پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدند.

علامه شوشتری رحمته الله بعد از نقل این سخن در شرح نهج البلاغه خود از عایشه  
چنین نقل می‌کند که زینب (بنت جحش) به مقامی رسید که هیچ کس به آن  
نرسید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او بشارت داد که به زودی به وی ملحق می‌شود و همسرش

۱. هود، آیه ۱۰۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴.

در بهشت خواهد بود.<sup>۱</sup>

مرحوم «مغنیة» تفسیر دیگری برای این گفتار گرانبهای مولا کرده و «یَدِ قَصِیرَه» را اشاره به جهاد در راه خدا و شهادت و امثال آن می‌داند در حالی که این تفسیر مناسبتی با تعبیر «یَد» ندارد به خصوص این که تعبیر به «یَد» در مورد بخشش در راه خدا در روایات دیگر نیز آمده است. اضافه بر این چنین تفسیری سبب می‌شود که «یَدِ طَوِیلَة» و «یَدِ قَصِیرَة» با یکدیگر هماهنگ نباشند در حالی که در تفسیری که در بالا آمد و مرحوم سید رضی نیز بعداً ذکر می‌کند این دو یَد با یکدیگر هماهنگ‌اند و هر دو به معنای بخشش نعمت‌اند.

مرحوم سید رضی در اینجا بر خلاف روش معمولی خود، شرح نسبتاً مفصلی برای این سخن آورده، می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هر چند کم باشد خدا پاداش او را بسیار می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در اینجا دو نعمت است که امام علیه السلام میان نعمت پروردگار و نعمت انسان را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را از ناحیه خداوند است بلند شمرده است و این بدان جهت است که نعمت خدا همواره چندین برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت‌های الهی اصل و اساس تمام نعمت‌هاست؛ تمام نعمت‌ها به او باز می‌گردد و از سوی او سرچشمه گرفته می‌شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می‌بخشد آن هم از سوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می‌شود)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا وَالْيَدَانِ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ النُّعْمَتَيْنِ فَفَرَّقَ علیه السلام بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذَكَرَهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعْمَ اللَّهِ

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

أَبْدًا تَضَعُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أضعافاً كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعَمِ اللَّهِ أَضْلُ النِّعَمِ كُلِّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).

### نکته:

#### اهمیت صدقه و کمک به نیازمندان در اسلام

در آیات و روایات اسلامی تأکید فراوانی بر انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان شده که در کمتر چیزی این گونه تأکید وارد شده است.

اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که در قرآن مجید هنگامی که به پرهیزگاران نوید بهشت برین را با وسعتی که به اندازه آسمانها و زمین است می‌دهد اولین صفت آنها را انفاق در هر حال می‌شمارد، می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است \* (همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از (خطای) مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد».<sup>۱</sup>

در جای دیگر به کسانی که آشکارا و پنهان در راه خدا انفاق می‌کنند وعده می‌دهد که هیچ ترس و اندوهی (در قیامت) در برابر عذاب‌های الهی نخواهند داشت: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آنها که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند».<sup>۲</sup>

۱. آل عمران، آیه ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. بقره، آیه ۲۷۴.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در آغاز جلد چهارم، چندین باب با روایات بسیار ذکر می‌کند درباره اهمیت صدقه و این‌که تأثیر عمیقی در دفع بلا دارد و موجب افزایش و برکت اموال می‌شود از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ تِسْعِينَ مِيتَةً السُّوءِ؛ نیکی و صدقه فقر را از انسان دور می‌کند و سبب طول عمر می‌شود و نود (و در بعضی از نسخه‌های سبعین به معنای هفتاد) نوع مرید را دور می‌سازد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود: «وَلَا نَأْغَوْلُ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَشْبَعُ جُوعَتَهُمْ وَأَكْسُو عَوْرَتَهُمْ وَأَكْفُ وَجُوهُهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحِجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً حَتَّىٰ أَنْتَهِيَ إِلَىٰ عَشْرٍ وَعَشْرٍ وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتَّىٰ أَنْتَهِيَ إِلَىٰ سَبْعِينَ؛ اگر خانواده‌ای از مسلمانان را که فقیرند تکفل کنم، گرسنگی آنها را برطرف سازم، برهنگان آنها را بپوشانم و آنها را از این‌که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند باز دارم برای من محبوب‌تر از آن است که یک حج و یک حج و یک حج، و همچنان امام علیه السلام ادامه داد تا ده حج و ده حج و ده حج تا به هفتاد حج رسید به جا آورم».<sup>۲</sup>

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام این سخن را پایان می‌دهیم، فرمود، «بَكِّرُوا فِي الصَّدَقَةِ وَارْغَبُوا فِيهَا فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ يُرِيدُ بِهَا مَا عِنْدَ اللَّهِ لِيُدْفَعَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ شَرًّا مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ شَرًّا مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ صبحگاهان صدقه دهید و به آن علاقه‌مند باشید. هیچ مؤمنی نیست که برای خدا به نیازمند صدقه دهد تا شر بلاهایی که از آسمان به زمین نازل می‌شود در آن روز از او باز دارد مگر این‌که خداوند چنین خواهد کرد و این شرور را از او دفع می‌کند».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۲.

۲. همان، ص ۲.

۳. همان، ص ۵.



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا تَدْعُونَ إِلَى مُبَارَزَةٍ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَاجِبٌ،  
فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَضْرُوعٌ.

امام علیؑ به فرزندش امام حسن علیؑ فرمود:

هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ مباش) ولی اگر کسی تو را به مبارزه فراخواند اجابت کن (و سستی در جهاد با دشمن مکن) زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب در مصادر نهج البلاغه همین معنا را جمعی از کسانی که قبل یا بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند و بعضاً با تفاوت هایی نقل کرده اند از جمله ابن قتیبه در عیون الاخبار و میرد در کامل وابن عبد ربه عقد الفرید آورده اند و راغب نیز آن را در محاضرات و «اسامه بن منقذ» در لباب الالباب نقل نموده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).

اضافه می کنیم ابن حجر در کتاب فتح الباری این حدیث را با تفاوت هایی از امیرمؤمنان آورده که به یقین از نهج البلاغه نگرفته است. (فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۹).





## شرح و تفسیر

### آغازگر جنگ نباش!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اندرز مهمی به فرزندش می‌دهد و می‌فرماید: «هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ مباش) ولی اگر کسی تو را به مبارزه فراخواند اجابت کن (و سستی در جهاد با دشمن مکن) زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است»؛ (لَا تَدْعُونَ إِلَيَّ مُبَارَزَةً، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ). «مبارزه» به معنای جنگ تن به تن است و «باغی» به معنای ستمگر و «مصروع» به معنای شکست خورده بر زمین افتاده است.

شاید بعضی از شارحان چنین پنداشته‌اند که این سخن اشاره به جنگ‌های تن به تن در بیرون از دایره جهاد است در حالی که هرگز چنین نیست. هرگاه کسی ما را در غیر میدان جهاد به مبارزه طلبد نه تنها پذیرش دعوت او مطلوب نیست بلکه حرام است، زیرا القای نفس در تهلکه است تنها جایی که می‌توان دعوت به مبارزه را پذیرفت میدان جهاد است، زیرا در بسیاری از میدان‌های جهاد در آغاز، جنگ‌های تن به تن انجام می‌شد؛ کسی از لشکر دشمن بیرون می‌آمد و مبارز می‌طلبید، دیگری در برابر او قرار می‌گرفت و سرانجام یکی از آن دو بر خاک می‌افتاد. مسلمانان دستور داشتند آغازگر مبارزه در میدان‌های جنگ نباشند؛ ولی در صورتی که کسی از لشکر دشمن در وسط میدان قرار گرفت و مبارز طلبید،

سکوت در برابر او جایز نیست، زیرا چنین سکوتی مساوی با شکست به شمار می‌آید و می‌دانیم امیرمؤمنان علیه السلام کرارا در میدان‌های جنگ با دشمنان اسلام به مبارزه طلبیده شد و امام علیه السلام در برابر حریف خود قرار گرفت و او را از پای در آورد که بارزترین نمونه آن میدان جنگ خندق و قرار گرفتن در مقابل «عمرو بن عبدود» است، زیرا او بارها در وسط میدان مبارز طلید و هیچ کس جرأت نکرد در مقابل او ظاهر شود و امیرمؤمنان علیه السلام بارها از پیغمبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اجازه دهد در برابر او قرار گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این‌که دیگران را آزمایش کند رخصت نمی‌داد؛ ولی آخرین بار اجازه داد و آن حضرت در برابر عمرو قرار گرفت و با مبارزه‌ای قهرمانانه او را بر خاک افکند و حدیث معروف «الضربةُ علیَّ یومَ الخندقِ أفضلُ من عبادَةِ الثَّقَلینِ؛ ضربه‌ای که علی علیه السلام در روز خندق (بر پیکر عمرو بن عبدود) وارد کرد از عبادت جن و انس بالاتر است»<sup>۱</sup> را بیان فرمود.

## نکته:

### جنگ‌های تن به تن در تاریخ

آنچه در حدیث پربار بالا آمد اشاره به جنگ‌های تن به تنی بود که در میدان‌های جهاد واقع می‌شد و در واقع ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود و گاه این جنگ‌های تن به تن از جنگ‌های مغلوبه که همه لشکریان دو طرف به پیکار می‌پرداختند جلوگیری می‌کرد، همان‌گونه که در نبرد عظیم خندق صورت گرفت که با کشته شدن عمرو بن عبدود در جنگ تن به تن با امیرمؤمنان علی علیه السلام روحیه دشمن شکست خورد و با عوامل دیگری از قبیل طوفان دست به دست هم داد و لشکر عظیم قریش از میدان عقب‌نشینی کردند.

ولی در تاریخ اروپا جنگ‌های تن به تن به صورت بسیار زشتی انجام

۱. اقبال الأعمال سید بن طاووس، ص ۴۶۷.

می‌گرفت به این معنا که دو نفر که با هم خصومت داشتند یکدیگر را به مبارزه فرا می‌خواندند و با استفاده از سلاح‌های مرگبار به هم حمله می‌کردند و تا یکی کشته می‌شد مبارزه آنها تمام می‌گشت که در کتب مختلف آنها شرح آن آمده است.

آنچه را در ذیل می‌خوانید عصاره‌ای است که از سه دائرة المعارف معروف غربی گرفته شده است:

مبارزه تن به تن یا همان دوئل واژه‌ای است که از زبان لاتین گرفته شده است به این شکل که دو تن که با یکدیگر خصومت داشتند با استفاده از شمشیر و یا اسلحه‌ای مرگبار به مبارزه بر می‌خواستند. این عمل در ابتدا در قرون وسطی و در اروپای شرقی مرسوم بود و حتی گفته شده است که به دوران قبل از مسیح باز می‌گردد. بعد از مدتی این عمل از سوی دادگاه جنبه قانونی یافت و به عنوان وسیله‌ای برای رفع خصومت معرفی شد و در مواردی دادگاه حکم به انجام دوئل می‌کرد.

در زمان چارلز نهم در فرانسه انجام این عمل تا جایی شدت یافت که او در سال ۱۵۶۶ مجازات اعدام را برای کسانی که دست به این عمل می‌زدند مقرر کرد. با این وجود در تواریخ نوشته شده است که بعداً در زمان لوئی چهارم در فرانسه در عرض هجده سال بیش از چهار هزار نفر در این نبرد تن به تن کشته شدند و یا در زمان لوئی سیزدهم تعداد کشتگان در عرض بیست سال به هشت هزار نفر بالغ شد. دامنه این نوع نبرد تا جایی گسترش یافته بود که به محض کوچک‌ترین توهین و یا صرف احتمال وجود توهین، فردی که مورد اهانت قرار گرفته بود زمان و مکان دوئل را تعیین می‌کرد و انجام این عمل نوعی دفاع از آبرو و حفظ شرافت تلقی می‌شد و حتی گفته شده که همه افراد به انجام دادن این کار مجاز بودند و فقط زنان، افراد زیر بیست سال و یا بالاتر از شصت سال و یا

کسانی که بیماری داشتند از این عمومیت مستثنا بودند. با این وجود همواره در جواز این عمل بحث بود و آن را مخالف قوانین می‌دانستند و سرانجام در اوائل قرن بیستم ممنوعیت جهانی آن اعلام شد و یکی از عوامل ممنوعیت آن را افول طبقه اشراف دانسته‌اند، زیرا دوئل غالباً در میان آنها و به اصطلاح برای حمایت از آبرو و شرافت خانوادگی انجام می‌گرفت. نوع دیگری از دوئل نیز وجود داشت که محدود به خصومت‌های شخصی نبود و در جنگ‌ها و نبردها به شکل مبارزه تن به تن نمودار می‌شد و حتی در کتاب تاریخ اثراتی از آن در سده هفتم پیش از میلاد به چشم می‌خورد و نبردهای شوالیه‌ها و یا به مبارزه طلبیدن‌های مرسوم در نبردهای اسلامی از این قبیل است. امروزه این نوع نبرد در میداین جنگ منسوخ شده و سلاح‌های کشتار جمعی جایگزین آن گردیده است.

\* \* \*

## وَقَالَ عَلَيْكِ السَّاهِرُ

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخَيْلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا.

امام علیؑ فرمود:

خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را جمعی از علمایی که پیش از سید رضی و پس از او می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله ابوطالب مکی در قوت القلوب و زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و فتال نیشابوری در روضه الواعظین آن را با تفاوت‌هایی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).



## شرح و تفسیر

### تفاوت صفات مردان و زنان

امام علیه السلام در این کلام پربار به نکاتی از تفاوت فضایل اخلاقی در زن و مرد اشاره کرده می‌فرماید: «خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد)»؛ (خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخَيْلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا).

«خیار» به معنای بهترین‌ها و «شرار» به معنای بدترین‌هاست. «زَهْوُ» به معنای تکبر و «فَرِقَتْ» از ریشه «فَرَقَ» بر وزن «ورق» به معنای ترس است. آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی فرموده اموری برای حفظ عفت زن و دور نگه داشتن او از تعرض مردان آلوده و کثیف و حفظ جایگاه او در خانواده است. روشن است اگر زن در برابر مردان بیگانه تواضع و فروتنی کند ممکن است در او طمع ورزند، همچنین اگر به اصطلاح نترس باشد و به جاهای خطرناک و یا

۱. در نسخه علامه مجلسی از نهج البلاغه «ذات زَهْوٍ» آمده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۸، ح ۴۲).

بیابان‌های دوردست و خالی از سکنه برود و یا در شب‌های تاریک تنهایی بیرون برود و یا دعوت افراد مشکوک را برای سوار شدن به اتومبیل و مجالس مختلف آنها بپذیرد، ممکن است در معرض خطرات ناموسی قرار گیرد. این جاست که ترس برای او فضیلت خواهد شد و پاسدار و نگاهبان عفت او ست.

همچنین اگر زن نسبت به هزینه کردن اموال شوهر بخیل باشد می‌تواند حافظ و نگاهبان ثروت او گردد؛ اما به عکس اگر دست بذل و بخشش او گشاده گردد ممکن است اموال شوهر و حتی اموال خودش را در مدت کوتاهی بر باد دهد و همین امر سبب اختلاف او با همسرش گردد و منجر به حوادثی شود که بسیار ناخوشایند است.

این صفات به ظاهر مذموم جبران ضعف‌هایی را می‌کند که در بسیاری از زنان هست؛ جاذبه جنسی در برابر نامحرمان نقطه ضعفی برای او محسوب می‌شود که تکبر آن را جبران می‌کند و ضعف جسمانی در برابر مهاجمین بیگانه نقطه ضعفی است که ترس جبران‌کننده آن است و موقعیت آسیب‌پذیر او در امانت‌داری خانه چیزی است که بخل آن را جبران می‌کند.

بدیهی است آنچه را امام علیه السلام در این کلام نورانی بیان فرموده به صورت مطلق و فراگیر نیست، به بیان دیگر منظور امام علیه السلام این نیست که در همه جا متکبر، یا ترسو و یا بخیل باشد، بلکه منظور مواردی است که در صورت نداشتن این صفات به عفت یا امانت او لطمه می‌زند و گرنه زنان نباید به بستگان، محرمان و دوستان زن خود تکبر ورزند یا از همه چیز حتی سایه خود بترسند یا در بخشش از اموال خود بخل به خرج دهند. در حالات فاطمه زهرا علیها السلام می‌خوانیم که او در پایان جنگ احد به میدان آمد و پیشانی و دهان پدر بزرگوارش را از خون شست و یا در شب زفاف پیراهن عروسی خود را به سائل بخشید و همچنین دختر شجاعش زینب کبری در کوفه و شام خطبه‌هایی خواند که



پشت دشمنان را به لرزه درآورد و پایه‌های کاخ آنها را متزلزل ساخت. نیز روشن است که آنچه امام علیه السلام فرموده شامل تمام صفات فضیلت نمی‌شود؛ بسیاری از صفات برجسته است که در زن و مرد هر دو یکسان است؛ مانند تقوا و پرهیزگاری و عبادات و اطاعات و امر به معروف و نهی از منکر، عشق و علاقه به علم، محبت به زیردستان و امثال آنها.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است این صفات در زن وجود نداشته باشد که باید به صورتی که در بالا آمد برای خود فراهم سازد و در پناه آنها عفت خویش را حفظ کند و از شر مردان هوس‌باز در امان بماند و نیز حافظ اموال خود و همسرش باشد.

مرحوم کمره‌ای مطابق معمول این کلام نورانی را به نظم ترجمه کرده است:

آنچه در زن بود خجسته خصال	بر شمر بدترین صفات رجال
زنِ با کبر «خودنگه‌دار» است	ندهد بر مراد غیر مجال
چون که باشد بخیل حفظ کند	مال خود را و شوی در هر حال
گر بترسد، به خانه پا بند است	چون هراسد ز سوی استقبال

\*\*\*



وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ.

از امام عليه السلام سؤال شد: عاقل را برای ما توصیف کن.

امام عليه السلام فرمود:

عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد. گفته شد: جاهل را

توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «منظور امام عليه السلام این است که جاهل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار نمی‌دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب عليه السلام در مصادر تنها مدرک دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و نشان می‌دهد منبع دیگری داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).  
 اضافه بر این، کلام مزبور در کتاب جواهر المطالب نوشته ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) با تفاوت روشنی آمده است و ذیل آن چنین است: «قِيلَ: فَمَنْ الْجَاهِلُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ». (جواهر المطالب، ص ۱۶۵).

او محسوب می شود، زیرا بر خلاف وصف عاقل است؛ (قال الرّضیٰ یغنی أنّ الجاهل هو الَّذی لا یضعُ الشَّیْءَ مواضعه فکان ترک صفتیه صفةً له إذ کان بخلافِ وُصفِ العاقلِ).

## شرح و تفسیر

### عاقل کیست؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وصف عاقل می‌پردازد به این صورت که خدمتش عرض شد: عاقل را برای ما توصیف کن. فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد. گفته شد: جاهل را توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم؛ «(وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ علیه السلام: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ، فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ).

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام می‌گوید: «منظور امام علیه السلام این است که جاهل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار نمی‌دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت او محسوب می‌شود، زیرا بر خلاف وصف عاقل است؛» (قَالَ الرَّضِيُّ يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در عبارتی کوتاه و پرمعنا در واقع تمام اوصاف عاقل و جاهل را خلاصه کرده است؛ عاقل کسی است که درباره هر چیزی می‌اندیشد و محل مناسب آن را بررسی می‌کند و سپس آن را در محل مناسب قرار می‌دهد؛ مثلاً اگر رئیس اداره یا رئیس حکومت است شایستگی‌های افراد را در نظر می‌گیرد و هر کدام را در محل لایق خود قرار می‌دهد یا اگر می‌خواهد مثلاً سخنرانی کند، مطالب را چنان تنظیم می‌کند که مقدمه در جایگاه خود، شرح

مطالب در جای خود و نتیجه گیری پایانی سخن نیز در جای خود باشد. اگر عبادتی انجام می‌دهد، اجزا و شرایط و واجبات و مستحبات آن را هر کدام در جای خود به جا می‌آورد. اگر طبیب است و می‌خواهد بیماری را درمان کند مراحل مختلف درمان را دقیقاً در نظر می‌گیرد و هر دارو و درمانی را در جای خود قرار می‌دهد و اگر می‌خواهد اموال زکات و بیت المال را تقسیم کند نیاز افراد و گروه‌ها را در نظر می‌گیرد و به هر کدام به اندازه نیازش می‌پردازد. حتی اگر می‌خواهد مجازات کند، مجازات نیز درجات و مراحل دارد. او هر مرحله را در جایگاه خود قرار می‌دهد تا نتیجه مطلوب عائد شود.

آری عاقل می‌اندیشد و اندازه گیری می‌کند و تدبیر می‌نماید و نظم هر کار را رعایت می‌کند. تعبیر به «رُشد» در قرآن مجید در مورد دادن اموال یتیمان به آنان نیز می‌تواند اشاره‌ای به همین معنا باشد؛ یعنی یتیم به مرحله‌ای برسد که بتواند در مسائل مالی هر چیزی را در جایگاه مناسب انجام دهد.

به عکس جاهل، که هیچ یک از این امور را رعایت نمی‌کند؛ در جایی که باید نرمش انجام دهد شدت عمل به کار می‌گیرد و به عکس در جای شدت عمل نرمش، افراد را در جایگاه خود قرار نمی‌دهد، حقوق را متناسب تقسیم نمی‌کند، واجبات و مستحبات شرع را به طور صحیح در جایگاه اصلی قرار نمی‌دهد و همین امر باعث شکست او در همه زمینه‌هاست.

روایات دیگری در زمینه توصیف عقل یا عاقل از معصومان علیهم السلام نقل شده که با آنچه در این کلام نورانی آمده هماهنگ است؛ از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَقْلُ أَنَّكَ تَقْتَصِدُ فَلَا تَسْرِفُ وَتَعِدُ فَلَا تُخْلِفُ وَإِذَا غَضِبْتَ حَلِمْتَ؛ عقل آن است که میانه‌روی را انتخاب کنی و اسراف ننمایی و هرگاه وعده می‌دهی تخلف ننمایی و به هنگام غضب، حلم کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «النَّفُوسُ طَلِقَةٌ لَكِنَّ أَيْدِيَ الْعُقُولِ تَمْسِكُ أَعْنَئَهَا عَنِ النَّحْوِسِ؛ نفوس آدمیان آزاد است؛ ولی دست‌های عقل زمام آن را گرفته و از چموشی و سرکشی باز می‌دارد».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالْأَخْذُ بِالْحَرَمِ؛ عقل تنها پرهیز از گناه و نگاه کردن در عواقب امور و رعایت احتیاط در کارهاست».<sup>۲</sup>

جالب این‌که امام علیه السلام در کلام حکیمانه ۴۳۷ عدالت را نیز به چیزی شبیه آنچه در بالا درباره عقل فرمود وصف کرده است، می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدل هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد». و به یقین هر عاقلی عادل است و هر عادل‌ی باید عاقل باشد.

در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است که امام علیه السلام به او دستور می‌دهد «فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ؛ هر چیز را در جایگاه خود قرار ده و هر امری را در محل مناسب آن».<sup>۳</sup> و این هم امر به عدالت است و هم رعایت عقل و تدبیر.

ابن ابی‌الحدید در اینجا ضرب‌المثلی نقل می‌کند که به پندار خودش شبیه کلام امام علیه السلام است در این جهت که از بیان مطلبی، مطلب دیگری فهمیده می‌شود ولی ضرب‌المثل گفته شده بسیار نامناسب نسبت به گفتار حکیمانه امام علیه السلام است.<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۲۰۴۸.

۲. همان، ح ۳۸۸۷.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۴. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

وَاللَّهِ لِدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ.

امام علیؑ فرمود:

به خدا سوگند این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست  
شخص جذامی باشد پست تر است!

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل کتاب مصادر، صدوق این گفتار حکیمانه را با اضافات روشنی در امالی در ضمن خطبه‌ای نقل کرده است و در غررالحکم با کمی تفاوت آمده است و همچنین در کتاب غرر الخصاص الواضحة (تألیف محمد بن ابراهیم الوطواط)، بنابراین این کلام نورانی قبل از رضی و بعد از او از امام امیرمؤمنان علیؑ نقل شده و تفاوت در الفاظ، ضرری به وحدت معنا نمی‌زند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).



## شرح و تفسیر

### پستی دنیا در نظر امام علیه السلام

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه شدت تنفر خود را از زرق و برق دنیا بیان کرده می‌فرماید: «به خدا سوگند این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست شخص جذامی باشد پست‌تر است»؛ (وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ).

«عِرَاق» با کسره و ضمه عین، جمع «عِرَاق» (بر وزن فرق) به معنای استخوانی است که گوشت آن را کنده باشند.

امام علیه السلام با این تشبیه که بیان فرموده رساترین تعبیر را در مورد تنفرش از زرق و برق دنیا ذکر کرده است. استخوان بی‌گوشت ارزشی ندارد به ویژه اگر استخوان حیوان نجس العین مانند خنزیر باشد و مخصوصاً اگر در دست انسان بیمار مبتلا به جذام باشد که همه از وی فرار می‌کنند! سوگندی که در آغاز این سخن آمده و تعبیر به «دنیاکم» (دنیای شما) مطلب را روشن‌تر می‌سازد.

ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام می‌گوید: به جانم سوگند که حضرت در این گفتارش صادق و همیشه صادق و راستی پیشه‌وی بود و کسی که در سیره و روش زندگی او در آن زمان که در مقام ولایت ظاهری بود و آن زمان که در کنار، قرار داشت بنگرد صحت این کلام را درمی‌یابد (چرا که او در هر دو حالت در نهایت بی‌اعتنایی به دنیا بود).<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.

امام علیه السلام در طول کلماتی که از نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده بی‌اعتنایی خود را به مقامات دنیوی و مواهب آن با تعبیرات مختلفی بیان کرده که هر کدام از دیگری گویاتر و فصیح‌تر است.

در خطبه «ششقیه» چنین بیان فرمود: «وَلَا لْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ»<sup>۱</sup> (اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود مهار ناقه خلافت را بر پشتش می‌افکندم و رهایش می‌ساختم و در آن هنگام) در می‌یافتید که ارزش این دنیای شما در نظر من از آب بینی بزرگتر است.

در خطبه ۲۲۴ آمده است که می‌فرماید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَزَاذَةٍ تَقْضُمُهَا؛ این دنیای (پرزرق و برق) شما در نظر من از بر جویده‌ای که در دهان ملخی باشد خوارتر و بی‌ارزش‌تر است.

در مقدمه خطبه ۳۳ خواندیم که ابن عباس می‌گوید: در منطقه «ذی‌قار» خدمت امام علیه السلام رسیدم در حالی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، حضرت رو به من کرد و گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ من عرض کردم: قیمتی ندارد. فرمود: «وَاللَّهِ لِيَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ به خدا قسم این کفش بی‌ارزش در نظر من محبوب‌تر از فرمانروایی بر شماست مگر این که با این حکومت حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».<sup>۲</sup>

تعبیرات دیگری از این قبیل هست که همه حاکی از بی‌اعتنایی و عدم وابستگی آن امام بزرگوار به مواهب مادی دنیاست.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث بسیار مشروحی درباره فضایل امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که در پایان آن به حوادث ایام شهادت آن حضرت اشاره شده است؛ وی نقل می‌کند: «یک روز پیش از آنکه امام علیه السلام به شهادت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ معروف به ششقیه.

۲. همان، خطبه ۳۳.

برسد مردم به عیادت آن حضرت آمدند و این در حالتی بود که حقوق آنها را از بیت المال پرداخته بود و چیزی از دنیای آنها را برای خود انتخاب نکرده بود «وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ مَا يُسَاوِي عِقَالاً وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ مَالِ نَفْسِهِ إِلَّا قَدْرَ الْبُلْغَةِ؛ و در حالی بود که از بیت المال مسلمانان حتی به اندازه یک عقال (پایبند) شتر برای خود بر نداشته بود و از اموالی که خودش (با زحمت فراوان) فراهم می ساخت تنها به اندازه ضرورت استفاده می کرد». و همه حاضران گواهی دادند که دورترین مردم از آن حضرت همچون نزدیکترین مردم به آن حضرت بود (و هیچ‌گونه تفاوتی در میان نزدیکان و افراد دور یا بیگانه نمی گذاشت).<sup>۱</sup> این نشان می دهد که اگر امیرمؤمنان سخنی درباره دنیا می گوید عملش نیز کاملاً با آن هماهنگ است.

\* \* \*



## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً  
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

امام علیؑ فرمود:

گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش کردند، این عبادت تاجران  
است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر  
خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این‌که شایستهٔ عبادت است) پرستیدند.  
این عبادت آزادگان است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام حکیمانه را جمعی از بزرگان، قبل و بعد از مرحوم سید  
رضی نقل کرده‌اند که از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و ابن قاسم در روض الاخیار و آمدی در  
غررالحکم هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).





## شرح و تفسیر

### عبادت آزادگان و احرار

امام علیه السلام در این کلام نورانی انگیزه‌های عبادت عابدان را با ذکر سلسله مراتب آنها بیان کرده، می‌فرماید: «گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) و پرستش کردند، این عبادت تاجران است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این که شایسته عبادت است) پرستیدند. این عبادت آزادگان است»؛ (إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه انگیزه‌های عبادت را به صورت بسیار لطیف، زیبا و دقیق بیان فرموده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند.

گروه اول کسانی هستند که شوق بهشت و عشق به حور و قصور و مواهب دیگر بهشتی آنها را به سوی عبادت پروردگار دعوت می‌کند، گرچه عبادت اینها بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان پنداشته‌اند صحیح است؛ ولی به یقین در حد اعلا نیست، زیرا کارشان شبیه تاجرانی است که سرمایه‌ای را به بازار می‌برند تا چیز بهتر و بیشتر به دست آورند.

گروه دوم کسانی هستند که ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های جانکاه آن، ایشان را وادار به اطاعت و عبادت پروردگار می‌کند. گرچه عبادت این گروه

- همان‌گونه که خواهد آمد - نیز صحیح است؛ ولی در حد اعلی نیست، زیرا کار آنها شبیه غلامانی است که از ترس تازیانه مولا انجام وظیفه می‌کنند. اما گروه سوم کسانی هستند که سطح فکر و معرفت و اخلاصشان برتر از این است که عشق به نعمت‌های بهشتی و وحشت از عذاب‌های دوزخی آنها را به عبادت پروردگار وادارد، بلکه محبت پروردگار و شکر نعمت‌های او و عشق به قرب حق آنها را به عبادت جذب می‌کند. این برترین انگیزه عبادت است و این عبادت آزادگان است؛ آزادگان از عشق به جنت و ترس از نار.

شبیه این معنا به صورت دیگری - طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده از آن حضرت نقل شده می‌فرماید: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (خداوندا!) من تو را از ترس دوزخت پرستش نکردم و نه به جهت طمع در بهشت تو؛ ولی تو را شایسته عبادت دیدم و پرستیدم».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت این تقسیم‌های سه‌گانه به تعبیر دیگری نقل شده و در آخر آن آمده است: «لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّوَجَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَهُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ؛ ولی من او را به جهت عشق به آن ذات پاک می‌پرستم و این عبادت بزرگواران است که سبب آرامش و امنیت در روز جزاست، زیرا خدای متعال می‌فرماید: آنها از وحشت آن روز در امانند».<sup>۲</sup>

## نکته:

### انگیزه‌های عبادت

شک نیست که عبادت نیاز به قصد قربت دارد؛ یعنی باید انگیزه‌های آن الهی

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۹۷.

باشد و خلوص از هرگونه ریا و قصد غیر خدا نیز لازم است. فقها فرموده‌اند: اگر کسی وضو می‌گیرد به نیت اطاعت فرمان خدا و هم برای این که به وسیله آب خنک بدن او خنک شود، وضوی او خالی از اشکال نیست چرا که انگیزه مشترکی بین قصد قربت و قصد برودت آب داشته است. البته اگر قصد اصلی قربت است که در هر حال وضو برای نماز می‌گرفت؛ ولی قصدهای تبعی هم در کار باشد، ضرری نمی‌زند.

در اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا به جا آوردن عبادات برای رسیدن به پاداش بهشت و نعمت‌های آن و حور و قصور جنت با قصد قربت سازگار است؟ همچنین انجام آن برای ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های آن واقعاً خالصانه است؟

در زمینه آثار دنیوی و مواهب مادی، خواندن نماز باران برای رفع خشکسالی یا انجام دادن نماز شب برای وسعت روزی و امثال آن نیز قابل پرسش است که چگونه این‌گونه نیات با قصد قربت سازگار است.

پاسخ همه این پرسش‌ها یک چیز است و آن این که آنچه را انسان از خدا بخواهد عین قربت است و به تعبیر دیگر، پاداش‌های بهشتی و نجات از عذاب دوزخ یا پاداش‌های مادی دنیوی از قبیل داعی بر داعی یعنی انگیزه‌ای است برای قصد قربت، زیرا عبادت کننده می‌داند که اگر نیت قربت نداشته باشد این امور حاصل نمی‌شود.

به همین دلیل در سرتاسر قرآن مجید برای تشویق مؤمنان به اطاعت پروردگار و تقرب به او سخن از نعمت‌های بهشتی به میان آمده و برای نهی از مخالفت، سخن از عذاب‌های دوزخ. هرگاه این امور با قصد قربت مخالفت داشت، هرگز در قرآن مجید آن هم به صورت بسیار گسترده مطرح نمی‌شد.

همچنین مسئله نماز باران و مانند آن در احادیث اسلامی وارد شده

و معصومان علیهم السلام به آن تشویق کرده‌اند. اگر با قصد قربت منافات داشت امکان نداشت تشویق کنند. نیز پاداش‌های مادی که برای برپاداشتن نماز شب یا خواندن سوره‌های مختلف قرآن یا دعاهایی برای خلاص زندانیان و شفای بیماران همه دلیل بر این است که آنچه از خدا خواسته شود، هرچند داعی بر آن رسیدن به مواهب مادی باشد منافات با قصد قربت ندارد.

البته شک نیست اگر انسان به مقامی از ایمان و اخلاص برسد که عبادت پروردگار را تنها برای ادای شکر و شایستگی حق برای عبادت به جای آورد و حتی عشق به نعمت‌های بهشتی و ترس از آتش دوزخ و رسیدن به مواهب دنیوی را رها سازد، عبادتی در حد بسیار اعلان‌انجام داده است؛ ولی این بدان معنا نیست که اگر طمع در جنت و خوف از عذاب یا رسیدن به مواهب مادی دنیا انگیزه رفتن به در خانه خدا شود و همه را از او بخواهد با اخلاص نیت مخالفت داشته باشد، از این رو در آیات قرآن در کنار «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ باغ‌هایی از بهشت که نهرها از کنار درختانش عبور می‌کند» تعبیر به «وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (خشنودی و رضایت خداوند از همه برتر است) نیز آمده در آنجا که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و (همچنین،) خانه‌ها و (قصرهای) پاکیزه در باغ‌های جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)؛ و خشنودی خدا، (از همه اینها) برتر است؛ و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است.<sup>۱</sup> چه خوب است که انسان افق فکر و معرفت خود را چنان بالا برد که از عبادات و مناجات‌های خود غیر او را نخواهد، همان‌گونه که در مناجات هشتم از

۱. توبه، آیه ۷۲.

مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاده علیه السلام وارد شده است که به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسْوَاكَ سَهْرِي وَ سَهَادِي وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مَنَى نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ لَهْيِي وَ إِلَيَّ هَوَاكَ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي... وَ قُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي؛ تو مراد منی و غیر تو مراد من نیست. شب‌زنده‌داری و بیداری‌ام فقط برای توست نه غیر تو. دیدارت نور چشم من و وصل تو آرزوی من و به سوی تو شوق و اشتیاق من است. در وادی محبت تو سرگشته و در هوای تو دل‌داده‌ام و خشنودی‌ات مقصد و مقصود من... و قرب تو منتهای خواسته من است.»

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!

امام علیؑ فرمود:

تمامی وجود زن (زنان تربیت نیافته) شرّ است و بدترین چیزی که در اوست این‌که از وجودش چاره‌ای نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی جز نهج البلاغه که در کتاب مصادر برای این کلام حکیمانه آمده غرر الحکم است که آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).  
 اضافه بر این مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۴ سوره «آل عمران» این حدیث را با اضافه‌ای نقل کرده است. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۲).





## شرح و تفسیر

### زنان تربیت نیافته

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مشکلات موجود در گروهی از زنان اشاره کرده، می‌فرماید: «تمامی وجود زن شر است و بدترین چیزی که در اوست این که از وجودش چاره‌ای نیست»؛ (الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!). روشن است که منظور امام علیه السلام در این کلام تمام زنان نیستند زیرا زنان برجسته در اسلام فراوان بوده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله، امام و سایر ائمه علیهم السلام برای آنها احترام فراوان قائل بودند.

حدیث معروف رسول اکرم که می‌فرمود: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثٌ: التَّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما محبوب من است: بوی خوش و زنان و نور چشمانم نماز است»<sup>۱</sup> شاهد گویای این مطلب است. افزون بر این قرآن مجید بسیاری از زنان را مدح کرده است؛ مثلاً می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به‌طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱.

۲. نحل، آیه ۹۷.

در حدیث معروفی که در تفسیر نور الثقلین آمده می‌خوانیم: هنگامی که اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد بر زنان پیغمبر وارد شد و از آنها سؤال کرد: آیا چیزی از قرآن درباره اهمیت زنان آمده است؟ آنها گفتند: نه. اسماء بی درنگ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! زنان در ناامیدی و خسارتند، فرمود: چرا؟ عرض کرد: زیرا درباره آنها خوبی‌هایی که درباره مردان گفته می‌شود ذکر نمی‌گردد! (برای رفع اشتباه او) این آیه نازل شد: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْحَاشِعِينَ وَالْحَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبیا و زنان صابر و شکیبیا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (بسیار خدا را) یاد می‌کنند خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم ساخته است»<sup>۱</sup>.

نیز قرآن بعضی از زنان را به عنوان الگو و اسوه حتی برای مردان قرار داده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْقَانِتِينَ»؛ و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت پروردگارا نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار

او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم او کلمات پروردگار خویش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود.<sup>۱</sup>

آری این دو زن فداکار و با ایمان و با تقوا در نوع خود سرمشق و اسوه‌ای برای مردان و زنان جهان شدند.

هر چند قرآن مجید در کنار این دو زن سخن از دو زن دیگر ناصالح می‌گوید که الگو برای کافران بوده‌اند: همسر نوح و همسر لوط که در کنار دو پیغمبر می‌زیستند؛ اما از نورانیت وجود آنها بهره نگرفتند و گمراه و همصدا با کافران شدند.

در اخبار اسلامی روایاتی که دوست داشتن زنان را نشانه ایمان یا از اخلاق انبیا می‌شمرد فراوان است؛ در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيْمَانًا ازْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ»؛ هر قدر بندگان خدا در ایمانشان افزوده شود محبت زنان در قلوب آنها فرونی می‌یابد.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ؛ یکی از اخلاق برجسته پیامبران محبت زنان است».<sup>۳</sup>

خدمتماتی که اسلام به زنان کرده و آنان را از آن وضع جاهلیت که معامله انسان با آنها نمی‌شد، در آورده و شخصیت والای انسانی به آنها بخشیده بر همه روشن است.

در عین حال مذمت‌هایی نیز درباره زنان در نهج البلاغه و سایر روایات اسلامی می‌بینیم و اگر همه اینها را در کنار هم بگذاریم نتیجه این می‌شود که

۱. تحریم، آیه ۱۱ و ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۸.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۲۰.

گروهی از زنان مورد نکوهش‌اند و گروه دیگری مورد ستایش و از آنجا که از وجود زن برای گمراه کردن مردان در طول تاریخ استفاده ابزاری فراوانی شده در روایات اسلامی و نهج‌البلاغه به این موضوع هشدار داده شده است. این سخن در میان دانشمندان معروف است که در هر پرونده جنایی پای زنی در میان است. در حالی که استفاده ابزاری از مردان کمتر شده است.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از عبارات نهج‌البلاغه که در نکوهش زنان است بعد از داستان جنگ جمل که سردمدار آن یکی از همسران پیامبر بود، وارد شده، جنگی که هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن داد و شکاف عظیمی در صفوف مسلمانان ایجاد کرد.

دلیل روشن این مطلب خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه است که در طلیعه آن آمده است «مَنْ خُطِبَ لَهُ صَلَّى بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ، فِي ذَمِّ النِّسَاءِ بَيَّانٍ نَقَصِهِنَّ؛ این یکی از خطبه‌های امام علیه السلام است که پس از جنگ جمل در نکوهش زنان ایراد فرموده است». بنابراین هدف آن حضرت زنانی از آن قبیل بوده است. توضیحات بیشتری در این زمینه در ذیل همان خطبه آمده است.

\*\*\*

## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَثِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می‌سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مدرک دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل شده است غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر نموده. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).



## شرح و تفسیر

### نه سستی و نه پیروی از سخن چین

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به دو خصلت بد و آثار منفی آنها اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می‌سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد»؛ (مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ).

توانی از ماده «ونی» (بر وزن رمی) به معنای سستی کردن است.

منظور امام علیه السلام از اطاعت «توانی» آن است که انسان در کارهای خود تنبلی کند و اموری را که لازم است به موقع انجام گیرد انجام ندهد و تدبیر و مدیریت صحیح در کارهای خود نداشته باشد.

روشن است که سستی در انجام کارها در موقع مناسب سبب تراکم آنها می‌گردد و تراکم آنها سبب ضایع شدن بخشی از آن می‌شود. به یقین چنین کسی هم حق خالق را ضایع می‌کند و هم حق مخلوق را که ساده‌ترین نمونه آن کاهل بودن در نماز است؛ کسی که نماز را به تأخیر می‌اندازد بسیار می‌شود که آن را ضایع می‌کند. در مورد حقوق مخلوق نیز همین‌گونه است؛ مثلاً شخصی کارمند یا اجیر کسی شده که اموری را برای او انجام دهد. اگر تنبلی بر وجود او مستولی شود، به وقت سر کار نیاید، تا آخر وقت کار نکند و در اثنای وقت سستی به خرج دهد، حق کسانی را که او را استخدام کرده‌اند ضایع خواهد کرد. حتی افراد

سست و تنبل، حق حیواناتی را که در اختیار او هستند و از آنها بهره‌برداری می‌کند ضایع می‌سازد؛ به موقع به آنها استراحت نمی‌دهد، غذا و آب نمی‌رساند، مراقبت‌های لازم را انجام نمی‌دهد و در نتیجه حق آنها ضایع می‌شود. منظور از «واشی» افراد سخن‌چین است که برای برهم زدن رابطهٔ دوستان، خواه به منظور حسادت باشد یا به دلیل دیگر، نقطه‌ضعف‌هایی را از این دوست به آن دوست منتقل می‌کنند و بالعکس و در نتیجه آن دو را به یکدیگر بدبین و از هم جدا می‌سازند.

ممکن است هر دو دوست نقطه‌ضعف‌هایی داشته باشند و آنچه سخن‌چین می‌گوید مطابق واقع باشد و یا این‌که دوستی دربارهٔ دوستش لغزشی پیدا کند و سخن نامناسبی در غیاب او بگوید؛ ولی نقل کردن این عیوب یا لغزش‌ها برای دوست دیگر که سبب سردی آنها می‌شود حرام و گناه است و اگر دروغ و تهمت باشد گناه مضاعفی خواهد بود.

قرآن مجید نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را از گوش دادن به گفتار سخن‌چینان و عیب‌جویان نهی کرده خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ \* هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ»؛ و از کسی که سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن. کسی که عیب‌جو و سخن‌چین است.<sup>۱</sup>

رابطهٔ این دو جمله (مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ... وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِي...) از این نظر است که هر دو مربوط به رعایت حقوق است و انجام هر دو سبب تضييع حقوق می‌گردد.

این دو موضوع در روایات دیگر معصومان علیهم السلام نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دعاهایش از چند چیز به خدا پناه می‌برد: از غم و اندوه و ناتوانی و تنبلی، عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ

۱. قلم، آیه ۱۰ و ۱۱.



وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَتْ بِهِ النَّدَامَةُ؛ کسی که از سستی پیروی کند پشیمانی از هر سو او را احاطه خواهد کرد»<sup>۲</sup>.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ وَالتَّوَانِي فِيمَا لَا عُذْرَ لَكَ فِيهِ فَإِلَيْهِ يَلْجَأُ النَّادِمُونَ؛ از سستی کردن در آنجا که عذری نداری بپرهیز که پناه‌گاه پشیمان‌ها است»<sup>۳</sup>.

در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوْجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ فَنَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیاء با یکدیگر ازدواج کردند تنبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آنها فقر بود»<sup>۴</sup>.

شاعر عرب نیز این مضمون لطیف را در شعر زیبای خود منعکس کرده است می‌گوید:

إِنَّ التَّوَانِي أَنْكَحَ الْعَجْزَ بِنْتَهُ      وَسَاقَ إِلَيْهَا حِينَ زَوَّجَهَا مَهْرًا  
فِرَاشًا وَطِيئًا ثُمَّ قَالَ لَهَا: اتَّكِي      قُصَارَهُمَا لِأُبْدَأَنَّ يَلِدَا الْفُقْرَا

سستی و تنبلی دخترش را به ازدواج «عجز» در آورد و هنگامی که اقدام به ازدواج او کرد، مهری برای او فرستاد.

(آن مهر عبارت از) بستری آماده بود و به دخترش گفت: بر آن تکیه کن و نتیجه کار آن دو این می‌شود که فرزندی به نام فقر به بار آورند.<sup>۵</sup>

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. غررالحکم، ج ۱۰۶۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴.

۴. کافی، ج ۵، ص ۸۶، ح ۸.

۵. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

در مورد سخن چینی نیز روایات فراوانی وارد شده و نسبت به آن هشدار شدیدی در این روایات دیده می‌شود. در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالتَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُبْعِدُ عَنِ اللَّهِ وَالتَّاسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که بذر عداوت می‌افشاند و انسان را از خدا و مردم دور می‌سازد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که از امام صادق علیه السلام در پاسخ نامه «نجاشی» والی اهواز نوشته و «شهادت‌نامه» در کتاب الغیبة آن را مسنداً نقل کرده، آمده است: «إِيَّاكَ وَالسُّعَاةَ وَأَهْلَ التَّمَائِمِ فَلَا يَلْتَزِقَنَّ بِكَ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا يَرَاكَ اللَّهُ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً وَأَنْتَ تَقْبَلُ مِنْهُمْ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا فَيَسْخَطُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَهْتِكُ سِتْرَكَ؛ از سخن چینیان و اهل نیمه‌پرهیز. نباید احدی از آنها به دستگاه تو راه یابند و مبادا خداوند تو را روز یا شبی ببیند که از آنها سخنی می‌پذیری که سبب می‌شود بر تو خشمگین شود و پرده‌تو را بدرد».<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث پر از تأکیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم که فرمود: «أَلَا أَنْبَأُكُمْ بِشِرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمَةِ الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ؛ آیا بدترین افراد شما را به شما معرفی نکنم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا. فرمود: آنهایی که پیوسته سخن چینی می‌کنند و در میان دوستان جدایی می‌افکنند و برای بی‌گناهان عیب می‌تراشند».<sup>۳</sup>

بسیار می‌شود که دوستان پی به خیانت سخن چین می‌برند و باهم صلح و آشتی می‌کنند و در این میان سخن چین بدبخت شرمسار می‌شود و به گفته سعدی:

کنند این و آن خوش دگر باره دل      وی اندر میان شوربخت و خجل

۱. غررالحکم، ج ۳، ۲۶۶۳.

۲. بحارالانوار، ج ۴، ۷۴، ص ۱۹۱، ح ۱۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا.

امام علیؑ فرمود:

سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن از پیامبر ﷺ نیز نقل شده است و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند، زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریزش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا عَجَبَ أَنْ يَشْتَبَهَ الْكَلَامَانِ لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلْبٍ وَمَفْرَعُهُمَا مِنْ ذُنُوبٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام نورانی را از غررالحکم و سراج الملوک و زهر الآداب قیروانی (متوفای ۴۱۳) با تفاوت‌هایی نقل کرده است (و این نشان می‌دهد که از منابع دیگری آن را گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).



## شرح و تفسیر

### سنگ غصبی خانه خرابت می کند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، آینده شوم بناهایی را بیان می کند که با وسائل غصبی ساخته شوند، می فرماید: «سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است»؛ (الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا).  
اشاره به این که همان گونه که «رهن» و گروگان، سبب می شود انسان، مطالباتش را وصول کند، سنگ غصبی هم سبب می شود که ویرانی برای خانه وصول شود.

مرحوم مغنیه در کتاب فی ظلال نهج البلاغه در شرح این کلام حکیمانه می گوید: کسی که بنایی کند یا چیزی در اختیار بگیرد یا بخورد یا بنوشد یا به هر صورتی، از اموال دیگران (بدون رضای آنها) بهره گیرد، سرانجام کارش وبال و خسران است، هرچند این زیان پس از مدتی صورت گیرد و اگر کسی بپرسد این آسمان خراش هایی که از خون ملت های بی گناه بنا شده و محکم در جای خود ایستاده و ویران نمی شود چگونه است؟ در پاسخ آنها می گوئیم: اگر اینها ویران نشود بناکننده آنها به زودی آنها را ترک گفته و به قبور تاریک و متعفن پناه می برند... اضافه بر این، بنای راسخ، همان وجدان پاک و روح آرامی است که

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «الغصیب» «العصب» آمده و این واژه مناسب تر و معروف تر است و در بعضی از کتبی که در اسناد این کلام شریف آوردهیم به جای «الغصیب» «المغصوب» آمده است.

انسان بدون هرگونه نگرانی زندگی کند. (آیا بانیان آنها چنین اند؟ قطعاً نیستند).<sup>۱</sup>  
 مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: من از قرآن به خوبی استفاه کرده‌ام که ظلم و ستم خانه‌ها را ویران می‌سازد. سپس به آیه شریفه سوره «نمل» تمسک می‌کند که می‌فرماید: «﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ این خانه‌های آنهاست در حالی که به خاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند».<sup>۲</sup>

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف می‌گوید: «این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند؛ زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریزش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قال الرضی و یروی هذا الکلام عن النبی صلی الله علیه و آله ولا عجب ان یشتبه الکلامان لان مستقاهما من قلب و مفرغهما من ذنوب).

«مُستقی» به معنای محل سیراب شدن است «قلیب» (بر وزن صلیب) به معنای چاه و در اینجا کنایه از سرچشمه است و «مفروغ» (مفرغ) به معنای محل ریزش است و «ذنوب» بر وزن (قبول) به دلو بزرگ گفته می‌شود.

مرحوم دیلمی از علمای قرن نهم در کتاب ارشاد القلوب خود حدیث را به این صورت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «خَمْسُ كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَيَنْبَغِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ أَوْ لَهَا حَجْرٌ الْغَضْبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَالْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَمَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ وَمَنْ أَقَلَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعْصِيَةِهِ وَوَجْهَكَ مَاءٌ جَامِدٌ يَقْطُرُ عِنْدَ السُّؤَالِ فَاَنْظُرْ عِنْدَ مَنْ تَقْطُرُهُ؛ پنج جمله در تورات آمده است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود: نخستین آنها این است که سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است و آن کس که با

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. نمل، آیه ۵۲.

ظلم غلبه می‌کند در حقیقت مغلوب و شکست خورده است و کسی که از طریق گناه پیروز شود در واقع پیروز نشده است و کمترین حق خداوند بر تو این است که از نعمت‌های او برای معصیتش کمک نگیری و آبروی تو همچون آب منجمدی است که تقاضا آن را آب می‌کند مراقب باش نزد چه کسی آن را آب می‌کنی»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «اتَّقُوا الْحَرَامَ فِي الْبُيُوتِ فَإِنَّهُ أَسَاسُ الْخَرَابِ؛ از به کار گرفتن اشیای حرام در بناها بپرهیزید که سبب خرابی آن خواهد شد»<sup>۲</sup>.

خداوندا توفیق پیروی از این کلمات دلنشین و حکمت‌آموز و به کار بستن آنها را در زندگی به همه ما مرحمت فرما تا راه بهتر زیستن را بیابیم و از آن به مقصد برسیم.

پایان جلد سیزدهم

آذرماه ۱۳۸۹

عید غدیر ۱۴۳۱

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۹۶.